

خبرنامه خیریه کتابساز

۳۱۱

ع

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
از بنده و در اختیار
در کتابخانه
از بنده و در اختیار

کتابخانه مجلس شورای ملی	
نام کتاب: ذخیره الهامین فی معرفة اصول الدین	
مؤلف: میرزا محمود دماوندی	
موضوع تالیف:	
شماره دفتر:	۲۲۶۲۱
شماره:	۲۰۶۹

بازرسی شد
۱۳۸۱

کتاب

تکلیف فرستاده شد
۲۰۶۹

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵

نسخه از کتابخانه حاج میرزا محمد تقی
 در شهر کاشان

ملا محمد صالح
 صاحب کتابخانه

عالمی رفیع حکمت و شوکت و سلیقه
 عالمی رفیع حکمت و شوکت و سلیقه
 عالمی رفیع حکمت و شوکت و سلیقه

کتابخانه ملی ایران
 ۱۸۶۱

کتابخانه ملی ایران
 شماره ۶۲۱
 ۸۹

کتابخانه ملی ایران
 ۲۰۶۹

۱۳۰۰



نقش - فهرست شد
۶۹۰

طوبی طبع سخن از بزرگداشت

مغایم سوار بر کافرت

شیخ عیسی کوه سندانید

کریمی از دست اسد از بخت

نقش نواز سحر در بخت

سبب جوی نبرده و سندان بخت

کافر مطلق نقی دان که کسب

آن نبی سر سبز از بخت

هم که بخت چرخ بر بخت

شخصی راجع صبر از بخت

هر که با ولد در بخت

افشای بخت

با که ز بختی او بختی

هم که بخت از بخت

بسم الله الرحمن الرحيم
حمد بجد واجب الوجودی را سزد که از جود عظیم خود وجود عالم را برپا
داشت و شای بیعد مبدعی را سزد و ارا که ابداع ممکنات و هر
موجودات بمقتضای عدالت نمود و سپاس بقیاس صانع
و قادری را لایق که بید قدرت کامله و رحمت شامه عالم غیب
و شهادت را که بنجیل انوار اسماء صفات است بتجلی ذاتی خود از
ظلمت بطون بسرحد ظهور رسانید و ستایش از حد معز و از حد مترا
حکیم و عالمی را شاید که از روی دانش درست و بنیش تمام سرشت
آدم را خمیر ساخت که خمریت طینته آدم برید حی
أربعین صبا حجا و او را از سایر مخلوقات برگزید و بزرگ

گذاشته

کردانیده که و لقد کرمنا بنی آدم و مشرف بتعلیم جمیع اشیاء
خود گردانیده که و علم آدم الاسماء و تاج و تاج تعلیم بیان
که عبارت از ادای لوازم نعمتهای ظاهری و باطنی است بر سر
قابلیت و ماهیت او گذشت و خلعت الانسان سیری و انا
سیرا بر قامت مقامتش و دخت و سرمه و بی بصر چشمش
کشید و نغمه و بی لیسع بر گوشش فروخت و لذت و بی نطق
بر کام و دانهش چشاند و تغلین و بی نمیشی بر پایش انداخت
تا طالبان شاه راه بوساطت ملاحظه و مشاهده این از جهنم نران
بعد و ناشناسی ربانی یافته و مهدی کشته بجناب قربش نیاید
و صل شوند و خضر صفت از آب حیات معرفت ربانی و شربت
یزدانی که کمال مرتبه انسانی است چشیده زنده جاوید گردند و
سایر مخلوقات و بقیه موجودات فایق و سرآمده لباس امتیاز
و افتخار پوشند و سگر بی حصی معبدی را در خور که احیای اموات

و اعاده اجساد نظر بدش کسانست و پناه میبهرم بخدای که تنها
به یگانگی خود و منفرد است از شرک و نظیر و مثل و مانند که و کین
یکشده شیئی و هو السميع العليم از راههای مختلف و از قصد
ناشایست و امید و ارم از جناب کبریائی او اینکه بگرداند حق را
اعتقاد و درستی و درستی را جامه ما و تقوی را توشه ما و محبت و مودت
سادات را رفیق همراه ما و قرب و وصال را ما و ای ما و نگاهدار ما را
از جمیع لغزشها در اعتقاد و اعمال و صلوات و زکایات و نیجات و کلمات
بر روح کثیر الفتوح زبده کائنات و خلاصه موجودات و برگزیده
و اهب العطايا و فاطر الارض و السموات عقل عقول قاده
و روح ارواح طاهره و نفس نفوس مطهره مخزن علوم اولین
و آخرین و معدن حکمتی رب العالمین مهبط الطاف و فیوض
الهی نور وجود ظهور رحمت و معبود و صاحب و قائم مقام محمود محمد عیسی
با در نظر لطف و رحمت یزدانی و آیات هدایت سمات سبحانی

کاشف رموز ملک و ملکوت فاتح ابواب علوم جبروت و لایوت
و واقف اسرار عالم ناسوت قیوم جهان باطن و ظاهری غایب و تحقیقها
اول و آخر فیاض فیوضات کردگار قیام مراتب جنت و نار سرای
و روح قدسی جناب ولایت مآب امیر المؤمنین و امام المتقین و
المسلمین و سید الموقدین و قاید غر المحجلین و وصی رسول رب العالمین
اسد الله الغالب ابن عم رسول علی ابن ابیطالب و بر فرزند و شیارش
که هر یک کوهر شاموارند از بحر وجود علم الاهی و اقبال تابان از بهمان
فضل و لطف پادشاهی صلوات الله علیهم اجمعین باد **اما بعد**
چون اتفاق علمای امامیه رضوان الله علیهم بر آنست که صحت
عبادات و طاعات موقوف بر صحت عقاید صحیح است و تحصیل
عقاید صحیح موقوف بر شناختن لوازم معارف دینی است باد که
عقلیه و نقلیه بدون تقلید محض چنانچه علامه علی و شیخ شهید و جمعی
کثیر از فقهای طایفه ناجیه بر آن رفته اند که هر که با وجود قدرت

امور دینی من حیث الاستدلال الکتابی عقید نمود انکس و اخل
 و زمره مؤمنان نیست بنا برین این منعی فی بضاعت خاک را
 سادات و سایر علما مانع از طهرین حجت معصوم بن میرزا محمد
 و ماوندی را بخاطر رسید که حسب المقدر و طالب اصول دین را بدلیل
 ادله عقلیه و نصوص نقلیه که موافق و مخالف متفق اند در آن پردازد
 چنانچه رموز و اشارات عرفا و مشایخ ارباب کشف و شهود نیز که مورد
 تطابق داشت تفسیراً بجهت مزید تأکید ذکر نمود این رساله را موسوم
 بذخیره العارفین فی معرفت اصول الدین ساخت مامول از وقت
 صراط المستقیم آنکه بر سهو و زلل آن قلم اصلاح کشند و از امین بر
 پنج فصل و مباحثه و خاتمه گردانید **مقدمه** در اثبات واجب الوجود
فصل اول در توحید و در آن سه فصل است **فصل اول** در تحقیق معنی
 توحید **فصل دوم** در صفات ثبوتیه **فصل سوم** در صفات سلبیه
فصل چهارم در بیان عدل و در آن سه فصل است **فصل اول** در تحقیق

آنکه خدا یغالی عادل است **فصل دوم** در تحقیق معنی عدل **فصل سوم** معنی
 عدل با صلاح مستکملین **فصل سیوم** در نبوت و در آن سه فصل است
فصل اول در آنکه نبی کیست **فصل دوم** در طریق شناختن نبی **فصل سوم**
 در آنکه انبیا معصوم اند **فصل چهارم** در بیان آنکه انبیا افضل اند از کلا
فصل پنجم در نبوت سرور کائنات **فصل ششم** در آنکه پدران انبیا
 مسلمان اند **فصل چهارم** در امامت و در آن چهارده فصل است **فصل اول**
 در تحقیق امامت **فصل دوم** در آنکه نصب امامت واجب است بر
 الله تعالی **فصل سوم** در آنکه امام باید که افضل و اعلم و زاهد زمان خود
 باشد **فصل چهارم** در امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام **فصل پنجم**
 در بطلان مذهب روستای ارباب خلافت **فصل ششم** در دفع
 غرضات مخالفان راه حق **فصل هفتم** در امامت باقی ائمه معصومین
فصل هشتم در شناختن امام زمان خود **فصل نهم** در تحقیق معنی آل
 و اهل **فصل دهم** در معنی عمرة **فصل یازدهم** در وجوب محبت

و مودت اهل بیت **فصل دوازدهم** در شناختن شیعه و فضل ایشان
فصل سیزدهم در بیان شروط چندی که لازم است که امت رسول خدا
 متصف بان باشند تا از جمله دوستان و محبتان علی مرتضی باشند
فصل چهاردهم در آنکه دوست داشتن علی ابن ابیطالب و اولاد طاهرین
 او صلوات علیهم نتیجه و ثمره او دخول در جنت است **مباحثه** در بیان
 احوال مبدا و توابع و لواحق **فصل پنجم** در بیان معاد و دران پنج فصل است
فصل اول در واقع شدن موت و دوست داشتن مؤمنان و ارا مکرر
 داشتن کافران و **فصل دوم** بصورت مثالی در آمدن مال و فرزندان
 میت در حال اختصار و سوال کردن میت از ایشان و جواب دادن آنها
 و **فصل سیم** در پریدن روح از بدن و در آویختن او بدین مثالی
فصل چهارم در زنده کردن میت در قبر کجاست سوال و در روز قیامت
 که اکجاست پاداشت اعمال **فصل پنجم** در موقعهای روز قیامت **خاتمه**
 در ذکر احوال مردمان در آخرت و قبول توبه ایشان و شفاعت شفعان

خاتمه

بها صیان و فضل خدا **مقدمه** در بیان اثبات واجب الوجود **در آنکه**
 هر چه عدم او ضروری بود نظر بذاتش او را متنع الوجود بذاته گویند و هر چه
 وجود و عدمش نظر بذاتش بیچیک ضروری نبود او را ممکن الوجود گویند
 پس هر چه موجود است یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود زیرا که اگر آن
 موجود در وجود خود محتاج بغير نیست او را واجب الوجود گویند و این
 تقسیم واجب در مرتبه ظهور است چنانچه هر فردی از افراد موجود است
 موجود صادق است و این نیز ظاهر است که آن موجودات استفاد
 وجود از غیر میکنند و جائز نیست که آن غیر ممکن الوجود باشد زیرا که اگر آن
 غیر ممکن الوجود باشد نقل کلام در او خواهیم کرد تا آنکه منتهی شود سلسله
 کلام بدور یا تسلسل پس لابد باین غیر ممکن الوجود نباشد و این
 استدلال اثبات واجب الوجود لازم آمد و دیگر آنکه تا واجب الوجود
 نباشد ممکن الوجود را ممکن الوجود نتوان گفت چنانکه تا اول محتاج الیه
 نباشد محتاج را محتاج نتوان گفت و بعضی از علما همین دلیل را بطریقی

دیکر نقل کرده اند و آن اینست که هر چیزی را که عقل از آثار و احکام شمرده
مترتب بر ماهیت باشد گویند که آن ماهیت موجود است پس موجود است
ماهیت عبارتست از بودن ماهیت بچیزی که آنچه از آثار و شمرده شود
برو مترتب شود و این معنی است که از عقل از ماهیت انتزاع کنند و نشاید
که موجودیت با انضمام این معنی باشد زیرا که انضمام خارجی چیزی بخیری بی
تقدم وجود آن چیز صورت پذیر و انضمام و منی در امثال این مواضع عبارت
از انتزاعی است که بر آئینه متاخر از وجود متسرع منه باشد پس انتزاع را
دخل در موجود بودن نخواهد بود و چون دانسته شده ماهیت موجوده
عبارت است از آنکه ماهیت بچیزی باشد که صحیح بود انتزاع معنی مذکور از
پس میگوئیم که چون ماهیت موجوده را با وجود نسبت دهیم یا ضروری
باشد از اینها یا وجودش ضروری نباشد و نشاید که ضروری العدم باشد
کلام در ماهیت موجوده است پس قسم اول را واجب الوجود گویند
ثانی را ممکن الوجود و استدلال از موجود ممکن کرده میگوئیم که شک نیست

در وجود این ممکن و در اینکه مفید وجودش نیز موجود است پس اگر
موجود ممکن نیز ممکن باشد نقل کلام در او کرده تسلسل لازم آید و اگر
واجب باشد مطلوب ثابت گردد و در ابطال تسلسل خلافی نیست
زیرا که تسلسل عبارتست از ترتیب امور غیر متناهی و این منقسم میشود
بدو قسم یکی ترتیب امور غیر متناهی و دیگری ترتیب امور غیر متناهی
متعاقبه در وجود پس دلیل میگوئیم بر عدم وجود امور غیر متناهی اعم از
مجموعه در وجود باشند یا متعاقبه در وجود چنانچه هر چند متصرف است
بتقدم و تاخر متوسط است میان متاخر از و مقدم بر و درین صورت
واحد و جمع در یک حکمند چنانچه مجموع اموری که متصرف بتقدم و تاخر
حکم امر واحد دارند پس اگر غیر متناهی موجود بودی لازم آمدی حصول
وسطی طرف و این خود محال است **دلیل دیگر** بر ابطال قسم اول آنست که
دو سلسله غیر متناهی فرض کنیم و از جمیع ارباب معین احدی را بعضی را
اخذ نموده بعد از آن این سلسله با سلسله غیر ماخوذه تطبیق دهیم

چنینکه اگر بازار هر موجودی از احدى السلسلتین موجودیست لازم
آید که جزو یا کل مساوی گشته باشد و اگر بازار هر موجودی موجود
نباشد بنا بر آنچه اخذ شده البته یکی ازین دو سلسله غیر متناهیست
خواهد بود و این خود خلاف مفروض است **اما بر مانی** که بعد از مشاهده
ممکنی از ممکنات در صورت عقل درمی یابد اینست که اشاره بفردی از
افراد ممکن کرده میگوئیم **هَذَا مُمْكِنٌ مَوْجُودٌ وَ كُلُّ مُمْكِنٍ**
مَوْجُودٌ لَهُ مَوْجِدٌ قَدِيمٌ حَقٌّ وَاجِبٌ تَعَالَى وَ قَدَرٌ
عَنْ كَوْنِ الْإِمْكَانِ وَلَوْ أَرَادَ عَوَارِضُهُ یعنی این موضوع
و مربوطی که از آثار ضعیف و تدبیریت و بودن زوال و تغیر در و ظاهر
و هوید است ممکن است وجود یافته شود و هر چیزی که چنین باشد
لا محاله ثابت است از برای او موجودی که قدیم است و حق است و واجب
و دهن کبر یا بش از کثرت امکان و لوازم و عوارض آن منزه و پاک است
و چون برهان که کور مستجمع جمیع شرایط است لا محاله موجب یقین تام

میشود و در حصول یقین تام شرط نیست که مبرهن را شرایط برهان
مشعوبه باشد و بر هطلات منطقی واقف بود و دانند که این مطلب
حقیقی که معرفت آن نتیجه ایجاد عالم است چنانچه حدیث شریف گنت
كَتَرْنَا مَخْفِيًا فَاجْبَبْتَ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَنْ
أَعْرِفَ بآن ناطق است از قیاسی حاصل شده که از اسل اول خوانند
و مقدمه اول را صغری و ثانی را کبری گویند و این قیاس بدیهی
فطریست و انساج او نیز یعنی لزوم نتیجه از نیز بدیهی فطریست و است
حد و دوش که عبارت از صغرواوسط و اکبر است یا یکدیگر نسبت
که قیاس بسبب او برهان گم شده که از او ثبوت بر همین است زیرا که
هر یک از اوسط که ممکن موجود باشد و اکبر که له موجود باشد از برای
خود که بذ او کل ممکن موجود باشد بدیهست اوسط اگر چه معلول اکبر است
که موجود باشد اما علت وجود را بطی اکبر است از برای صغری یعنی علت
ثبوت که موجود است از برای بذ او شیخ ابو علی در برهان که در شمار

مؤلف و مؤلف تصریح نموده بآنکه برهان چندی برهان علم است چه در وقت
بصری شرایط چند معتبر است مثل عدم قرب و بعد منقطع و لون و ثقل
مرئی و وساطت هوا و وجود ضیا و از برای حصول رؤیت نه فرست
این اسامی در کار است و نه شعور تحقیق مسمیات بلکه محض تحقق کائنات است
و رای در اغلب اوقات از این شرایط ذاهل است و غافل است و مع
بیخ نقی بر رؤیت او واقع نمیشود پس همچنین در رؤیت عقل نیز حال
منوال است چون قیاس و نتیجه با هم بدین در اید و تقدم و تصدیق
بمقدمین قیاس بر تصدیق نتیجه تقدم ذاتی بوده زمانی چه بسیار باشد
که ترتیب طفت الیه نفس نشود پس هر موجودی که نظر بذات خود خارج
العدم بود یعنی آنچه در کتاب خدا و سنت نبی صلی الله علیه و آله و آجا
ائم معصومین علیه السلام بجا داشت موسوم شده و در حکمت و کلام کم
مصطلح گردید محتاج است در وجود و لوازم و توابع وجود بوجودی
که بیرون ازین طبیعت باشد و در کتاب خدا و سنت نبی

و اخبار ائمه اطهار صلوات علیهم اجمعین بقیم و حق و ازلی و مهال
اینها از اسما چندی منقولست و در حکمت و کلام بوجوب وجود غیر است
و حضرت سجانه و تعالی بموجب کریمه سنن لهم ایاتنا فی الافاق
و فی الفسرم حتی یبین لهم انه الحق بایراد تعلیقات و غیرت
برافرا عالم و اظهار آثار صنع و تدبیر و جعل و تقدیر در هر یک از ممکنات
و معرفت حدوث و امکان ایشان را که دلیل روشن است بر تصدیق
حضرت حق را بقول و انموده بخدی که هرگز از عقل بهره و نصیب نباشد
بی وقت کفری و نظری بلکه مجرب و مشاهد این موجودات بینه الوصول
اثبات واجب الوجود بر مبرهن و مبین گردد چنانچه بر هر ذی شعور
این معنی ظاهر است که طبیعت موصوف یعنی طبیعت ممکن محتاج به غیر است
کثره بذات حق قدیم تعالی شأنه که او را از ذات نیستی بجز استی
رسانیده و مبین است که اگر نه حول و قوت حضرت قیوم تعالی شأنه
و سبکی او نمی نمود هر آینه از افتادگی هرگز بیای نمیخوشت زیرا

اعتماد حادث جز قدیم و ممکن جز واجب نتواند بود و از جمله نتواند برکنه
 اند تقالی حجت خود را در باب قدر ضروری از معرفت بر عباد تمام
 کرده **کلام مجید نظام** حضرت امیر المؤمنین و سید الموحّدین علی ابن ابیطالب
 علیه السلام است که در یکی از خطبه ها که در نهج البلاغه منجمی خطبه شصت و یک
 فرموده اشاره باین معنی است و ترجمه اش اینست نموده است الله تعالی
 ما را که کرده بند کانی از سلطنتی که قدرت کامله اوست بر ممکنات و از
 عجایب آنچه ناطق است آثار حکمتش بان و از اعترافی که ثابت و محقق
 از مخلوقات او باینکه احتیاج دارند بسلطوی اقامت کردن و بپای
 داشتن او ایشان را بقوه کامله خود چیرگی چند دلالت کرد ما را بر حضرت
 او بسبب برهمنی بودن تا ناچار بود قیام حجت از برای او بر معرفت او
 و ظاهر شده در مخلوقات بدینی که احداث کرده آنها را اثر بای صفت او
 و نشانهای حکمت او پس گردیده هر چه خلق کرده چنانچه از برای او و اولیاد
 و اگر چه خلق باشند صامت و زبان بسته اما حتی که در دست بند بر گویا

و دلالتش بر مبدع قایم و بر پائیت برک در خاتان سبز در نظر
 هوشیار **هر دورتی و فقریت معرفت کرد کار** و مؤید همین است
 آنچه رئیس المحدثین و ثقة الموحّدین شیخ صدوق محمد بن بابویه قتی
 قدس الله سره در کتاب توحید از باقر علم اولین و آخرین امام
 محمد باقر صلوات الله علیه نقل کرده است که آنحضرت در تفسیر کرمه
 وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰی فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی وَضَلَّ
 اللَّهُ سَبِيلًا فرموده که ترجمه اش اینست که کسی را که خلق آسمانی
 و زمین و گردش شب و روز و حرکت فلک بمصاحبت افتاد و
 و سایر آیات عجیبات دلالت کنند و راه نماید باینکه بیرون ازینها
 یعنی از غیر جنس اینها چیزی هست که بر ایشان غالب و قاهر است پس
 او در آخرت کور است بلکه از گوران گمراه **و مقوی همینست** آنچه از
 صاحب کتاب مذکور منقول است در کتاب توحید از مفضل و منجید
 در کتاب خود ارشاد تصریح نموده اند که حضرت امام محمد باقر ناطق جعفرین

محمد الصادق علیه السلام از برای مفضل بن عمر قدس سره که او یکی
از خواص آنحضرت بود املا کرده در بیان تبریاتی که در خلق انسان
و حیوانات و نباتات و جمادات بکار رفته و در بیان آنکه این چنین
آثار حکیمه و افعال مستغنیه بی مدبر حکیمی و رؤف و رحیمی صورت پذیرفت
مستور است که ترجمه اش اینست که آنحضرت فرموده که **ای مفضل** اول چیزی
که دلالت میکند بر آنکه عالم را خالق و مصافی است مینماید آنست
و تالیف دادن اجزای او بعضی را بعضی بیکشی که هیچ فردی نیست که او را
در خلقی در نظام کل نبوده باشد **ای مفضل** هرگاه تأمل کنی در عالم بسبب
فکرت و تمیزی دینی عالم را بقضت هر آینه می یابی آرا مثل شانه که
در کمال خوش طبعی بنا نهشته باشند و درو مینماید کرده آنچه بخواهد
عبادت پس آسمان پایی داشته شده چون سقف و زمین مینماید
کرده شد مثل فرش و ستارگان هر یک در موضع چیده شده مانند
چراغ یا انواع جواهر در و ذخیره نهشته شده و هر یک از این پشیمانی

مذکوره مینماید که بجهت مقصدی که بایشان متعلق است و اینها
بطریق کسی است که تخلیک کرده باشند با و این خانه را و نهشته
باشند بوی بر چه دروست و اقسام نباتات آماده کرده شده از
جهت منافع او و انواع حیوانات صرف کرده شده در مصالح او
و منافع او پس درین معنی دلالت واضح است بر اینکه عالم مخلوق
بجست و تدبیر و لابد است او را از یک مدبر حکیمی که بسبب او نظام
پذیرد و بدستی که خالق از برای او و احد است و او انچه که کسی است
تالیف و نظام داده است بعضی را بسوی بعضی **ای مفضل** عبرت گیر
انسان را از وقتی که در میان سه حجاب قرار داشت حجاب لطن و حجاب
رحم و حجاب شیمه و آن پرت نازکی است محیط بجمع بدن و بعضی طفل
در وقت بیرون آمدن از شکم مادر آنرا با خود بیاورند و چون بهیچ
وجه او را قدرتی بر تحصیل غذا و جلب منفعت و دفع مضرت نبود و حضرت
رؤف غریبه غذای او را از خون حیض مقرر فرموده چنانچه غذای نباتات

از آب تعین نموده تا بسبب آن نشو و نما یابد و پستی نای ما محتاج خود کند
تا وقتی که خلقتش کامل گردد و بدنش مستحکم شود و پوششش با شریک
تواند کرد و بهر ش ملاقات ضیا تواند نمود پس در شکم را بر مادرش
میگمارد تا او را از آن موضع حیرا و قهر آبروی آورد و غذای که جهت او
شده بود بشیر تبدیل گردد که موافقترین غذا است از برای او درین حالت
و به پستان مادرش منتقل شود تا چون طلب رضاع کند و زبان خود را
بر اطراف پستان ماله غذای مهیا بوده باشد و پستان را بطریق مطهره
ساخت که آویزان کرده باشند تا طفل را ممکن براغتذای او باشد و
احادیث بروایت دیگر وارد شده که شیر یک پستان را لذت آید داده
و شیر پستان دیگر را لذت طعام و بدین دستور تعیش میکنند تا اعضا ایشان
فی الجمله از نرخی و اعماش از بار یکی ترقی نماید و وقت حرکتی بهم رسانند و
قوی شود پس دندانها در دهانش میروید تا قادر باشد بر خوردن غذا
صلب و بسبب آن بدنش قوی گردد و بدین منوال میگذرد تا قوه عقلش کامل

گردد

گردد پس اگر مدتی باشد موی از روی او در می آورد تا بواسطه آن از
مرتبگی کودکی بیرون آید و صاحب غرور و قار گردد و اگر مومنت باشد
رویش همچنان ساده مینماید تا بسبب صفائی که دارد مردان را بکوت
در آورد و بجانب خود مایل سازد و این معنی بسبب و وسیله و الله و
گردد **ای فصل** بنظر عبرت نگاه کن و مامل غای درین حالاتی که بسیار
میگذرد و تدبیراتی که در و بکار رفته آبا هیچ کمان میبری که اینها بی بر
حکیمی صورت پذیرد تواند بود خبره مرا که اگر آن خون حیض در رحم بطفل
نرسد نه پرموده و خشک میشد همچنانکه نبات از بی آبی خشک میشود
و اگر در وقت موعود از آن کنده نمیشد نه باقی میماند در آن بطریق که
او را زنده در کور کرده باشند و بعد از ولادت اگر شیر ملائم طبع می
نماند که سکنی میبرد و یا چیزی میخورد که ملائم طبعش نبوده باشد و بدین
بصالح نیابد و اگر در وقت معین از دایان او نمیروید نه ممکن بود
بر و خوردن طعامهای صلب و بر آن حالت شیر خواره کی میماند پس

مادرش به تربیت او لاد و یک شش تعال میخوانست نمود و اگر بعد از بلوغ
 و رشادت موی از روی بیرون نمی آید بر هیئت اطفال باقی میماند
 پس جلالت و قدری که مردان را هست با او نمی بود و اگر زنان را نیز
 مثل مردان از روی بیرون می آمد و نه از صفا و نظارت باز میماندند و آنرا
 با ایشان رغبت کم میشد **مقتل** گوید که پس گفت ای مولای من خبر ده مرا
 از وجه بیرون نیامدن موی از روی بعضی از مردان یا آنکه بسن بلوغ
 و رشد میسرند **حضرت فرمود** که این بخیر آن چیز نیست که از ایشان صادر
 و خدای عزوجل بر بندگان خود ظلم نمیکند **ای مفضل** کیست آنکه محتاج
 کرده است انسان را باین است یا پس هر یک از آنها را در وقت حاش
 با در ساینده مگر آنکه او را از گم عدم بوجود آورده و عقل بهیچ عاقل تجویز
 نمیکند که این تبریات صایبه بی مدبر حکیمی تمشیت پذیرفته باشد **ای**
مفضل تا فل کن که چه حکمت بکار گرفته در اینکه انسان در وقت متولد
 شدن بی عقل بوده باشد چه اگر عاقل میبود انکار عالم میکرد یعنی بر آن

میزد و داله و حیران میماند و قتی که از اختلافات حالات عالم می دید
 و صورت های مختلف مشاهده می نمود و عبرت گیر از کسی که اگر
 او را در سن بلوغ و رشد اسیر کرده باشند و از شهر بهتری برده که
 هرگز ندیده باشد و زبان اهل آن شهر نشینده و چیزی چند که هرگز
 مثل آن مشاهده نکرده باشند نه تهایی مدید و عود بای عبید و آنکه
 خواهد بود و با کس انس نخواهد گرفت و طریق گفتگوی ایشان را نمیخواند
 آموخت و بهر قتی که یاد شهر و دیار خود کند غلغله خواهد شد بخلاف آنکه
 در زمان طفولیت و بشعوری بچپان شهری رفته باشد و همچنین اگر
 عاقل بوده متولد میشد چه خواری و مذلت در خود مشاهده میکرد
 در وقتی که سرور و وسایر اعضای خود را بخون آلوده میدید و به
 پیچیده و در کوره بسته می یافت چه محتاج بوده باینها از جهت طرب
 و رقت بدنی که داشت و دیگر آنکه حلاوت و رقی که طفلان را
 بسبب بلاهت ایشان در دلهایا میباشند مغفوق میشد و لهذا مقدر شده که

که داخل شود و در دنیا معقل و شعور پس ملاقات کند اشیا را برین
ضعیف و معرفت ناقص انگاه مرتبه عقل و شعورش زیاده شود
و اندک اندک انس و الفی بعلوم بهم رساند تا وحشت و حیرت با
دست نیاید و بطریق سایر خلائق بطلب ما محتاج مغیبت خود نشاید
و دیده عبرت کشاید و اختلافات حالات خود مشاهده نماید در هر
نعمتهایی که باور رسیده تا تل غایب و بر بوبیت رب الارباب و مالک
الرقاب متعز و معرفت کرد و در طاعت و انقیاد او کوشیده از
مقصود او پیروز و مستحق تفصیلات دیگر بهم رساند و چون
اگر طفل در وقت ولادت تمام العقل مستقل بنفس خود بوده باشد
هر آینه پدر و مادرش از لذت تربیت او بی بهره و از توانی که بران
مقدور شده بی نصیب خواهند بود و نیکو نیای که والدین از اول
مترصدند خصوصاً در وقتی که عاقل و مضطر باشند صورت نخواهد
یافت چه آن صلب پاداش تربیتی است که اولین را بر اولاد و

میباشد

میشود پس آن نیز مستحق خواهد شد بلکه بسبب اندک بی التفات
از پدر و مادر جدا خواهد گشت هرگاه که خود را مستغنی از تربیت
حتی از ایشان در ذمه خود نیانند و بسا باشد که معرفت نامی ایشان
پیدا نموده مفارقت روی دهد پس ابا خواهند کرد از ترویج ما
و خواهر و کمترین قبا حتی بلکه قبیح ترین شایعگی که از عاقل بود
طفل ناشی میشود آنست که اول بار که چشم باز میکند عورت را در
خود را بنظر در می آورد **ای مفصل** دیده بکشی و ملاحظه نماید که امر
خلقت چگونه بر وفق صواب واقع شده که شایسته از خطا در راه
نجی یا بد هر چیزی در موضع خودش گذشته شده چنان می باید هیچ
می یابی **ای مفصل** که کریم اطفال را چه فایده بروی تربیت بدان
بدستی که در دماغ اطفال رطوبتی است که اگر باقی ماند موجب غلبه
عظیم میشود مثل بر طرف شدن روشنائی چشم و مانند آن پس
چنانچه کریم ایشان وسیله فرورختن آن رطوبت شده بصحت

بدن و سلامتی ایشان گشته و پدر و مادرش ازین معنی غافل اند و چنانچه
میکند تا او را از کرب باز دارند همچنین جایز نیست که در بسیاری از مخلوقات
منافع چندین باشد که نمیدانند و اگر قائلین باهمال و منکرین از روی
عمد او تدبیر بران اطلاع یابند حکم نکنند بآنکه خلق او عبث و بیفایده
و مقرب بجهل و نادانی خود شوند پس عاقل را سزاوار است که اگر در
وسیله موجودات چیزی باید که منفعت آن بر او مخفی بوده باشد یا بحسب
ظاهر مضرتی در او مشاهد نماید فی الحال حکم نکنند بآنکه خلق او عبث
و بیفایده است بلکه بموجب آیه کریمه **فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**
إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ سبب از آن علم الهی رجوع کند اگر مصلحت
در تعلیم باشد او را بر حقیقت حال اطلاع دهد و بمنفعت آن آگاه
بخشد چه بسیاری از امور باشد که دانستن آن ضرر بکالت یا
دانشته باشد مثل آنگونی که زبان مرغان آموخت و آموختن آن
باعث مرگ است و آنگونی که از زمین اطفال میریزد آن نیز نسیب

فروج و مطبوعی است که در بدن ایشان بسیار میباشد اگر بیرون نیاید
علتهای عظیم از و ناشی شود و همچنین دیده میشود که تحقیق غایت
ایشان را در طبیعت برآمدن ایشان بدو دیوانه و غیر این هر دو از
برضهائی که پیچیده شده است در ایشان مانند فالج و لقوه و مثل اینها
پس حضرت کریم و حکیم علی الاطلاق مقدر فرمود که آن زقوت
در صحن از راه ذهن فرویزد تا حال بزرگی صبح و سالم باشند
پس نظر کن **ای مفصل** که چه نقصانهائی نسبت بعباد واقع شده
چه تدبیرها در مصالح ایشان بکار رفته تا مل کن که حضرت رحیم
خلق کرد آلات تولید و تناسل را و چگونه تقسیم نموده آنرا بمذکر
و مؤنث و آنکه مردان را بجیشتی خلق کرده که نطفه را بر رحم زن
رسانند و آنکه زنان را بنحوی ساخته که نطفه را تواند نگاه داشت
و قرارگاه نطفه را وسیع داده که چون نطفه در و نشو و نما یابد جای
برویش نباشد آینه این تدبیرات را مدبری باید که صاحب علم

و حکمت و لطفت و رافت باشد **ای مفضل** تا مل کن اعضای این را
که چگونه هر یک بجهت مطلبی مقرر شده دست برای گرفتن و دادن
و پای از برای رفتن بعضی پیش بعضی بطلب با محتاج خود و چشم از
برای نگاه کردن و در یافتن منظر حسن و قبح و تشخیص نمودن راه از چاه
و کار فرمودن دست و پا و دمان از برای خوردن و آشامیدن که بسبب
بقای نوع حیات است و معده از برای هضم طعام و شراب و جگر از برای
خالص گردانیدن صاف از درد و منفذ با مثل بینی و گوش و مخرج
بول و غایط و پنج مویها از جهت بیرون فرستادن و نظرها از جهت
نگاهداشتن آن تا بتدریج و حکمت بیرون آید و فرج از برای اقامت
نسل و همچنین جمیع اعضا و جوارح را هر گاه ملاحظه و فکر خود را کار فرما
هر آینه بی یابی که هر یک در موضع خود از روی حکمت و صواب وضع
شده **مفضل** گوید که پس کفتم ای مولای من بعضی گمان میبردند که آنها
فعل طبیعت است **حضرت فرمود** که پرس از ایشان که چه چیز است این

بیرون

طبیعت آیا صاحب طبیعت علم و قدرت برای ایجاد این چنین صنوعات بدیهه
و مخلوقات عجیبه دارد یا نه و این موجودات مشابهت در کمال احکام و
ازو بقصد و اختیار صادر شده یا نه اگر گویند آری پس چه مانع است
ایشان را از اثبات کردن خالق و چه چیز داعی است بر آنکه صاحب صفات
الهی است و خالقیت را بطبیعت موسوم کنند و از اسما حسنی اعراض
نمایند و اگر گویند بکلی بی قصد و اختیاری علم و حکمت ازو صادر شده این
حکم و مصالحی که تو در مخلوقات مشاهده میکنی منادی میکند بآنکه عالم
مصنوع مدبر است که در غایت علم و حکمت و نهایت لطف و رافت
بوده باشد و آنچه ایشان اذرا طبیعت نامیده اند طریقه است در
مخلوقات او که جاریست بر آن نحوی که مقتضای حکمت و تدبیر است
بر آنکه حدیث مفضل که مشهور بتوحید مفضل است چون طول تمام داشت
و این مختصر کنش تمام آنرا داشت لهذا بجهت تبیین و تبرک بر قدری از آن
اقتفا شد و در کتاب جامع الاخبار از رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم

که فرمود قال رسول الله صلى الله عليه وآله اعرفكم بنفسه
اعرفكم وبقه که شناسا تر شما بنفس خود شناسا تر شما است
بر پروردگار خود و نیز در کتاب مذکور منقولست از امیرالمؤمنین که
سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ اثْبَاتِ الصَّانِعِ فَقَالَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْبَعْرَةُ تَدُلُّ عَلَى الْبَعِيرِ وَالرُّوْثَةُ تَدُلُّ عَلَى
الْمُخِيرِ وَأَنَا الْقَدِيمُ تَدُلُّ عَلَى الْمُسِيرِ فَهَكَذَا الْعُلُوبِيُّ يَهْدِيهِ الظَّاهِرُ
وَمُرْكَزُ السُّفْلِيِّ يَهْدِيهِ الْكَشَافُ فَلَيْفَ لَا تَدُلُّ لَأَنَّ عَلَى التَّطْيِيفِ
الْمُجَنَّبِينَ بَعْنِ سَوَالٍ كَرْدِ شَخْصِي أَرَامِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَامَامِ الْمُتَّقِينَ وَبِعِصْوَةِ
وَسِيْدِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَرَاثْبَاتِ صَانِعِ بَعْنِ جَوَابِ سَائِلٍ فَرَمُودِ كَيْشِكِ شَرِّ دَلَالَتِ مِيكَنْدِ
بَرِ شَرِّ دَرْ كَرْنِ فَرِ دَلَالَتِ مِيكَنْدِ بَرِ فَرَاثَرِ ثَرَامِي قَدَمِ دَلَالَتِ بَرِ رَاهِ رَقْتِ
بَعْنِ چَكُونِه بِهَكَلِ عَلَوِيِّ بَانِ لَطَافَتِ وَمُرْكَزِ سَفْلِيِّ بَايِنِ كُشَافَتِ دَلَالَتِ
اَيْنِ هَرِ دَوْرِ لَطِيفِ خَبِرِ وَدَرْ كِتَابِ مَذْكُورِ اَرَاخُضَرْتِ مَنقُولِ بَتِ وَقَالَ عَلَيْهِ

بَصْنَعِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ وَبِالْعُقُولِ يُعَقَّدُ مَعْرِفَةُ
وَبِالْفِكْرِ تُبَيَّنُّ حُجَّتُهُ يُسْتَدَلُّ حُجَّتُهُ مَعْرُوفٍ بِالذَّلَالَاتِ
مَشْهُودٍ بِالْبَيِّنَاتِ بَعْنِ كُنْتُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَسَبِبِ صَنْعِ خَدِشِدِلِ
كَرْدِه مِيشُودِ بَرِ خُدا وَبَايَرِي عَقْلَمَا اَعْتِقَادِ كَرْدِه مِيشُودِ شَنَا سَائِي خُدا
وَبَسَبِبِ مَعَاوَنَتِ اَنْدِيشِه كَرْدَنِ ثَبَاتِ كَرْدِه رَاهِ بَاوْخُدا وَخُشَا
شَدِه هِتِ اَللهِ تَعَالَى وَبَسَبِبِ دَلَالَتِ كُوَاهِي دَاوَدِه شَدِه اَنْدِ تَعَالَى بِسَبِبِ
جَهْتَمَايِ رُوشَنِ وَنِيَزِ دَرْ كِتَابِ مَذْكُورِ اَرَاخُضَرْتِ مَنقُولِ كَسَبِبِ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا الدَّلِيلُ عَلَى اثْبَاتِ الصَّانِعِ
قَالَ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ تَحْوِيلُ الْأَحْوَالِ وَضَعْفُ الْأَمْرَكَانِ نَقْصُ
الْهَيْمَةِ بَعْنِ سَوَالٍ كَرْدِ شَخْصِي أَرَامِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَامَامِ الْمُتَّقِينَ وَبِعِصْوَةِ
الْمُسْلِمِينَ وَوَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَسَبِبِ دَلَالَتِ
اثْبَاتِ صَانِعِ اَخُضَرْتِ فَرَمُودِ كَسَبِبِ حَيْرَتِ كَسَبِبِ دَلَالَتِ دَارِ دَرْ بَرِ وَجُو
جَنَابِ اَقْدَسِ اَلْهِي اَوَّلِ كَرْدِيدِنِ حَالِهَامَا وَتَغْيِيرِ وَصْفِهَامَا وَكَرْدِشِنَا

که از حال بحال میکرد و در خنده و تغیر در و پیدای آید و معلوم است
 بالقدره که محوئی و گردش دهنده باید و آن پروردگار عالمیان است
 و وحی سستی و فتورات ارکان و موادشیا است که مرتبه بای بلند
 بر تپه بای پست و از نصارت و طراوت به پشردگی و خسارت نقل
 میکنند و یقین است که بی نقل گشته نیت و آن اوست تعالی مقدس ستم
 اندک شدن قصد بای مردم است که باعث است مرایشان را که از توبه
 و رجعت بآن بایستند معلوم است که آن ظهور نقص در نیتها و قصد بای
 از ایشان نیت بلکه ناشی است از غیر ایشان و کم گنده آن نیت مکرر است
 که مقلب القلوب و کر و انده و له است بهر حال که خود خواهد بود **و مقتوی**
حدیث شریف قلب المؤمنین بنی اصحابی من اصحابی الرحمن
یقبلها کیف يشاء و نیز در کتاب مذکور از امام بنی نقل منقول و سئل
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام ما الدلیل علی ضایع العالم قال
رأيت حصنا من لقا املس لا فرجة فيها ولا خلل ظاهر

من فضة ما يقره و باطنه من ذهب ما يقره انقلب منه طاق
 و غراب و كثر و عصفور فقلت ان الخلق ضايعا
 یعنی پرسید شخصی از امام بنی نقل جعفر بن محمد صادق علیه السلام که هست دلیل بر ضایع
 عالم انحصار نموده که دیدم حصاری یعنی تخم مرغ نغزده و ساده که خود در آن
 راهی کشادگی ظاهر آن حصار از غرور و ان بود و اندر آن حصار از غلای روی
 شکفته شد انحصار و بر انداز و طوس و سوس و کوس و کج و شک پس درستم
 من پرستی که در این خلق اما نفعیت بخار پس نیتها و نیتها و نیتها
 اعراف و جواهر و افکار و فاعله و انواع نباتات و اضافات و قسامات
 که در هر یکی حکمتی چند بکار رفته که عقول مکمل و اوله و متحیر و استفسار و شکر
 آن عاقل و قاصد چنانچه شده در کتاب احادیث مثل توحید و جامع الابرار
 و سایر کتب احادیث که در کتب است و شرح مذکور است اما نمیکند
 تا شمر بر یکدیگر و کار نمی باید از تدریس بر علی بن موسی و تدریس بر علی بن موسی
 که وجودش ضروریست و در شمس و جعفر بن محمد و جعفر بن محمد و جعفر بن محمد

المسلمين وصيه المؤمنين ووصي حضرت رسول رب العالمين علي ابن ابي طالب
وگفت يا امير المؤمنين شما مي فرمايد كه الله تعالي مي گويد كه
چون انرايي اين را گفت مرداني كه حاضر بودند همگي حله كردند بر او
وگفتند كه اي انرايي اين چه وقت چيزي پارسيدن است ايا تو مي گوي
وغي بني كه در چكار است امير المؤمنين از پراكنده كي دل يعني خاطر مبارك
او در بوقت متوجه جنگ كفارت و وقت پارسيدن چيز با نيت پارسيدن
امير المؤمنين فرمود كه اي قوم بگذاريد انرايي را كه سوال كنند بدرستي كه چيزي
كه اراده مي كنند انرايي همان چيز است كه اراده مي كنم تا از قوم يعني اين جنگ
با كفار از براي همين است كه ايشان نيز بگويند كه خدا تعالي مي گويد پس حضرت
امير المؤمنين از روي شفقت و مهرباني با انرايي گفت اي انرايي بدرستي
گفتن در اينكه خدا تعالي مي گويد بر چهار قسم است و دو قسم از ان لائق و دو
و جائز نيست اطلاق آن بر خدا تعالي و دو قسم از ان لائق و سزاوار و جائز است
اطلاق آن بر خدا تعالي اما آن دو قسمي كه اطلاق آن بر خدا تعالي جائز نيست

همن گسي است كه ميگويد خدايكي است و قصد ميكنند انكس بان مي گفتم بآب
اعداد را پس اين قسم مي گويد كه جائز نيست اطلاق آن بر خدا تعالي
زيرا كه الله تعالي مي گويد كه دو قسمي نيست مراد او اين مي باشد كه اعداء
اين نميداني ايا انرايي بدرستي كه آن مي گويد كه داخل در اعداء است كفر مثل
قول گسي است كه گفته است خدا سيم سده است و اين حكايتي است در قرآن از
قول سطوريه كه قوم نصاري اند كه ميگويند و قائلند بآنكه الوهيت مشترك است
ميانه خدا و مریم و عيسى و هر يك از ايشان خدايند و الله مي گويد از اين است
و قسم دوم كه اطلاق او بر خدا تعالي نيز جائز نيست سخن گسي است كه ميگويد
خدا تعالي مي گويد مثل مي از مردمان و اراده کرده است انكس مي بود
خدا و چي از جنس را و اين قسم مي بودن جائز نيست بر خدا تعالي زيرا كه
بدرستي كه اين قسم مي تشبيه است والله خبره است از تشبيه اما آن قسمي كه
اطلاق اولايق و سزاوار جائز نيست بر خدا تعالي آن قول گسي است كه ميگويد
بدرستي و تحقيق كه خدا تعالي مي گويد و نيت مراد او در تشبيه مانند دي و

و ضد ی پنهین کی است پروردگار دوم از آن قسم که اطلاق اولایق و سزاوار
و جابر است بر خدا تعالی سخن کسی است که میگوید بدستی و درستی که خدا تعالی بپند
از روی معنی آن کی بودن قسمت کرده نمیشود نه در وجود و نه در عقل و نه در
و پنهین کی است پروردگار ماحل شانه و نیز در کتاب مذکور از امام محمد باقر
منقول است که قال الباقر علیه السلام الاحد الفرد المنفرد والاحد
والواحد بمعنى وهو المنفرد الذي لا نظير له والتوحيد لا يفراده
بالو حدة وهو الافراد والواحد المتباين الذي لا ينبعث من
شيء ولا يتحد بشيء ومن ثم قالوا ان بناء العدد من الواحد
الواحد من العدد لان العدد لا يقع على الواحد بل يقع على
الاثنتين فمعنى قوله تعالى الله احد المعبود الذي ماله الخلق
عن ادراكه والاحاطة بكنهية فرد بالهية متعال عن صفات
خلقه يعني فرمود که یکی اطلاق میکند بر الله تعالی بدین نحو است که خدا
یکی است و تنها و یگانه است و در آن تنها یکی احد و واحد یک معنی اند و آن

معنی

معنی یگانه شوند بی است که نیست بهائی مراد در آن یگانه بودن و یکی گفتن
خدا تعالی است که تنها و یگانه شده است و در آن تنها یکی باین معنی که واحد
عددی و واحد شخصی و واحد حسی و واحد نوعی نیست و واحد که متباين
یعنی متغایر است آنچنان متغایر است که برانگیز شده است از چیزی و صد کرد
نشده است چیزی و ازین جا است که گفته اند بدستی که بناء عدد از واحد
و بناء عدد از عدد نیست زیرا که بدستی که عدد واقع نمیشود بر واحد بلکه
واقع میشود بر دو پس معنی قول خدا تعالی که الله احد است یعنی معبود
آنچنان معبودی که حیران اند خلق از دریافتن آن معبود و حیران اند
خلق از احاطه کردن بچگونگی او و تنهاست الله تعالی بخداوندی خود
و منزله است از صفات خلق و الله اعلم بحقایق معرفة **فصل** در صفات
ثبوتیه است و صفات ثبوتی صفاتی را گویند که اطلاق او بر الله تعالی بی
و سزاوار است و آن هشت است **اول** عالم است یعنی داناست بدلیل آنکه
الله تعالی فاعل افعال محکمه متیقنه از اجرام علویه و انواع سفلیه خصوصاً آنها

که مظهر کمالات عقلانیه و محاسن جسمانیست با آنکه عقول کامله از ادراک اکثر
آن افعال عاجز اند و هر یک تعلیلی از ان پی برده اند پس آنچه از انفاق و نظام
کارخانه صنع مدرك هر یک شسته بر نانی است واضح و دلیلی است لاجرم کمال علم
و حکمت عالم چون تعالی اند عالمی که **اگر گویند** که انصاف واجب الوجود
بعلم ممکن نباشد زیرا که علم بالقدره متعلق بمعلوم باشد و معلوم علم و **پیشانی**
که ذاتش باشد چه عالم را باید که نسبتی بمعلوم باشد و نسبت بی تغییر مقصود
نشود نشاید که غیرش باشد چه علم پیشا خصوصاً قبل از وجود اشیا با تمام
صور اشیا باشد و از تمام صور اشیا و متغایره در ذات احدی تجوز نباشد
چه کمتر در احدی من جمیع الوجوه باطل است **جواب** گوئیم که جایز نیست ذاتش
معلوم علمش باشد و نسبت بمقتضی تغییر ذاتی نیست چه تغییر اعتباری صورت
و ذات واجب را در علم احتیاج بصورت نسبت نیست چه اشتراط بصورت مرتبه
حصول ارتباطی است که مصحح انکشاف باشد و ارتباط اشیا بذات واجب
است است از ارتباط صور معقوله بنفوس چه ربط اشیا با واجب تعالی ربطه

و ربط صور علمیه بنفوس ربط قیامی و ربط فاعل شده است از ربط قیامی
والله اعلم **دوم** آنکه الله تعالی قادر مختار است یعنی قدرت و **دلیل** در اختیار
باین معنی که اگر نخواهد که بخشد میخشد و اگر خواهد که نهد نمیخشد بد آنکه قادر بر هر دو است
اطمینان ندیگی بودن قادر فاعل کجاستی که مذکور شد و اهل علم قاطبه بقدرت
واجب باین معنی قایلند و دوم بودن فاعل کجاستی که اگر خواهد که نهد و اگر خواهد
که نهد و هر یک از گردن و گردن نظر بذاتش صحیح باشد و مراد بصورت نظر بذات
درین مقام آنست که ذات موجب احد الطرفین و موجب شیهه موجوده
او نباشد و جمیع ملین بقدرت واجب باین معنی قایل اند و قول بقدرت
بمعنی اول با عدم قول بصورت مذکوره بلکه بوجوب مشیه نظر بذات را قول
باجب مینامند و دلیل بر قدرت بمعنی اول آنست که چون افعال
مستقنه می باید از عالم بقصد و شعور صادر شده باشد پس قطع نظر از
ایجاد فعل و مشیه متعلقه بآن فعل و عدم فعل جایز باشد و بقصد و مشیه
فعل صدور باشد و بر عدم مشیه عدم صدور فعل ترتب کرد پس عدم قدرت

باین معنی مجرب است و غیر نقص است و نقص بر واجب الوجود جایز نیست **اگر**
گویند که قدرت بر فعل متحقق است و انصاف ذات بقدرت ازلی است یا
با فعل حادث شود اگر قبل از فعل متحقق باشد لازم آید امکان وجود فعل
بجسب وجود قدرت چون قدرت عبارتست از صحت فعل اگر حادث باشد
لازم آید حدوث صفت حقیقت **بر این** که قدرت قدیم است و از قدیم
صحت فعل برنجوی که متعلق قدرتست لازم نمی آید صحت قدیم فعل **سمعی** است
زیرا که می عبارتست از ذاتی که عالم و قادر تواند بود و واجب الوجود عالم
و قادر است پس می بوده باشد **و از این** بیت عصمت صلوات الله علیه
منقول است که هر معنی که مدرك عقول و نفوس شود مخلوق باشد پس
لابق و مراد از جناب احدیت نباشد و موصوف بآن حقیقت مخلوق
باشد پس چون واجب الوجود واجب علم و قدرت و حیوات است
عالم و قادر و حی بر و اطلاق توان کرد و در نیست که مراد آن باشد که
واجب الوجود معطی و منبسط این کمال است و معطی هر کمائی موصوف

بأن کمال باشد بر وجه اتم و اکمل و انصاف واجب الوجود اتم الصاف
آنست که مرجهش بوحده حقیقی و عینه است با کمال کمالات شایسته
نقص امکان برت و چون هر معنی که ذهن بآن احاطه نماید از حلیه
و جوب عاری باشد و در سلک مایهات ممکنه مخلوقات و منسلک
بر آئینه صفات کمایه واجب را نشاید و انصاف را نشاید و انصاف
بآن جناب احدیت را لایق نباشد **و کاره** است از برای آنکه تخصیص
افعال که متعلق است بمکنات با جاد و در وقتی دون وقت دیگر
بودن افعال در احوال ناچار است از تخصیص جهت ایجاد شیئی در وقتی
دون وقتی از برای آنکه قسح است تخصیص بدون محض و قسح است
اعتیاج الله تعالی در فاعلیه با مخرجه پس ناچار است از صفتی که عین
ذات باشد و آن صفت اراده است **معنی** **غایب** که جمهور جماعت
کرده اند آنکه اراده عین علم است که از جهت بودن آن محض آنرا
داعی خوانند با صفتی مغایر علم و قدرت و اشاعه بر آن رفته اند

اراده صفتی است منابر علم و قدرت و سایر صفات است و جماعتی از معجزه
بران رفته اند که اراده علم با نفع است و خوابه نصیر الدین محمد طوسی قدس سره
فرموده اند که اراده اینست امری دیگر سوای داعی یعنی اراده صفت را
بر ذات نیست بلکه عین ذات است یعنی علم با نفع که آنرا داعی گویند بدانکه
مراد از مخصوص مطلق اراده است که شامل است اراده فعل را و شامل است
اراده ترک فعل را که آن کرامیت است و لهذا بعضی علما گفته اند که اراده
کرده اند و مقصود کرامیت نشده اند و دلیل دیگر آنکه مرید است امکنده
خواهنده است انواع طاعات و حسنات را مثل نماز و روزه و حج و مثل
آن و کاره است یعنی نمی کنند است و یا خواهند است انواع معاصیات و
مثل خوردن شراب و زنا و قتل ناحق و امثال آن و این امر و نهی مستلزم
اراده و کرامیت را زیرا که امر بطاعت مستلزم اراده است و نهی از معصیت
و معاصی مستلزم کرامیت پس ثابت شد که الله تعالی مرید کاره است
آنکه الله تعالی مدرك است زیرا که جمیع است و چون جمیع است که دانند جمیع

معلومات را و از جمله معلومات مدرك است پس صحیح است که درک
کنند یعنی دانند مدرك را و این ضرورت است و قبل ازین گذشت که هر چیزی
که صحیح است اتصاف باری تعالی بآن واجب است که الله تعالی
متصف باشد با و زیرا که اگر متصف نباشد موجب نقص است
و خدا تعالی منزّه است از جمیع نقایس پس ادرک الله تعالی بعلم است
نه بآلت جسمانی و دیگر آنکه الله تعالی سمیع و بصیر است بدانکه الله تعالی
سمیع و بصیر از ضروریات ملت اسلام است بدلیل آنکه در قرآن مجید و احادیث
نبوی و اخبار ائمه اطهار صلوات الله علیهم وارد شده است که الله تعالی
و بصیر است و چون در صدق کلام الهی و احادیث نبوی و اخبار ائمه
اطهار صلوات الله علیهم اجمعین شایسته نبوت پس یقین است که الله
سمیع و بصیر است و بصیر الله تعالی نه بآلت و عضو است چنانچه شنود
ما بگوش و ویدن ما بچشم چه اگر ازین قبیل باشد هر آینه الله تعالی
باشد و درین دو صفت پس در حد ذات خود ناقص باشد زیرا که

بواسطه آنکه وجارحه کمال یافته و حال آنکه ناقص بودن بر ذات
 با کمال حضرت ذی الجلال منسغ و محال است **و علم را** خلاف است که آیا سمع
 و بصیر حق جل و علا علم او است بمسموعات و مبصرات یا صفت دیگر است
 خارج از علم اکثر محققین بر آنند که عین علم است چه شهود نیست الا دریا
 مسموع بواسطه گردش و دیدن نیست الا بواسطه چشم مشاهده
 در یافتن و مشاهده کفر قن بواسطه آنکه عین علمند و چون واجد الوجود
 منزله است از احتیاج بآلت تحقیق معنی سمع و بصیر در وجه کمال و کمال است
 و بواسطه الهی و واسطه و شهود این دو صفت و صفت ادراک جدا
 از صفت علم چنانچه در قرآن واقع است از راه اتباع بکلام مجید و از برای
 اشعار عموم علم بهره از کائنات است و از اینجا ظاهر شد جواب جمعی که
 دو صفت را خارج از علم میدانند و میگویند که چون ثابت شده که
 حق تعالی عالم بجمیع معلومات است پس درین ضمن حق تعالی عالم است
 و مبصرات نیز خواهد بود پس بعد از اثبات عموم علم او اثبات سمع و بصیر

علیده و ذکر کردن چندانی فایده نخواهد داشت و آنکه در کلام مجید این
 صفت بمعارن یکدیگر واقع شده اند چنانچه مشهور است بآنکه یک در آن
 دیگر داخل نیست در جائی که فرموده اند و هو السميع العليم **و نیز علم را**
 بعد از اثبات عموم علم اثبات سمع و بصیر بدلیل کرده اند و حق نیست
 که سمع علم بمسموعات است و بصیر علم بمبصرات اما چنان علمی که بآن
 علم مسموع و مبصر مشغول و محسوس شوند چه علم بمبصرات گاه است
 که بطریق علم تعقلی است چنانچه شخصی را ندیده ایم اما او صاف و علامت
 او را شنیده ایم و دانسته ایم و درین حال آن شخص معلوم نشده اما نه بر
 مشغول و محسوس نشده باشد و این علم مانع علم بایضا را آن شخص است درین
 حالت نتوانیم گفت که ما آن شخص را ندیده ایم بلکه میگوییم دانسته ایم و گاه
 که بطریق احساس است و آن در یافتن معلومات است باینکه محسوس و مشغول
 ادراک مسموعات و مبصرات برین وجه سمع و بصیر باشد لا غیر و علم بایضا
 تعقلی در ضمن است در عموم علم حق جل و علا و بعد از اثبات علم بر وجه عموم علم اثبات

بسموعات و مبصرات بر وجه تعقل فایده مند نیست و آن نه سمع و بصر
اما اثبات ادراک مسموعات و مبصرات بر وجهی که حسی و مشخص و محسوس
باشد نزد درک آن در تحت اثبات عموم علم داخل نیست و محتاج به دلیل
علیه و اگر کسی شبهه کند و گوید که در ازل حق تعالی را علم بدین مبصرات
و مشنودن مسموعات نبوده چه ازل هر چه ماسوی الله است معدوم است
بوده شتون او از معدوم و دیدن مبصر معدوم منقول نیست پس سمع
و بصر حق تعالی حادث باشد و حال آنکه حق تعالی محل صفت حادث نمیشود
بود جواب گوئیم که در ازل حق جل و علا سمع و بصر بدین معنی بر وجهی بود که
اگر مسموع از عدم بوجود آید با مبصری پیدا شود حق تعالی ادراک آن
کرد و سمع و بصر باین معنی حق تعالی را اگر در ازل باشد هیچ محذور لازم نمی
باشد **ششم** آنکه الله تعالی قدیم و ازلی است باقی و ابدی است زیرا که ثابت
شده که الله تعالی واجب الوجود لذاته است و واجب الوجود لذاته را محال
و عدم مطلقا پس محال باشد عدم سابق و عدم لاحق بر الله تعالی از برای آنکه

هر یک از عدم سابق و لاحق را نقص است از عدم مطلق و نفی عام که عدم
مطلق است مستند نفی خاص است که عدم سابق و لاحق است **هفتم** آنکه قدیم
چیز نیست که نباشد وجود او مسبق بغير الله عدم و ازلی چیز نیست که نیست
او را اول و این اعم است از قدیم ازین جهت که ازل صادق است بر
حدی که سابق بر وجود است بخلاف قدیم که مختص است بوجود و باقی در اصل
مستمر الوجود بمعنی مثل سر که شامل است از برای ازل و ابد و آنچه ما بین
ازل و ابد است و آن لا یزال است و اینجا بمعنی چیز نیست که باقی میباشد
در دوران که حال و استقبال است و معدوم نمیشود ساعده فساد از برای
آنکه ذکر ازلی و ابدی با اوست و ابدی چیز نیست که نیست مراد از اینها
حاصل کلام آنکه حق تعالی باقی و ابدی است یعنی باقی است دایما و لهذا
منفات از بعد مذکور را یکی نامیده اند اگر چه بحسب ظاهر چهار است **هفتم**
آنکه الله تعالی متکلم است با جمیع ملئین از برای تواتر اخبار دنیا
اجماع مسلمین تحت محمدی صلوات الله علیه نیز واقع است فاما احتیاج

در میان ملت احمدی در معنی کلام و معنی بودن الله تعالی متکلم واقع است
نزد معتزله و فرقه ناصیه اما معیه اثنا عشریه آنست که کلام حق تعالی عبارت
از حروف و اصوات مسموعیه منظمیه حادثه که دلالت کننده است بر معانی
مطلوبه که در وجود بعضی عقوب بعضی باشند چنانچه علامه در بعضی از تصانیف
خود تصریح باین کرده است و معنی آنکه الله تعالی متکلم است آنست که حق تعالی
ایجاد کننده کلام است در جسمی از اجسام زیرا که آنچه اینها علیهم السلام از آن
خبر داده اند بنا بر قول ایشان یافته نیست بجز ازین که کتب سماویه مثل
توریه و انجیل و زبور و فرقان و نظایر آن کلام حضرت عزت است و این
ظاهر است که اینها از جنس الفاظند و از ترکیب حروف حاصل میشوند
و بر اثبات کلامی که غیر از جنس حروف و صوت باشد هیچ دلیل قاطع نیست
و نزد حنابله و کثریه کلام الله عبارتست از صوت و حرفی که هر دو قایم
بر ذات الله تعالی و معنی آنکه الله تعالی متکلم است بودن الله تعالی بموسوم
بصوت و حرف **و نزد شافعیه** آنست که الله تعالی را کلام دیگر است که آنرا کلام

نفسی بخوانند و آنرا معنی میدهند آنست قدیم قایم بذات مقدس که کلام لفظی
بر آن دلالت میکند و دلیل میگویند که کلام حق تعالی صفت اوست
و هر چه صفت اوست قایم است با و قدیم است پس کلام او ثابت است
و قدیم باشد و الفاظ نتوانند بود که قدیم باشد و الفاظ نتوانند بود که قدیم باشد
زیرا که آنها مرکب اند از حروف متعاقبه که هر حرف بعد از قبایلی حرف
دیگر سابق بوجود می آید و هر چه بدین منوال باشد حادث بود پس او را
کلام دیگر باشد که قدیم بود و آن معنی قایم بذات اوست **و دلیل بر حقیت**
عزیم حق اثنا عشریه آنست که ایجاد حرف مسموعه منظمه در جسمی از اجسام
امریست ممکن و مقدور بر الله تعالی پس ایجاد حروف مسموعه منظمه در جسمی
از اجسام مقدور بر الله تعالی باشد و ایجاد حروف و اصوات در جسمی
از اجسام را تکلم مینامند چنانچه اشخاص انسانی را هم متکلم اطلاق میکنند
بمحض همین که صادر کلام را با آنکه کلام قایم است بهوایات آنها و از غایت
و کرامیه لازم که ذات واجب تعالی محل حوادث باشد از برای آنکه صوت

عرض است و باقی نیست و این باطل است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد
که الله تعالی محل حوادث نیست و تفسیر اشعار نیز معقول نیست به مقتضای
ایشان که کلام حق تعالی صفت اوست ممنوعی است و مخالف واقع و
دلیلی بر آن قایم نیست زیرا که کلام نفسی از سه حال بیرون نیست یا کلام علم
بخیر است که اراده کرده شده است و ذکر آن چیز یا اراده ایست آن نوع
اراده که آن اراده حالت میلان است که تقاضا میکند ترجیح عبارتی بخیر
و دیگر یا قصد است تلفظ یا غیر این سه قسم است و اگر یکی از این سه قسم است
غیر معقول است که این را کلام گویند و اگر از این سه قسم است آن نیز معقول است
از این جهت که غیر این سه قسم مقصور نیست و چیزی که مقصور نباشد
معقول نیست اثبات آن نیز و حال آنکه کلام الله مسموع است بدلیل قوله
حَتَّىٰ يَكْمُوعَ كَلَامَ اللَّهِ و امر نفسانی مسموع نیست و این بر همین است
پس نیست شیئی از کلام الله تعالی نفسانی پس تفسیر کلام الله تعالی با نفسانی
غیر معقول است چه کلام حق تعالی الفاظ است که در هوا می آفریند یا در جبریل

یا در درخت چنانچه در تکلم با موسی واقع شده یا مثل آن و اثبات
صفات و افعال برای حق جل و علا کردن بی برهان قوی و مستقیم
نزد عقلا و مذموم است و شرعاً منتهی و معلوم است چنانچه الله تعالی
در عتاب معاندان میفرماید اَقُولُونَ عَلٰی مَا لَا يَعْلَمُونَ **مبین**
الله تعالی صادق است در هر چیزی که خبر داده است که اگر صادق
نباشد کاذب خواهد بود تعالی الله عَنْ ذَٰلِكَ عُلُوًّا کَبِيرًا
زیرا که کذب قبیح است و فعل قبیح از الله تعالی صادر نمیشود و دیگر
آنکه فاعل فعل قبیح یا عالم بقیح او هست یا نیست و اگر هست
بر ترک او هست و احتیاج بآن قبیح دارد که غرض او بآن حاصل شود
یا قادر بر ترک او نیست و بواسطه آن مباشرت بر فعل قبیح میشود اینها
صدها بر الله تعالی محال است زیرا که جهل و غرأ احتیاج و سفاقت این همه
محال الوجود است و سابق برین بدلائل واضح معلوم شد که الله تعالی واجب
الوجود است و محال است که از واجب الوجود فعل قبیح بوجود آید و ازین طریق

ثابت شد که الله تعالی صادق است و کماذب نیت **فصل سیم در صفات**
 و صفات سلبیه صفاتی را گویند که اطلاق او بر الله تعالی سزاوارد و لایق نیست
 و آن هفت است **اول آنکه** الله تعالی مرکب نیست که اگر مرکب باشد لازم
 آید انقلاب واجب ممکن و این درست نیست بدانکه هر موجودی یا مرکب است
 یا بسیط زیرا که اگر او را قسمت میتوان کرد با جزا چون بدن آدمی که م
 میشود باعضا آنرا مرکب خوانند و اگر قسمت نتوان کرد او را باجزا اصلا
 او را بسیط خوانند و واجب الوجود بسیط است بچند دلیل **اول آنکه** هر
 مرکب محتاج است بجز خود و وجود او موجود نیست از وجود جزو چنانچه عقل
 درست حکم میکند باینکه هرگاه جزو یافته شود یافته شود و هر چه جزو
 حال باشد ممکن است و اینکه ثابت شده است که الله تعالی ممکن نیست پس
 مرکب نباشد **دویم آنکه** اگر واجب الوجود اجزا باشد از دو حال بیرون
 باجزا او واجب الوجود است یا ممکن الوجود بر تقدیر اول لازم آید که
 واجب الوجود متعدد باشد و این محال است چنانچه گذشت و بر تقدیر

دوم آن جزو را فاعلی یا مفعولی باشد که واجب الوجود باجزا اول فاعل موجود میشود
 از آن آنکه جزو او موجود میدوید و اگر واجب الوجود فاعل جزو باشد باید که وجود او موجود
 جزو او مقدم باشد و حال آنکه جزو مرکب است پس ثابت است که غیر واجب الوجود باشد
 زیرا که هر چه جزو واجب الوجود است ممکن الوجود است از واجب الوجود و وجودی است
 پس اگر فاعل جزو واجب الوجود و غیر واجب الوجود باشد باید که مقدم باشد بر واجب الوجود
 بر مرتبه حال آنکه واجب الوجود بر او مقدم است زیرا که این غیر است شاذ
 وجود از واجب الوجود میکند و این محال است پس کبر بودن واجب الوجود
 باشد **دویم آنکه** الله تعالی جوهر جسم و عرض نیست اما اینکه جسم نیست باینکه
 ثابت است که الله تعالی مرکب نیست هرگاه مرکب باشد جسم نیز خواهد بود زیرا که جسم جزو
 که قابل قسمت شدن در طول و عرض و عمق پس او متقسم میشود باجزا پس نصیحت است
 درین و اشکال آن در هر جا جزا دارد و ممکن است چنانچه گذشت و الله تعالی
 واجب الوجود است پس جسم نباشد اما اینکه جوهر نیست بواسطه آنکه جوهر آن که
 را گویند که محل قائم بنفسی شدن یعنی چیزی باشد که در او دیگر ضمایم نباشد

و اوقایم و ثابت نشدن و چون ثابت شد که الله تعالی واجب الوجود است
نمکن الوجود نیست پس هر نباشد اما اینکه عرض نیست باسی آنکه عرض وجود
که صفت نباشد خون بخدی و سیاهی طعم و بوی و مثال آن و هر صفت
غیر است تابع آن غیر است در وجود باو محتاج است و ممکن الوجود است
نه واجب الوجود و نیز اگر واجب الوجود عرض باشد او را محل قدیم باید
و سابق برین مذکور شد که بغیر ذات واجب الوجود هیچ چیز قدیم نتواند بود
پس واجب الوجود عرض نباشد و چون ثابت شد که الله تعالی جسم و جوهر
و عرض نیست پس در مکان و جهت نباشد زیرا که آنچه در مکان و جهت
باشد یا جسم یا جوهر جسم باشد یا صفت جسم باشد و آنچه صفت جسم باشد
تابع اوست در وجود محتاج است باو پس واجب الوجود جسم و جسمانی
نباشد و او را مکان و جهت نباشد پس معلوم شد که قول مجسمه که میکنند
الله تعالی بر روی عرش نشسته است و قول کرامیه که میگویند الله تعالی
در جهت فوق است یعنی بودن را منحصر مینمایند و طرف بالا این هر دو قول

باطل و فاسد و کفر است و دیگر آنکه الله تعالی در محل نیست و حلول بروی روا
نیست و حلول آنست که چیزی در چیز دیگر فرو گیرد و جوی که اگر آن چیز اول
آن چیز دیگر نیز تواند بود چون رنگ و بوی و طعم که در جسم حلول میکنند زیرا که
اگر الله تعالی در محل بودی و حلول کردی لازم آمدی که الله تعالی در وجود
خود محتاج بودی بآن محل و او را بی آن محل وجودی نبودی و ممکن الوجود
بودی و این باطل است زیرا که ثابت شد که الله تعالی واجب الوجود است
پس در محل نباشد و حلول بروی روا نباشد و ازین تقریر باطل شد مذهب
حلولیه یعنی آنها که حلول بر الله تعالی جایز میدانند مثل قول بعضی از صوفیانی
جامل که بهره از علم حقیقت الحقایق مشرب محمدی و اولاد طاهرین اوصیاء
الله علیه السلام ندارند و اعتقاد کرده اند باینکه الله تعالی حلول در دلها بی اهل
عرفان و قول نصاری که میگویند الله تعالی در عیسی حلول کرده این هر
مذهب باطل و فاسد و کفر و زندقه است و همچنین الله تعالی متجدد نیست
و اتحاد آنست که دو موجود یکی شوند بی زیاده و کم و چون نزد عقل زکی

ظاهر است که ممکن نیست که دو موجود یکی شوند و هملازاید ناقص نباشند
چرا که البته زیاده و نقصان خواهد بود و دیگر آنکه الله تعالی متحد شود بغير آن غیر
اگر واجب الوجود است لازم آید که الله تعالی را شریک باشد و اگر آن غیر ممکن است
آنچه حاصل شود بعد از اتحاد لازم آید که ممکن الوجود واجب الوجود شده باشد
و واجب الوجود ممکن الوجود و اگر هر دو بحال خود باشند اتحاد حاصل
باشد چنانچه معلوم شد که اتحاد آنست که دو موجود یکی شوند بی زیاده و
و این ممکن نیست پس الله تعالی متحد بغير نباشد **سیم** الله تعالی محل
حوادث نیست زیرا که آنچه حادث است مثل حرکت و سکون و قیام
مانند آن متغیر است و بتغیر حال محل هم متغیر میشود پس اگر یکی اسوالت مذکور
در باب متغیر محال است متغیر شود و هر چه متغیر شود ممکن الوجود با وجود ثابت است
که الله تعالی واجب الوجود است پس محل حوادث نباشد و دیگر آنکه اگر او را صفت
حادث باشد آن صفت فاعلی باید و فاعل مستقل نخواهد بود و نمیتواند بود که
ذات او قدیم است هرگاه در وقت مستقل باشد باید که صفت نیز قدیم باشد

و نیز

و نتواند بود که جزوات مقدس سبب حدوث صفت او باشد لازم
که ذات مقدس باری تعالی بغير محتاج شود از هر هکذا غیر کمال با
و کمال از هر هکذا غیر نقصان است و کمال نیست و صفات حق تعالی
همه صفت کمال اند پس واجب الوجود محل صفات حادث نباشد
و دیگر آنکه صبیح نیست اطلاق لذت و الم بر ذوات واجب الوجود زیرا
لذت ادراک ملایم است ازین حیثیت که ملایم است و الم ادراک منافی است
ازین حیثیت که منافی است و ملایم کمال شئی است که خاص است بان
مثل کیفیت علوات از برای ذایقه و استماع نغمه خوش از برای قوه
سامعه و ادراک خواص اشیا و احوال اشیا بر چیزی از برای قوه غله
و لذت بر اعتدال مزاج است و الم برای سوء مزاج و قید حیثیت از
برای آنکه چیزی یافته میشود که ازین حیثیت ملایم مزاج است و لذت
و از حیثیت دیگر غیر ملایم مزاج است و الم میگویند مثل دواء که سیه و تنگی
طبيب عالم است بجات مریض از بملکت او پس ازین حیثیت که محبوب

نجات مریض است ملام فراغ اوست و ازین حیثیت که طبیعت مریض
 از متغیر است غیر ملام فراغ اول پس ادراک او ازین حیثیت که ملام است
 لذت است و ازین حیثیت که غیر ملام است الم و فایده ذکر این قیدیت
 وجهت تفریق لذت و الم است و این هر دو لذت و الم موجود اند و چیزی که
 متصف است بفرج و تابع فراغ اند و هیچ شک نیست در آنکه الله متصف
 بفرج نیست زیرا که فراغ کیفیتی که حاصل شده است از مرکبات غصصیه
 و چون ثابت شد که الله تعالی مرکب نیست پس متعین است اطلاق لفظ
 فراغ بر الله تعالی پس الله تعالی متصف نمیشود بچیزی که تابع فراغ است
 لذت و الم است **چهارم** آنکه محال است دیدن الله تعالی بچشم ظاهر زیرا که
 مری بصر و وجهت دارد یا آنکه مری در مقابل رایی است بحسب حقیقت مثل
 جسم یا در حکم مقابل است مثل اعراض و این جهت متقابله که میان دو
 که حاصل است در جهت جسم است یا جسمانی پس هر چه بچشم دیده شود مبر
 جسم خواهد بود یا جسمانی و چون ثابت شد که الله تعالی جسم نیست پس

دیده نشود و بدیده ظاهر دیگر آنکه چون موسی علی بنیاد علیه السلام در کوه
 طور بحضرت عزت در خواست نمود و گفت اربنی انظر الیّک یعنی
 خود را بمن بنما تا نظر کنم به تو حضرت عزت در جواب او گفت کن بر من
 یعنی ای موسی هرگز مرا نخواهی دید بچشم ظاهر نه در دنیا و نه در عقبی پس
 معلوم شد که هرگاه الله تعالی در دنیا و آخرت مری نباشد و چنانچه
 ظاهر بطریق اولی مری نیست ایشان نیز نخواهد شد و دیگر آنکه الله تعالی
 پستایش ذات اقدس نموده فرموده لا تدّر که الا بصائر و هو
 یدرک الا بصائر یعنی در نمی یابد ذات باری تعالی چشمهای ظاهر
 و او در می یابد چشمهای ظاهر را و اشاعره گفته اند که حق تعالی در آخر
 مری مومنان میشود و بدیده ظاهر او را خواهند دید و اینکه در دنیا
 چیزی را نمی بینیم که در جهت نباشد بحسب عادت است چه مقادیر اند
 که غیر جسمانی را به بینیم که دیدن غیر جسمانی در دنیا بدیده ظاهر محال است
 و در قیامت حق تعالی با صر مومنان را قوتی خواهد داد که مشاهده

ذات او کشند بی آنکه او در مکان و جہتی باشد و دلیل میگوید بر آنکه
حق تعالی فرموده در تعریف از باب نجات و جود يَوْمَئِذٍ نَظُرٌ
إِلَى رَبِّهَا نَظُرٌ یعنی رویا اند در آن روز قیامت که بطراوت باشند
و فرحناک بسوی پروردگار خود نظر کنند و این صریح است در آنکه نَظُرٌ
در آخرت پروردگار خود را خواهند دید جواب گوئیم که چون بر لیل عقلی و نقلی
ثابت شد که حق تعالی مرئی تواند شد این آیت را تاویل میکنیم و میگوئیم
که تقدیرش چنین است که الی رحمة ربها ناظره یعنی بر رحمت پروردگار خود
ناظر اند با آنکه مراد آن باشد که بدیده باطن مشاہد نور کبریا می دانست
خواهند کرد بدین چشم حس و دیدہ ظاہر چنانچه حضرت امیر المؤمنین و امام
و یعسوب المسلمین و وصی رسول رب العالمین علی ابن ابیطالب ع
فرموده لَا تَرَاهُ الْعَيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَعْيَانِ وَلَكِنْ يُدْرِكُ
الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ یعنی نمی بینید ذات مقدس حق تعالی را
چشمهای که بطریق البصار و احسان مشاہدہ او تواند کرد و لیکن ولما

ادراک آن ذات مقدس نمیتواند کرد بسبب موافقت حقایق ایمان
الذات الی را شریک نیست یعنی نمیتواند بود که دو واجب الوجود موجود
باشند و برین دلایل بسیار است بهم عقلی و نقلی اما عقلی بچند وجه که
بعضی از آن وجهان ذکر میشود و تقریرش موقوف است بر مقدمه چند
اول آنکه ذاتی که واجب الوجود باشد نتواند بود که وجود او زاید بر ذات
او بود و نشاید که وجود او عین حقیقت او نباشد چنانچه بعد ازین
در نفی معانی خواهد شد مذکور و ممکن را عدم جایز نیست پس وجود او
بر او زاید باشد دیگر آنکه هر چه مرکب از اجزا باشد ممکن است زیرا که وجود او
محتاج است با جزاء و جزو غیر کل است و هر چه موجود او محتاج بغیر باشد
بعد از تمسید این مقدمات میگوئیم که اگر دو واجب الوجود موجود باشند
باید که وجود هر کدام بر ذات هیچ یک زاید نباشد بنا بر مقدمه اول و مجموع
بر دو واجب الوجود من حیث المجموع موجود باشد نیز باید که وجود او عین
او باشد بواسطه آنکه ذات او ذات هر دو جزو است و ذات هر دو جزو عین

وجود است پس ذات مجموع عین وجود باشد پس باید که مجموع تیر وجود
باشد زیرا که وجود ممکن عین ذات او نباشد بنا بر مقدمه دوم حال آنکه
مركب است و هر مركب ممکن است بنا بر مقدمه سیم پس مجموع دو واجب الوجود
باید که هم واجب الوجود باشند و هم ممکن الوجود و این محال است پس وجود
واجب الوجود محال بود اینست مطلوب ما و دیگر آنکه اگر دو واجب الوجود
موجود باشند و وجود عین حقیقت هر یک باشد پس امتیاز ایشان
از یکدیگر بواسطه امری باشد خارج از ذات ایشان و در تشخیص خود از
محتاج باشند با امر خارج و هر محتاج برین وجه ممکن است پس تعدد واجب
محال باشد و دیگر آنکه اگر واجب الوجود متعدد باشند مجموع هر دو واجب
من حیث المجموع باید که ممکن باشد چنانچه گذشت و هر ممکن را فاعلی باید
و فاعل این مجموع تیر عین ذات او تواند بود چنانچه گذشت و فاعل هر ممکن
لازم است که غیر او باشد و بر او مقدم باشد باعتبار وجود و جز او نیز تواند
بود چه فاعل کل باید که فاعل اجزاء او باشد و امر خارج نیز تواند بود

و چه پس از تعدد واجب لازم آید که ممکن موجود باشد بی فاعلی و این
محال است و دیگر آنکه اگر دو واجب الوجود مساوی باشند در وجود و
اراده کنند هر آینه جابر است که یک واجب الوجود اراده کند و وجود
ممكن را و دیگری اراده کند عدم وجود این نیز ممکن را در یک حال و غیر
و یک مکان با آنکه هر دو مساوی دو واجب الوجود بودن و در مصلحت
نیز و عدم ایجاد نیز ممکن و حال خالی ازین نیست که حاصل میشود مراد
واجب الوجود معاً یا حاصل نمیشود یا حاصل میشود مراد یکی و حاصل
مراد دیگری و این سه قسم است تمامی باطل است از برای آنکه اول اجتماع
تقصین است و دوم مستلزم ارتفاع تقصین و غیره و واجب الوجود
و سیم خروج بلا مرجع و غیره از دو واجب الوجود و همه این سه قسم محال است
ثابت است که واجب الوجود یکی است و درینست اما دلیل سنی نقلی مثل
قول الله تعالی که فرموده است اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ یعنی الله
ذاتی است که بغیر از خودی دیگر نیست و او حی است یعنی حیوة دهنده

جميع عالميان است و قیوم است یعنی تمام عالم بذات او برپاست و غیر محدود
 اِنَّمَا اللهُ وَاحِدٌ یعنی بدستی و رستی این است و جز این نیست
 که خدای شمایکی است و نیز فرموده فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ یعنی بدان
 ای حبیب من بدستی و رستی که نیست خدایی مگر ذات پاک حضرت عز
 اینجا اگر چه خطاب با پیغمبر است اما مراد امت اویند و نیز فرموده قُلْ هُوَ
اللهُ أَحَدٌ یعنی بگو ای محمد باستان خود که خدا تعالی یکی است و در جای
 دیگر فرموده لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتَا یعنی اگر در آسمان
 آسمان و زمین خدایی دیگر میبود غیر ذات الله تعالی هر آینه نظام خود
 آسمان و زمین فاسد میشد و بیان آنست که اگر در خارج زمین که آسمان است
 و واجب الوجود باشند چنانچه بعضی فلاسفه گمان برده اند لازم می آید
 یک ممکن موجود نشود پس فاسد میشد نظام وجود لازم باطل و فساد نظام
 وجود است همچنین مرسوم که تعدد اله است هم باطل و بیان لازم آنست که
 اگر فرض کنیم دوم الله را که هر دو واجب الوجود باشند شک نیست که ممکن است

مساوی اند در نسبت با آن دو واجب الوجود و هر یک را قدرت است بر
 جميع ممکنات در وقتی که هر دو تمام اند در موثریت پس اگر در نیوقت شود
 ممکن حال خالی ازین نیست که یکی ازین دو که موثر است با هر دو موثر است
 این هر دو قسم باطل است زیرا که اگر یکی موثر باشد در ممکن لازم آید ترجیح با هر
 چنانچه گذشت و اگر هر دو معاً موثر باشد لازم آید اجتماع دو علت تا نه
 معلول واحد شخصی و این هر دو قسم محال است نزد عقل زکی و دیگر آنکه
 الله تعالی را مثل نیست بدلیل قوله تعالی كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ
الْعَلِيمِ یعنی نیست مانند الله تعالی در وجوب وجود چیزی و ادشونیت
 با قول عباد و داناست بعقاید و احوال ایشان و اگر کاف گنیشد و از بعضی
 مثل بکریم بمعنی چنین میشود که نیست مثل مثل واجب الوجود چیزی زیرا که
 نفی مثل مثل مستلزم نفی مثل است و دیگر آنکه الله تعالی را ضد نیست زیرا که
 ضد آن عرض را گویند که در یک محل با هم جمع نتواند شد چون سیاهی
 و سفیدی و سابق برین مذکور شد که واجب الوجود عرض نیست پس او را

شد بنا شد **ششم** در نفی معانی است و احوال از الله تعالی زیرا که اگر
 قادر بقدرت و عالم بعلم غیر این دو صفت مذکور باشد هر آینه محتاج
 باشد در صفات خود باین معانی بر تقدیری که این معانی غیر الله تعالی
 باشد پس لازم آید که الله تعالی محتاج باشد باین معنی و چیزی که محتاج
 بغیر ممکن است پس لازم آید که الله تعالی ممکن باشد و این باطل است
 زیرا که ثابت شد که الله تعالی واجب الوجود است و ازین تقدیر باطل
 شد قول ابو الحسن اشعری که قایل است با کما معانی قائم است بذات واجب الوجود
 که بواسطه آن معانی صادر میشود افعال از واجب الوجود همچنین باطل است
 قول ابی یاسم که میگوید که الله تعالی را احوال قائمه است بذات مثل
 و قدرت و مریدیت و الوهیت و همچنین باطل شد قول معتزله که میگویند
 الله تعالی را صفات است زاید بر اعیان این است نفی معانی و احوال
 از الله تعالی و دلیل دیگر بر آنکه واجب الوجود دلالت میکند بر نفی معانی
 و احوال و صفات زاید بر ذات واجب الوجود آنست که این امور

که واجب باشد نسبت واجب الوجود لازم می آید تعدد واجب الوجود
 و تعدد واجب الوجود باطل است و اگر این امور ممکن باشد نه آنها پس
 اگر واجب الوجود بذات خود متوجه این امور است لازم می آید که یک
 قابل باشد و هم فاعل و این باطل است و اگر متوجه امور غیر واجب الوجود
 لازم می آید احتیاج واجب الوجود بغیر و احتیاج واجب الوجود بغیر نیز
 باطل و الله اعلم بحقایق صفاته **هفتم** آنست که الله تعالی محتاج است
 آنکه وجوب وجود الله تعالی و عدم وجوب وجود غیر الله تعالی مقتضی
 آنست که الله تعالی مستغنی است از غیر و غیر الله تعالی مستغنی است
 در همه چیز محتاج اند با و پس الله تعالی نیست محتاج پوشیده مانده
 ازین تقریر که مذکور شد ثابت میشود جمیع صفات ثبوتی و نفی کرده میشود
 جمیع صفات سلبی و این ظاهر است با دینی تا قلی و بر عارفان حساب
 بصیرت مخفی و مستور نیست که مراد از معرفت و شناسایی حضرت عز
 همین اطلاع بر صفات جلایی و جمالی که عبارت از صفات ثبوتی و سلبی

بقدرومیع و امکان و طاقت بشری بخوی که مذکور شد زیرا که پی بردن بکینه
حقیقت ذات مقدس تعالی شان ممکن و مقدور هیچ یک از عقلا
و غیر این ایشان نیست که رسیدن بکینه حقیقت صفات او نیز دست یابی
ادراک ملائک ملا لاهلی و سر مای فکر انبیا و اصفیاء که برگزیده حضرت
رب الاعلی اند کوتاهی میکنند چه جای غیر ایشان از بنی نوع انسان که توان
بدست یاری عقول بی برو حقیقت ذات با صفات حضرت عزت
شان بس است شاهد این کلام معجز نظام بهترین امام صلوات الله
که در حالت اعتراف بعجز و انکسار خود بربان کو بر شارب جاری ساخته اند
مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ **مصحح** قول ماست حدیث صحیح آن
الله اَحْتَجِبَ عَنِ الْعُقُولِ لَمَّا اَحْتَجِبَ عَنِ الْاَبْصَارِ یعنی بدر
و راستی که حضرت عزت پوشیده و پنهان است از نظر دانشا همچنان
پوشیده و پنهان است از دیده ظاهر با چنانکه چشم ظاهر را مشاهده حال
او ممکن نیست همچنان عقول را نیز پی بردن بکینه حقیقت ذات با

ممکن نه **بیت** فکر با عاجزند از اوصاف **و** بهم بهم هرزه میزنند لافش
عقل عقل است جان جانست او **و** آنکه زان برتر است آنست **و**
و این صفات ثبوت و سلبی که خداوندان عقل نسبت بحضرت ایزد تعالی
داده اند در خور مرتبه عقل و فهم ایشان است نه صفات واقعی ایزد تعالی
و تقدس چه پای مرتبه کبر مائی و مکره عرش ذوالجلالی برتر از آنست که
متصف با مثال آنها باشد **شعر** آنچه پیش تو غیر آن ره نیست **بیت** چای
فهم تست الله نیست **و** یا با افضل الدین کاشانی درین مقام ربی
فرموده است **رباعی** کفتم همه ملک حسن سرمایه تست **و** خورشید و فلک
چو زده در پای تست **و** کفتم غلطی ز ما نشان نتوان یافت **و** از ما تو بجز
و دیده پای تست **و موافق** این است کلام معجز نظام امام محمد باقر
کَلَّمَامٍ تَمُوتُ بِأَوْهَا مَكْمٌ فِي أَرْفِ مَعَانِيهِ مَخْلُوقًا
مَصْنُوعٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ وَلَعَلَّ التَّمَلُّقَ الصِّفَاءَ
تَوَقَّعْ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى زَبَانَتَيْنِ فَإِنَّ ذَلِكَ كَمَا لَهَا وَتَوَقَّعْ

أَنَّ عَدَمَهُمَا نَقْصَانٌ وَلَنْ لَا يَنْقُصُ بِهِمَا وَهَكَذَا أَحَالَ
الْعُقْلَاءُ فِيمَا يَصِفُونَ اللَّهَ تَعَالَى خَلَاصَهُ كَلَامَ حَقِيقَتِ امْتِزَاجِ
بِهَامٍ هَرِكِ ارْصَفَاتِ كَمَالٍ كَمَا تَوَاتَرَتْ وَتَمَيَّزَتْ كَرْدَةً أَيْدٍ دَرْ نَهَائِيتِ قِيَمَتِ
مَعْنِي وَهَسْتِهِ وَبَهْتَرِينَ مَعْنَايَشِ بِتَدَارِيدِ آن مَخْلُوقِي هَسْتِ مَانَدِ شَمَا كَرْدِ
قُدْرَتِ او آفَرِيدِهِ سَزَاوَارِ آنَسْتِ كَمَا شَبَّاهَانَ مَتَصَفِّ بِشَيْدِ كَمُورِ
رِيزِهِ نِزِ هِرْكَاهِ دَرْ مَقَامِ شَمَاسِي حَقِّ دَرِ آنِدِ كَمَا بَرَنْدِ كَرْدِ دِكَارِ
دُوشَاخِ هَسْتِ اَزْ شَاخَمَايِ اِيْشَانِ بَهْتَرِ كَمَالِ خُودِ دَرِ آنِ دِيدِهِ اَنْدَرِ نَقْصِ
خُودِ دَرِ آنِ دِهَشْتَنِ دِهَسْتِهِ اَنْدِ پَسِ مَعْلُومِ شَدِ كَرِ بَرِ قِيَاسِ هَسْتِ حَالِ
وَارِ بَابِ دِهَشْتِ دَرْ مَتَصَفِّ كَرْدَانِدَنِ پَرُورِ دِكَارِ خُودِ اِلْصَقَايِ كَمَا
كَمَالِشِ مَعْدِ آنَدِ وَعَلَا جَلَالِ دَوَانِيِ دَرْ بَعْضِيِ اَزْ مَصْنَعَاتِ خُودِ كَلَامِيِ اِیْرَادِ
كَمَا خَلَاصَهُ مَضْمُونِشِ اَنْسْتِ كَمَا اِنْ كَلَامِيِ هَسْتِ دَرْ نَهَائِيتِ وَقْتِ وَطَلَا فَا تَكَمُّلِ
شَدِ اَزْ مَنَاجِجِ تَحْقِيقِ وَمُورِدِ تَدْقِيقِ وَتَرَشِ اَنْسْتِ كَمَا چُونِ تَحْلِيفِ بَا حَرَمِيِ
بَرْتَرْتِهِ قُدْرَتِ عَقْلِ تَجَوِزِ نَكْرَدِهِ اَنْدِ وَتَحْلِيفِ بَا اِلْطَاقِ دِهَسْتِهِ اَنْدِ وَاَنْسَا

نیزاده اَزِ اِنْ مَكْلَفِ نِسْتِ كَمَا اَنْجَهْ اَزْ مَرَاتِبِ كَمَالِ وَصِفَتِ جَلَالِ تَوَانَدِ حَقِيقَتِ
دِكَارِ دَرِ آورده قَمِ آنَزَا كَمَا فَا خُورِ مَرْتَبَةِ اَدْرَاكِ او بَا شَدِ پَرُورِ دِكَارِ خُودِ اَكَمَا
مُسْتَجْمَعِ جَمِيعِ صِفَاتِ كَمَالِ مِیْدَانِ صِفَتِ دَانَدِ وَاَنْجَهْ دِكَارِ او
تَوَانَدِ دِرِیَافَتِ كَمَا اِلْصَافِ بَانَ مَتَصَمِّنِ نَقْصِ وَتَقْصُورِ حَقِيقَتِ چُونِ او را
مِی بَا اِلْصَافِ صِفَاتِيِ كَمَا مَتَصَمِّنِ نَقْصِ بَا شَدِ دُورِ دَرِ اَعْدَاوِ سَلْبِ نَعْدِ وَاَنْجَهْ
مِثْلِ اَنْ دَرِ خُودِ وَاَمِثَالِ خُودِ مِثَابَهْ نَكْرَدِهِ بَا شَدِ وَاَلْفَتِ بَانَ نَكْرَفَتِ
اَزْ مَرْتَبَةِ دِكَارِ وَفَهْمِ او بِرُوءِ هَسْتِ وَاَدْرَاكِ او بِنَقْصِ وَكَمَالِ اَنْ نِیْسْتِ
بِسَبَبِ پَسِ مَكْلَفِ نَخَا هَدِ دِكَارِ بَا شَبَاتِ وَاَلْفَتِ صِفَاتِيِ كَمَا اِلْصَافِ اَمِثَالِ
خُودِ بَا اَنْ مَتَصَمِّنِ نَقْصِ وَكَمَالِ دَانِدِ پَسِ نَا چَا رِ قِيَاسِ نَخُودِ كَرْدِهِ وَاَنْجَهْ دِكَارِ
دَانِدِ اَشْبَاتِ خُودِ اَكَمَا دِكَارِ وَاَنْجَهْ نَقْصِ وَاَنْدِ سَلْبِ مِثَالِ چُونِ كَمَالِ خُودِ بَرِ
مِثَابَهْ مِی كُنَدِ كَمَا قَادِرِ وَاَمِثَالِ رُوحِيِ وَعَالَمِ وَاَمِثَالِ دِكَارِ وَصَادِقِ وَاَنْجَهْ
وَاَلْفَتِ بَا شَدِ مَكْلَفِ شَدِ هَسْتِ بَا شَبَاتِ صِفَاتِ نَكْرَدِهِ اَزْ بَرَايِ او چُونِ
نَقْصِ خُودِ اَدْرَا حَقِيقَتِ بَعْدِ وَاَمُورِيِ كَمَا لَازِمِ دَارِ اَحْصِیَاجِ رَا مِثَالِ حَسْمِ چُونِ

و عرض بودن و در حیرت بودن و امثال آن می بیند مکلف شده است
 صفات مذکوره از وجه اگر زیاده برین مکلف باشد تکلیف بمالایطاق
 لازم می آید و دانسته شد که تکلیف بمالایطاق جایز نیست پس آنچه از
 خدا دانسته باشد در حقیقت صفات او باشد نه ذات خدا و الله علم
 بکنه صفاتی ذات و صفاته **مسئله دوم** در تحقیق آنکه الله تعالی عادل است بر آن
 که عادل در لغت عرب ترازوی راست را میگویند و در اصطلاح مفسرین
 و محدثین ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ترازوی انبیا و اولاد
 میگویند چنانچه ضابطان حدیث نبوی و دولوی ضبط آن کرده اند از
 حدیث شریف صحیحی که رئیس المحدثین وثقه الموقدین شیخ صدوق
 بابویه قمی رحمه الله در کتاب توحید و معانی الاخبار از مشام بن سالم نقل کرده
 که گفت سوال کردم از امام بختی ناطق جعفر ابن محمد صادق صلوات الله
 از قول خدا تعالی وَ تَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا تَطْلُمُ
 نَفْسٌ شَيْئًا أَكْثَرَ ثَمَرِهَا مِنْ ثَمَرِهَا أَنْ تَكُونَ فِي حِلٍّ وَ تَكُونَ فِي حِلٍّ

در عمل و در حق
 در نفس است

برای روز قیامت یعنی برای اهل قیامت پس ستم دیده نشود یعنی
 چیزی را از خود یعنی از نیکی و جوی آنقدرت فرمودند که مراد موازین که
 درین آیه گرفته واقع شده است انبیا و اوصیاء و سبب اطلاق موازین
 بر انبیا و اوصیاء آنست که میزان هر چیزی محک آن چیز است که شناخته
 میشود آن محک قدر و قیمت آن چیز را که میزان انسان در روز قیامت
 که وزن کرده میشود آن چیز قدر و قیمت هر انسانی بر حسب عقیده و خلق
 و عمل آن انسان و فرامی یابد غرض بچیزی که کسب کرده از نیکی و بد
 پس نیست آن چیزی که وزن کرده میشود بآن عقاید ایشان در روز
 قیامت که انبیا و اوصیاء زیرا که بسبب امر و نهی ایشان و بسبب متابعت
 شرايع و بیرون کردن اقوال ایشان شناخته میشود عقاید هر انسان بعد
 شناخت ایشان معلوم میشود قدر و مرتبه هر انسان به آن قدر و ثبات
 درجات می یابند پس میزان هر امتی نبی آن امت است و وصی او که
 بعد از او شریعت آن نبی را تعلیم است او میکند و نیز در کتابین مذکورین

بروایت دیگر از آنحضرت وارد است که موازین قسط که درین آیه قیست
ما تم و مؤید این حدیث حدیث دیگر که از اهل بیت است بعد از آنکه علیه و آله
شده است که وقتیکه اراده کرد حضرت عزت که خلق کند خلق را و پرانده
کرد ایشان را برابر خود پس گفت حضرت عزت مرثی را که **وَ أَشْهَدُ هَهُنَا**
عَلَى أَنْفُسِهِمُ الْكُفْرَ یعنی کوه کرد انید ایشان را بر
نفسهای ایشان و گفت ایانیم من پروردگار شما پس کسانی که اول
سخن گفتند حضرت رسول خدا و علی مرتضی و اولاد ائمه ایشان صلوات
الله علیهم بودند و گفتند قالوا بلی یعنی آری تو پروردگار مایی پس بر ایشان
بار کرد الله تعالی علم و دین خود را بعد از آن حضرت عزت فرمود و ملائکه را
که ایشان پرورنده علم و دین هستند و ائمه ایشان هستند در میان مخلوق و
ایشان سوال کرده میشوند خلق پس گفت الله تعالی فرزندان آدم را
که اقرار کنید شما باین ذات پاک مرا به پروردگاری من و اقرار کنید شما
بولايت و طاعت پس گفتند فرزندان آدم که آری تو پروردگار مایی

و اقرار کردیم

و اقرار کردیم ما بایشان بعد از آن گفت الله تعالی عرض شما را که کوه
باشید شما باین پس عرض شما را گفتند که کوه استیم پس میگویم ما که گفت
مراتب درجات که در میان انبیا واقع است بقدر معرفت ایشان است
نسبت بجناب پروردگایان **و مؤید همین کلامی که شیخ صدوق در**
اعتقادات خود ایراد کرده که حاصل آن اینست که حضرت عزت معبود
گردانیده پیغمبر خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بر جمیع انبیا در عالم
در عالم یعنی در عالم ارواح و وقتی که بودند روحهای ایشان مانند نور
کوچک و جمیع پیغمبران بعد از اقرار کردن به پروردگاری الله تعالی اقرار کردند
به نبوت و رسالت آنحضرت بعد از اقرار ایشان عطا کرده هر بنی را بقدر معرفت
و بقدر سبقت کردن او در اقرار به پیغمبری پیغمبر صلی الله علیه و آله عطا می کند
در کتاب فردوس الاخبار بروایت ابن عباس روایت که قال رسول
الله صلی الله علیه و آله حبی میزان العالم و حب علی کفیه
و حب الحسن و الحسین خیر طوطه و حب فاطمه علافه یوزن

بمحبتی المحب والمبغض لی ولاهل بقی قراء فاما من ثقلت
موازينه فلهو فی عیشة راضیه واما من خفت موازينه
فامته طهاوید یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که دوستی من
ترازوی است از برای خلائق یعنی برای عقاید و اعمال ایشان و دوستی
امیر المؤمنین علی علیه السلام هر دو قطه آن ترازوست و دوستی امام حسن
و امام حسین علیه السلام رشتنهای اوست و دوستی فاطمه زهرا علیها
السلام قسمه آن ترازوست که سنجیده میشود و بسبب دوستی من ائمه
دوست و دشمن است مرا و اهل بیت مرا یعنی در روز قیامت عقاید و
خلائق از حسن و سینه که مرا و دوستی و دشمنی ایشان است برای من
اهل بیت من وزن کرده میشود آیه مذکور تلاوة فرمود که والله اعلم
ترجمه اش اینست و اما هر که از یاد داشته باشد حسنات سنجیده یعنی دوستی او
بمن و اهل بیت من بسیار باشد خیرات وزن کرده او یعنی احاطت
و فرمانبرداری او بمن و اهل بیت من این معنی که حسنات سنگین گردد

و رجحان داشت باشد بر سیئات پس آنکس در آنوقت زندگانی باشد
سندیده و اما هر که را کم باشد در میزان اعتقاد و کردار او یعنی عدم دوستی
و اندک باشد فرمانبرداری او نسبت بمن و اهل بیت من اینست که سنجیده او
زیاده و حسنات پس که در سنجیده او در یاد است و او در برترین همه در کات
و فرج است سنجیده است که منقوله وینا بیستی است که چون اهل فرج را در آن
اندازند مقدار خیر یعنی آن رسید یعنی مقدار ساله دنیا بطوری آن شود
رسید پس معلوم شد که موازین قطره در روز قیامت برای اهل قیامت
از مجموع و خلائق خیر و صیقل و دوستی و منافصل او علی مرتضی و اولاد طاهرین
اویند صلی الله علیه و آله **فصل دوم** بدانکه عدل در لغت معنی پختگی است
یا است اولی بر برگردن پیری پیری پس آنکه خدا تعالی در روز قیامت
عدل کند یعنی بر او سنجید عقاید و اعمال خلائق که در دنیا از ایشان ظهور آمده
باخیر کرد و عالم را روح این امر را بر پشته خدای نبوت بی مابولای قضاوت و سنجید
پیشی کرده بودند اگر سوختی است بعد معرفت این سنجایی در سنجیده او بود یعنی

نواب جات میدهد و اگر موافق نیست بقدر انکار و جهل و غفلت ایشان غدا به
درکات میدهد و اینست معنی آنکه اندک تعاد است نظام نیست و در عدل
معنی را که در وقت فرازی خبری است پس در وقت معنی است حضرت
آنکه از سال رسول و انزال کتب و نصیب کرده است در میان کافران و
هدایت بحسب معاش و معاشرت ایشان با خدایت و جهل و کجای که از او بگذشت
مقتضی آنست که در وقت برنج راستی و درستی جهت نظام عالم و نظام احوال بی هم
که تا ایشان خدایان و اولاد و فساد و عباد از آنست صورت شایع باید
نیز که ایشان امینان حق اند در میان خلق چنانکه الله تعالی در سوره
نسا در باب امانت آمده است صلوات الله علیه میفرماید اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ
اَنْ تُوَدَّ اَلْاٰمَانَاتُ اِلَىٰ اَهْلِهَا یعنی بدرستی و راستی که الله تعالی
کرده است شمارا اینکه او کند امانتها و بر اهل امانت و خداوندان آن
وَ اِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ اَنْ تَحْكُمُوْا بِالْعَدْلِ وَاِنَّ اللّٰهَ
مَتَّبِعُ بَصِيْرٌ یعنی وقتی که حکم کنید میان مردمان اینکه حکم کنید بر

و انصاف و بر پنج شریعت و خالص از شائبه انحراف میکند اگر کیفیت رد
امانت و عدل در حکومت و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
وزید بن مسلم و مکحول و زید بن جوشب که از حضرت سرور کاینات
صلوات الله علیه و آنکه روایت کرده اند که مراد باین آیه ائمه اند بآنها
یعنی حق تعالی امر کرده ائمه اثناعشر را امانت بر سبیل امانت بهم
تسليم کنند یکی بعد از دیگری تا بصاحب الامر علیه السلام و نیز فرمودست
از اهل بیت عصمت صلوات الله علیه که دو آیه در کتاب کریم و حق
شده یکی از برای شما امانت آیه اول اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ تَاْخِرًا
و اَجَب است که او را امانت کنیم با اهل خودش و آیه دوم بر شما لازم است
که اطاعت ما کنید در جمیع اوامر و نواهی و آن آیت اینست يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَالْوَأَئِمَّةَ مِنْكُمْ
یعنی ای آنکسانی که دیندارید فرمان بربید خدای را و اوامر و نواهی و فرمان
برید رسول او را در احکام و شرایع و فرمان بربید خداوندان امر را شما

در آنچه میگویند و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما
که اولی الامر ایما معصومین اند از آل محمد که حق تعالی اطاعت و فرمانبرداری
ایشان را فرض و لازم گردانید بر کافه خلایق همچنانکه اطاعت و فرمانبرداری
خود را فرض و لازم ساخته است بر همه مکلفان اگر چه آیه باعتبار لفظ عام است
اما باعتبار معنی خاص است زیرا که جایز نیست که حق تعالی واجب گرداند و
شخص را علی الاطلاق آنکس بر بوی عصمت آرسه باشد و باطن او
او باشد و مأمون باشد از غلط و امر بقیع و این صفت در حکام و علمای
که غیر ائمه معصومین باشند صورت تحقیق نمی یابد چنانکه انشاء الله تعالی
در باب امامت مذکور خواهد شد و برای همین الله تعالی اطاعت خود
و اطاعت رسول خود و اطاعت ایشان را به بلا فصل ذکر کرده و بر
خلایق فرض و لازم گردانیده است پس باید که چنانکه الله تعالی از جمیع
قبایح منزه است رسول او نیز از همه معاصی معصوم و مطهر باشد و او صی
رسول او که اولی الامر اند نیز باید که از جمیع کنایان کبیره و صغیره مبرا باشند

زیرا که مراد باولی الامر علی العموم باشد لازم می آید که هر عالمی و عالمی که بنحی
حکم کند تابع او باید شد و اطاعت او باید نمود بجهت عموم لفظ اولی الامر
و این ظلم قبیح است و الله تعالی منزه است از جمیع قبایح و این تأخیر
فی شیئی فرد و و الی الرسول یعنی اگر منازعه کنید شما در چیزی از او
و احکام پس باز گردانید آن منازعه خود را بکم خدا که مراد قرآن است
و رجوع برید بر رسول خدا در زمان حیات او و فرمان برید ائمه صابقین
رسول را بعد از وفات او زیرا که نمیدانند احکام قرآن را مگر او صی
رسول خدا چنانکه الله تعالی درین باب خبر داده است در کتاب کرم
خود که و ما یعلم تأویل الا الله و الراشون فی العلم یعنی
نمیدانند تأویل آنچه متشابهات است از قرآن مگر خدا که فرستاده است
و کسانی که ثابت قدم اند در دانش و متقن اند در پیش از جانب خدا
نویسند آنسان مگر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و مؤید
همین است آنچه در احادیث اهل بیت وارد است که را سخن در علم ما نم

و نیز فرموده است که هر کس که بخواهد از این راه نجات یابد باید که
از او متنبه باشد و بدانند که اگر ایشان از خدا است و نبی ایشان است
و حکم ایشان حکم خداست و اطاعت ایشان اطاعت خداست و نافرمانی ایشان نافرمانی
خداست و دوستی ایشان دوستی خداست و دشمنی ایشان دشمنی خداست **و نیز**
فرموده است **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى** قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ امر کرده است خدا تعالی
بر رسول خود که بگوید که فرمان ببرد خدا را و امر و نهی او فرمان ببرد
رسول را و امر و نهی او حکام شرعی پس کسی که هرگز گردید از اطاعت خدا و رسول
بدستی کرد خدا دوست نمیدارد و کافر از این نبی ایشان را نصیبت هرگز بود
ایشان بچند و در احادیث و کتب عام بطریق مختلف از رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم روایت شده است که هر کس که دوست خدا را دوست داشت
و دشمن او را دشمنی می نمود پس این را اطاعت رسول را و اگر چه اینده بر خداوند است
ذکر کرده و کرده است تا خود و مع و نعت ایشان میفرماید همه ترند و در اطاعت

نیز

و ایشان قبول کردند ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم
و آل عمران علي العالمين معنی بدستی که برگزیده است آدم را و نوح را
و آل ابراهیم را و آل عمران را بر عالمیان در تفسیر اهل عصمت صلوات الله علیهم
وارد شده است که هر دو آل عمران علی بن ابي طالب است او اولاد اجداد عمران اسم
ابوطالب و درین باب احادیث و روایات بسیار در دست و بطریق اهل
و بطریق اهل سنت نیز از ائمه اربعین و غیر ایشان روایت کرده است که رسول خدا
کرده است که آنحضرت فرموده که آل ابراهیم منم و آل عمران علی بن ابي طالب است
و نیز میفرماید **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى** قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ امر کرده است خدا تعالی که در حق اهل بیت نبوت صلوات الله علیهم میفرماید
مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْقِدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ
أُولَئِكَ رَفِيقًا معنی هر که فرمان ببرد خدا را و امر و نهی او را
آنچه فرموده پس آن فرمان برداران در روز قیامت باشند با آنکه
انعام کرده است خدا تعالی بر ایشان هدایت طریق رشاد از پیغمبران

در استخوان و شمشیر و سستو دکان در احوال و اعمال و نیکویند انجا
از روی همنشینی یعنی نیکو رفیق و یار اند انجا در روضه جنت در نفس
اهل بیت نبوت صلوات الله علیه جمیع از امام محمد باقر علیه السلام
روایت که مراد از پیغمبران حضرت سرور کائنات صلوات الله علیه است
و از صدیقان علی مرتضی و از شهیدان امام حسن و امام حسین و از اولاد
امام حسین از امام زین العابدین تا امام حسن عسکری و از حسن اولی که
رفیقاً و اتفاقاً امام محمد مهدی علیه السلام و محمّد بن اسماعیل آنچه اند در باب
روح و فضل ایشان و خدمت و سرزنش اعدای ایشان میفرماید که
وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى
شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا وَجَّهَهُ فَإِذَا يَئِسَ فَخْرَ حَلْ
لَيْسَتَوَى هُوَ وَهوَ بِالْعْدَالِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
یعنی بیان کرده است حضرت عزت مثلی که دو شخص باشد یکی از ایشان
که و کنگ مادر زاد باشد که نشنود و نشنود و قدرت نهشته باشد و نیم

خیز ازین سخن فغانید و نشود و ضایع و تدمر او را آنچه نقصان حواس عقل او
و او با این نقصان گشت بر کسی متوالی و مراد با معنی بی و نهایت عالم
در آمده باشد که هر جا که توجیه سازد او را یعنی بر هر بی که او را نیکویند یعنی
کار بی رتبه و کفایتی کند چه او مافی الضمیر خود را تواند یافت و چه حواس بی مایه را
چنین کسی با شخصی که سادست باشد اسیر و کامل باشد عقل او یعنی سخن گوئی باشد
یا رشدی تمام فنی است و میفرماید مردمان بر آتی و راستی صفتی است
جانب جمیع فضایل و کمالات این شخص کامل و نفس خود را برای رسیدن
بر طریقه ایست که هر مصلحتی که بخواهد مقصد رسد و دیگر را مقصد و در سانه
و تفسیر علی ابن ابراهیم روایت که آن کسی که مردمان را امر میکند بعد
حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین اند پس چنانچه آمده مادر زاد ناقص
حواس عقل برابر با این مرد درست حواس کامل نیست همچنین ناقصان
شرح و لکنان بجای عقل و غایبان منصب عدل برابر نیستند با
چندانی حضرت و ائمه انان او در میان خلق و موبد بهمین است این

آیه کریمه که الله تعالی امر کرده است خلافت را بدو سخی ایشان و نبی کرده است
از دشمنی ایشان بقول خود که إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ
وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ یعنی بدو سخی که الله تعالی امر کرده است براسی در
همه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک
و خواه در فعل که متوسط است میان جبر و تفویض و نیکوئی کردن و قتل
نمودن از غایت اخلاص و محض امتثال و عطا دادن بخویشا و ندان بریدن
و رسانیدن بایشان آنچه بدان محتاج باشند و این آیه تعظیم بعد از تعقیص است
زیرا که مراد اقرار رسول الله است و نبی میکند شما را حضرت عزت از علی
زشت مثل در گذشتن از حد و دآهی و خیانت کردن در امانت که قبیح ترین
اعمال است و از آنچه منکر است در شرع و عقل چون غضب خلافت و قتل
نفس و از ستمکاری که صفت مانند کردن کسی از امر حق و استیلا
بر مردمان بغیر حق و تجربه و کبر بایشان و در احادیث ائمه طاهرين وارد است که

مراد از عدل محمد و احسان علی ابن ابیطالب و إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ
فرموده اهل بیت صلوة الله علیهم است و در روایتی عدل توحید است
و احسان ادای فرایض و بروایت دیگر عدل شهادت مان و در ذیل
تحریریه ذو و عدلی مرویست از اهل بیت نبوت که عدل رسول الله
و امامی که بعد از او است تخمین بر امامی و در مانج و بدانی تا بی معلوم شود
که مراد چیست است مراد از این سخن منجی اول و دوم و سیم او پسندیدند
عزت شما را بدو نبی شاید که شما پسندیدند و بنا بر اقامه نماید و از سبب
اجتناب کسبید و این بی غلط است جامع جمیع موعظه و از خطب است
و عام در روز جمعه در او خطبه بانی بخوانند خوشحال کسی که عمل بمضمون آن کند
و صاحب تعبیر لطایف تعبیر این مفسر نماید که استقامت محکم است و ملت به خطبه
است و از خطرات آن هم چنان شش و شش و هر یکی از آنها مشیه دارد و شمر عدل
ظفر و شمر و انعام عالمت و شجر احسان و مدخل و اکرمیت و فایده صله رحم
انسان و ملت و اما مشیه فحشاء و فساد و درین دنیا است شمر و شکر انبیا و

منجی نفعی خسران برین حاصل یعنی آنکه ایشان را از منیات عمل کردن مایوس
 که آیه مذکور جامع سپیع آنهاست موجب غفلت مشورت اخرویت **موقی**
همین جایگزین حضرت است امر کرده است بدانند که آنچنانکه نرسید به این است
 نبوت است **اللهم** علیهم تعالی و که واعظ صوم و اجمل الله جمیعاً یعنی حکمت
 بر ایمان خدای که محکم است در حالتی که همه جمع بشید و مراد بر ایمان محکم
 آیه قرآن و اهل بیت نبوت است و الله تعالی بعد از این آیه ان الله یأمرکم
 میفرماید و اوفوا بعهده الله اذا عاهدتم و لا تنقضوا الیمان
 بعد توکید طاق قد جعلتم الله علیکم کفیلان ان الله یعلم
 ما تفعلون یعنی و فائزید به پیمان خدای و قتی که پیمان بسته بود
 مراد پیمان عالم در است و نشکند سوگند یای خود را یعنی پیامبران بعد از آنکه
 استوار گردانیده اید آنها را بسوگند خدا و حال آنکه گردانیده اید شما را
 حضرت عزت را بر پیمانهای خود کواهد برستی که حضرت عزت میداند آنچه
 نمیکند از نقص عهد بر رسول خدا در باب خلافت و شمار ابدان سزاوار خواهد داد

زیرا که معنی عدالت الهی در دنیا ارسال رسل و انزال کتب و نصیر او قیام
 چنانچه مذکور شد و در قیامت عبارتست از سوال که خواهد کرد از خلائق
 که فرمانبرداری جبههای و امینان خود که انبیا و اوصیا است و کتب
 کرده اند یا نه اگر کرده اند بقدر شناخت خلائق بایشان و بقدر
 فرمانبرداری بایشان اجر و ثواب و درجات میدهد و اگر نکرده اند بقدر
 جهل و نافرمانی خلائق بایشان عتاب و عذاب و در کات میدهد
 این بود معنی عدالت الهی که در قرآن و حدیث مذکور شد و الله اعلم
 بختایق نیات عباده **فصل سیم** عدل در مطلق مستلزم عبارتست
 از اعتقاد کردن مکلف بدل و اقرار کردن او بزبان بر نیوچه که الله تعالی
 عادل است و این مبنی بر چند بحث است که بعضی از آنها مذکور میشود
 جمیع افعال الله تعالی همه حسن است و قبیح نیست و مشتمل بر حکمت است
 که او خود داناست با آنها پس بر نیوچه معرفت عدل موقوف است
 بر شناخت حسن و قبح و این حسن و قبح نزد بعضی عقلی اند و نزد

شرعی و بیان آن باین نوع که فعل که حصول شیئی است بعد از عدم بواسطه
سببی از هباب در هر محل که باشد بر دو قسم است حسن و قبح حسن آنست
که تقاضا کند مدح فاعل آن فعل را و قبح بر خلاف آنست مدح و این حسن
و قبح بنا بر مذمت امامیه است و عشریه هر دو عقلی اند و شرع را کاشف عقل
میبنداند زیرا که اگر این هر دو شرعی اند باشند لازم آید که غیر اهل شرع
حکم حسن و قبح نکنند و این باطل است زیرا که بعضی افعال است که حسن
و قبح او را بر عاقلی درمی یابند حتی علاقه و دهریه و کفار منکر که غیر اهل
شرع اند حکم میکنند که آنها حسن است یا قبح مثل علم و صدق و سخا و امانت
و احسان و نجابت و شجاعت و امثال اینها که این جمله نزد جماعت مذکور
تیر افعال حسن است و مثل دروغی که ضرر او بکسی رسد و بخل و خیانت و بد
کردن بایمان و جن و امثال اینها که اینها همه نزد ایشان قبح است و بعضی
افعال است که در واقع حسن و قبح او عقل است اما بر ناقص درمی یابد بلکه عقل
و اوصیای درمی یابد که امر کرده اند حسن و قبح آنها مثل حسن صوم اول رمضان

این

ازین حیثیت که شارع امر کرده است و واجب گردانیده است و مدح
آنکس کرده است که روزه نگاه میدارد و قبح روز اول شوال که روز عید است
حرام گردانیده است روزه داشتن این روز را و مذمت کرده است
کسی را که درین روز روزه نگاه بدشته باشد پس اداک حسن و قبح شرعی
موقوف است بر آنکه شارع بیان فرماید زیرا که بران وجهی که یافته بیان
میکند و نشاید که حال افعال با بر خلاف واقع بیان کند و اشاعه میکند
که افعال در حد ذات یکسانند و هیچ یک در نفس الامر حسن و قبح نیستند
بلکه باعتبار معتبر حسن و قبح میشوند که آنچه از حسن انکاشته حسن است و آنچه از
آنرا قبح پنداشته قبح است و این قول باطل است بسبب آنکه هرگاه عاقل را
مخبر سازند میان عدل و ظلم یا میان صدق و کذب و او را در هیچ یک غرض
و نفی فایده نباشد البته اختیار عدل و صدق خواهد کرد و از ظلم و کذب دور
خواهد کرد و دیگر آنکه جماعتی که اصلاح بهیچ دینی متعبد نیستند و از خلاف رسوم
و عادات نبی برهنند در میان شدی یابند که ظلم و کذب و امثال آن بدست

و ناسیست و عدل و صدق و امثال آن خولیت و در بایست معلوم
شد که حسن و قبح افعال بنا بر اعتبار شرع و عادات و رسوم نیست بلکه بر
عقلی اند و باطل شد قول آنها که شرعی میدانند بلکه آنچه تحقیق شده در
اطلاق حسن و قبح از سه حال بیرون نیست اول آنکه هر چیزی که طایع طبع باشد
مثل آنرا حسن گویند و آنچه متنفر باشد از طبع آنرا قبیح گویند دوم هر چیزی
که صفت کمال است آنرا حسن گویند مثل علم که صفتی است از صفات کمال
و هر چیزی که نقصان است آنرا قبیح گویند مثل جهل نزد موافق و مخالف این هر
عقلی اند سیم فعلی که متعلق بر حق است آنرا حسن گویند و فعلی که متعلق بر باطل است
آنرا قبیح محمل نزاع میان حکماء اهل اسلام اینست حکماء معتزله میگویند که این
قسم سیم است تیر بر دو قسم است اول آنکه همین عقل است که حکم میکند معاونت
و متابعت و انقیاد شرع را و این بدیهی است و مثل حسن صدق و قبح کفر
در حق اوست و قبح کذب صادر که مستحق ذم اوست دوم آنکه بعضی حسن و قبح
که عقل با حکم نمیکند نه بدیهه و نه نظر بلکه احتیاج دارد بشنیدن آنها از شارع

زیرا که هرگاه شارع امر کند دانسته میشود و که این امر شارع حسن است که
او امر کرده است مثل روزه روز اول ماه رمضان و مانند آن و هرگاه نهی
کند دانسته میشود که این نهی او قبیح است مثل روزه عیدین و مانند آن
اگر چه وجه اینها در نزد عقلها ضعیف ظاهر نیست اما نزد عقل شارع
ظاهر است که او امر و نهی کرده است **دیگر از مباحث در افعال اندک**
و مذموب فرقه ناصیه امامیه آنها عشریه آنست که بندگان در فعل خود مختارند
و خود فاعل فعل خودند خواه طاعت و خواه معصیت بچند وجه اول آنکه کبر
بر وجه آن خود میکنند و ملا خطه احوال خود بینایم فرق میان افعال مثل حرکت غشه
و حرکت کشایش یکیم که اول بار او و او را چشاید و او را چشاید و او را چشاید
و تمیز فرق میان آنکه کسی بام بر برفشود میان آنکه کسی بر زبان بگریزد
پس اگر چه فعل با اختیار باشد باید که اصلا فرق ظاهر باشد میان افعال مذکور
و این خلل و جدات است و دیگر آنکه حقیقتا امر کرده است بندگان را بطاعت و و عده
کرده اطاعت کنند کار اجتناب نهی کرده است از این امر معصیت و عید

بقای پس اگر اصلاح افعال بنده گان بسیار ایشان بنیاد تکلیف که در ایشان را
 باین هر دو تکلیف لایطابق است مانند آنکه تکلیف کند او می که با سنان و او شایسته
 ماه پافزیند و حال آنکه هیچ بر واجب و محال است و دیگر آنکه الله تعالی بفرمود
 و در مواضع بنماز مدح متفرقان خود کرده بطاعت ایشان و در مورد او را که در
 بر محبت و غایت پس اگر بنده گان اصلاح افعال خود نباشند و ایشانرا احشایار
 نداده باشند بر کردن و نکردن و حرج ایشان کردن و ذم ایشان نمودن از
 عالم قادر فاعل مختار قیج و مقاومت باشد و این هر دو بر الله تعالی محال است
 و دیگر آنکه فاعل فعل بنده گان باشند بکنند بانه تعالی اول عین مطلوب است
 و بر تقدیر دوم باید که هر چه از بنده گان بطور رسد الله تعالی بآن راضی باشد
 پس باید که بکفر و فسق و نفاق ایشان راضی باشد و حال آنکه در کلام خود
 فرموده که **وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ**
الْفَاسِقِينَ وَإِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّمَارِ الْأَسْفَلِ پس معلوم شد
 که فاعل افعال بنده گان بنده گانند زیرا که الله تعالی خلق کرده ایشان را

و اختیار داده

و اختیار داده **بیت** ترا تشبه و ادم که میزیم کمین **کشف** که دیوار
 سنگ **و** اشاعره میگویند که فاعل خیر و شر خداست کلام ایشان با جواب
 ایشان در کتابهای کلامی تفصیل مذکور است و این رساله کنجانش آنها ندارد
بدانکه اختلاف است در آنکه اراده الله تعالی بچه چیز متعلق است اشاعره
 میگویند که اراده الله تعالی متعلق است بهر چیزی که حاصل شود و متعلق
 نیست به چیزی که حاصل نشود و دلیل گفته اند برین طریق که اگر اراده الله
 متعلق نباشد بکفر کافر و فسق فاسق و عصیان عاصی بلکه ازینها ایما
 و عمل صالح و اطاعت اراده کرده باشد لازم می آید که اراده الله تعالی
 حاصل نشود و ثابت شود اراده کافر و عاصی و ازینجا لازم آید که الله تعالی
 مغلوب باشد و کافر و عاصی غالب **محقق طوسی در جواب گفته** که مغلوب است
 الله تعالی لازم نمی آید از برای آنکه الله تعالی اراده ایمان و طاعت مطلقا
 نکرده بلکه اراده ایمان و طاعت را بر غنبت و اختیار ایشان نموده مثلا
 پادشاهی اراده کند در وقتی از اوقات دخول قومی را در خانه خود خنثا

در غایت ایشان بی اکراره و اجبار پس آنجا غایت یا بعضی از آنجا غایت
 اگر داخل خانه پادشاه نشوند این موجب منسوبیت آن پادشاه نمیشود و
 ظاهر است پس منسوبیت الهی تعالی لازم نمی آید و باطل شد قول آنها که
 میگویند منسوبیت الهی تعالی لازم می آید **و دیگر اختلاف** در آنکه افعال
 الهی تعالی از برای غرض است یا نه اشاعره میگویند که جایز نیست که افعال
 خدا تعالی از برای غرض باشد که اگر از برای غرض باشد لازم می آید که اگر
 ناقص باشد در ذات خود و بواسطه آن غرض کمال یابد و این باطل است
 و مذہب امامیه اشاعریه می دانست که افعال الهی از برای غرض و مصلحت است
چنانچه قرآن کریم ناظم است بآن مثل قوله تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ
 وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادِي وَنَ وَقوله تعالی أَتَحْسَبُنَا إِنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ
 عَبَثًا وَهوَ تعالی وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا
 بَاطِلًا وَامثال این در قرآن عظیم بسیار است و جواب اشاعره بدین
 نحو گفته اند که سخن شما وقتی تمام است که آن فایده باشد که بفاعل عاید

و حال آنکه مصلحت در افعال الهی فایده ایست که به بنده کان عاید میشود و از
 مصلحت نقصان در ذات واجب لازم نمی آید بلکه عین کمال و محض جود است
 و دیگر آنکه این غرض اضرائیت نسبت بخیر که قبح باشد مثل آنکه شخصی شل آید
 طعانی را و آن طعام بر سر آلود کرده و اراده کرده است قتل کسی را و شکست
 در قبح این نوع غرض و اراده و چون ثابت شد که قبح بر الهی تعالی محال است
 پس مراد از غرض نفی است که به بنده کان رسد و چون معلوم شد که مراد
 از غرض نفع است پس ناچار است از تکلیف و تحلیف در لغت مشتق از
 کلفت است که بمعنی مشقت است و در شرع فرمودن که واجب است بکلفت
 آنکس بنده را کردن آنچه نباید و علامه شیخ جمال الدین مطهر حلی قدس سره
 در رساله خود که مسی است بباب عادی عشر باین تقریر کرده است که غلابه
 التکلیف و موعبت من حیث طاعة علی ما فیہ مشقة علی جهة الابتدای چون
 بعث هم جنس است و این شامل است مقصود و غیر مقصود و راس تقدیم
 مشقة بیرون رفت بعث خیری که در مشقة نباشد مثل نوم و اکل و شرب که

بجسب عادت است بر تعبد علی جهت الابد او بیرون رفت بعث پیغمبر و امام
و والدین و سید زیرا که وجوب یا ندب که واقع است بحسب ابتدات مثلا
اطاعت کردن پیغمبر و امام و سید اگر چه مشقت است فاما بر طریق اجتناب
بلکه اطاعت ایشان بواسطه وجوب اطاعت الله است و تکلیف نهیست
مگر بشرط اعلام زیرا که محال است تکلیف غافل و مراد از اعلام اعلام بالفعل و شرط
تکلیف از علم پس کفار و جاهل هم مکلفند زیرا که اینها هم شایستگی علم و فهم آنچه
در شرع معتبر است و اینها بآن مکلفند و از جهال و کفار مکلف بشرایع هستند
و اوقتی که قادر نباشند بر علم شرایع یا روج کنند بقیعنا باین قید همچون حیوان
و حیوانات بیرون رفتند زیرا که ایشان مکلف نیستند بدانکه شرایط احسن تکلیف
بر دو قسم یا راجع است بمکلف بکسر لام که الله تعالی است و یا راجع است بمکلف
بفتح لام که بنده کائنات و اما آنچه راجع است بنفس تکلیف آن دو چیز است اول آنکه
تکلیف از برای مکلف بفتح لام مقصود نباشد نظیر بالاف نه تکلیف شروع است
زیر که این شرایط یا راجع اند بنفس تکلیف بدین طریق که آن مکلف مقصود نباشد

از برای مکلف و بکسر چنانچه خاصان خلافت دوم آنکه میباید تکلیف مقدم
باشد بر فعل آن مقدار از مانیکه مکلف ممکن در استقبال داشته باشد بعد از
رسیدن آمده آن فعل شود که آن فعل را شروع کند و بعل آورد آن فعلی که
شده است بر او نیز آنچه راجع است بفعل آوردن مکلف آن دو امر است اول آنکه
ممکن باشد وجود تکلیف کرده شده بر او زیرا که تکلیف بحال خالی است از قیافه
چه محال است که محال بفعل اند و محال است که از حکیم علی الاطلاق تکلیف بالابطال
که عث و بیفایده است صادر شود و دوم آنکه فعل مشتمل باشد بر صفت یا
بر حسن یا ببطریق که هرگاه تکلیف بفعل باشد اعم از آنکه فعل واجب باشد
یا مندوب و اما آنچه راجع است بمکلف بکسر لام آن سه است اول آنکه مکلف
عالم باشد بصفتا فعل زیرا که اگر عالم نباشد مرتکب شود بتکلیف از کتاب
تجسس و اجتناب واجب و مندوب و دوم آنکه عالم باشد بقدر آنچه مستحق فعل
از ثواب و اذن که اگر چنین نباشد کم خواهد و ثواب کسی را که مستحق ثواب است
و این نقص و ظلم و جور است سیم آنکه میباید که قسح متعین باشد بر مکلف

زیرا که اگر قبح متنع نباشد بر مکلف بر آئینه خلل بواجب کند و این جمله بر آنکه
محال است و اما آنچه متعلق است بمکلف بفتح لام آن نیز بر سه قسم است اول
آنکه مکلف قادر باشد بر کردن فعل دوم آنکه عالم باشد با آنچه تکلیف واقع شد
یا ممکن باشد که از علما و اکابر و سیم آنکه ممکن باشد از آنکه فعل اگر آن فعل
دو آلت باشد چون شرایط حسن تکلیف و معنی آن دانسته شد بر آنکه در میان
امت اختلاف است که آیا تکلیف بر حضرت عزت واجب است یا نیست **پاینت**
بر آنکه واجب نیست چرا که ایشان قابل نیستند که چیزی بر حضرت عزت
واجب باشد **فاما مذموب** صد آئینها عشریه آنست که واجب است
تکلیف بر حضرت باری سبحانه زیرا که تکلیف زاجر و مانع است از ارتکاب
قبائح چرا که طبیعت انسان مایل بشهوات و لذات است پس مانع و زاجر
باید که ایشان را منع و زجر کند نیست آن چیز مگر تکلیف که منع میکند
انسان را از آنچه حرام است و امر میکند با آنچه محال است پس ثابت شد
که تکلیف واجب است بر حضرت باری عزاسمه که بسبب آن تفرق

میشود انسان و ملائطه امر و نهی حضرت باری عز و علی میکنند و چون این
دانسته شد بر آنکه بر حضرت عزت لطف تیر و واجب است و لطف
مطلقا بر دو قسم است اول لطف محصل کسیر صداد مملد و این لطف
خیریت که حاصل میشود بسبب طاعت و ترک معصیت و بر سهیل خیریت
مرئیه که آن را دو قسم لطف مقرب کسیر رای مملد و این لطف خیریت
که نزدیک میکند بنده را بطاعت و دور میکند از معصیت و لطف
که بر حضرت واجب است لطف مقرب کسیر رای مملد است و مراد از این لطف
اززال کتب و ارسال رسل و نصب اوصیا است چنانکه بیشتر دانسته شد
زیرا که بسبب متابعت و فرمانبرداری ایشان بنده گان نزدیک میشوند و بطاعت
دور میکنند از معصیت و دلیل بر وجوب لطف بر واجب الوجود آنست که
غرض واجب الوجود از تکلیف بنده گان چیزی را که بآن امر و نهی کرده است
آن موقوف است بطرف و بر چیزی که موقوف باشد بر اتمام کردن آن
آن واجب است نزد عقل پس لطف واجب باشد بر آنکه تعالی زیرا که اگر لطف

واجب نباشد لازم آید که فاعل حکیم از برای غرض خود ناقص باشد پس
لازم باطل و ملزوم که عدم و جوب لطف باشد نیز باطل و بیان ملاک
ظاهر است چنانکه دانسته شد **و دیگر** از مباحث عدل آنست که بر حضرت
غرت واجبست عوض المها که از او واقع شده است مثل المهای هر
و مثل المی که حاصل میشود بجهت بیرون کردن زکوة از برای غیر و مثل المی
از سباع و درنده یا با انسان میرسد و مثل المی که حاصل میشود بکار
سبب ضروری که از ایشان نسبت بغیر انسان واقع میشود و این بر دو قسم
یکی آنکه حضرت غرت واجب گردانیده است بر بندگان و امر کرده ایشان را
مثل درج در هر ی و دیگر آنکه الله تعالی مباح گردانیده است مثل صید
کردن و کشتن موزیات **بر آنکه منفعه عوض** نفی است که مستحق آن نفع
عباد و این نفع مذکور خالی است از تعظیم و اجلال قید خلوار تعظیم و اجلال
برای آنست که تا بیرون رود از تعریف عوض تعضیل و اجر و ثواب زیرا که
تعضیل نفی است بر غیر مسیحی و اجر و ثواب از برای تعظیم و اجلال است بر غیر

افراد و غیر

بر خداوندان عقل مخفی نخواهد بود که اطلاق عوض از جانب خدا تعالی
بر هر چه نیست که آنچه در مقابل فعل خدا تعالی است یا غیر فعل خدا تعالی است
که آن غیر قایم مقام فعل خدا تعالی است که واقع است بر عباد مثل آلام
و امراض و غیر آن چنانکه مذکور شد **و اطلاق** عوض از جانب غیر الله از
عباد و مقابل فعل عباد است **اما وجوب** عوض بر حضرت غرت و بعضی
صورت و در بعضی برای آنکه واجب است بر الله تعالی عوض المهای که
از او صادر شده است با آنچه در حکم الهی است از برای مصلحت غیر مثل زکوة
که اگر حضرت غرت عوض ندید بر آئینه ظالم باشد تعالی ذلالت علوا
گنبد او ظلمت سج است و الله تعالی منزله است از فعل سج پس واجبست
بر الله تعالی عوض آلام نجوی که مذکور شد **بدانکه** واجبست نزد عقل که
عوض زیاده باشد بر الم بر حدیثی که منتفی شود بحد رضا نزد هر عاقلی زیرا که
اگر عوض زیاده نباشد بر الم و مساوی باشد لازم آید که عوض عقل
باشد اگر عوض کمتر باشد لازم آید ظلم و این بر دو قسم است بر جواد منان

حاصل کلام آنکه هر المی که بنده کان را حاصل است و باعث حصول آن الم
ابتدا حضرت عزت است اعم از آنکه قدرت و اختیار بنده را در آن خللی
باشد یا نه واجب است عوض آنها بر خدا تعالی و هر المی که باعث بر حصول
آن بنده است عقلاً یا شرعاً عوض آن واجب نیست بر حضرت باری
مثلاً سوزانیدن شخصی شخصی را بدلتش در وقتی که آن شخص آنکس را بدلتش
افتاده باشد زیرا که مباشر آن الم آنکس است که آن شخص را بدلتش افتاده است
پس در این صورت عوض بر آنکس است که آن شخص را بدلتش افتاده است و همچنین
عوض واجب نیست بر الله تعالی هرگاه بنده مستحق الم باشد پیش از الم مثل
المی که بسبب حدود شرعی حاصل است **به کلام المی** که از حضرت عزت صادر میشود
ابتدا نسبت بر بنده کان مشتمل بر تقبی است که حاصل میشود متالم را در مشروط
که این الم لطف باشد اعم از آنکه برای متالم باشد یا برای غیر متالم زیرا که
از نفع مستلزم ظلم است و خلل از لطف مستلزم عیب و ظلم و عیب هر دو
قبیح اند و تسبیح خدای را نشاید چنانکه گفته اند **به کلام** در میان جمهور و جملة

از المی

از المی از الله تعالی صادر میشود و یا حسن است یا قبیح است **اشعاره** میگویند
که حسن است اعم از آنکه امر کرده باشد الله تعالی یا مباح گردانیده باشد
یا آنکه ممکن ساخته باشد غیر عاقل را در و رسانیدن آن مثل سباع و امثال
آن **و بتوفیر** بر آنند که الم لذاته قبیح است و این صادر نمیشود مگر از ظلم پس
باید نباشد وقوع آن از حضرت خالق چون **و تحقیق طوسی** در بعضی
از تصانیف خود این هر دو مذهب را قبول نموده و توجیه عبارت و
نوع فرموده که بعضی آلام قبیح است که صادر میشود از بنده کان خاصه
ضرب و قتل ناحق و اخذ مال غیر بغیر حق بعضی نسبت به بعضی و دیگر
آلام حسن است که هم صادر است از حضرت عزت و هم واقع میشود از بنده کان
و علت حسن یا بطریق است که با بنده کان مستحق الم اند مثل حدود و عیب
یا آنکه آن الم مشتمل است بر نفع زاید بر الم یا مشتمل این الم بر دفع ضرری که
زاید بر الم باشد یا آنکه الم نسبت مقتضی عاده است چنانکه حضرت عزت را
و تقدس نسبت با میکند هرگاه ما شخصی را در آتش اندازیم یا آنکه این المی که

بر وجهی دفع الم دیگر باشد چنانچه الم واقع شده است از برای دفع ترسانند
پس هرگاه دانستیم با اشتغال الم بر یکی ازین مذکور حکم میکنیم خبر با کسی آنها
فصل دوم برآمد تعالی واجب است که داد مظلوم از ظالم بستاند زیرا که او ظالم
آفریده و او را قدرت داده بر آن فعل پس اگر داد مظلوم از ظالم نستاند
با آنکه کمال قدرت بآن دارد پس بآن راضی باشد و رضا بظلم قبیح است و قبیح
حضرت عزت محال است چنانکه دهنده شد پس داد مظلوم از ظالم گرفتن
واجب پیش بر حضرت عزت و الله تعالی اعلم بالصواب **مسئله سیم در بنویسند**
و در آن شش فصل است **فصل اول** در آنکه نبی کیست بدانکه نبی انسانی است که
حق تعالی او را فرستاده باشد از جانب خود در میان بندهکان تا ایشان را راه
نماید بصلاح معاش و معاد بشری آنکه واسطه از بشری نباشد و فرستادن
نبی لطف است چنانکه پیش ازین گفته شد پس بر حق تعالی واجب باشد که در
عصری نبی ارسال نماید که اهل هر عصری و مردم هر دوری بی نبی نباشند پس
قول خدا تعالی **وَإِنَّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ** یعنی نبوده هیچ ممتی که

در میان ایشان بیم دهنده نبوده باشد **فصل دوم** در طریق شش نبی
نبی بدانکه شناخت او معجزه است از وزیر که او دعوی نبوت میکند
حق تعالی مرا فرستاده است بخلاف آنکه احکام الهی بایشان رسانیم
و ایشان را ارشاد کنیم براه رست و معجزه فعلی است که خصم را بآن دلیل تواند
کرد و موافق مطلوب باشد در مقارن دعوی که از صاحب آن فعل سرزد
مثل دعوی نبوة و قید آنکه موافق مطلوب باشد برای آنکه مسلم که کذا لعنه
و العذاب دعوی نبوة کرده و مردم از او آب و ضوط طلبیدند که در پای درخت
خود ریزند که تا بارور شوند چون بر پای هر درخت سبزه که میریزند همان
خشک میشد آن درختان بسبب آن آب اگر چه این خارق عادت
بود اما موافق مطلوب نبود قید آنکه مقارن دعوی باشد برای آنکه در
ظاهر شود میان کرامات که از او میآید و او را بوجد می آید و میان معجزه چه
کرامات مقارن دعوی را لازم ندارد **فصل سیم** در اثبات آنکه انبیاء
معصوم اند بدانکه مذنب اهل بیت نبوت است که انبیاء همگی از اول عمر تا آخر عمر

کنا صغیره و کبر کز کرده اند نه خداوند سهوا و نه نسیانا و معصوم اند مثل خداوند
تعالی زیرا که انبیا واسطه اند میان حق تعالی و بشر پس اگر معصوم نباشد
سهو و نسیان و غفلت بر ایشان جایز باشد پس احکام الهی تحریف و تغیر
کنند و مطابق وحی الهی را بیان نکنند از برای آنکه اگر کسی که بکنا صغیره
شود و زیاده از یکی نیز خواهد شد پس آنچه غرض الهی است از امر بعثت فوت
شود و دیگر آنکه انبیا حاکم اند بر امت پس اگر مراد ایشان کنا صغیره باشد
لازم باشد بر امت که انبیا را از آن کناه باز دارند و نهی کنند زیرا که نهی از
منکر واجب است بر تمام امت پس انبیا درین حال محکوم و مغلوب است
باشند و این منافی است از بعثت نبوت پس ثابت شد که انبیا معصوم
و دیگر آنکه حضرت عزت خطاب کرد بحضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام
که ائی جاعلک للناس ائمة یعنی بدستی که گردانیدم ترا در میان
مردمان پیشوای پس حضرت ابراهیم علی نبینا علیه السلام سوال کرد که از دست
من کسی این حال دارد حضرت عزت فرمود لا ینال عهدی الظالمین

که از من

که عهد من که آن نبوت و امامت است بظالمان نمیرسد پس غیر معصوم
که مقصدی از نبوت و امامت شود ظالم باشد پس اوستحق این امر
عظیم نباشد پس ثابت شد که انبیا معصوم اند پس اینکه بعضی از اهل
کناه بر انبیا جایز میدانند باطل باشد و نیز شیخ عبدالحق و مملوی که یکی
از اعاظم محدثین اهل سنت است در شرح مشکات در جایی که تفسیر آن قون
بالحق و ملائیکته و کتبه و رسله می نماید میفرماید و این است
عبادت او و ایمان آریم بر پیغمبران و یکی که فرستاده است ایشان را خلق
برای هدایت ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و موعود گردانیده
مجازات و آیات و واجب است ایمان آورد به انبیا بی فرق در اصل
نبوت و واجب است احترام و تقییر ساجت عزت ایشان از صحت
و عصمت ایشان از جمیع کناهان خورد و بزرگش از نبوت و ساجت
همین است قول مختار و آنچه بعضی از مفسران دامل قصص و اخبار بعضی
از ایشان من مثل یوسف و داود و علیهما السلام نقل کرده اند صحیح است و اگر

بخط و نسیان است و هیچ آنست که برادران یوسف پیغمبر بودند و آنچه
در قرآن مجید بآدم نسبت عصیان کرده و عتاب نموده منی بر علو شأن
و قرب اوست مالک را میرسد که بر ترک اولی و افضل اگر چه محبت
رسیده خود هر چه خواهد بگوید و عتاب کند و دیگر را مجال نه که تواند
گفت و اینجا ادبی است که لازم است رعایت آن و آن این است که اگر
جانب حضرت بعضی انبیا که مقربان درگاه اند عتابی و خطایی رود یا
از جانب ایشان که بنده کمان خاص اویند قواضعی و ذلی و انکساری
صلاور گردد که موهبت نقص بود ما را بنیاید که در آن داخل کنیم و بدان حکم
نماییم و تمام شد عبارت اول پس از عبارات شیخ مذکور نیز معلوم شد
انبیا معصوم اند و آنها غیر معصوم میدانند از راه عناد و مخالفت در
دین است **فصل چهارم** در آنکه انبیا افضل اند از ملائکه زیرا که طبیعت بشر خوا
بشورت و با از طاعت و طلب اشتغال بملاهی و نگزیدن دوری از مناسبات
دارند و رغبت در عبادات و بند او مت در طاعات بخالفت نفس میشود

و این گردن نفس را درین حال و نگاه داشتن او را از عصیان درین وقت است
بنایت دشوار و طبیعت ملائکه از قوه شهوانی و غضبی خالی اند و بر طاعت
بخت مجبورند و از عصیان دور اند و این ظاهر است که انبیا و سایر معصومان
که او عصیان با وجود قوت شهوانی و غضبی از وقت تولد تا آخر عمر خود را
از معصیت باز دارند و در دشته اند و مرتب منهیات و تارک طاعات
افضل اند از ملائکه و دیگر آنکه الله تعالی امر کرده است ملائکه را بسجده کردن
آدم چه اگر آدم افضل از ملائکه میشود امر کردن ایشان را که شاکر خود را
سجده کنند قبیح باشد چه مقدم باشد داشتن مفضل بر فاضل عقلانی
بر خدا ایتعالی و سابق برین بدلائل معلوم شد که قبح برخدا ایتعالی در سبب
پس آدم افضل باشد از ملائکه و از افضلیت آدم افضلیت جمیع انبیا
لازم می آید هیچ کس از امت قابل نشده اند که بعضی انبیا افضل اند
از ملائکه و بعضی نیستند پس ثابت شد که انبیا افضل اند از ملائکه
و دیگر آنکه الله تعالی فرموده ان الله اصطفی ادم و نوحا

وَالْإِبْرَاهِيمَ وَالْإِسْمَاعِيلَ عَلَى الْعَالَمِينَ وَتَرْجُمَهُ ش بِالْأَلْفِ زَنْتِ وَطَلَّ
نیز از جمله عالمیان اند پس انبیا افضل اند از ملائکه و باید دانست که ملائکه
نیز موصوف اند بر سبیل قوله تعالی لَا يَقْضُونَ إِلَهُ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ
مَا يُؤْمَرُونَ یعنی هرگز عصیان نمیورزند با آنچه حق تعالی امر کرده و میکنند
با آنچه مامورند و این صریح است در عصمت ملائکه **بهم** لازم که انبیا و ورش باشند
از عیوب خلقی مثل کوری و کوری و امثال آن و از بد خلقی و کینه و حسد و غیره
آن و از نقصان بای تعالی مثل صفت با فتنه کوری و حماقت و مانند آن
که اگر از آنچه مذکور شد از آن دور نباشد ائمت ایشان را و احوال و افعال
ایشان را اعتبار نکنند خصوصاً کسانی که ازین عیوب مبرا باشند پس فرستاد
چنین کسان بر نبوت عبث باشد و سابق برین معلوم شد که الله تعالی
فعل عبث نمیکند پس ثابت شد که انبیا دور اند از آنچه مذکور شد **بهم**
نبوت را چهار مرتبه است نبی و رسول و اولوالعزم و قائم نبی است که خبر میدهد
از الله تعالی بخلق و او ظاهر ملائکه را نمی بیند و با و کتاب نازل نشده است

و رسول است آنچه نبی را ظاهر میشود با و غیر ظاهر میشود با و دیدن خبر
ظاهر و نازل شدن با و کتاب و اولوالعزم این دو مرتبه را دارد و هیچ مرتبه
پنجمی که پیش از او بود میکند و قائم این سه مرتبه را دارد و با خاتمیت
خود که بعد از او پیغمبر دیگر نخواهد بود و بداند که بنا بر مذکور است انبیا عشرین است
که مجموع انبیا صد و بیست و چهار هزارند و از جمله ایشان سیصد و سی و نه
فرستادند و از جمله سیصد و سی و نه پنج اولوالعزم اند اول نوح دوم ابراهیم
سیم موسی چهارم عیسی پنجم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بعد از آن
و صحیفه که بر ایشان نازل شده صد و چهارست و از جمله صحیفه
صحیفه بر شیت و سی صحیفه با درسی و ده صحیفه با بر اسیم و ده صحیفه پیش
از نزول توبه بموسی و چهار کتاب اول توبه بموسی و انجیل بعیسی و زبور
بد اود و فرقان بجهنم رسول یافته است و الله اعلم بالقواب **فصل**
المطلب
در نبوت سید کائنات و خلاصه موجودات محمد بن عبد الله بن عبد
بن هاشم بن عبد مناف صلی الله علیه و آله و سلم که پیغمبر حق فرستاد

ند است و بتواتر رسیده که چون آنحضرت دعوی نبوت کردن معارضه می
خود میفرمودند و معجزات آنحضرت بسیار است مثل شق قمر و بارش شدن آب
صافی از میان انگشتان آنحضرت و بجن در آمدن سسک ریزه در کف
آنحضرت و امثال آن که از حد و شمار بیرون است و نیز قرآن عظیم که آن را
است تعالی فرستاده است و معجزه گردانیده است برای آنکه بدان زمان
فضای عرب بسیار بودند و اکثر ایشان با آنحضرت در مقام غنا بودند
بجای که در مقام محادله آنحضرت در می آمدند و حضرت در جواب ایشان
میفرمود که اگر شمارا در نبوت من شک است و آنچه من بر شما میخوانم کلام
نمیدانید پس شما نیز مثل این کلام بیاورید یعنی کلامی امانت دهد که در حق
و بلاغت مثل این کلام باشد چنانچه حق تعالی فرموده و ان کنتم فی
رئب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله یعنی
اگر شمارا شک است در آنچه فرو فرستاده ایم بر بنده خود پس بیاورید
سوره از مثل آن و آنجا است با وجود کثرت ایشان از معارضه قرآن عاجز

انکه

آمدند پس در قرآن نیز مغربیت از معجزات رسول **بدان** حضرت در
کاینات صلی الله علیه و آله مبعوث شده است بجمع خلایق از جن و انس
بدلیل قوله تعالی یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا
یعنی بگو ای محمد بر دامن بدستی و درستی که من فرستاده خدایم بیوی
شما بکنی و قوله تعالی و ما ارسلناک الا کافه للناس یعنی
فرستادیم از برای محمد مکر از برای همه آدمیان و تا روز قیامت شریعت
آنحضرت بر پاست زیرا که او خاتم پیغمبر است و بعد از او پیغمبر دیگر نخواهد
بود بدلیل قوله تعالی و لکن رسول الله و خاتم النبیین یعنی
آن محمد رسول خدا و خاتم همه پیغمبران و بعد از او پیغمبری نمیشناسد
او ناسخ و ناسخ همه شریعتهاست و ناسخ شریعت نمیشود زیرا که نسخ شریعت
پیغمبری نمیشود و مکر فرستادن پیغمبر دیگر **فصل ششم** در آنکه پدران
انبیا مسلمان بودند یا نه بدانکه مادران و پدران جمله انبیا بنابر حدیث
ائمه هدی همه مسلمان و زیاد و عباد بودند و پاک و مغیره بودند از

و بت پرستی و کفر و زنا چنانچه در باب پدران و مادران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که عدو ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا حضرت امیر
پناه یک بودند و بعد از آن از ایشان نبی بودند و بعد از آن پادشاه مسلمان
و بعد از آن زیاد و عباد قوم **با آنکه** اختلاف است در میان امتان
که بعد از تکلیف و پیش از بعثت بر دین کدام پیغمبر بودند و خدای را
بکدام دین عبادت میکردند بعضی گفته اند که بر دین ابراهیم علیه السلام
و بعضی گفته اند که بر دین عیسی علیه السلام و بعضی گفته اند که بر دین خود بودند
که بران دین معیشت خواهند شد اما در زمان مأمور برسانیدن حق
نبود بلکه مأمور بود که خود عمل کند و حق این قول سیم است و این رجاء
دارد بر دو قول اول چنانچه بر عاقل زکی پوشیده نیست **در امامت**
در امامت و در آن چهار فصل است **فصل اول** در تحقیق امامت
امامت ریاست عام است در دین و دنیا از برای شخصی از امت
و ریاست جنس است بقید عامه بیرون رفت ریاست خاص مثل

بذل

ریاست اهل قریه و بقید دین و دنیا با هم اشارت است با آنکه معتبر در امت
ریاست است بهم باعتبار دین و هم باعتبار دنیا و تقید شخصی از امت
اشارت است با آنکه ناچار است که امام یکی باشد در هر عصری از اعمار
زیر آنکه امام آنست که حاکم است از جانب خدا و رسول بر همه مکلفان
پس اگر در یک زمان دو امام امامت کنند هر یک از ایشان دیگری
حاکم نخواهد بود پس هر یک حاکم بر همه مکلفان نباشد و از اینجا ظاهر شد
بطولان مذمت زیدیه که امام متعه در دیگر زمان جایز میدانند **فصل**
آنکه نصب امامت واجب است بر الله تعالی زیرا که وجود او واجب است
و لطف بر خدا تعالی واجب است چنانکه گذشت پس تعیین امام بر الله تعالی
واجب است و دیگر آنکه حکمت الهی تقاضای آن میکند که البته هر پیغمبری
نایب باشد که شریعت او را از تغییر و امت او را از کراهی نگاهدارد زیرا که اگر
چنین شخصی نباشد اهل عناد و فساد بواسطه اعراض نفسانی خود حمل
بمطالب و نیوی تحریف شریعت حسب المدهاء خود خواهند کرد پس واجب است

که شخصی بهنگاه شدن شریعت قیام نماید و این شخص لازم است که معصوم باشد
که اگر معصوم نباشد تواند بود که در احکام آبی و امور شرعی و مسایل دینی تصرف
و تغییر و زرد و این سبب خرابی دین اعدا و ملت اعدا میشود و حال آنکه عرض
از نصب امام انتظام امور دین و سامان شرع مبین است پس باید که امام
باشد و دیگر آنکه امام حاکم است پس اگر معصوم نباشد جایز خواهد بود وجود
آمدن کناه از او و لازم باشد پس بر همه مقلدان که او را از ان کناه منع نمایند
زیرا که نمی از منکر واجب است پس امام محکوم بر رعیت باشد نه حاکم پس
امام نباشد زیرا که احتیاج مکلین با امام بنا بر آنست که امام ایشان را بطاعت
نزدیک سازد و از معصیت دور گرداند پس اگر امام خود بکرون معصیت و غیر دین
طاعت مشغول شود و او را این امری باید معصوم و اگر او نیز معصوم نباشد او نیز
محتاج باشد با امام معصوم پس ثابت شد که امام باید معصوم باشد و اگر
چنین نباشد دور و تسلسل لازم آید و این هر دو باطل است و نیز نص قرآنی
ناطبق است بصحبت امام چنانچه در باب نبوت مذکور شد لا ینال عهدی

الطالین که مراد باین عهد نبوت و امامت است زیرا که صدر آیات
ولایت بر عهده دارد **فصل ششم** در آنکه امام باید که افضل و اعلم اهل
زمان خود باشد زیرا که عقل درست درمی یابد که تقدیم مفضول بر فاضل
و جاهل بر عالم قبیح است عصمت در امامت شرط است چنانکه مذکور شد
و عصمت امریست خفی که معلوم نمیشود مگر با اعلام خدای پس اگر
شرط امامت نباشد لازم می آید یکی از دو امر یکی بر طرف شدن فایده
از نصب امام دوم ساقط شدن امر معروف و نهی از منکر و این محال است
از الله تعالی پس ثابت شد که امام باید که معصوم باشد و هر معصومی
افضل و اعلم باشد از رعایا یکی زیرا که اگر افضل و اعلم نباشد برابر خواهد
بود یا کمتر اگر برابر باشد ترجیح بلامرجح لازم آید و اگر کمتر باشد قبیح خواهد بود
و این هر دو خدایران باشد پس لازم باشد که امام منصوب باشد از جانب
خدای و افضل و اعلم اهل زمان خود باشد پس قول تعالی که اَمِنْ
یَهْدِنِی اِلَی الْحَقِّ اِنَّ یَتَّبِعِ اَمِنْ لَا یَهْدِی اِلَّا اَنْ یَهْدِی

فَقَالُوا كَيْفَ تُحْكُمُونَ **بَعْنِي** كَيْفَ رَاهِي نَائِدِي بِجَانِبِ حَقِّ نَزَائِرِ
كَمْ تَابِعَ اَوْ شَوْنِدَ بَا اَكْسَ كَمْ رَاهِي بِجَانِبِ حَقِّ نَائِدِي مَكْرَانِي كَمْ اَوْرَاهِ نَائِدِي
صِيَّتْ شَارَاوْ چَكُونَه حَكْمَ مِي كَنْدَ نَعْنِي هَر عَاقِلِي مِي بَايدَ كَمْ اَكْسَ كَمْ خُودِي خُودِ
رَاهِ بِكَلْفَانِ نَائِدِي تَابِعِ اَوْ شَدَنَ وَاوَا قَدَا كَرْدَنِ اَوَّلِي هَسْتِ اَرَا قَدَا
كَرْدَنِ بَكْسِي كَمْ اَوْدَرِ هَر اِيستِ وَاوَا يَافْتَنِ كَلْجِي مَحْجَرِ بَدِي كَرَانِ بَا شَدَنِ
دَالِ هَسْتِ بَرَا نَكْدَا وَاوَا جُودِ فَا ضَلَّ تَابِعِ مَعْفُوضِ شَدَنِ وَاوَا قَدَا كَرْدَنِ
قَبِيحِ هَسْتِ وَحَضَرَتْ عَزَّتْ بَرَانِ رَاضِي نِيستِ **بَرَا** اِمَامِ بَايدَ كَمْ مَبْرَأِ
بَا شَدَنِ اَزْ عِيُوبِ خَلْقِي وَرَزَا اِي خَلْقِي وَنَقَائِيصِ عَلِي چنانچه در بحث نبوت و زنده
در امامت امير المؤمنين و امام المقيدين و يعنوا الملبسين و سيد الموحدين
علي ابن ابي طالب عليه السلام بَرَا كَمْ اِمَامِ كَمْ وَنَائِبِ مَطْلُوقِ وَاوَا حَقِّ خَلِيفَةِ
حَضَرَتْ رَسُولِ اَللهِ صَلَّي اَللهُ عَلَیْهِ وَاَلْهٖ وَاَسَلَّمْ وَاوَا مِثْلِ اِمَامِ مُتَقِيانِ
وَاَمِيرِ مُؤْمِنَانِ اَسَدِ اَلْعَالَمِ عَلِي ابن ابي طالب عليه السلام هَسْتِ بَدِي كَمْ
سَابِقِ بَرِينِ كَدَشْتِ كَمْ اِمَامِ بَايدَ كَمْ مَعْصُومِ بَا شَدَنِ وَاوَا يَقِينِ هَسْتِ كَمْ پِيشَوَايَا

اربابِ اَعْيَانِ وَاوَا دَرْدَانِ اصْحَابِ شَبَاقِ وَحُجْرَانِ شَرِيعَتِ مُحَمَّدِي وَصِيَّتَانِ
مِلَّتِ اَحْمَدِي نَمُودَ وَاوَا شَدَنِ اَوَا فَرْعُونِ آلِ مُحَمَّدِي نَعْنِي اَزْدِي قِيَانِ وَاوَا مَرْدَانِ
وَاوَا قَصَانِ كَمْ عَمْرُ بَا كَفَرِ وَهَسْتِ پَرِسْتِي وَرَوَاجِ طَرِيقِ وَشَرِكِ مَشْغُولِ بُوْدَه
اَزْ بَرَايِ اَعْرَاضِ نَفْسَانِي خُودِ دَرْ نَظَرِ هَر سَلْمَانِ شَدَنِ پَسِ اِي خَپَرِ كَسَانِ
لَا اِي مَنْصِبِ اِمْلَتِ وَاوَا دَرْ مَرْتَبَةِ خِلَافَتِ نِيستِ نَدِ وَخَلِيفَةِ وَجَاهِشْتِنِ
وَاوَا صِيَّتِ اَفْصَلِ عَلِي ابن ابي طالب بَا شَدَنِ بَدِي كَمْ اِجْمَاعِ اَمْتِ وَ
شَدَنِ كَمْ نَصِ بِرْ خِلَافَتِ وَاوَا بَابِ مَحْجَرِ دَاوَدِ شَدَنِ اَلَا دَرِ بَابِ عَلِي ابن ابي طالب
عَلَيْهِ السَّلَامِ وَاوَا سَابِقِ بَرِينِ مَكُورِ شَدَنِ كَمْ اِمَامِ بَايدَ اَزْ جَانِبِ خُودِ اَوْ رَسُولِ مَنْصُوبِ
بَا شَدَنِ دَرِ مِيَانِ قَوْمِ وَحَضَرَتْ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَنْصُوبِ كَمْ اَزْ جَانِبِ خُودِ اَمْتِ
بَدِي كَمْ قَوْلِ تَعَالَى اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ
يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْغُيُوتِ نَعْنِي
حَاكِمِ وَحَمِيَّتْ شَا خُودِ اَوْ رَسُولِ خُودِ وَاَوَا كَسَانِي كَمْ پِيَايِ مِي دَاوَدِ نَمَا زَاوَا
زَكَاةَ رَاوَا دَرِ حَالَتِ رُكُوعِ وَمَقْرُونِ قُرْآنِ اَزْ خُصِ وَاوَا مَوَافِقِ وَخِلَافِ اَعْيَانِ

کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حالت رکوع انگشتی بپای
 داد و این آیه در حق او نازل شد بجهت آن تصدیق که در میان نماز داده
 بودند غیر از آنحضرت کس دیگر این کار نکرده بود پس آنحضرت امام باشد
 نه کس دیگر بدلیل قوله تعالی که يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا يَبْلُغُهُ رِسَالَتُهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ
مِنَ النَّاسِ یعنی آنکه فرستاده است اله تعالی بسوی تو از پروردگار تو
 یعنی امر خلافت و فضایل کمالات علی را و اگر امر خلافت نرسانی پس
 بهمانا که رسالت و پیغمبری پروردگار خود نرسانیده باشی این فرمان
 آنکه حق تعالی ترا از گرد و بداندیشی مردمان حاسه معصوم و محفوظ میدارد
 و محافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء و تعلی در تفسیر خود که این هر دو غیر از اعاظم
 علما و محدثین اهل سنت از برای این غایب روایت کرده اند که گفت
نَزَّلْتُ فِي عَدِيرِ الْحِمِّ فَخَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
ثُمَّ قَالَ مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَقَدْ أَعَانِي مُوَلَّاهُ فَقَالَ عُمَرُ

نما

بَخَّ يَا عَلِيَّ أَصْبَحْتَ مُوَلَّاهُ بَنِي مُوَلَّاهُ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ
 راوی گوید که آید در موضع غدیر خم نازل شده پس حضرت پروردگار عالم خطاب
 کرد بعد از آن فرمود که هر که مرا که من هستم و خداوند او باشد این علی مویلی است
 و خداوند او است پس گفت عمر که مرده و بشارت باد ترا ای علی که امروز
 مویلی و خداوند من و خداوند همه مردمان و زمان مومنی **حافظ مرویه** که
 از اعاظم محدثین اهل سنت است و در بعضی از تصانیف خود که مسیح است
 بمناقب از عبد الله بن مسعود می آورد که گفت كُنَّا نَقْرَأُ عَلَى عَهْدِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا
أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ عَلِيًّا مُوَلَّى الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ
لَمْ تَفْعَلْ فَمَا يَبْلُغُهُ رِسَالَتُهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ
 که میخواندیم ما این آیه را در زمان حیات رسول خدا بدین طور که آن
عَلِيًّا مُوَلَّى الْمُؤْمِنِينَ یعنی ای رسول خدا برسان مردمان آنچه
 فرو فرستاده ایم بسوی تو از پروردگار تو این که علی خداوند مؤمنان است

باقی ترجمه بالا گفته شد و ابن مسعود در آخر میگوید که این آیت نازل شده
 در بیان ولایت علی ابن ابیطالب **و ابن مروید** در مناقب خود از
 عبد الله بن عباس و از زید بن علی چنین روایت کرده اند که گفتند
 ایشان که لما امر الله و رسوله ان يقول بعلي فيقول له
 ما قال يا رب ان قومي حاد يشوا عهدا ايجاهلية ثم
 مضى الحجة فلما اقبل راجعا نزل بعد برحم فأنزل الله
 عليه يا ايها الرسول الآية فآخذ بعضد علي ثم خرج
 الي الناس فقال يا ايها الناس انت اولي بكم من انفسكم
 قالوا بلي يا رسول الله قال اللهم من كنت مولا
 فلي مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
 عن من اعاناه و اخذل من خذله و انصر من نصره
 و احب من احبه و ابغض من ابغضه قال ابن عباس
 فوجبت يعني ولاية علي و الله في رقاب القوم چون الله تعالى امر کرد

عنه

بهم

بهم خود را تا فضل ولایت علی قیام نماید و در باره آن حضرت بگوید آنچه
 حق تعالی فرود ستاده است پس حضرت رسول گفت ای پروردگار
 من بدستی که قوم من با مورجا هملیه قریب و حدیث عهد اند و این امر
 و فرمان را برسانند و بعد از آن از آن موضع گذشت و بطرف حج رفت
 و چون از حج برگشت و در موضع غدیر خم که میان مکه و مدینه است فرود
 حضرت عزت این آیه فرود ستاد که یا ایها الرسول تا فرایس آن
 بازوی علی گرفت و بسوی مردمان بیرون آورد و گفت ای مردمان ایها
 نیم تم من اولی بتصرف در نفس شما گفتند هستی تو ای رسول خدا
 اولی بتصرف در نفس ما بعد از آن حضرت رسول فرمود که ای بار خدا
 هر که را من اولی بتصرف اویم در نفس او پس علی اولی بتصرف اوست
 در نفس او ای بار خدا دوستی کن با کسی که دوستی کند علی را و دشمنی
 با کسی که دشمنی کرد با علی و یاری کن با کسی که یاری کرد با علی و فرود گذار یاری
 علی را کسی که فرود گذشت یاری علی را و فرود گذار یاری کسی که فرود گذشت

یاری علی را و فیروزی ده کسی را که فیروزی داد علی را دوست دار کی را
که دوست داشت علی را و دشمن دار کسی را که دشمن داشت علی را این
عباس گفت بنابر همین رسول خدا فرمود که بخدا که ولایت علی واجب
و فرض شد و در گردن قوم یعنی صحابه و بعد از آنکه حضرت رسول در آن
روز ولایت علی مرتضی را بخلق رسانید این آیه نازل شد **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ**
لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ
دینا یعنی امروز کامل گردانیدم برای شما دین خود را و راضی شدم از
شما بسبب اسلام از جهت دین **ابن مرویه** مناقب خود را از ابوسعید خدری
روایت کند که نزلت **هَذِهِ الْآيَةُ فِي عَدْرِ الْحِمْلِ** لما اخذ
النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيَدِ عَلِيٍّ وَ رَفَعَهَا وَ جَنَّتِ
نَزَلَتْ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُ اكْبَرُ
علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضي الرب بر سالتی
و ولایت علی ابن ابیطالب گفت ابوسعید خدری که آیه در

روز غدیر خم فرود آمد و آنوقت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
دست علی را گرفت و برداشت پس حضرت رسول خدا در وقت
نزول این آیه گفت الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و راضی شد
پروردگار بر رسالت من و ولایت علی ابن ابیطالب و هر وقتی از
اوقات که حضرت رسول فضل و بزرگی حضرت امیر المؤمنین علی را
از برای صحابه میگفت و فرمود که او وصی و خلیفه من است معاندان
و مخالفان از راه حسد میگفتند که حضرت رسول این همه فضل و بزرگی
که پسرم خود را میدهد به همه از هوای نفس اوست و یا او گمراه شده است
از جانب خدا نیست الله تعالی در کتاب کریم خود خبر این همه بزرگی
و فضل که پسر من علی را میدهد بدو میگوید از جانب من است از هوای
نفس اوست بقول خود و التمج اذا هوى ما ضل صاحبكم
و ما غوى و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحی
یوحی یعنی سوگند بان ستاره که فرو افتاد که صاحب شایسته من است

خداوند و گمراه نشد و از سر هوا و هوس نطق نمیکند و نیت نطق او فرو
که بر زبان او جاری میشود **ابن معاذ** مالکی که از علمای اعلام اهل سنت
از ابن عباس روایت کند که گفت کُنَّا جُلُوسًا بِمَكَّةَ مَعَ خَاطِبَةٍ
مِنْ شَابِ قُرَيْشٍ وَفِينَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَلَمَّا أَقْبَضَ نَحْمُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَنْ أَقْبَضَ هَذَا النَّحْمَ فِي مَنْزِلِهِ وَهُوَ وَصِيٌّ مِنْ بَعْدِي
فَقَامُوا وَنَظَرُوا وَقَدْ أَقْبَضَ فِي مَنْزِلِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا قَدْ ضَلَلْتَ بَعْلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ
وَالنَّحْمُ إِذَا هُوَ بِي بَاطِلَةٌ أَرْجُو أَنْ يَفْرَشَ نَشْتَهُ بَدِينِمْ دَرَكُوهُ
در میان ما بود که از آسمان ستاره فرو داد که حضرت سرور کائنات فرمود
که هر کس را که این ستاره در خانه او افتاد باشد آنکس وصی من است بعد از
من پس آنجا عت بر خاستند و نظر کردند دیدند که در خانه علی ابن ابیطالب
فرو داده پس گفتند آنطایفه قریش که بدینکه تو بسبب دوستی علی مرا

شدی بحسب منزلش ایشان این آیه نازل شد چنانکه آیه با ترجمه بالا گذشت
وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا **احمد بن حنبل** مالکی الحارثی
که از محمد اکابر محدثین اهل سنت است در کتاب خود که مستفی است بمناقب از
بریده روایت کند که قال الله علي ابن ابي طالب است و اهل بیت یعنی گفت
بریده که مرا از ریسمان خدا علی ابن ابیطالب است و اهل بیت او است
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا
مِنْكُمْ **احمد بن موسی بن مردويه** که از جمله افاضل و اعظم محدثین اهل
سنت است در کتاب خود که مستفی است بمناقب نقل کرده است از امام جعفر
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که گفت که اولو الامر من نصی علی است
باصالت و سایر حکام به تبعیت **مثنوی** آیه مذکور است حدیث ثریقی
صاحب کتاب کفایة الطالبی است که او ابو عبد الله محمد بن یوسف الکلبی
الشافعی است که او را اکابر محدثین شافعیه است روایت کرده است
از دارقطنی که او روایت کرده است از ابو زر غفاری که فرمود رسول خدا

يَرُدُّ عَلَيَّ الْخَوْضَ رَايَةَ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَامَامِ غُرِّ الْمَجْلِبِينَ
فَاقُومُوا اخْذُوا بِيَدِهِ فَتَبَيَّنَ وَجْهَهُ وَوَجْهَهُ أَصْحَابَهُ
حَاضِرٌ مِثْلُ بَرْزَخٍ وَخَوْضٌ كَوْثَرٌ عَلِيٌّ أَنَّهُ عَلِيٌّ كَمَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَبُيُوتُ
رُوسِغِيْدَانٍ وَبَايُغِيْدَانٍ هِيَ بَعْضُ كَسَانِي كَيْ شَانِي وَدَسْتِ وَبَايِ
اِشْتَانِ وَرُوزِ قِيَامَتِ سَغِيْدِ هِيَ سَبَبُ نُوْرٍ وَلايَتِ مُرْتَضِيٍّ اِشْتَانِ
حَالَتِ بَرْزَخِيْغَمِ مِنْ وَدَسْتِ عَلِيٍّ رَايَتُكُمْ لِسَافِيْغَتِ رُوزِيْ حَضَرَتِ
وَجْهَانِ وَدُوسْتَانِ اَوْ **وَدُوسْتِيْغَمِ** هِيَ حَدِيْثُ شَرْيْعِيٍّ كَيْ شَرْيَعِيٍّ
بَنِ شَهْرِيَّارِ اَللّٰهِ عَلِيٍّ كَيْ اِنْ اَعْلَامُ مُجَدِّدِيْنَ اَهْلِ سُنَّتِ هِيَ دَرْ كِتَابِ خُودِ
كَيْ مَسْمُومِيْ هِيَ بَغْدُوسِ الْاَخْبَارِ نَقْلُ كُودِ هِيَ اِنْ خَلْقِيْغَةٍ كَيْ غَمُودِ رُسُولِ
اَلْوَقْتِ عَلَمِ النَّاسِ مَسْمُومِيْ عَلِيٍّ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِيْنَ مَا اَنْكَرُوا
فَضْلَهُ سَمِيَّ بِذَلِكَ وَاَدْمَرِيْنَ الرُّوْحَ وَالْجَسَدَ حِيْنَ قَالَ
اَللّٰهُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى فَقَالَ اَللّٰهُ تَعَالٰى اَنْ اَنْذَرَكُمْ وَصَحْبَكُمْ
نَبِيَّكُمْ وَ عَلِيٍّ اَمِيرَكُمْ يَغِيْغُ اَلْمَرْوَمَانِ اَنْ تَسْتَمِدَّ كَيْ اَنْ اَمِيْدِ

نَدَبَتِ

۱۲۴
شده است علي را امير المؤمنين مكرامات و فضيلت او نيشد زيان
شده است علي امير المؤمنين در انجالي كه بنور حضرت آدم ميان روح
بود در انوقي كه حضرت عترت خطاب بارواح كرد و گفت اَللّٰهُ
بِرَبِّكُمْ اَرَوَّاحِ جَوَابِ وَاَدْنُكُمْ قَالُوا بَلَى اَعْدَا جَوَابِ اَرَوَّاحِ
حضرت عترت فرمود من پروردگار شما ام و حضرت محمد پيغمبر شماست
امير شماست **وَقَوِي** اين حديث است حديث شريفي كه ابن مردويه
كتاب مناقب خود از بريد روايت كرده كه گفت بريد كه امرنا
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ اَنْ نَسْلَمَ عَلِيٍّ عَلِيٍّ نَسَا
امير المؤمنين كه امر كرد ما را رسول خدا اينكه سلام كنيم بر علي بن
طوركه اَللّٰهُ عَلَيْكَ يَا اَمِيرِ الْمُؤْمِنِيْنَ **وَنَزَارِ** ابن مردويه
كتاب مذکور از سالم غلام امير المؤمنين روايت كرده است كه
همراه مرتضی بودیم در زمینی كه ملك آنحضرت بود و آنحضرت آن زمین را
تخم ميكرد كه ابا بكر و عمر آمدند و گفتند اَللّٰهُ عَلَيْكَ يَا اَمِيرِ الْمُؤْمِنِيْنَ

وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ پس بعضی مردم از ایشان پرسیدند که شما
در حیات رسول خدا بجزرت علی همین قسم سلام میگفتند گفتند که هوامنا
رسول الله یعنی این طور سلام را بجزرت علی امر کرد و بما رسول خدا و
حدیث این است عن سالم موالی علی قال كنت مع علی فی ارض
له یحرقها حتی جاء ابا بکر وعمر فقالا السلام علیک
یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته فقیل کتم قولک
فی حیات رسول الله صلی الله علیه وآله ذلك فقال عمر
هو امرنا رسول الله صلی الله علیه وآله **والمؤمنین** است حدیثی
که امام احمد بن حنبل که یکی از امام اربعه اهل سنت است در مسند خود از نافع
ابن عمر روایت کرده است که عن نافع موالی ابن عمر قال قلت
عمر من خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وآله
قال ما انت و قال لا امرک ثم استغفر الله و قال خیرهم
بعده من کان یحیل له ما یحیل و یحرم علیه ما یحرم قلت

من هو

من هو قال علی امر سدا ابواب المسجد و ترک باب علی قال
لک فی هذه المسجد بابی وعلیک فیه ما علی و انت و ارضی
و وصی و تقضی دینی و یتخرو عدی و تقبل علی سنتی یعنی
غلام عبد الله بن عمر پرسید از عبد الله بن عمر که کیست بهترین مردم
بعد از رسول خدا عبد الله بن عمر گفت مادر ما ترا تو کجا و این سوال
از کجا بعد از ان این عمر استغفار کرد و گفت بهترین ایشان آنکسی است که
او را حلال می بود آنچه رسول خدا را حلال بود و حرام بود بر و آنچه حرام بود
بر رسول خدا نافع گوید گفت آنکس کیست عبد الله بن عمر گفت آنکس
که حضرت رسول خدا در بای مسجد را بخت مکر در علی را که واکشت
و ی گفت که ترا درین مسجد رویت هر چه مراد است و بر تو واجب است
هر چه بر من واجب و مندوب است تو وارث منی و وصی منی و مرفعی
مرا تو ادا میکنی و وعده های مرا تو بجا می آوری و بر سنت من کشته میشوی
و ما یحرم علیه ما یحرم در حلیة الاولیاء آورده که ان رسول الله صلی الله علیه

قال علي يوماً مرجاً بسيد المرسلين المسلمين وامام المقيمين
فقيه الفقه ابو الحسن ابن علي بن معاذ بن المالك الكوفي
مالكيت در كتاب خود كه مسيحت بنماقت از عدي بن ثابت روايت
كرده است كه گفت خرج رسول الله صلي الله عليه واله وسلم
الي المسجد فقال ان الله تعالى اوحى نبيه موسى ان لي مسجداً
طاهراً لا يسكنه الا موسى وهارون وابناء هارون
وان الله تعالى اوحى الي ان ابني مسجد اطاهر الا يسكنه
الا انا وعلي وابناء علي يرون آمد رسول خدا سوي مسجد و فرمود
كه بدرستي كه الله تعالى وحي فرستاد بپيغمبر خود موسي كه بنا كن براي
من مسجد پاك و پاكيه كه در آن مسجد ساكن نشود مگر موسي و هارون
و پسران هارون و بدرستي و درستي كه وحي كرد خداي تعالي بمن كه بنا
كن براي من مسجد پاك كه در آن مسجد ساكن نشود مگر من و علي و پسران
علي **علامه العلماء محمد بن محمد الطالبي** الكوفي در كتاب خود كه مسيحت بنماقت

الشاعرين **ابو عبد الله محمد بن يوسف الكوفي الشافعي** در مناقب خود **ابو**
المؤيد محمد بن الموفق المالكي الخوارزمي در كتاب خود كه مسيحت بنماقت
واين هر سه از عمده محدثين و معتدين اهل سنت اند از ابو ليلى غفاري
روايت كرده اند كه فرمود رسول خدا كه ستكون فتنة فاذا كان
ذلك فالزموا علي ابن ابي طالب فانه اول من يراني واول
من يصافحني يوم القيمة وهو الصديق الاكبر وهو
فاروق هذه الامة يفرق بين الحق والباطل وهو
يعسوب المؤمنين والمال يعسوب المنافقين كه زود باشد
كه فتنة حادث شود پس هر گاه كه آن فتنة باشد بايد كه دامن علي بن
ابي طالب گيرد بدرستي كه او اول كسي است كه مرايند در روز قيامت
و او اول كسي است كه با من مصافحه كند در روز قيامت و او صديق اكبر است
و او فاروق اين امت است كه فرق مي كند ميان حق و باطل و او شاه
مؤمنان است و مال شاه منافقان است و اين حديث مذكور در كتاب

کفایت الطالبین بدین طور مرویست که ستكون فتنة بعدی
فاذا كان ذلك فالزموا علي ابن ابي طالب فانه اول من
تراني واول من يصافني يوم القيمة وهو معي في السماء
العليا وهو الفاروق الحق بين الباطل قال مصنف هذا
الكتاب هذا حديث حسن عال رواه حافظ ابو نعیم
في امثاله وحديث مذکور در مناقب خوارزمي بدین طور مرویست
من بعدی فتنة فاذا كان ذلك فالزموا علي ابن
فاته الفاروق بين الحق والباطل ونیز در کتاب **مناقب**
از ابن سمیع مرویست که گفت من و سلمان فارسی یک میزقم و بر میز
کردیم و زیارت ابوذر غفاری شدیم ابوذر با گفت ما ائمه ستكون
بعدی فتنة ولا بد منها فعليكم بكتاب الله والشيخ علي
ابن ابي طالب فالزموا هما اشهد علي رسول الله صلى الله عليه وآله
سمعه وهو يقول علي اول من امن بي وبعقبني واول من

صدقي واول من يصافني يوم القيمة وهو صدق الاكبر
وهو فاروق هذا الامة يفرق بين الحق والباطل وهو
يعسوب المؤمنين والمال يعسوب المنافقين که آگاه باشید
بدرستی که بعد از وفات من زود باشد که فتنة شود و نیست چاره
از بودن آن فتنة پس بر شما باد که بکتاب خدا و فرمان شیخ علي بن
ابي طالب کار کنید و راه ایشان پیش گیرید که من کواهی می دهم
بر رسول خدا که تحقیق شنیده ام از او که میفرمود که علي اول کسی است
ایمان بمن و بتو من آورد و اول کسی است که تصدیق من کرد و باقی
ترجمه سابق برین مذکور شد **و امام احمد شریح** که از اعظم مجتهدین اهل
سنت است در کتاب خود که مسی است بمسند روایت کرده است
از ابویلی که گفت الصدیقون ثلثة جیب البخاری مؤمن ال
یس الذي قال يا قوم اتبعوا المرسلين وحبسئیل مؤمن
ال فرعون قال اتقتلون رجلا ان يقول ربی الله وعلی بن

ابیطالب وهو افضلهم **والبعض** عن خضر الملاك اراكا برين علمای
اهل سنت است این حدیث را در کتاب خود که مسیبت بوسیده المتعبدين
از ابو لیلی مذکور برین طریق روایت کرده است که الصدیقون ثلثة
جبرئیل مؤمن آل فرعون و حبیب النجار مؤمن آل لیسین و
ابن ابیطالب مؤمن محمد و افضلهم و اکرمهم علی الله علی ابن
ابطالب که گفت راستگویان سه کس اند اول جبرئیل که مؤمن آل فرعون
و با فرعون گفت بر بسیل انکار که آیا میکشید مروی را یعنی حضرت موسی
که میکشید پروردگار من خدایت دوم حبیب بنجار که مؤمن آل لیسین است
و با قوم خود گفت ای قوم من پروی رسول عیسی علی بنیانا و علیه السلام
کنسید سیم علی ابن ابیطالب که او مؤمن آل محمد است و فاضلترین آن
هر سه و گرامی ترین این هر سه نزد خدا تعالی علی ابن ابیطالب است **و اما**
محمد در مسند خود این عباس روایت کند که قال ابن عباس سمعت
علی ابن ابیطالب یقول ابا عبد الله و اخو رسول الله و انا

صدیق

صدیق الاکبر لا یقول ما بعدی الا کاذب مضمر
و لقد صلیت قبل الناس لبسبع سنین گفت ابن عباس شنیدم
علی ابن ابیطالب را که میفرمود من عبد الله ام یعنی من قطب این زمان
و قائم مقام حبیب الرحمان چرا که اسم عبد الله مخصوص اقطاب است
و لهذا اکابر انبیاء را که آن عصا بر بودند هر جا که در قرآن مجید ذکر فرمود
بعد اسم مسمی شده مثل و لما قام عبد الله ید عوۃ اخی
عبد الله اخی فی الکتاب پس حضرت علی میفرمودند که قطب
این زمان و منم برادر رسول خدا و من صدیق اکبر این کلمه را کسی بگوید
بغیر از من کما آنکه منقری و در و علوی باشد و بدستی که نماز گذارد ام
پیش از مردمان بهفت سال بر عارف صاحب بصیرت و عالم پاک
طیبت گردیده ظاهر و باطن ایشان بکمال الجواهر مقین منور شده بود
نخواهد بود که لفظ بعدی درین حدیث بمعنی از وفات نیست بقومینه
و لقد صلیت قبل الناس و دلیل دیگر آنکه آنحضرت نورانی

و جانشینان حضرت رسالت پناهی است معلوم ایشان بود که بعد از وفات
او هیچ کس این لقب بر خود نخواهد گذاشت تا که این سخن جهت تنبیه ایشان
گفته باشد و نیز از زمان وفات آنحضرت تا حال سینه یکصد و نود و سه هجری
مشتمل شده که کسی این لقب بر خود بسته باشد بلکه لفظ بعدی بمعنی
و معنی چنین است که من بحسب رتبت و شرف دین لقب مقدم بردم
حضرت رسالت پناه مرا بصدیق اکبر ملقب و مخصوص کرده است
آنکه حضرت فرمود من قطب زمان خود حدیث شریفی است که خطیب خوارزم
در مناقب خود از عایشه روایت کرده است که گفت رسول صلی الله علیه و آله
الحق مع علی ید و مر معه حب ما دار که که حق همراه علی است
و میگردد با علی هر جا که علی گردید **و در کتاب** مذکور از امام سلیمان روایت که قال
رسول الله صلی الله علیه و آله ان علیا مع الحق معه لا یبر
ولا حتی یردا علی الخوض یعنی بدرستی که علی با حق است و حق با علی است
جدا نمیکردند از هم دیگر هرگز تا برسد بن کجمن کوثر **و در کتاب** این حدیث است

حدیث شریفی که صاحب کتاب مذکور ابو ایوب انصاری روایت کرده
که گفت ابو ایوب قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا
عمار بن یاسر تقفلک الفضة الباغیة وانت مع الحق والحق
معک یا عمار اذ رايت علیا سلك وادی و اسلك الناس
وادی غیره فاسلك مع علی و دع الناس انه لمن یسلك فی
بینهما دی و لن یخرجک من الهدی یا عمار انه من تقفل
سیفا اعان به علیا علی عذرة تقفل الله تعالی یوم
القیمة و شاعرا من دثرة و من تقفل به سیفا اعان به
عذری و علی تقفل الله تعالی یوم القیامة و شاعرا من الناس
که فرمود رسول خدا که ای عمار میکشند ترا گروه باغی و حال آنکه تو همراه
حق و حق همراه تست ای عمار هرگاه بینی که علی با حق رفت و مردمان از
او جدا گردند غیر راه او است پس همراه علی برو و مردمان را بگذارد که ترا همراه گردانند
چون فرو فرستند و هرگز ترا از راه او است برون نبرد ای عمار بدرستی که هر کس

در کردن خود شمشیر بنید از دیو یاری کند بان شمشیر علی را بر دشمنان او
ببندد از بگردن او اند تعالی روز قیامت مر و اید کلا نی و کسی که ببندد
بگردن خود شمشیری و یاری کند بان شمشیر دشمنان علی را ببندد از
حضرت غزت روز قیامت بر گردن او بندی از آتش **و تیر در کتاب**
بر روایت دیگر از عائشه مرویست قال رسول صلی الله علیه و آله
الحق مع علی مع الحق ولن یفترقا حتی یردنی علی الحوض
و در کتاب از ابو موسی اشعری مرویست قال رسول الله
صلی الله علیه و آله یا علی انت مع الحق و الحق بعدی
و ترجمه اش گذشت **و مستوفی** است حدیث شریفی که مرویست از
امیر مسلم که قال رسول الله صلی الله علیه و آله علی مع القرآن
و القرآن مع علی لا یفترقا حتی یرد علی الحوض **بر او** یعنی
تفترقا حتی یرد علی الحوض یوم القيمة گفت رسول خدا که علی
با قرآن است و قرآن با علی است و هرگز از یکدیگر جدا نمیشوند تا اینکه برسد

۱۴۴
بمن روز قیامت بخوض کوشد **و مستوفی** است حدیث شریفی که امام احمد بن
در مسند خود از زید بن ثابت روایت کرده است که رسول خدا فرموده
انی تارک فیکم الثقلین خلیفتین کتاب الله جبل ممدود
ما بین السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی و انهما لا یفترقا
حتی یرد علی الحوض **بمن** **و تفسیر** ثعلبی از ابو سعید خدری
طریق مرویست که رسول خدا خطبه خواند و بعد از آن فرمود که انی ترک
فیکم الثقلین خلیفتین ان اتحدتم بهما لن تضلوا بعدی
احدهما الکبر من الآخر کتاب الله جبل ممدود من السماء
الی الارض و عترتی و هم اهل الجنة بیتی لن یفترقا حتی
یرد علی الحوض ای مردمان بدرستی که من در میان شما میگذارم دو چیز
یعنی که هر دو خلیفه من اند و قایم من اند اگر چنانکه در نزد بان هر دو یعنی
فرمانداری کند هر دو را هرگز بعد از من نگراه نمیشوید و کسی از آن دو خلیفه
از دیگری بزرگتر است که آن کتاب خداست که در پمانی است کشیده از آسمان

یعنی عهد و پیمان حق امان است خلق را و حضرت عترت من اند که ایشان است
من اند بر کتاب خدا و عترت من اند یکدیگر جدا نغشوف تا وقتی که کوفه
بمن صند **در کتاب** فردوس الاخبار از ایشان مرویت که گفت رسول
که انا و علی حجة الله علی عباده **در سنده** امام احمد از ابن مسعود
مرویت که گفت كنت جالساً مع النبي صلى الله عليه وآله
انا و هذا حجة الله علي خلقه استه بودم با پیغمبر خدا که علی آمد
پس حضرت رسول خدا فرمود من و این کس یعنی علی حجة خدایم بر خلق
خطیب خوارزم در کتاب خود **در شیرویه** در فردوس الاخبار از ابن عباس
و غیر او نقل کرده اند حدیث طویلانی در باب فضل مرتضی که آنرا آن حد
اینست قال رسول الله لا يقبل الله ايمان عبد الا بولا
والبراءة من عند الله أعداءه که فرمود رسول خدا قبول نمکند
حضرت عزت ایمان هیچ بنده را مگر بولایت علی ویزاری از دشمنان
در کتاب **در سنده** **المتعبدين** از عمر و امه سلمه هر دو مرویت که گفتند شنیدیم

از رسول خدا صلی الله علیه وآله در محبت الوداع که میفرمود علی بن
المؤمنین و المال یعسوب الظالمین علی اخي و موالا المؤمنین
من بعد ی و هو منی بمنزلة هارون من موسی الا ان الله
تعالی ختم النبوة فلا منی بعد ی و هو خلیفه فی اهل بی
و المؤمنین بعد ی یعنی که علی شاه مؤمنان است و مال شاه فائز
و علی برادر من است و خداوند مؤمنان و اولی به صرف کردن در ایشان
بعد از من و علی نزد من آن منزلت دارد که یارون نزد موسی داشت
اما اینقدر است که حق تعالی نبوت را به او را ختم کرده است بمن و بعد از
من هیچکس پیغمبر نخواهد بود و او است بعد از وفات من خلیفه و قائم
من در اهل بیت و در مؤمنان **در سنده** **در شیرویه** از ابن عباس
مرویت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله هذا علی ابن
ابیطالب الحجة الحی و دمه دمی و هو بمنزلة هارون
من موسی غیر انه لا نبی بعد ی و قال ام سلمه اسمعی

واشهد ي علي ابن ابي طالب امير المؤمنين وسيد المرسلين
المسلمين وعينه علي وباني الذي اوتي منه اخي في الدنيا
وخليلي في الآخرة ومعني في الستام الاعلى كراين علي ابن ابي
كوشك او كوشك من است و خون او خون من است و علي بن ابي
بارون است نزد مني كراينك نيت پيغمبري بعد از من و كوشك رسول
كه اي امير ملت نواز من و كراين به از من اينكه علي ابن ابي طالب
وسيد مسلمانان است و صندوق علم من است و علي آن در من است كه
كبر و جبر كه در پيش من از ان در و بايد و علي برادر من است در دنيا و در
من است در آخرت و با من است در بلندي و كوان اعلي به سنام كوان
مشتراكان است و كوان از ساير بدن شتر بلند تر است **و پسند** امام محمد از
سبب مرويت كه ان رسول الله صلى الله عليه وآله خا
بين الصحابه فبق رسول الله صلى الله عليه وآله و آل و ابوك
و عمر و علي و قال لعلي انت اخي يعني برستي كه رسول خدا

برادر من

برادر من كيري فرمود میان صحابه و باقي ماند رسول خدا و ابو بكر و عمر و علي
و برادري فرمود میان ابو بكر و عمر و علي را گفتم تو برادر مني **و پسند**
و پسند از ابن عباس مرويت كه رسول الله صلى الله عليه وآله
اخي بين الناس و ترك عليا حتي بقي اخرهم لا يري له خا
فقال يا رسول الله اخي بين الناس و تركني قال و لمن
تراني تركك انما تركك لنفسك انت اخي و انا اخوك فان
ذاكرك احد فقل انا عبد الله و اخو رسول لا يدعيها
بعدل الا كذا اب برستي كه رسول خدا برادر مني فرمود میان
و علي را ترك نمود تا وقتي كه آخر مردمان ماند و براي خود هیچ برادر
نمیدید پس گفت اي رسول خدا میان مردمان مواخاة فرمودي و ترك
كرد ي مرا حضرت رسول فرمود كه مي پسنداري كه ترا ترك كرده باشم ترك كردم
ترا مگر از براي خود تو برادر مني و من برادر تو اگر كسي با تو از فضل و كمال خود
گويد تو بگو من قطب زمانم و برادر رسول خدا دعوي اين لقب بسخن بغير اتو

بکنند مکرر و عکس بود و لفظ بعد که نیز درین حدیث یعنی غیرت پیش
پیش مذکور شد **در کتاب** مناقب خطیب خوارزم از امیرالمومنین مرویست
که رسول خدا فرمود انا فی جبرئیل و قد نشر جناحیه فاذا فیما
مکتوب لا اله الا الله محمد النبی و مکتوب علی الآخر لا
اله الا الله علی وصی که آمد پیش جبرئیل در حالتی که مرد و بال
کشاده بود پس دیدم که در یکمال او نوشته بود که نیت خدائی مکرر
محمد پیغمبر است و در بال دیگر نوشته که نیت خدائی مکرر الله علی
من است **در کتاب** فردوس الاخبار و نزول السائر و در حدیث
از بریده مرویست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله لکن نبی
وصی و وارث و ان علیاً وصی و وارث و در کتاب سبله
باین عبارت است که علی را هر پیغمبری را جانشین است و وارثی است
بدستی و درستی که علی وصی و وارث من است **از این** مرویست که گفت
مسلمان گفتیم که از حضرت رسول خدا پرس که وصی او کیست چون مسلمان

از حضرت رسول خدا پرسید آنحضرت فرمود که یا مسلمان وصی
و وارثی و قاضی دینی و منجز وعده علی ابن ابیطالب ای
مسلمان جانشین و وارث من و جی آورنده وعده های من علی ابن ابیطالب
در کتاب ابن مرویه از ابو سعید خدری که از مسلمان روایت کند که
از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که یا رسول الله لکل
نبی وصی فمن وصیک فقلت عتی فلما کان بعد رانی فقال
یا مسلمان فاسرعت الیه و قلت لیلت فقال تعلم من وصی
موسی قلت نعم یوشع بن نون قال لم قلت لانه کان
اعلمهم یومئذ قال فان وصی و موضع سری و خیر
من اخلف بعدی و یمنجز مواعدی و یقضی دینی علی
ابن ابیطالب که ای رسول خدا هر پیغمبری را وصی هرست پس گفتم
وصی تو آنحضرت جواب داد چون بعد از آن مرادید فرمود ای مسلمان
من بسوی آنحضرت شتاب کردم و گفتم لیک ای رسول خدا فرمود

میدانی که موسی که بود کفتم برای آنکه در آن روز کار اعلم امت از او
فرمود بدستی که جانشین و قائم مقام من و موضع سر و جای را از من
و بهترین کسی که می کند ارم بعد از خود که بجای آورد و وعده را و می کند ارم
قرض مرا علی ابن ابیطالب است **و در کتاب الله** و در سید المتعبدین
از انس بن مالک مرویت که از سلمان روایت کنه که گفت قلت یا
رسول الله عمن تاخذ بعدك و بمن تشق قال فسلكت عني
حتى سالت عشر اقال يا سلمان وصي و خليفتي و اخي
و وزيری و خیر من اخلف بعدي علي ابن ابیطالب بعد
عني و بنجر و عدي سلمان گفت ای رسول خدا امور شریعت
بعد از تو که فرا گیرم و بقول که اعتماد کنیم گفت سلمان که رسول خدا جواب
نداد و ناده و نوبت سوال کردم بعد از آن فرمود ای سلمان جانشین
و خلیفه من و برادر و وزیر من و بهترین کسی که بعد از خود می کند ارم علی
ابطالب است که علم شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت از من ادا می کند

و وعده مرا بجای آورد **و در کتاب الله** و در سید المتعبدین
از رسول خدا ان خلیفتی و وزیری و خیر من اترك بعدي
يقضي ديني و بنجر و عدي علي ابن ابیطالب **و در کتاب الله**
از عمر بن خطاب رویت که گفت رسول خدا با مرتضی که یا علی انت
اول المسلمين اسلامًا و انت اول المؤمنين ايمانًا و انت
منی بمنزلة هارون من موسي یا علی امانت بمنزلة
الكعبة تونی و لا تاني فان اتاك هؤلاء القوم فسلوا
هذا الامر فاقبله منهم فان لم يأتوك فلا تأتهم که ای علی
تویی اول مسلمانان از روی اسلام و تویی اول مؤمنان از روی
ایمان و تو نزدیک من بمنزله هارون و تویی نزد موسی ای علی امانت و جوار
نیست تو بمنزله کعبه و خلق بزیارت تو کعبه می آیند و کعبه پیش کنی و
و پس اگر این قوم قریش پیش تو آیند و امر خلافت را تسلیم نکنند تو آنرا
قرار ایشان قبول کن و اگر پیش تو نیایند تو پیش ایشان مرو **و در کتاب**

مناقب خطیب خوارزمی و نزول سایرین و فردوس الاخبار از این کتب
مرویت که فرمود رسول خدا علی منی مثل راسی من بدنی یعنی علی
ما هیچ سرن است نسبت بدن من **و در روایت دیگر** از ابن عباس مرویت
که فرمود رسول خدا علی منی بمنزلة راسی من جسدی **در مسند امام**
احمد حنبلی و در کتاب خطیب خوارزمی مرویت که رسول خدا با طایفه
قریش میگفت لَتَبَّيْهُنَّ يَا مَعْشَرَ الْقُرَيْشِ اُولَئِكَ عَنِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
رَجُلًا مِنْكُمْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ بِضَرْبِ رِقَابِكُمْ
عَلِي الدِّينِ قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اَبُو بَكْرٍ قَالَ لَا قِلَّ عَمْرٍ
قَالَ لَا وَلَكِنْ خَاصَفَ النُّعْلَ فِي الْحِجْرَةِ سَبَبُ ذِكْرِ ابْنِ حَدِيثِ
شَرِيفِ آنکه چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اصحاب را
بفتح مکة بشارت فرمود چنانکه در تفسیر سوره انا فتحنا مکه و در آن
شدند تا بجدمیه که چاهیی است قریب یک فرسود آمدند پس سهیل بن عمرو
جمعی از قریش بهجوم کردند و بدان حضرت قلب نمودند و کشتند

و هر که در آن ستر روز از ابننا و اخوان و اقربان و خویشان فرصت یافت
بحضرت رسالت پناهی که کینه بود مطالبت کردند آنحضرت در غایت
بجستی که روی مبارکش سرخ گشته و جماعت قریش را بر ترضی تهدید
فرمود لَتَبَّيْهُنَّ يَا مَعْشَرَ الْقُرَيْشِ یعنی باینکه البته ازین افعال
و اقوال اجتناب نمایند و آنکه شویای کوفه قریش و اگر نباشد بفرست
حضرت عزت بر شما مروی را هم از قبیل شما که امتحان و تجربه کرده باشد
حضرت عزت باری غراسمه دل او را با مرونی ایمان تا که نزد کردگار
شمارا بر حمایت و نصرت دین صحی گفتند یا رسول الله این مرو
ابوبکر است فرمود گفتند عمر است گفتند و لکن او و زنده نعلین است
در محرابه بدانکه چون نعلین حضرت رسول صلی الله علیه و آله برگاه که
پاره پاره میشد آنرا همیشه حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنیه
و ازین روایت او را بخاصف النعل طعنت کرد **و در صحیح ترمذی** همین
حدیث بدین عبارت آمده است یا مَعْشَرَ الْقُرَيْشِ لَتَبَّيْهُنَّ اَوْ

ليبعثن الله عليكم من يضرب رقابكم علي الدين قد
امتن الله قلبه علي الايمان قالوا من هو يا رسول الله
وقال عمر من هو يا رسول الله قال خاصف الثعلب **وخطب**
خو ازرم در مناقب خود از مطلب بن عبد الله روايت كند كه فرمود
رسول خدا با كروخي كه نزد دي از بني سقيف آمده بود كه لست من
ليبعثن الله رجلا مني او قال مثل نفسي فليضرب
اعناقكم لياسرون ز رقابتكم ولياخذت
اموالكم فقال عمر ابن الخطاب فوالله ما تهينت
الايمان الا يومئذ جعلت انصب صدري له رجاء
ان يقول هو هذا اقال فالتفت الي علي ابن ابي طالب فاخذ
بيده فقال هو هذا اكره ان يكون مني مسلمة شويدي اي كروه بني سقيف
البته بفرست حضرت عت مرتدي را كه از اهل بيت من باشد يا مردی را
كه مثل و مانند من باشد پس البته كروه نهاي شما نزد اسير و برده كنند

وچ شارا و البته بستانه اموال شما را مطلب بن عبد الله كويد كه چو
عمر اين حديث ياد كرو با صحابه كفتي كه والله كه تمنا و آرزوي امارت
و حكومت كنم در روز كه در ايت نامدم و از براي حضرت سینه
خود را پيش ميدهم تا منم يا منم بگويد آنگاه منم است پس آنحضرت لبوي
علي ابن ابي طالب التفات كرد و دست او را گرفت و فرمود آنگاه منم
پس بر مردي عقلي معلوم است كه هرگاه حضرت رسول در حيات خود از
جانشين و خليفه و امام و قايم مقام خود كرده و برگز او را مغزول كرده
وفات نيز جانشين و خليفه و امام اوست چنانچه احاديثي كه ذكر كردم
دلائل صريح دارد بران و اگر كسي از مخالفان را شكلي باشد در آنچه حقير
تقل كرده ام از كتابهاي اهل سنت بايد كه رجوع بكتابهاي مذكور
نمايد تا خلعان و شك از دل او بيرون رود و حق برو ظاهر كرد كه ديگر
آنرا نيافت اين امر عظيم نبوده و بناحق غصب خلافت كردند و رسول خدا
از ايشان حاكمين از نيافت چنانكه صورت ظهور خواهر يافت **نم**

حضرت رسول در حیات خود حضرت علی را سرور لشکر کرد و بدین مناسبت
و چهار نفر از یاران در حین مراجعت پیش حضرت رسول آمدند و از وی
سکایت کردند و حضرت رسول برایشان غضب کرده و دیگری در
عضای سلاسل ابوبکر و عمر خطاب و عمر عاص ترتیب بر یک سر
میشدند و شکست یافته باز میکشند و مغرول میشدند و بعد از عمر
حضرت علی را بر لشکر امیر کرد و فرستاد رفت و فتح کرد و در غزای خيبر
ابوبکر صاحب علم شد و شکست یافت و روز دوم عمر خطاب را کرد صاحب
علم شد و شکست یافت و روز سوم علی مرتضی رفت و فتح کرد و **دو**
در فرستادن سوره برات همراه ابوبکر و از عقب او فرستاد مرتضی را که
سوره برات را گرفته و او را باز گرفتند و دلیل آنست واضح که او را قابلیت
امر خلافت نیست پس با وجود حضرت علی دیگر را پیشوا می کردند
و مقتدای کافه مسلمانان ساخته بنا بر منکرات و غایت بیادب و بی
و سابق برین مذکور خواهد شد که حضرت رسول حضرت علی را امیر المؤمنین

المنقذ

و امام المقتنین و یعسوب الدین و صدیق اکبر و فاروق است میقتند
و یکس از صحابه را در حیات رسول باین لقب مانی نامیدند و مانی
احادیثی که ذکر یافت قول اکثر مفسرین است در آیتی که در باب علی نازل
شده که قوله تعالی اِنَّ الَّذِینَ یَعُضُّونَ اَصْوَابَهُمْ عِندَ
رَسُولِ اللّٰهِ اُولَئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوٰی
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَّ اَجْرٌ عَظِیمٌ یعنی بدینست که آنانکه آستانه بریدند
آواز زبانی خود را نزد رسول خدا آنهاست که آنرا نموده است خدا و الهای
ایشان را تقوی که نتیجه ایمان است و مراد باین آیه علی مرتضی است اگر چه
لفظش عام است اما معنی خاص است بخلاف اول و دوم که در مجلس حضرت
آواز زبانی خود را بلند میکردند و بی ادبی مینمودند چنانکه بخاری در صحیح
آورده نزدیک قول خدا تعالی که در سوره هجرات واقع است که قوله
لَا تَرْفَعُوا اَصْوَابَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَلَا یَجْهَرُوا لَهُ
بِالْقَوْلِ کَیْفَ یَعْزِضُکُمْ لِبَعْضٍ اَنْ تَحِطُّ اَعْمَالُکُمْ وَاَنْتُمْ

لَا تَشْعُرُونَ یعنی بلند نکنید آواز خود را بالای آواز پیغمبر یعنی درو
سخن گفتن آواز خود را بلند تر از آواز پیغمبر نکرده و ایند زیرا که رفع صوت
یا بقصد استخفاف است و این مستند کمزرت و یا عدم ملاحظه ادب که
مستحق خلاف تعظیم است که مأمور به است و آشکارا مسازید مرا و این
گفتن یعنی او را با آواز بلند ندا کنید و بنام بخوانید همچو آشکارا خواندن
و بنام خواندن برخی از شهابی را اینک علمهای شهابیه شود و شما
از آن تباهی اعمال شعوری نبود **از این باب** مریست که گفت نزدیک
که ابوبکر و عمر بپاک شوند چه آواز خود را در حضور رسول بلند کردند
در پس جهره رسول وقتی که رکب بن نبی تمیم آمده بود پس ابابکر
با پیغمبر خدا گفت که افرغ بن حابس را امیر نبی تمیم کن و عمر گفت از
بهر مرد دیگر که او را امیر کن پس ابابکر بفرمودت مقصود تو نیست مگر
مخالفت من پس آواز ایشان درین باب بلند شد پس حضرت عز
این آیت در باب ایشان فرستاد که قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ يَنْتَظِرُ

يُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ الْهَاجِرَاتِ أَكْثَرُ ظِلْمٍ لَا يَتَّقُونَ یعنی بدستی که
آنگاه ترا میخوانند بنام از پس جهره تا اکثر ایشان بیعت اند و جابل
و پیغمبر بخاری از عبد الله بن زبیر مرویست که رکب بن تمیم نزد
پیغمبر خدا آمدند پس ابوبکر رسول خدا گفت که قعقاع بن معبد را برایشان
امیر کن و عمر گفت بلکه افرغ بن حابس را برایشان امیر کن و قعقاع را
و آنکه از پس ابوبکر بفرمودت که تو درین کار غیر از خلاف من نجوایی گفت
نه چنین است که تو میکویی بلکه بجهت آن گفتم افرغ آداب ریاست را
بهتر از قعقاع میداند پس آواز ایشان بلند شد حضرت عزت آیت
ذکره باین آیت درباره ایشان فرستاد که قوله تعالی لَا تَقْعُدُوا
بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ یعنی پیش مدارید هیچ امری را از او را
نزد خدا و رسول یعنی هر کس هیچ امری نشوند از او امر و نواهی بکند
از آنکه حکم خدا و رسول بان تعلق گیرد پس باید که عمل شما بوحی منزل باشد
و ما تعدوا رسول خدا و اتقوا الله و تبرسید از خدا در تقدیم جمیع اقول

و افعال بر حکم خدا اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ یعنی بدستی که خداست
 بهما احوال شما و اناست بهما افعال شما و شمارا بان جزا خواهد داد و بعد
 از آن فرمود وَلَوْ اَنَّكُمْ صَبَرْتُمْ وَاحْتَسَبْتُمْ لَكُنْ خَيْرًا
لَّكُمْ وَاللّٰهُ عَفُوٌّ رَّحِيمٌ و اگر ایشان یعنی آن قوم بی‌عقل و جاهل
 صبر کردند و پیش دستی نمی نمودی تا بیرون آمدی تو بگوی ایشان
 هر آینه بودی صبر کردن و انتظار خروج کشیدن بهتر ایشان را از خدا
 کردن و بی ادبی نمودن و ترانجام خواندن و ارتقای حیره آوار کردن
 بجهت مراعات غایت رسوم آداب که مقرر سعادت دنیا و آخرت
 چه آن باعث لطف الهی بود در باره ایشان با عطای ایمان رسید
 ایشان را بواب حیا و دان و تعداد ایشان در زمره عاقلان وَاللّٰهُ
عَفُوٌّ رَّحِيمٌ و خدای غفور و جل بسیار آمرزنده است کسی را که از بی ادبی
 تائب و نادم باشد و بسیار مهربان است با اهل و عورت چه معصرت
 واضح است پس هرگز او را تنگ نخواهد ساخت بر کسی که توبه کند از بی ادبی

و از آن پشیمان کرد پس آنجا رفت تا بکار و بد بخت سمعکار که از برای
 نفسانی خود در ظاهر خود را بدبختی شریعت آریسته و در باطن بکفر و فحاشی
 و شرک پیراسته زیرا که پیش از امر بعثت بهمان کفر و شرک بخت بودند و چون
 در آن زمان همیشه مجالست جماعت یهود می نمودند و جماعت یهود از روی
 تو نیست و کتابهای خود احوال حضرت رسالت پناهی بر ایشان بیان
 میکردند و میکنند که محمد بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاهی خواهد کرد
 مثل پادشاهی بخت نصر یا دعوی پیغمبری خواهد کرد چون حضرت رسول
 دعوی رسالت فرمودند ایشان از روی کینه یهود بظلمتین افوار
 کردند برای طمع شوم خود که شاید که وقتی از اوقات ایشان را امر تو
 کنند و ایالت و حکومت بلادی بایشان دید چون در آخر یوس شدند
 با منافقان و کبر بر بالای عقبه رفتند و با نهایی خود را بسته کردند کسی
 ایشان را نشاند و در میان انداختند که شاید بیشتر حضرت را زدند
 و حضرت را بکشتند پس حضرت عزت جبرئیل را بجهت محافظت رسول

خود فرستاد تا پیغمبر خود را از شرفشان بکنند ارد که ایشان ضرری نتوانند
 رسانیدن و حال ایشان نیز مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت علی
 از روی طمع بظاہر بیعت کردند که شاید حضرت امیر هر یک از ایشان را
 ولایتی و حکومتی بدهد چون واکوس شدند بیعت را سنگته خروج کردند
 همچنین آنجا عت روز بروز خداوت ایشان با پیغمبر خدا و علی مرتضی را
 میست چنانچه نهایت بی ادبی و بدشمنی و قاحت از ایشان نسبت بحباب
 سرور عالم بوقوع می آمد چنانکه آیات مذکوره دلالت تمام بر مدعی مذکور دارد
 و دیگر آنکه هر وقتی از اوقات که حضرت رسول خدا افضل و بزرگتر حضرت علی
 بپایان میکرد ایشان و منافقان و دیگران از روی آن خواست میگردیدند و
 یا رسول الله انکس ابو بکر است حضرت میکنند عمرت میفرمودند بلکه
 برادر ام و وصی ام و خلیفه ام امیر مومنان علی ابن ابیطالب است و اینها حضرت
 عزت بر آیی که مثل بر تندید و قوی که هر جا از قرآن عظیم که بر رسول کریم
 مراد جمعی ایشان بوده اند چنانکه بر متجان آیات فرقان پوشیده نیست بگوید

این همه تندید با و عتابها و توبیخها کامی از اوقات از کردار ایشانند خود
 تا دم و پشیمان نشده مع جدا پیغمبر خدا از ایشان خشکین و آرزو ازین چون
 بیرون رفت بدل چنانچه **بخاری و صحیح** خود در باب مرض النبی از ابن عباس
 روایت کرده است که میگفت یوم الخنيس و ما یوم الخنيس یعنی روز
 پنجشنبه چه روزی بود پنجشنبه ثم یسعی حتی خضب دمه الخصباء
 یعنی بعد از گرفتن و ما یوم الخنيس کرست چند آنکه شک او سبزه یا
 خضاب کرد و رنگین ساخت و بروایتی یکی حتی بل دمه الخصباء
 یعنی کرست چند آنکه شک او بر کرد و سبزه یا راس هر دو آنند
 ای پسر عباس چیست این روز پنجشنبه گفت چون وضع خوشی رسول خدا
 سخت شد فرمود بیا برید کنایه ای و بروایتی بیا برید شانه مشتری که تا
 برای شانه گاتی بنویسیم که بعد از من هر که گمراه نشود تا ابد در ضلالت نماند
 ابن عباس گوید که صحابه بنصوت و ترلع برخاستند و حال آنکه نزد
 هیچ پیغمبری نشاید خصومت کردند آنجا عت و گفته هجر رسول الله

میگردند و میگفتند که آنست که بت آورده تا که رسول خدا برای شما کتابی بیاورد
 که بعد از آن هرگز گمراه نشوید عمر با بعضی دیگر مانع میشدند و نمیکند نشدند این
 عباس کوی که چون این جماعت در حضور رسول خدا اظهار مخالفت نمودند
 آغاز کردند و گفتند باطل را از خدا که زایلند حضرت رسول فرمود قوا
 عقی یعنی بر خیزند از پیش من همه را از خانه بیرون کردند این عباس کوی
 ازین شکایت حکایت کردی و در آن آن کفای الرزیه و کل البریه
 وما حال بین ان یکتب لکم ذلك الکتاب من الجمل و هم
 و لفظه یعنی مصیبت و همه مصیبت آن بود که مانع و عایل شد عمر
 میان رسول خدا و میان نوشتن رسول خدا کتاب را که میفرمود
 پس ازین حدیث شریف معلوم و مستفاد میشود که رسول خدا را
 آن قوم و قاعون نابکار خشمگین کرده و غضب آورده و با این است
 از میان ایشان بیرون رفت نفوذ یافته ازین اعتقاد پس کسی که
 اقوال و افعال پیغمبر را قبول ننماید و اعتماد نکند از طریق اهل اسلام

بدرشته و در طریق شما فغان و مشرکان و آید پس ثابت شد که این
 بهمان طریق که پیش از بعثت رسول خدا بودند بهمان طریق و اشته اند
 پیغمبر خدا در اتفاق و عناد بوده اند و بعد از رسول خدا با فاطمه زهرا علیها السلام
 و زبیده اند در کتاب احادیث اهل سنت منقولست از فاطمه زهرا علیها السلام
 که وقتی ابوبکر و عمر بقیع بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق
 کرده خلافت از شوهر من غصب کردند پس آمدند که او را که به بیعت
 بیزند او را با کرد و بهیچم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت بر سر
 پس من صد ازدم که ای عمر این چه جرأت است که بر خدا و رسول منماری
 و میخوانی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی گفت پس کن ای فاطمه که خود را
 نیست که تو که بیاید و امرونی از آسمان بیاید و علی را که بیاید و بیفتد
 و کینه آتش می اندازم و خانه و همه را میسوزانم پس من کفم خداوند اتقا
 شکایت میکنم از اینکه پیغمبر تو از میان رفت و آتش همه حق ما را غصب
 میکنند پس عمر صد ازدم که حرفهای احمقانه زنان را بگذارد خدا پیغمبر ما را

هر دو بشما داده است پس تا زمانه زرد و دست فرا شکست و بر شکم من
 زرد و فرزندی محسن نام شش ماهه از من سقط شد و مطابق همین است
 چیزی که در جز اول از کتاب بیاید و امامت صحیح مسلم بن قیس بود
 که از کاتب برشته اهل علمای است است آورده که چون ابو بکر فاطمه را میخ کرد
 از حد تک و روز دیگر گفت قم بنا لی فاطمه فاما قد اعطیساها
 یعنی بر خیز تا سویی فاطمه رویم و عذر خواهیم که او را بفر آورد و ایم پس خان
 فاطمه علیها السلام رفتند ایشان را بار ندا پس مرتضی را وسیله کردند
 تا بار یافتند و چون بخانه فاطمه علیهما السلام آمدند و سلام کردند
 النساء العالمین روی سویی دیوار آورده و جواب سلام باز داد و
 ایشان گفت اگر شما را بجهشی اخبار و اعلام کم با قرار می آید گفتند
 بلی گفت هیچ شنیدید از پیغمبر خدا که میگفت فاطمه بضعة منی و صیها
 ما یرضی و یسخطها ما یسخطنی من ارضاها فقد ارضا
 و من ارضا فی فقد ارضا فی الله و من اسخطها فقد اسخط

و من اسخطنی فقد اسخط الله قال لا نعم سمعت صلی الله علیه
 و آله یقول ذلك یعنی رسول خدا فرمود که فاطمه گوشت پاره من است رضا
 او رضا من و سخط او سخط من است کسی که او را خشود کرد ایند کرد
 یا شیع را خشود و کب یکم را خشود کرد و ایند خدا را خشود کرد و ایند
 یا شیع و هر که او را بفر آورد و او را بفر آورد و او را بفر آورد و او را بفر آورد
 این حدیث نیز بر روی فاطمه فرمود که اینی اشهد الله و ملائکته
 انکم اسخطانی و ما ارضیتما فی و لیکن لقیتم ابی لاشکو
 بکم الیه بدستی و رستی که من خدا را و فرشته های او را و او را میگویم
 که شما مرا بفر آورده اید و خشود کرد و ایند اید و اگر با پدر خود ملاقات
 کنم البته شکایت شما بگویم و همچنین شکایت و ناراضی از ایشان از دار دنیا
 جز از حق تعالی رفت **بخاری** در صحیح خود در اول کتاب خمس آورده که فاطمه
 با ابو بکر شکین شده و در غضب رفته و دیگر با ابو بکر و عمر سخن نکرده تا عالم افتاد رفت

و بعد از پیغمبر خدا شش ماه در قید حیات بود چون وفات او نزدیک رسید
که در بعضی مرتضی که او را در شب دفن کند و در شب برو نماز گذارد و او بگوید
نماز که بر جنازه او حاضر شوند حضرت علی نیز او را در شب دفن کردند
در شب نماز کردند پس بر عالم پاک طینت و عارف صاحب بصیرت
پوشیده نیست که اینچنین کسانی که رسول خدا و حافظ زهر از ایشان
و از زده باشند از زمره نیستند و یاقوت امر خلافت و امامت ندارند
پس ثابت شد که امام و خلیفه رسول خدا باید که از جانب خدا منصوب
و از جانب رسول خدا منصوب باشد و آن نیست مگر علی مرتضی علیه السلام
بعقل و نقل ثابت شده که شفقت و رافت حضرت عورت جد غلظت
در باره عباد و برایت ایشان برادر و ارشاد و صلاح معاش و معاد
بغایت است چنانکه در چند مواضع از قرآن عظیم فرموده مثل قوله
إِنَّ اللَّهَ مَوْفٍ بِالْعِبَادِ و دلیل بر کمال رافت و نهایت شفقت
حضرت با کافه بنده کائنات خود آنکه در صلاح جزویات اعمال و احوال

اسلام

درین

ایشان اجمال جایز نیست چنانچه قاعده نوره نهادن و شارب کردن
در مناسک حج و کیفیت سنگ بر جمرات انداختن و کیفیت دفن
اموات و امثال این از امور جزئییه با تمام و الکمال بر زبان مجربان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بی اجمال تفصیل و اجمال اعلام
بنده کائنات خود کرده چنانچه بر کافه امام ظاهر و با برشته و یقین است
که تعیین خلیفه برای رسول خود که بعد از وفات او ضبط شریعت
و قاعدین و طاعت نماید و از شرفین مخالفان و امثال آن محافظت
شریعت مطهر نماید بچندین مرتبه اهم است از جزویات مذکوره چون حضرت
عزت در امور جزویه اجمال جایز نیست چنانکه مشایخ این امر خطیر که از امام
از کائنات دین است جایز دارد پس یقین است که حضرت باری عز اسمه تعیین
که حاکم بر تمام خلق باشد کرده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حیا
فرستاده و اجماع امت نیز اتفاق یافته که نص بر خلافت و امامت غیر
امیر المؤمنین علیه السلام واقع نشده و اگر واقع نمیشد البته جبران با

میرسد چه باعث بر نقل بسیار است و مانع مصلحت و حال آنکه هیچکس
از موافق و مخالف نقل نکرده اند که نفس بر خلافت غیر امیر المؤمنین واقع شده
باشد پس یقین است که آن نفس در شان علی مرتضی و ارد شده چنانکه
سابق برین آن نفس قرآن و حدیث نبوی در کتاب صورت گذارنش
یافت و **دلیل** آنکه بکلمه تنبیح عادت نبی آدم و ملا حظا آثار طایع خلق
عالم عقل را معلوم میشود که هرگاه ایشان را حکمی را بر و سلطان را قاهر باشد
که ایشان را از ظلم و غضب و اتباع شتوات و ارتکاب از منہیات
باز دارد و اکثر آدمیان را داعیه غلبه بر نفسی نوع خود بر وجه ظلم و تعدی
و دست درازی در غارت اموال و قتل نفوس بغیر حق خواهد شد و آن
سبب انواع فساد و هرج مرجع انتظام عالم و خلل در سلسله نبی آدم میشود
و یقین است که الله تعالی عادل است و باین فساد راضی نیست بر این توکل
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ پس بر حضرت عزت واجب است که دنیا
فساد نماید و این بکلمه عادت نمیشود مگر آنکه در هر زمانی حکومت و ریاست

بنی آدم به بعضی خاص تفویض کند که از جاده صلاح و طریق فلاح مصلحت
اراده بیرون نهند و بمقتضای شریعت زمان ضبط سالک معاش و معاد
کافه عباد نماید و چنین شخصی خلیفه و امام است پس اگر حضرت عزت از برای
هر زمانی یقین امامی کند بقضا و راضی باشد و حال آنکه در باب عدالت
مذکور شد فساد و فحش است و قبح بر الله تعالی محال است پس یقین است که یقین
خلیفه و امامی بعد از رسول خود کرده و آنکس نیست مگر علی مرتضی **مرتضی**
همین است آنچه در کتاب ابو نعیم خطیب خوارزمی از برهان بن عبدی
روایت شده که گفت از ابو سعید خدری در خواست کردم مرا اخبار کن
بجای نبی که از رسول خدا در فضل علی مرتضی شنیده باشی ابو سعید گفت
که رسول خدا خسته بود و فاطمه زهرا علیه السلام بعبادت او آمده
و من از طرف دست راست رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودم
حضرت فاطمه چون رسول خدا را ضعیف و نحیف دید که بر روی غالب
است و اشک بر روی مبارک فاطمه روان شد آنحضرت فرمود که

ما بکلیک یا فاطمه قالت اخشی الضعیفة من بعدک یا رسول
الله فقال رسول الله صلی الله علیه وآله یا فاطمه اما علمت
ان الله اطلع الامر فی اطلاقه فاختار منها اباک ثم اطلع
ثانیة فاختار منها بعلک فاجی الی فالکحته واتخذته
وصیا اما علمت انه بکرامه الله اباک زوجک اعظمکم
علما واکثرهم حلما واعد امهد سلما فضکحت واستبشرت
فقال یا فاطمه انا اهل بیت اعطینا سبع خصال لم یعطها
احد من الاولین ولا یدرکها احد من الآخرین غیرنا
نبینا خیر الانبیاء وهو ابون ووصینا خیر الاوصیاء وهو
بعلک وشهیدنا خیر المشهد وهو حمزة عم ابیک وصنا
لجناحان یتطیر بهما فی الجنة حیث یشاء وهو جعفر
ومناسبتا هذه الامة وهما ابناک ومنا مهدی هذه
الامة الذی یصلی خلفه عیسی ثم صررت علی المنکب الحسین

هذا مهدی الامة یعنی حضرت رسول خدا فاطمه زهرا گفت که ای
فاطمه سبب گزیده تو چیست فاطمه گفت میزنم که بعد ازکم خبر و بیکس شوم
آنحضرت فرمود که ای فاطمه آیا ندانستی که حضرت عزت بسوی زمین
فرمود از روی زمین برتر از رسولی اختیار کرد و بعد ازان دوم نظر کرد از
اغل زمین شوهر ترا اختیار فرمود و بسوی من وحی کرد تا ترا بکامج او
در آورم و گرفتم او را و می خود و آید ندانستی که بسبب گرامتی که حضرت عز
یا تو داد و ترا جنت کی کرد ایند که اعظم صحابه است بعلم و بشیر ایشان
بکلم و اقدم ایشان است باسلام پس فاطمه علیه السلام از شادی خندید
و بشیرت یافت و رسول خدا فرمود که ای فاطمه ما که خاندان نبوتیم نیست
خصلت و منقبت داده شده ایم که بان خصایل داده نشده است هیچ
از اولین که انبیا گذشته اند و در بنی یاسند بان خصایل از آخرین هیچ
غیر **اول** آنکه نبی مابترین انبیاست و او پدر تو است **دوم** آنکه وصی ما
بترین اوصیاست و او شوهر تویم **آنکه** شهید مابترین شهیدان است و او حمزه

عم پر و تبت **چهارم** آنکه از راست آنکس که او را دو بال است که می پرد بان
دو بال در جنت در هر جا که خواهد و او جعفر طیار است **پنجم و هشتم** از
ذریه است دو فرزند زاده که درین است یکتا اند و ایشان هر دو پس از آن
یکی امام حسن و امام حسین است **نهم** از نسل است مهدی این است
آنکه عیسی در عقب او نماز کند بعد از آن حضرت دست بردوش امام حسین
زد و فرمود که از نسل این است مهدی است **دوازدهم** کفایه الطالبین از ابو یوسف
مرویت که قالت فاطمة علیه السلام یا رسول الله زوجتني
علي بن ابي طالب وهو فقير لا مال له فقال صلى الله عليه وآله
يا فاطمة اما ترضين ان الله اطلع الى اهل الامم من اطلاعة
فاختار منها رجلين ابوك والاخر بعلي **و در کتاب وسيله المستفيد**
از ابن عباس مرویت که لما نزع رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة
بعلي قالت فاطمة يا رسول الله زوجتني من رجل فقير لا شيء
له فقال النبي اما ترضين ان الله عز وجل اختار من اهل

الامم

الارض رجلين فجعل احدهما اياك والاخر بعلي **و در کتاب وسيله**
خطیب خواند می از سلمان فارسی مرویت که گفت شنیدم که حضرت
رسول خدا را عارضه دست داد و فاطمه علیها السلام بعبادت او رفت
چون حضرت را ضعیف و نحیف دید بکر لیت چنانکه اسب بر روی
روان شد آنحضرت فرمود یا فاطمه ان بکرمه الله اياک زوجتک
من اقد مهنه مسلماً و کثر هم علماً و افضلهم حِلماً ان الله اطلع
الي اهل الامم من اطلاعة فاختارني منهم فجعلني نبياً
مرسلانم اطلع اطلاعة فاختار منهم بعلي فاجي
الي ان زوج به اياک واتخذ وصيّا ترجمه این بر سر همین
مرویت بالا گذشت پس این همادیت مذکور معلوم مستفاد میشود
حضرت علی مرتضی خلیفه و جانشین رسول خداست از جانب خدا و جبرئیل
و آنحضرت از جمیع انبیاء غیر محمد مصطفی افضل است بدلیل قوله تعالی قل
تعالوا ندعوا لآبائنا و آباءکم و لبناؤنا و لبناؤکم و

و انفسكم زیرا که الله تعالی او را بفسل پیغمبر است و نفس پیغمبر افضل است از
 همه پیغمبران **و پیغمبرین** حدیثی که بصحت رسیده که پیغمبی محدث که از
 ثقات محدثین اهل سنت است در کتاب فضایل صحابه آورده است که رسول
 فرموده من اراد ان ينظر الي ادم في علمه و الي نوح في تقواه و الي
 ابراهيم في حلمه و الي موسى في عيبته و الي عيسى في عبادته
 فليتنظر الي علي ابن ابي طالب **بما** که بر بنی لطیفی از انوار فضل کمال
 از نفوس جلال و جمال مخصوص و فراموش شده اند چنانکه بعد از صفات
 نبوت افضل و اکمل صفات آدم علی نبینا و علیه السلام علم بود و حسن
 التقن کمالات نوح علی نبینا و علیه السلام تقوی بود و اشتهر و اظهر نفوس
 علی نبینا و علیه السلام علم بود و اعرف و اغلب فضایل موسی علی نبینا
 و علیه السلام همت بود و انفس و اخلاق عیسی علی نبینا و علیه السلام
 عبادت بود لهذا حضرت رسول علی مرتضی را با آن نفوس و صفات
 و اخلاق و فضایل و کمالات مخصوص گردانیده این حدیث صریح است

چون امیر المؤمنین با این پنج پیغمبر اولو العزم که فضل انبیاء مساوی است
 یقین است که غیر معصوم در فضل با چند معصوم مساوی تواند بود
 پس حضرت امیر المؤمنین افضل باشد و با مامت و خلافت ادلی
 و البقی باشد از دیگران چنانچه از قوای و دلائل سابقه معلوم شد که
و این مادی مالکی در مناقب خود بطریق متعدده ذکر کرده که حضرت رسول
 فرمود ان ملکي علي يفخر على سائر الملائكة يکون فیهما مع
 علي لانهم لم يصعدا ان الي الله قطع من شیء بسخطه
 و فرشته که موی کلند بر امیر المؤمنین علی تعارف میکنند بر سایر فرشته
 بواسطه آنکه با حضرت اندر آنکه مرکز برگاه حضرت عزت نهاده اند
 از عالمی که در و رضای حق نبوده باشد و این حدیث شریف است که
 حضرت معصوم و مطهر بودند و ازو کنایه هرگز نبوده **و این خبر**
 از اعظم اهل سنت است روایت کنند که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
 بر منبر کوفه دیدم که ذره رسول خدا را پوشیده و عمامه رسول بر منبر نهاده

وتمشیر رسول جلیل کرده و انمشیری رسول در انمشیر کرده بود
سلوخی من قبل ان تفقد انی فاما بین الجوارح منی
علم جم فوالله لو ثبت لی وسادتی فجلست علیها
لا فیت لاهل التوریه بتوریه و اهل الانجیل
بأنجیلهم حتی یطلق الله التوریه و الانجیل فتقول
صدق علی قدا فتا کما نزل فی وانتم تتلون الکتاب
افلا تعقلون که پرسید از من پیش از آنکه مرا بیدارین باشد
جز این نیست که میان پهلوان و کویک من که محل دل بود علم بسیار
قسم که اگر باش از برای من و تاشدی پس بران باش نشستی البته
داده می مرا اهل توریت را بتوریت ایشان و اهل انجیل را با انجیل ایشان
با اینکه حضرت عزت توریت و انجیل را بطل می آورد و با خلق میگفت که
راست گفت علی برستی که شما را فتوی داده است بآن احکامی که در من
آمده است و مال آنکه شما کتاب میخواهید و نمیکنید یا تعقل و ادراک ندارید

و موبد مبین است قول خدا تعالی که قل کفی بالله شهیدا بینی
و یذکرکم و ین عندک علم الکتاب فرموده بگوای محمد
بمکران خلافت علی رضی پسند است میان من و شما گواه حضرت
و کسی که نزدیک است علم کتاب یعنی علی ابن ابیطالب و این قول اکثر
مفسرین است و باش شک من کنایت است از فراغت یافتن و ممکن
بودن و بر سر فرموده فوالله لو کسرت لی وسادة فجلست علیها
الحکمت بین اهل التوریه بتوریه و بین اهل الانجیل با انجیلهم
و بین اهل الزبور بذبورهم و بین اهل الفرقان بفرقانهم
یعنی غرض جل که اگر شکسته شدی از برای من باشی پس شستی من بران
باش و مرا مینه حکم میکردم من میان اهل توریه بتوریه ایشان و میان
اهل انجیل با انجیل ایشان و میان اهل زبور بذبور ایشان میان اهل
اسلام بقرآن ایشان پس ازین حدیث شریف ثابت شد که هیچ یک
از صحابه با علم از امیرالمؤمنین نبوده اند بلکه مسوی آنحضرت نیز نبوده

مروان بن الحارث بن کلام است حدیث شریفی که در حلیه الاولیا و در فردوس الانبیا
از ابن مسعود روایت شده است که فرمود رسول خدا ص قسمت الحلیه
علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة والناس جزءا
احدا منقسم شده است حکمت برده فرمود داده شده است با این
علی نه فرود بر باقی مردمان یکی **و در مناقب خطیب** خوارزمی از ابن عباس
روایت شده است که گفت لقد اعطی علی ابن ابیطالب تسعة
اعشار العلم واللله لقد شارکهم فی العشر العاشرة برسی
و تحقیق که داده شده بر تقی علی بخشش علم و بخدای غرر جل قسم که شریک
مردمان شده است و بخشش دهم **و در آیات** متعدد آمده است که قال
ابن عباس العلم ستة اسداس علی من ذلك خمسة
اسداس وللناس سدس ولقد شارکنا فی السدس
حتی لھو علم به منا گفت ابن عباس که علمش سدس است
و پنج سدس از آنش سدس مرقی تقی علی است و یک سدس از آن

مردمان

مردمان را و بدرستی علی در آن یک سدس شریک شده است تا غنی
که او بان سدس از ما علم است پس با وجود آنحضرت و یگری را خلیفه
وامام و قائم مقام رسول خدا و استند نهایت کرامت و معنی و نجابت
پس ازین آیات قرآن و احادیث نبوی که درین رساله صورت گزاش
یافت واضح و لایح است که حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و
المسلمین و سید الموحدین علی ابن ابیطالب علیه السلام بیضا صدق
خلیفه و امام و جانشین و نایب مناب سرور عالم است **فصل پنجم** در بطلان
خلافت روسای ارباب نفاق و پیشوایان بارگاه ملک احد و خراب
کننده کان ملت و شریعت احمد بد آنکه قبل ازین بدلائل عقلی و نقلی
ثابت شده که عصمت و امامت و خلافت شروط است و با نفاق جمیع
امت هیچ یک از اصحاب بغیر علی مرقی معصوم نبوده اند بلکه اکثر آنها
سألمت پرستیدند و بدرگاه غرر جل مشرک و نفاق و زبده اند و نفاق
و معاصی مشغول بوده اند پس خلافت ایشان بخص جهالت و بطلان است

و دیگر آنکه قبل ازین معلوم شد که امام و خلیفه باید که نبض خدا و رسول باشد
و نبض بر خلافت هیچ یک از خلفاء ثلاث واقع نشده باجماع موافق
و مخالف چه مخالفان خود متفق اند بر آنکه نبض بر خلافت ابابکر و عمر و عثمان
اصلاً واقع نشده و نیز از متبع آثار سلف از مخالفان چنین معلوم شده
که ایشان در هر عصری در اخفای مناقب فضایل اهل بیت نبی بسیار
جد و جهد نمودند و در افشای باطله و طرق فاسده و بنیادیت که کشیده اند
مع هذا نصوصی که درباره اهل بیت نبی واقع شده از حد و اثر افزون است
و آنچه الحال از آن مشهور و معروف است از غیر شمار بیرون است پس باینکه
این اگر درباره خلافت خلفاء ثلاث نصی واقع میشد البته بربانهای
مردم جاری میشد پس یقین است که نبض بران واقع نشده و خلافت
ایشان محض غضب بوده و دیگر آنکه قبل ازین ثابت شد که لازم است
امام و خلیفه و نایب مناب حضرت رسول فضل و اعلم اهل زمان خود
باشد و این حال در هیچ یک از اصحاب نبود بغیر از علی مرتضی چنانکه آن

علامه را

۱۸۶
علامه را الله تعالی جلیل و سبیل در قرآن عظیم یاد کرده است و با وجود
هر یک از ایشان در زمان خلافت خود هر حکمی را که عاجز میشدند رجوع
و لایت پناه امیر المؤمنین می بردند و جوابها و شافی از آن حضرت
می شنیدند چنانکه در کتابها و اهل سنت تفصیل مذکور است از آنکه مرد
که دو مرد دعوی پیش سرور کاینات صلوات الله علیه آوردند که کای
خری را کشته است یکی از آن دو مرد گفت یا رسول الله کای این مرد
مرا کشت رسول خدا بجهت اعلام مردمان که خلفاء ثلاث لیاقت
امر خلافت دارند و جلیل اند فرمود نزدیک ابابکر شوید از او پرسید
دو مرد نزدیک ابابکر رفتند و از او پرسیدند گفت چرا رسول خدا گفته
پیش من آمدید گفتند او ما را فرمود ابابکر جواب داد که بهیچ وجه
خداوندش هیچ نباشد ایشان باز نزدیک رسول خدا آمدند و سخن
ابابکر را بر رسول خدا گفتند حضرت رسول فرمود نزدیک عمر شوید
و از او پرسید ایشان چنان کردند پیش عمر رفتند و از او پرسیدند

او نیز گفت چرا رسول خدا را که نهشته پیش من آمدید گفتند ما را رسول خدا
فرستاد گفت چرا نزد یک ابا بکر فرستاد گفتند پیش ابا بکر فرستاد ابو بکر
جواب داد که بهیچ وجه و بر حساب هیچ نیست چرا گفت رای من نیست
مگر رای ابي بکر پس نزد یک رسول خدا رفتند و شرح الحال بدادند فرمود
رسول خدا که نزد یک حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب میمانید
ایشان پیش حضرت امیر المؤمنین شدند و حال ~~گفتند~~ خود بگفتند حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب فرمود اگر کاو خانه فرقه بر خدایانند کاو بود
قیمت خرداگر خرد خانه کاو فرقه باشد کاو در آگشته بر خدایانند کاو در آگشته
ایشان باز نزد یک رسول خدا شدند و حکم حضرت امیر را گفتند رسول خدا
شدند و حکم حضرت فرمود بدرستی که علی بن ابی طالب حکم کرد میان شما
بحکم خدا آنکه گفت حمد خدای را که در میان اهل بیت من کسی پدید آید و که
قضا میکند بر ملت داود و علی بنیابا علیه السلام و این قصه را بعضی از
عامه گفتند که حضرت علی درین کرده بود **و دیگر روایت** کرده از ابا بکر

در ایام خلافت ابوبکر مروی در مدینه خداوند مال و جاه و زلف و وقت
کرده زن و دیگر بخت از انصار و آن زن پسری خود را از شوهر دیگر داد
و این مرد در سفر از سفر ماه فاطمه کرد و پسری داشت که در سفر و حضر از او
جدا نشدی چون خبر مرگ آن مرد رسید پس آن زن همه آن مال را بگریخت
و چون پس مرد از سفر باز آمد و مال طلب داشت پس زن گفت مال از آن
من است و میان ایشان منازعت افتاد پس آن مرد و مسجد رسول خدا
آمدند پیش ابوبکر و عمر اینها حاضر بود با جمیع مردمان و آن مرد و پس آن
دعوی کردند بدین طریق این مرد که مرده است پدر من است و مال از آن است
و دیگر می گفت که پدر او نیست پدر من است و مال از آن من است ابوبکر
و عمر در میان شدند و نمیدانستند که چه حکم کنند عمار یا سر گفت اگر
جواب نمی دانید من ایشان را نزد یک کسی برم که حکم کند میان شما
هم گفت که حکم میکند عمار یا سر گفت علی بن ابی طالب و ایشان درین
گفتند بودند که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در آمد و از آن حال پرسید

وگفتند ملاح و انصار که روی بعلی ابن ابیطالب آورید پس روی بخت
آورد و بعد از آن حضرت رو بسج آورد و ابابکر و عمر پیش او باز آمدند
و مردمان بیکبار آواز برآوردند که خدا این غم از شما باز دارد پس ابوبکر
بحضرت علی گفت که درین قضیه نظری کن آنحضرت گفت باشی بختی تو
که حکمی کنم که فرشتگان آسمان از آن غم بکنند آنکه پسر از آنجا نماند و از آنجا
پرسید هر یکی گفتند که مال از آن من است و آن متوفی پدر من بود پس
امیر المؤمنین طشت و فساد را طلب کرد و قبر را گفت برو بگور آن مرد
و پاره از آن استخوان مرد بیا و قبر رفت و پاره استخوان بیاورد پس
حضرت امیر المؤمنین فساد را گفت تا یک سپهر افسد کرد و قبر را گفت
اندک استخوان در آن خون انداخت خون بدان استخوان آلوده نشد پس
قبر را فرمود که طشت را خون پاک کن بعد از آن بفضا و گفت که
پسر دیگر افسد کرد و قبر پاره استخوان در آن خون انداخت و آن استخوان
از آن خون خورد و همچو پاره خون تازه شد و بفضای استخوان سبزی باد

شد بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این سپرد دوم را فرمود که
مال از آن تست و تو فرزند این مردی و میراث از آن تست بختی این عباس
کوید مردمان بیکبار غم برداشتند و بر رسول خدا صلوات فرستادند ابوبکر
گفت ای بوسه داور میان دو چشم علی مرتضی داد و همچنین عمرو گفتند
کیست مثل تو یابن عم رسول خدا تو ای که اندوه و غم از دل رسول باز کردی
دیگر روایت کرده است عبد الرحمن از ابن عباس که گفت چهار برادر خواهر خود را
از یک ابابکر آوردند و گفتند ما این خواهر خود را باری نگاه میداشتیم او را غافل
کرده در میان مردمان ما را خجل و شرم اند کرد اندوه و زنا کرده و حامله شده
ابوبکر فرمود که تا کوی بکنند و او را در جیم کنند و درین بودند که حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام رسید ابوبکر پیش وی آمد و او را بر جای خود نشاند و حال آن
زن را و گفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برادر زن را گفتند حال خود
خود باز گوید ایشان بهمان طریق گفتند و گفتند تو پسر عم رسول خدا ای امام
و مقتدا ای حکیم او بکن پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زن را نزد یک نفر

خوانده و حال از او پرسیدند زن گفت بخدا قسم که هیچ مرد با من نزدیکی نکرده
و پری شکم و تغییر نوع از آن نیست و من بخدا پناه میبرم و با تو یا امیر المؤمنین
بعد از آن حضرت فرمود او را که بر خیز زن بر خیزت گفت پشت را بمن کن پشت
باو کرد گفت روی بمن کن روی باو کرد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود قسم بدان خدایی که دانه بیخافت و نبات از او رویانید و خلق را از او
و عظمت را او خود گردانید که هیچ مرد با من زن مقارنه نکرده حضرت فرمود که
آئینه قابله را بخوانید و پنج بیاورید آنکه قابله پنج حاضر کردند حضرت امیر المؤمنین
قابله را فرمود زن را بر آنجا نشان قابله زن را بر آن پنج نشانید و فرمود او را
بر سبیل جویی بر پنج چنان کردند پس آن زن کوی سیاه بنیدخت مانند
پایه خون پس حضرت با برادران زن گفت که بزرگی شکم و تغییری رنگ او
نواسته این علت بوده پس قوم چون چنین حکمی از آن حضرت دیدند همه
گفتند و ای بکر نیز بیکه گفت و گفت حمد خدای را که بواسطه تو ما را از کشتن این
سجرات داد آنکه ابو بکر و سید بر میان دو چشم حضرت داد و گفت تو همیشه غم

و اندوه از دل رسول باز میبرد و بعد از وفات حضرت از دل
میبرد **و در کتابت فی تاریخ** امام احمد از امام حسن مرویست که
در ایام خلافت عمر دیوانه زن را کرده و حامله شده پیش عمر آوردند عمر در بار
او حکم برجم کرده و گفت تا آن زن دیوانه را سنگ ساز کنند این خبر
به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام رسید حضرت بعد گفتند که نشانی
که رسول خدا صلی الله علیه و آله چه فرموده است عمر گفت چه فرموده است
حضرت فرمودند که گفت رسول خدا رفع القلم عن ثلثة عن
المجنون حتی یرأ و عن الغلام حتی یتبرک و عن النائم
حتی یستيقظ برده شده شده است حکم شریعت از سه کس اول
از دیوانه تا وقتی که بهوش آید دوم از کودک تا وقتی که بالغ شود سیم
از خفته تا وقتی که بیدار شود پس عمر گفت لولا علی لهلك العمر
یعنی اگر علی نبی بود هر آینه هلاک میشد عمر پس آن مجنون را گذاشتند
انصاف در کتابت بن کورین منقولست که زنی را پیش عمر آردند که بشش ماه

و منع حمل نموده عمر حکم برجم او کرد چون این خبر بفرست امیر المؤمنین علیه السلام
رسید آنحضرت فرمود که لیس علیها رجم نیست بران زن رجمی و چون
این سخن بفر رسید که حضرت چنین فرمود و فرستاد که بگفت آنرا از حضرت
پرسید آنحضرت فرمود که اندر نقالی در کلام مجید میفرماید **وَالْوَالِدَاتُ**
يَرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَتَّىٰ كَامِلِينَ یعنی که مادران شیر دهند
بفرزندانشان خود دو سال کامل که بهریت و چهار ماه باشد و هم در کلام
مجید میفرماید که **حَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا** یعنی مدت حمل و مدت
فصال که فرزند از شیر مادر گرفتن است سی ماه است پس مدت ارضاع که
دو سال کامل است از سی ماه ساقط شود باقی میماند شش ماه پس اول
مدت حمل شش ماه باشد بعد از آن عمر آن زن را را که دو حکم بران قرار گرفت
وَاللَّيْمَانَةُ بران است و درین قضیه نیز عمر گفت **كُلُّ لَعَالِي الْهَلَاكِ**
الْعَمْرُ و **البشائر** نیز عمر حکم برجم کرده بود در حق حامله که نزد وی بفرستاد
نموده و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام آن زن را در راه دید و

استفسار

استفسار نمود گفتند که عمر حکم برجم او کرده است حضرت آن زن حامله نزد
عمر باز آورده فرمود که تو برجم این صغینه امر کرده عمر گفت بلی اعتراف نمودی
با بجز امر کرده ام برجم این زن بنا بر آنکه نزدیک من بفرستاد اعتراف کرده است
امیر فرمود که **هَٰذَا سُلْطَانُكَ عَلَيْهَا قَدْ سُلْطَانُكَ فِي بَطْنِهَا** آن
حجت تو و حکم بران است باری بگو چه حجت و حکم دادی بر آنچه در شکم او
که بچگی کنایه که در شکم اوست میبکشی بعد از آن حضرت امیر المؤمنین
فرمود که شاید که زن را تهدید و تخویف کرده باشی عمر گفت بلی آنحضرت
فرمود و هیچ شنیدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود علی
معترف بعد بلا هیچ مدعی نیست بر کسی که بقیه حبس و تهدید اقرار
کنند چه اعتراف او و اعتبار نه از بعد از آن عمر گفت **عَجَزَتِ النِّسَاءُ**
أَنْ تَكُنَّ مِثْلَ كَوْنِ عَلِيٍّ لِهَلَاكِ الْعَمْرِ یعنی زنان عاجز آیند از
زائیدن مثل علی و اگر علی بمشود بر آئینه هلاک میشد عمر **این جبار**
کوبید پنج مرد و زنی را پیش عمر آورده و گفتند این مرد و زنی زن را
کرده عمر فرمود تا شمشیر را حد زنند ایشان را برهنه میکردند که حضرت

امیر المؤمنین علی علیه السلام رسید و گفت ایشان را بمسجد رسول
حاضر کنید چنان کردند و عمر گفت باز چرا آوردید گفتند حضرت علی
ما فرموده پس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام دادند و عمر
او باز رفت و دست بگردش آورد و بر جای خودش بنشاند
گفت ایمان زنا کردند و عمر را ایشان واجب گشتند بچشم خدا که فرموده
وَالَّذَانِیْ فَاخِلِدَا وَاکُلْ وَاحِدٌ مِنْهُمَا مِمَّا كَفَّلَتْ لَیْکُمْ
حاضر آمدی و من از رسول خدا شنیدم که گفت افضلكم علیا پس
امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود بخدا قسم که درین حکم کم که فرستاد
آسمان از آن تعبیرند آنکه فرمود اول را باید گشت دوم را جلد یا
کردیم را و چهارم را رجم باید کرد پنجم را نصف حد باید زد و ششم را
سیلی باید زد و هفتم را باید کرد مردمان او را بآوردند و صلوات
رسول خدا فرستادند و عمر متحیر ماند و سر پیش افکند و پس از تعجب
و فکر از حکم آنحضرت روی سویی آنحضرت کرده و گفت یا امیر المؤمنین
این قضیه عجیب است میخواهم که برهان او بدانم حضرت امیر المؤمنین

فرمود بیان کنم اول مرد موجود بوده و در دین فساد کرده بر او قتل واجب
گردانیدم و دوم زنا کرد بر او حد واجب گردانیدم سیم محصن و چهارم
محصد بودند بر ایشان رجم واجب گردانیدم پنجم بنده بود نصف حد
بر او لازم گردانیدم ششم دیوانه بود و برادر چیری واجب نبود ادبش
فرمودم عمر بوسه بر میان دو چشم علی داد و گفت لَوْلَا عَلِیُّ لَهْلَکَ
النَّعْرُ و الحق قضیه چنان بود که حضرت بیان فرمود **در کتاب فیه**
خفیب آمده که دو کس از عمر استفسار کردند مائتری فی طلاق
اللائنه چه میفرمائی در طلاق کثیر یک یعنی غایت آن چند بود پس
عمر برخواست و بسوی جمعی مردمان شد و از مردی که در آن جمع بود
پرسید که مائتری فی طلاق اللافه آن مرد گفت ایشان یعنی تنها
طلاق و دست پس عمر روی بایشان کرد و گفت ایشان یکی را
دو مرد روی بکر کردند و گفتند آمیم دارو که امیر المؤمنین و خلیفه
رسول رب العالمین کیست طلاق امه را پرسیدیم تو رفتی و آن

دیگر سوال کردی و آنکه او با تو بیعت نکند بجز آنکه در جواب تو گفت ایشان
و خاموش گشت و برایشان گفت شما انکس را همیشه ناجی این علی ابن
ابطالب است من شنیدم از رسول خدا که میفرمود لو ان السموات
والارض وضعف فی کف و وزن ایمان علی لرجح ایمان
علی اگر فرض کنیم که آسمان با وزنه ترازو نهد و شود و با
ایمان علی سنجیده گردد البته ایمان علی بر ایمان و زمین زیاده آید
و نیز در من خطیب آمده که دو اعرابی نزد عمر بنی کعبه آمدند عمر با برقی
گفت یا امیر المؤمنین اقصی بینهما میان ایشان حکم کن چون
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر یکی از ایشان حکم فرمود آن محکوم
بهر گفت که یا امیر المؤمنین هذا یقضی بینهما یعنی این حکم میکند
میان ما پس عمر بر خاست و گریبان انکس را بر حلق او چسبید
زین زد و گفت ما قد مررنا من هذا اهلنا و مولای
و مولای کل مؤمن و من لم یکن هذا مولاه

فلیس یؤمن من نیستنا بی این کس را این کس خداوند من است خداوند
همه مؤمنان است و هر کس را که نبوده باشد این کس خداوند او نباشد
انکس از مؤمنان و روایت شده است که در مفاد و وقصیه عمر گفت
و روایت شده بطریق خاص و عام که در عهد خلافت عثمان پیرود
زنی بخونست و زن حامله شد و مرد عوی کرد که بدو نرسیدم و حمل را
انکار کرده کار بر عثمان مشکل شد از آن پرسید که این بکارت تو برده
نه عثمان گفت زن را حد بنید امیر المؤمنین علی علیه السلام حاضر بود
گفت که زنا دوسو راج بود کدر حیض و کدر زبول تواند بود که این مرد
بر زن رسیده باشد و منی از فر حیض رفته باشد و زن حامله گشته
پس مرد از آن پرسید گفت مراد بقتل وی آنرا بود بی آنکه بکارت
او برم بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت
فرزند این تست و او را عقوبت ینباید کرد بر اشکار و عثمان برهما
حکم رفت **و روایت کرده** اند که مردی کنیزی داشت و از وی فرزندی

پدید آمد آنکه از دوری کرد و او را ایضاً از غلامان خود عهد کرد و داد
آنکه خواهر فوت شد زن ملک پسر خود گشت و آزاد کردید و شوهر زن که
بنده بود بمیراث بر پسر زن رسید پس زن و شوهرش که بنده بودند
و بمیراث رسیده بودند بخدمت پیش عثمان آمدند زن گفت این
مرد بنده من است و مرد گفت این زن من است و ایاکم عثمان گفت
مشکل است باید از امیر المؤمنین علی پرسید و آنحضرت حاضر بود فرمود که
از مرد پرسید که او با زن مجامعت کرد بعد از آنکه بمیراث بنا و رسید بنا
گفت نه گفت اگر دانی که گزیده عذاب میکردم بروای زن که او بنده
تست و او را بر تو هیچ راه نیست اگر خواهی راو ببنده کی میداد و اگر نه اگر
کن که از آن تست پس حسین و ظاهر کردید که حضرت امیر المؤمنین ^{افضل} علم و
از ایشان بوده پس با وجود اعلم و افضل تابع جابل و معقل و سقیمه
و ایشان را امام و خلیفه و جانشین رسول دانسته نهایت جلال و شانه
باشد و ریاست و حکومت ایشان مثل حکومت و ریاست و عون و

مبنی بر کفر و ضلالت و بنا بر ظلم و جهالت بوده است و دیگر آنکه بتواتر
رسیده و علمای موافق و مخالف در کتابهای معتبره مشهور خود یاد
مختلف و نقلهای متفاوت ذکر کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه
فرمودند که انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم به لن
تضلوا بعدی ابدًا کتاب الله و عترتی تحقیق که من نمیکند
در میان شما جن و انس و باربران نفیس را که اگر شما بان جنگ کنید
سزا اطاعت آنرا نه چید گمراه نمیشوید بعد از من هرگز آن قرآن مجید و
من آن پس مقتضای حرف شرط و تعلیل عدم ضلالت بر پروی کتاب است
ظاهر میشود که برکت متابعت امر حضرت ظاهر نمند و متابعت احکام و اوا
ایشان نماید از سره مکران مردود و از فرق و رسیان مطرود خواهد
و بتواتر اخبار و تنوع آثار بر کافه خلایق و بر جملة موافق و مخالف ظاهر و باهر
که آن اندای دین محمد و ضایع کنندگان شریعت احمدی متابعت غره
ظاهر و اطاعت ذریه مطهره نموده اند بلکه از غایت کفر و طغیان نفس

نمودند که غرة مطهره تابع و منقاد حکم باشند پس حکم نص حدیث نبوی صحت
از روی ضلالت و جهالت باشد و اصلا ایشان را استحقاق منصب
و امامت نباشند **و دیگر آنکه** ازین حدیث که در کتابهای موافق و مخالف
با سنادهای مختلف مذکورست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
یا علی لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق او کافرا
ای علی دوست یمنیدارد ترا مگر مؤمن و دشمن یمنیدارد مگر آنکه منافق و کافر
باشد معلوم میشود حکم عقل که ایشان دشمن آنحضرت بوده اند نه دوست
زیرا که هرگاه هر که با شخصی در معامی باشد که او را از مرتبه که لایق و مناسب
اوست بیندازد و در شکست احترام و احتشامی که منزه او را اوست بکشد
بآن شخص البته دشمن خواهد بود چنانچه شخصی را لایق و مناسب است که پادشاه
و حاکم باشد در محل و مکان خود و جمعی او را از آن مرتبه بیندازند و بهیچ وجه
او را در آن مطلب دخل ندهند یقین که با دشمنی کرده اند و قبل ازین باید
و نه عقل و نقول صریح نقلی ثابت شده که مستحق خلافت و جانشین حضرت

سرور کاینات علیه و علی آله الصلوات امر المؤمنین و امام المتقین و
المسلمین و سید المومنین و غایت عجز المجتهدین است و ابدال الغالبین ابن عم
رسول علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه است و آن خاصیان بی دین
و کمالات بر جنابت غایت سعی و نهایت جهد بجا آوردن تا که منع مردم
از تمسک آنحضرت بر امر خلافت چنانچه بتواتر رسیده که اگر کسی با آنحضرت
با و یقین و جدال می استاندند و قصد جان و مال و عرض او میکردند چنانچه
باینجی حبسه کردند و عرض ایشان آن بود که آمده بخلافت آنحضرت مگر روند
و اطاعت او نکنند و این کمال عداوت و نهایت شقاوت بآن حضرت
که کردند و دلیل برین آنست که حق تعالی در قرآن مجید کفار را اعدای خود گفته
خواه آنرا که مشرک بودند خواه اهل کتاب مثل یهود و حال آنکه کفار عقدا
با الوهیت حضرت داشتند اما چون بتبارا شریک در خدای شریک او شدند
بآنکه بر رسول او ایمان نمی آوردند حق عز و علا ایشان را دشمن خود خوانده
لایق و منزه از نیست که در الوهیت کسی با او شریک باشد پس آنجا عتبت

حضرت امیر المؤمنین چنین دشمنی کرده اند و بیکم حدیث صحیح و نقل صحیح
چنین کسان را که در منافق باشند و با جماعت امت محمدی منافق و کافر
ملعونند و بر ایشان واجب و لازم **موت** همین قول است حدیث شریفی که
موافق و مخالف در کتابهای خود نقل کرده اند که در مرض الموت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله جماعتی را که به غزای بنوک تعیین فرمودند که ببردند و
بن زید را امیر ایشان ساخته و ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر را تعیین فرمود
که در آن لشکر داخل باشند ایشان اطاعت امر رسول خدا نمیکردند و بغیر آن
رفتند تا آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خمر شدند فرمود لعن الله من
تخلف عن جيشي أسامة بن زيد لعن الله من خلفك لعن الله من
ماند و همراه او رود و این روایت تواتر و بصورت رسیده است و بر هر دو
ظاهر است که ایشان اطاعت امر خدا نمیکردند و با جماعت امت نیز از وجوب است
فصل ششم در دفع شبهات و خرافات مخالفان راه حق **قول ششم**
ایشان آنست که امت اجماع کرده اند بر خلافت ابوبکر و هر چه اجماع بر او بود

شود حق است پس خلافت او حق است **جواب** میگوییم ما که چه اراده
کرده اید شما را اجماع اگر از اجماع اجماعی را اراده کرده اید بعد از فوت
رسول که حاصل شده است به بسیاری از عوام الناس این چیست
بر خلافت او زیرا که از دو حال بیرون نیست **و کسی را** اختیار خواهند
کرد که مصالح احوال ایشان باشد یا مفسد احوال ایشان بطلان هم
ظاهر است و بطلان اول آنکه عوام الناس چه میدانند که باعث صلاح
ایشان چه خواهد بود و حال آنکه ایشان از ضمیر خود خبر ندارند گاه باشد که گاه
را و مصالح است و آخر مفسد ظاهر شود از همین علت است که مردم عیسوی
برای خود خلیفه تعیین نمایند **و صدق است** قول حضرت عزت که کم
میرت قلیله غلبت فیکه کثیره یا ذین الله و الله
منع الصلابة یعنی بسیاری اگر کرده اند که مؤمنان غلبت
بر کرده کافران بسیار بیرون و قدرت و عدد کاری حضرت عزت و الله
با صبر کنندگان است **و با اجماع** اجماعی را اراده کرده اید که حاصل شده

از اهل حل عقد و این نیز باطل است از دورا به یکی آنکه اجماع وقتی حجت باشد
که در آن اجماع معصوم داخل باشد چرا که غیر معصوم را جایز نیست خطا و
هر یک غیر معصوم واقع میشود و اینک بطور موافق و مخالف ثابت است که
غیر از امیر المؤمنین علی علیه السلام هیچ یک از صحابه معصوم نبوده اند و
داخل در آن جماعت نبوده و در روز حقیقت بنی ساعده در وقتی که آنجا است
اختیار خلیفه میشوند پس اجماع نباشد و دیگر آنکه اجماعی که حاصل شده
باشد مرابو بکر را اتفاق اهل حل عقد باشد از جهت محمدی بر امری از امور دین
نشده است زیرا که زناد و عباد و صحابه مثل امیر المؤمنین علی و امام حسن و امام
حسین و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم باقی بنی یاسم مثل عباس و ابن عباس
و عقیل بن ابیطالب و بسیاری از کبار صحابه مثل سلمان فارسی و ابوذر
غفاری و ابن مسعود و عمار یاسر و مقداد اسود و محمد بن ابی بکر و خالد بن
ابی بکر سعید و ابی بن کعب و بریده الاسلمی و خدیجه بن ثابت و منهل
بن خنیف و ابویوب الفزاری و ابویوسف شیبانی و جابر بن عبد الله انصاری

و ابی سعید خدری و امثال ایشان از اجله مهاجرین و انصار که بر طبق
یک از آن خلفاء ثلاث بیعت نکرده اند پس باتفاق عوام کالانعام
خلافست و امامت ثابت نمیشود پس دعوی اجماع ایشان باطل است
شبه دوم آنکه اگر خلافت ابابکر بناحق بودی و از روی خلافت
و جهالت بودی یا بستی که کبار صحابه و غیرهم از علمای و اعیان امت
که در الوقت بودند بمقام مخالفت او در می آمدند و تقویت جانب
امیر المؤمنین علی میکردند و حال آنکه امیر المؤمنین اصلا طلب خلافت
نکرد و بمقام مخاصمه با ابی بکر و عمر و عثمان در نیامد و اعیان و اشرا
ک صحابه انکار ایشان نکردند و حال آنکه اعیان و کبار صحابه اصلا
در امر دین مستأمله نبودند و در ترک نهی منکر مداهنه نمیکردند
چنانکه بر صحابه ایست اخبار ثابت شده **جواب اول** آنکه گفتند کبار صحابه
و غیرهم و اعیان و اشراف امت انکار ایشان نکرده اند این
دعوی محض زیرا که دوازده مرد از مهاجران که خالد بن سعید بن عاص

و ابی سعید خدری و امثال ایشان از اجله مهاجرین و انصار که بر طبق
یک از آن خلفاء ثلاث بیعت نکرده اند پس باتفاق عوام کالانعام
خلافست و امامت ثابت نمیشود پس دعوی اجماع ایشان باطل است
شبه دوم آنکه اگر خلافت ابابکر بناحق بودی و از روی خلافت
و جهالت بودی یا بستی که کبار صحابه و غیرهم از علمای و اعیان امت
که در الوقت بودند بمقام مخالفت او در می آمدند و تقویت جانب
امیر المؤمنین علی میکردند و حال آنکه امیر المؤمنین اصلا طلب خلافت
نکرد و بمقام مخاصمه با ابی بکر و عمر و عثمان در نیامد و اعیان و اشرا
ک صحابه انکار ایشان نکردند و حال آنکه اعیان و کبار صحابه اصلا
در امر دین مستأمله نبودند و در ترک نهی منکر مداهنه نمیکردند
چنانکه بر صحابه ایست اخبار ثابت شده **جواب اول** آنکه گفتند کبار صحابه
و غیرهم و اعیان و اشراف امت انکار ایشان نکرده اند این
دعوی محض زیرا که دوازده مرد از مهاجران که خالد بن سعید بن عاص

و مقداد و اسود و ابی بن کعب و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و سلمان
فارسی و عبید الله بن مسعود و برید الاسلمی بودند و از جماعت انصار
خرمیه بن ثابت و دالشما و تبین و سهل بن حنیف و ابوالویس انصاری
و ابو شیم شیبانی بودند که مخالفت ابی بکر کردند چنانچه شیخ محمد
در کتاب خود روایت کرده که چون ابو بکر بر منبر رفت ایشان
در کار او با یکدیگر مشورت کردند بعضی از ایشان گفتند چرا نزدیم
از منبر رسول فرود آیم بعضی گفتند اگر چنین کنید بر جان خود زیان
اندیشیده باشید ولیکن بروید تا نزدیک علی شویم و با وی مشورت
کنیم و قبول رای او کنیم پس نزدیک حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین بعضی خود را ضایع کردند و کاری که تو
بآن اولیتر بودی ترک کردی و ما میخواستیم که پیش آن مرد روییم و
از منبر رسول فرود آیم که حق است و تو اولیتری بدین کار و لیکن نکردی
و شیمیم که بی مشورت تو این کار کنیم پس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

گفت

گفت اگر چنان کنید با ایشان بکوب آمده باشید و شما در جنب
ایشان بنشینید مگر چون سره در چشم و منک در دیک و بدرستی
که بد و متفق شده اند امتی که قول پیغمبر خود را ترک کرده اند و بر
پرو و کار خود دروغ گفتند و بدرستی که من در آن امر با اهل بیت
خود رجوع و مشورت نمودم پس رضامندانه بخراموشی از آن گذشتند
که در سینه ها و قوم کینه نای ماست و دشمنی دارند با اهل رسول
بخدا که اگر شما چنین کنید و ایشان شمشیرها برکشند و عرقا را
پیش سازند همچنانکه با من کردند چنانکه گریبان مرا گرفتند و گفتند
بمعیت کن و الله ترا بکشیم و مرا چاره بجز صبر نبود زیرا که یاد کردم قول
رسول صلی الله علیه و آله را که با من گفت یا علی اگر قوم عهد ترا نقض
کنند و بخلاف غیر ترا اختیار کنند و بر من عاصی شوند در کار تو
پس بر تو باد که صبر کنی و همچنین خبر داده است جبرئیل از پروردگار من
و لیکن نزدیک او شوی و او را خبر دهی و از آنچه از پیغمبر خود شنیده
او را در شبیهی با فکند از کار او حاجت بر او عظیم تر بود و غنویت

بر او بلیغ تر باشد چون با خدا رسند بجز خود را عیسیان و زیدیه
باشند و امر او را خلاف کرده باشند پس ایشان بر قتل ناکرده
رسول صلی الله علیه و آله در بر گرفتند و آن روز آذینه بود پس حاج
انصار بهما جرأت گفتند خدا تعالی ابتدا شما کرده است در حق
محمد جانی که میفرماید لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ
وَالْأَنْصَارِ مَنِ اتَّبَعَ ابْتَدَأَ كِتَابًا **اول کتب** ابتدا کرد در خاست
خالد بن سعد عاص بود از بنی اتمیه بود گفت یا ابابکر از خدا
برترش تو میدانی آنچه را رسول خدا گفته و با آنحضرت با هم بودیم
روزی فرمود با جماعتی که گفت رسول خدا یا معاشر
الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وصیت میکنم شما را بوصیتی که
آنرا نگاه دارید و امری بشما خواهم رسانید که اگر قبول کنید
بدرستی که علی امیر شماست بعد از فوت من و خلیفه است در میان
شما و وصیت کرده است مرا برورد کار من اگر شما وصیت من در حق
او نگاه ندارید و او را جانده بید و نصرت او نکنید در حکمهای که

شماره واقع شود کار من شما بر شما مضطرب و پریشان کرد و خدا یا هر که
وصیت من در حق او نگاه دارد و او را از مردم مؤمن حشر کرد آن را
از نصیب من نصیبی کن خدا یا هر که پس از من باهمل من بدی کند
و وصیت من در حق ایشان ضایع کند او را محروم کرد آنرا کشتی
که عرض آن چند آسمانها و زمینها باشد پس عمر بن الخطاب اورا گفت
که خاموش باش ای خالده که تو از اهل شوری نیستی و نه از آنکه بر
و قول تو افتد آنگاه که تو خاموش باش که تو میدانی که سخن بر زبان
خود میگوئی و درست در غیر ارکان خود میریزی و بخند که قریش میداند
که تو از بیمه ایشان لیم تری کجب و از بیمه ایشان که تری با در بیمه
ایشان بخیل تری بد کرد و از بیمه ایشان که تری و در رفع کردن غمها و تو
بدولی در عرب با و بخیلی در قحط با و لیستی باهمل خود و در قریش هم
نداری که بدان فقر کنی پس عمر را متحیر کرد و خاموش گردانید
و بنشست **انتهای بود در خاست** حمد و ثنای خدای آفرید و گفت

یا معاشر المهاجرین بدستی که شما دانسته اید که فرمود رسول خدا
که این کار پس از من علی رست و بعد از آن حسن و حسین را پس
در میان اهل بیت من باشد از فرزندان حسین پس شما قول غیر
خود را گذشته اید و آنچه شما را گفته بود فراموش کردید و از پی دنیا
رفتید و نفی آخرت را که همیشه هست و بر طرف نشود و بنای آن
خراب نکرد و اهل آن بازده و غم مبتلا نشوند و ساکنان او را کم
نماند و اگر گشته و همچنین بودند متاسی که پیش از شما بودند که کار
شدند و تبدیل و تغییر دین کردند پس شما با ایشان مشابهت کردید
همچنان تابع القل بالقل و بود که مال کار خود بخشید و هدایای بندگان
بد کردار عذاب عظیم کند **آنکه سلمان فارسی برجا** و گفت یا ابا بکر
خوب است که مسند میکنی و چون اجل تو در رسد پناه بکند خواهی آورد چون
ترا پسند از آنچه ندانی چه جواب خواهی گفت که علی مرتضی در میان
قوم از تو عالمتر و مناقب و مفاخر از تو بیشتر است و او بر رسول خدا از تو

نزدیکتر است و مقدم و سابقه بر پیش رسول از تو بیشتر است پس
رسول خدا صمد و حال حیات خود علی را پیش داشته و شما را بعد
او تکلیف کرده پس شما قول رسول خدا را و گذشته اید و وصیت
او را در باره علی فراموش کردید و بعد از حیات تو بر تو ظاهر شود
و بدستی که پشت خود را بر بازو کران کردی و چون در کورسی آنچه
از پیش فرستاده بینی پس اگر ازین کردار توبه کنی و باقی کردی
و حق اهل بیت رسول خدا بدی شاید که آن بفریاد تو رسد روزی
که محتاج عمل خود شوی و در سنگی کور در آبی هیچ کس در آنجا بهره
نخواهد شد مگر عمل نیک یا بد تو و توشه ای آنچه ما شنیدیم و دیدی
آنچه ما دیدیم و اینها ترا منع نکرد و آنچه میکنی پس از خدا بترس و در
نفس خود ظلم مکن **آنکه مقداد اسود برجا** و گفت یا ابا بکر مقام خود
بشمار و حد خود بخا بدار و بدست خود خود را بفرجه که میان دو کتف
قیاس کن در خانه نشین و بر گناه خود نمکری تا بسلامت نزدیکتر باشی

در حال حیات و بعد از وفات این کار را رو کن با شما که خدا را کرده
و بناوه است و با دنیا میل کن و باین جماعت مغرور شو که زود باشد
که دنیا از دست تو دور شود و بخدا ای و ترا بر عمل تو خبر دهد و تو میدانی
که این کار علی است و او صاحب امر است بعد از رسول خدا و من ترا
توضیح کردم اگر نصیحت من قبول کنی **آنکه برید اسلام بر خست** و گفت
یا ابابکر فرموش کردی یا خود را فراموش کار ساختی یا بفکر خود هست
آوردی آخر یاد نمیکنی که رسول ص ما را گفت که علی را کنید امیر مومنان
در میان ما بود پس از خدا برترش و خود را در باب پیش از آنکه نتواند
در آن سرای دور بار نکرده اکنون که باز میتوانی کردید که من ترا نصیحت کردم
و آنچه دانستم بگفتم اگر قبول کنی موقف و ارشاد باشی **و بدو این صفو چنان**
چنین است بدستی که من از رسول خدا شنیدم و الاده کو نشم که با او که
میگفت من بر سر حوض خود ایستاده باشم و امت خود را آب میدهم
که ناکاه قومی را از امت من بدست چپ میبرند من گویم اصحابی

اصحابی و جبرئیل مرا گوید که تو میدانی که ایشان چه کرده اند بعد از
تو ایشان امت ترا در فتنه افکندند و با اهل بیت تو ظلم کردند
آنکه عبد الله بن مسعود بر خاست و گفت یا معاشر القریش بدستی که
شما و ایند و اخبار شما و ایند که اهل پیغمبر شما بر رسول خدا نزدیکی
از شما و در سابقه قدیم ترند از شما و علی بن ابیطالب خداوند و صاحب
این کار است پس از پیغمبر شما بد آنچه خدا او را داده بدو مید و بگوید
و اگر برگردید زبا نثار کردید **آنکه عمار یا سر بر خاست** و گفت یا ابابکر خود را چنان
من که خدا تعالی دیگر برانداخته بدو مید و بگوید و اول کسی که من
که بر رسول خدا عامی شوی و در حق اهل بیت او خلاف میکنی و حق را
با بملش ده تا پشت تو سبکبار شود و کلمات کمتر بود و چون رسول
خدا ای از تو را رضی باشد **آنکه قیس بن عباد و دیگران** و خدا ای را حمد
گفت و بر پیغمبر صلوات فرستاد و گفت ای ابابکر از خدا برترش و او
کسی میباشد که بر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در حق اهل بیتش

ظلم کرده باشی این کار و کن کنی که بدان کار از تو اولیتر است تا چون
بخدای سی و او از تو را ضعیف باشد این اولیتر بود از آنکه چون با و روی
بر تو خشمناک باشد **آنکه فرموده بن ثابت و انشاه من بر شما** و گفت
یا ای محمد تو میباید این که رسول خدا صلی الله علیه و آله گواهی من تنها
قبول کرد و با من گواه دیگر نخواست بلی گفت پس من گواهی میدهم
که از رسول خدا صلی الله علیه و آله گواهی من تنها را قبول کرد و با من
گواه دیگر نخواست بلی گفت پس من گواهی میدهم که از رسول خدا صلی الله علیه
و آله شنیدم که میگفت اهل بیت من اند که حق را باطل جدا کنند و ایشانند
امامان که بر ایشان افتد آنکه گواهی میدهم که رسول خدا گفت که علی
شما است بعد از من و خلیفه من است و در میان شما و مرا مقدم دارید و در
تقدم من بخواهید و او را مقدم دارید و شما را بر او برایت هدایت کند و اگر شما
مقدم شوید در ضلالت و هلاکت افتید و مثل او در میان شما چون مثل
کشتی نوح است هر که در آن کشتی نشست نجات یافت و هر که از او باز

است

ایستاد هلاک شد **آنکه ابو بکر ششم بر شما** و گفت گواهی میدهم که حضرت
رسول علی را بدین کار بدست پس انصار گفتند که او علی را نصب کرد
برای آنکه تمام مردم را اعلام کند که او ولی آنکس است که رسول خدا امیر
او است پس رسول صلی الله علیه و آله گفت بدانید که اهل بیت من
ستاره کائنات اهل زمین اند پس ایشان را پیش کشید که شما را بر او
برایت بر نه و اگر در پیش شوید در هلاکت و ضلالت افتید **در روایت**
صفوانی چنین است که گواهی میدهم بر رسول خدا که حضرت رسول ص
از حیره فاطمه بیرون آمد و گفت ایها الناس این علی برادر و پسر عم من است
و او را اختیار کرد حضرت عزت برای و خرم و شک کنند و علی
چون شک کنند در خدمت و تابع علی چون تابع خدایت پس روی
با و کند تا خدا شما را هدایت کند بر او **برهان من**
بر غایت و گفت گواهی میدهم که از رسول خدا شنیدم که بر من گفت
اهم شما پس از من علی ابن ابیطالب است و او نیکخواه ترین مرد است

بامت و گواهی میدهم که او را برین جای دیدم یعنی در روزنه دست
 علی ابن ابیطالب را گرفته و میگفت ایها الناس این اوم شماست
 بعد از من و وصی من است در حال حیات و بعد از وفات و گذارند
 و اوم من است و رواکننده وعده من است و اول کسی باشد که بر من
 بمن رسد و دست مرا گیرد خوشحال کسی که متابعت و نصرت او کند
 و وای بر آنکه از متابعت او باز ایستد و او را گذارد و بعد از آن **بنی**
بن عبد الله القصار برخواست و گفت ای قوم از خدا بترسید و در حق اهل
 بیت پیغمبر خود ظلم نکنید و این کار بایشان روا نکنید و بدست کسی که شمشیر
 آنچه ماستبند ایم از پیغمبر در مقامی بعد از مقامی که ایشان او بترسند بجا
 از شما **بعد از آن زید ابن و برخواست** و سخن گفت و بعد از او عیسی
 برخاستند و ایشان بهم ازین جنب سخن نگفتند **و در او است**
 چنین است که بعد از او منهل بن خنیف برخاست و حمد و ثنا گفت
 و بر رسول صلی الله علیه و آله درود فرستاد و آنکه گفت ای گروه کفر

من شما را پسندم و هم آن پسندی که پیشتر رسول صلی الله علیه و آله داده است
 و وعده بگویم آن و غطی که پیشتر رسول خدا داده است آنکسی را که پیغمبر
 من نصب کرده بود در روز غدیر خم از برای مردمان و گفت ایها الناس
 من كنت مولاه فهذا علي مولاه پس جماعتی گفتند که
 امام و وصی دین کرد و قوم گفتند این از برای آن گفت تا نبند
 که هر که از بندگان که حضرت رسول مولای او است علی نیز مولای
 بعد از آن این سخن بر رسول صلی الله علیه و آله رسانیدند آنحضرت
 خشم گیری بیرون آمد و دست علی را در دست گرفته گفت ایها الناس
 هر که را من مولای اویم علی مولای او است و امام او است و علی حجت
 خداست بر خلق **بعد از آن ابوالقاسم انصاری برخواست** و حمد و ثنا
 خدا گفت و بر پیغمبر درود فرستاد و آنکه گفت یا معاشر البشرین و انصا
 از رسول خدا شنیده اید که میگفت که خدا تعالی فرمود آنانکه من
 بظلم میخورند آتش میخورند و زود بود که در آتش در آید و همچنین میفرماید

که از برای ظالمان آتشی آفریده اند که در بر گرد ایشان در آید پس کدام
بنیان نزد دیگر از بنیان رسول خدا باشد و کدام ظلم بدترین از او باشد
که در روز جدا ایشان وفات کرده اند و شما میراث ایشان را میگیرید
پس که بر بر او ایوب غالب شد و دیگر سخن نتوانست کرد **بعد از آن**
از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله خبر دادند که ابو بکر سه روز در خانه
نشست و در رسم عمر بن الخطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان
و عبد الرحمن بن عوف و سعد و قحاص و ابی عبیده و جراح و یامع و
از ایشان با ده مرد از خویشان شمشیر باکندند و ابو بکر را از خانه بیرون
آوردند و بر منبر رسول سوار کردند و گفتند یکی از انجاعت اگر مثل آن
گوید با شمشیر بای خود سرازین او برداریم آنجا عفت در سر نمی نشیند
و هیچکس بعد از آن دیگر سخن نگفتند **و سغایان** چنین آورده که چون
از سخن فارغ شد ابو بکر بر منبر می نشست و هیچ جواب نداد و گفت
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ كُنْتُ خَيْرَ فِتْنَةٍ أَقْبَلُونِي أَقْبَلُونِي یعنی هر آینه

لا اله الا الله و من بهتر از شما و حال آنکه نهمین من بهتر از شما و گذاریم
هر امر بر خاست و گفت یا لکع یعنی ای احمق از منبر فرود آیی چون
حجت قریش را پای نذاری چرا خود را درین مقام داری و بخدا
که من قصد کرده بودم که ترا ازین کار معذور کنم و آن را با سلام و
این خدیفه تسلیم کنم آنکه دست ابو بکر گرفت و در منبرش بر
و سه روز در آنجا ماند و بمسجد رسول صلی الله علیه و آله نمی آمدند چون
روز نهم شد خالد و لید با هزار مرد بیرون آمدند و شمشیر با کشیدند
و عمر در پیش آمد و بمسجد رسول صلی الله علیه و آله آمدند و امیر
نشست بود با جمعی از صحابش عمر گفت ای صحابه علی بن ابی طالب که کار
از شما مثل کن سخن بر پیش میکند شوم موضع چشم با یعنی شما
بر کبریم **سعد بن معاص** برخاست و گفت یا بن ضحاکه جیش ما را
بشمیر با و خود میترسانی بخدا که شمشیر با و ما از شمشیر بای شما بر
و ما از شما بیشتریم اگر چه بعد از شما کبریم زیرا که حجت خدا در میان

ماست بخدا که اگر ندانم است که من میدانم فرمانبرداری امام اول است
که من شمشیر بر کشیدم و با شما جهاد کردم و خدا که کفایت را
پیش نمود و عذر خود بجای آورد پس حضرت امیرالمؤمنین علی
اورا گفت بنشین یا خالده خدا تعالی مقام تو بشناخت و خالده
کرد و بنشست **وسلمان فارسی بر سر** و گفت الله اکبر از رسول خدا
شنیدم والا هر دو گوشم گریه می کرد و میگفت برادر من و پسر من در جبهه
باشد که جماعتی از مسلمانان دوزخ بدو در آورند و شک میکنم که شما
پس عرق صد او کرد امیرالمؤمنین علی بر جبهه و جامه عمر گرفت و او را
بر زمین زد و گفت یا بنی من که الحجت لولا کتاب الله
سبق و عهد من رسول الله لقد لم لا نزال
من اصغاف ناصب اقل عددا اگر نمی بود کتاب خدا
که از خدا گرفته است و عهدی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله
گرفته است هر آینه نمودی بتو که کدام است از ما ضعیف تر و به

مکر آنکه با صحاب کرام است و گفت باز گردید که رحمت خدا بر شما باد
که بعد ازین من درین مسجد بنایم چنانکه دو بر دارم موسی و هارون
در آمدند و آنجا که اصحابش اورا گفتند اذ هب انت و ربک
فقال لا انا طاهنا قاعدون مکر برای زیارت حضرت رسول
یا حکمی کند که نشاید محیی را که رسول خدا کرده بود و یگری کند مردمان
در حیرت و سرگردانی اندازد **از حضرت صادق** صلوات الله علیه
منقولست که گفت بخدا ای قسم که در اینجا نرفتم مگر چنانکه گفته بود
پس معلوم است که آنچه میگفتند که کنار صحابه و غیرهم از اعیان
و اشرف انصار ابو بکر کردند محض کذب و افتراء **و جابر**
اصلا امیرالمؤمنین علی طلب خلافت نکرد و بمقام غاصبانه
و عمر و عثمان در نیامد و وجه داده می شود **بکی** **است** طلب نکرد
او بنابر حدیثی است که صاحب کتاب نزول السائرین که از ارا غم
محمد بن اهل سنت است در کتاب مذکور از عمر بن الخطاب روایت

کرده است که گفت رسول خدا فرموده است که یا علی ایما انت
يَمْنُكَ لَكَ الْكُفَّةُ وَتَمَامُ حَدِيثِ سَابِقِ بَرین ذکر یافت که
ترجمه اش اینست که ای علی این است و بفراین است که تو غیر که گفتی
بزیارت می آیند و امر خلافت را تسلیم تو کنند اگر اذایان قبول
کن و اگر پیش تو نیامند تو پیش ایشان مرو با اتفاق مجرب عامه و
بصحت پیوسته است که جناب ولایت مآب این عم بهترین خلق خدا
علی مرتضی علیه السلام بعد از تکفین سید المرسلین چند روز در دولت
خویش نشسته از منزل خویش بیرون نیامده و آن قوم خدا را بکار عمل
سید ابرار ننموده رجوع با کجاست و در ده که مامورید که امر خلافت که
حق آنحضرت بود تسلیم او نمایند بلکه آمدند و با کجاست تمامه تو را
و جدال ورزیدند که آنحضرت بدیگری بیعت نمایند چنانچه در کتاب
سیر و تاریخ بتفصیل مذکور است و بعد از مدتی که آمدند و امر خلافت
تسلیم آنحضرت کردند او نیز قبول کرد و **و بگویند** آنحضرت طلب حق

خود کردند چنانچه در کتابهای احتجاجات مذکور است و بسبب اینکه
انجاعت حق آنحضرت را با تسلیم نکردن این بود که میدانستند که
او حکمی که میکند موافق کتاب الله و سنت رسول خدا خواهد کرد
و آرزوی ایشان که حکومت در پاست است نخواهد شد بگفتند
که در بیعت ابو بکر و عمر امارت و حکومت حاصل میشود باین
ناس میل بجانب ایشان کردند **فقطیر** آنکه چون موسی علی بنی
و علیه السلام بطور رفت بجهت مناجات قاضی الحاجات و مبرک
او که قریب چهار صد هزار کس بودند ظاهر بود که موسی بمناجات
حضرت عزت رفت و آنکه سامی از طلا کوساله ساخته و حیل برآید
که از آن کوساله آوازی برمی آید تمامی امت بغیر از دوازده هزار کس
آن پیکر را پرستیدند و هر چند درون علی بنی و علیه السلام شایسته
منع کرده و زجر نموده منع و زجر اذنیات کردند و گفتند که موسی غلط
کرده که بطور رفت و خدا پیکر این کوساله است که نزد ما حاضر است و یا

از طور باز نگردید و الواح و تورات را نه بدید و نه برگردانید خود پشیمان نشدند
پس اگر در اول اسلام که هنوز کار مذهب بسیار قوت نگرفته بود و بسیار
از ایشان مرتد شده بودند و بعضی که مسئله کتاب را میبردند
و بسیاری که شجاعت را که زنی بود از جهولت اعراب پیغمبر دانستند
و جمعی نیز که غاصبان خلافت را خلیفه دانستند و با ایشان گروهی را
که نشسته دلیل حقیقت خلافت ایشان نمیشد و **جواب دیگر آنکه** حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام بمقتضای وصیت حضرت غوث رسول
عمل کرده آنحضرت گفت یا علی وقتی که این امت امر منافات را
غصب نمایند بر جفا و مخالفت ایشان بمرغافه مقام اهتمام آن
مشو پس حضرت علی بنابر فرموده آنحضرت که بی شبهه این
امر خدا بود در مقام منازعه و خصومت نشد این بود جواب شبهه
مخالفتان که داده شد و **جواب دیگر آنکه** صاحب نورا آمده در کتاب مذکور
نقل کرده است اگر سایلان شبهه کنند که اگر بعد از نبی صلی الله علیه و آله وسلم

بلا واسطه جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام خلیفه بودی بایستی
مردم را دعوت میکردی و الا لازم آید که اجماع نموده باشند و چرا
احکام دینی و این از خلیفه بر حق باطل است لیکن دعوت نمودن
ایشان بعد از رحلت نمودن حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
ثابت نیست پس بودن ایشان خلیفه بلا واسطه باطل باشد
جواب گوئیم که دعوت نمودن در عرف محققین بدو قسم است دعوت
قولی و دعوت فعلی و در علم میزان مبرهن است که دلالت فعلی که
عقلی است اقوی است از دلالت لفظی که موهومی است پس بر تقدیر
تسلیم اینکه دعوت ایشان قولی نبود فعلی خود بود زیرا که با اتفاق
مخبرین اولین و آخرین جناب امیر المؤمنین بعد از تکفین سید مرتضی
چندین شبانه روز در دولت برای خویش نشسته و از منزل خویش
بیرون نیامد و اقامت فرمودن ایشان در منزل خویش دعوت فعلی
بود که قوی تر از دعوت قولی است چه بدلیل دانستیم که بعد از نبی

خليفة بايد که در میان باشد پس اگر غیر از جناب امیر المؤمنین علیه السلام
دیگری خلیفه بر حق بودی چندین روز دعوت نمودن خلیفه بر حق
نایب نبی مطلق است تقاعد نمی فرمودند که موجب عصیان بل عین
نزدلان بود و چون نشستن ایشان در منزل شریف خویش با اتفاق
علماء موافق و مخالف عصیان نبود و دسته شده که تقاعد ایشان
دعوت فعلی بود بحجت اتمام حجت بهمین قدر کافی است و اگر بشود
که چاره دانی الحال برآمدند و بامروم ختلاط نمودند جدل کردند و جواب
گوئیم خلیفه بر حق حکیم است و حکیم داناست بصلحت وقت و مصالح
کار چه دانی که در سکون ایشان چه حکمت است و در حرکت چه حکمت
فصل پنجم در امامت باقی ائمه علیه السلام با آنکه چون قبل از این
بدلائل واضحه عقلی و نقول صحیحیه ثابت شد که امامت ثابت نمیشود و
بنص و نص بر غیر امامت ائمه معصومین علیهم السلام واقع نشد پس
امام بنی ایشانند چنانکه در جمیع بین الصحیحین که تالیف محمد حمیری که از

اکابر اهل سنت است روایت کرده از جابر بن سمره که گفت رسول خدا
فرمود و یكون بعدی اثنا عشر امیراً کلهم من قریش **در کتاب**
صحیح بخاری نیز از جابر بن سمره روایت که گفت سمعت النبی
یقول یكون من بعدی اثنا عشر امیراً **در کتاب** تذکرة الأئمة
مرویت که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا یرال
امیر الناس ما ضیا ما ف لیهم اثنا عشر رجلاً **در کتاب**
تذکرة الأئمة جابر بن سمره روایت که گفت انطلقت الی رسول الله
صلی الله علیه وآله فسمعتہ یقول لا یرال هذا الدین عزیراً
منبعاً الی اثني عشر خليفة **و بر روایت دیگر** قال رسول الله
لا یرال الا سلام عزیراً منبعاً الی اثني عشر خليفة کلهم
من قریش **در کتاب** لا یرال الدین فیما حتی تقوم الساعة
او یكون علیهم اثنا عشر خليفة کلهم من قریش یعنی ترجمه ایاد
تذکرة ائمة فرمود و رسول خدا ص که می باشد اوصیا و خلفای من بعد مرا

دوازده فقه ايشان از قبيله قریش اند و هجرت دين اسلام
عزيزت بخون باشد در میان شما دوازده امير از قریش يعني دوازده
امام **در کتاب** فروس الاخبار از ابان در فضیله ائمه عهده مرويت که
گفت قال رسول الله صلى الله عليه وآله الايمه بعدی
اثني عشر من صلب الحسين تاسعهم قائمهم يعني گفت
رسول خدا ص امان بعد از من دوازده اند نه امام از قبيله بنی
که نهين ايشان قائم ايشان است **در باب خاص** و عام مرويت
از حضرت رسول ص که اشارت بحضرت امام حسين عليه السلام کرد
و گفت هذان الامام ابن امام اخو امام ابوايمه تسعة
تاسعهم قائمهم يعني اين پسرين امام حسين است امام است
و پسر امام است و برادر امام است و پدر امام است که نهين ايشان است
ايشان است باین معنی که خواهد بود تا قيامت **روایت از سلمان**
فارسي رضي الله عنه که گفت قال خطيبنا رسول الله صلى الله عليه وآله

فقال

فقال معاشر الناس اتني راجل عن قريب ومنطلق الي
المغييب او يصيحكم في عترتي خيرا و اياكم و البديع فان
كل بدعة ضلالة و ضلاله و اهلها في النار معاشر الناس
من افقد الشمس فلتمسك بالقر و من افقد القمر فليمسك
بالفر قد بين فافتمسكوا بالنجوم الزاهرة بعدی اقول قولي
هذا و استغفر الله لي و لكم قال فلم يزل حتي دخل بيت
عائشة قد خلعت اليه و قلت يا امي و امي يا رسول الله
سمعتك تقول اذا فقدتم الشمس فتمسكوا بالقمر ما الشمس و ما
القمر و ما الفرقان و ما النجوم الزاهرة فقال انا الشمس و علي
القمر فاذا فقدتموني فتمسكوا بعدی و اما الفرقان فلحسن
و الحسين اذا فقدتم القمر فتمسكوا بهما و اما النجوم الزاهرة فهذه
الايمه التسعة من صلب الحسين و تاسعهم قائمهم خطبة
براي ما رسول خدا صلي الله عليه وآله پس گفت اي گروه مردمان است

که من بر دارنده امید زندگانی خودم از خویشاوندان درویشان
بسوی ملک مثنان یعنی درین نزدیکی من از میان شما نقل بجا
خواهم کرد و وصیت میکنم شمارا اینکه نیکوئی کنید در حق ذریعت من
یعنی دست اطاعت انقیاد بدامن مودت ایشان زنید و بر شما باد
دوری کنید از غیر ایشان از هر نو در آمدی بد رستی که هر نو در آورد
بیراهی است از راه خدا و هر بیراهی و اهل او در آتش و دوزخ است ای
کروه مردمان وقتی که نیاید شما آقا را چنگ اطاعت بدامن مودت
ما بتاب زنید وقتی که نیاید شما ماه را پس چنگ انقیاد بدامن
هر دو برادران در خشنده زنید وقتی که نیاید شما هر دو برادران را
چنگ فرمانبرداری بدامن خلت ستاره کان روشنی که در کرانه
آسمان اند زنید بعد از من و میگویم من گفتنی اینک که امر من
من از خدای تعالی برای خود و برای شما سلمان رضی الله عنه
پیوسته بود و حدیث رسول تا آنکه در آمد بخانه عایشه پس در آمد من بسوی

آنحضرت و گفتیم پدر و مادر من فدای تو باد ای رسول خدا شنیدم از تو
که میگفتی وقتی که نیاید آفتاب را چنگ اطاعت بدامن مودت ما بتاب
زنید چه چیز است آفتاب و کدام است ما بتاب و مراد از دو برادران در
چسبست و بکدام معنی است ستاره کان روشنی پس گفت رسول خدا
که منم آفتاب رسالت و مودت و علی است ما بتاب و ولایت و خلافت
پس وقتی که نیاید مرا باید که چنگ اطاعت بدامن مودت علی و
زنید و مراد من از دو برادران در خشنده امام حسن و امام حسین اند
که در آسمان ولایت در خشنده اند پس وقتی که نیاید علی ولی را چنگ
انقیاد بدامن محبت آن هر دو زنید اما معنی ستاره کان روشنی
تا امام اند که در کرانه آسمان ولایت ثابت اند و همه ایشان از
امام حسین و همین ایشان مهدی ایشان است **و نیز مرویت** که
یهودی بود در حیات رسول خدا ص که نام او جنید بود بعد از آنکه
مشرک شده از رسول خدا پرسید که ای خستاده خدا بعد از خلفای تو

چند خواهند بود حضرت امیر عالم صلی الله علیه و آله فرمود که او صیبا
من بعد از من بعد و نقیای بنی اسرائیل اند اول ایشان حضرت
واو صیبا و وارث انبیا و پدر ائمه هدا علی مرتضی است و بعد از او
پسر او امام حسن و بعد از او پسر دیگر او امام حسین و چون مدت
ایشان تمام شود بنشینند و امامت کنند پسر امام حسین علی ^{الصادق} مطهرین
و چون مدت امامت او به نهایت رسد بنشیند بجای او پسر او محمد که
او را باقر گویند و چون مدت امامت او به نهایت رسد بنشیند بجای او
پسر او محمد که او را صادق گویند و چون مدت امامت جعفر تمام شود
بنشیند بجای او پسر او موسی که او را کاظم گویند و چون مدت امامت
به نهایت انجا رسد بنشیند بجای او پسر او علی و او را رضا خوانند و چون مدت
امامت علی تمام شود بنشیند بجای او پسر او علی محمد و مینا مندا را
نقی و چون مدت امامت محمد باقر رسد بنشیند بجای او پسر او علی
او را نقی و چون مدت امامت علی تمام شود بنشیند بجای او پسر او

محمد باقر

و بخوانند او را عسکری و چون مدت امامت حسن تمام شود بنشیند بجای
او پسر او خلف و حجت بر او تمام شود امامت پس جندب گفت ای
رسول خدا ما یاقیم این او صیبا را در توره و حضرت موسی بن خرا
بشارت داد ما را بتوبه پیغمبری او باو صیبا و فرزندان تو **دیکر** روایت
کرده ابن عباس از رسول خدا که فرمود خلفای من و او صیبا می‌نمایند
و حجت بای خدا تعالی بعد از من و وارثه اند اول ایشان برادر
و آخر ایشان فرزندی است گفتند ای رسول خدا برادر تو کیست گفت
علی بن ابیطالب گفتند فرزندی تو کیست گفت مهدی که پسر خواهد کرد
زین را از عدل چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور پس گفت حق
انگسی که مرا بحق بخواند و فرستاده که اگر دینا نماند مگر یک روز بهر آئینه
خدا تعالی آن روز را در از خواهد کرد و آیند تا بیرون آید فرزندی
من مهدی پس فرود آید عیسی علیه السلام از آسمان و باو
اقتد کنند نماز گذارد و روشن شود روی زمین نور پروردگار بر

پادشاهی او از مشرق تا مغرب **و نیز محبوبیت** از محمد بن عبید الله کوفی
هنا و از ابی القاسم و او از امام بختی ناطق جعفر بن محمد صادق و او از پدر
بزرگوار خود و پدر او از جد بزرگوار او که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
که امامان بعد از من دوازده اند اول ایشان علی ابن ابیطالب و آخر
ایشان قائم ایشان است و ایشانند خلفای من و اوصیای من
و جتهای خدا بر امت من بعد از من و کسی که مقرر ایشان است
با امامت و خلافت است او مؤمن و مسکن ایشان است که فرمود
و نیز گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که امامان بعد از من دوازده
اول ایشان علی است و چهارم ایشان علی است و هشتم ایشان
علی است و دهم ایشان علی است و آخر ایشان حمید است **و میر و**
از حسن بن محبوب که او از ابی جابر و او از ابی جعفر و او از جابر بن
انصاری روایت کرده گفت جابر داخل شدیم بر فاطمه زهرا صلی الله علیها
و برابر حضرت فاطمه لوجی بود که در و اسرار اوصیاء از و له آنحضرت بود

بی نام

پس ششم دوازده بود یکی از ایشان قائم ایشان است و ستم تا
از ایشان را نام محمد است و چهار تا از ایشان را نام علی است
و دیگر روایت که جبرئیل بنز در رسول خدا فرو آمد لوجی بود در دست
او از ایهشت که در آن لوح نام اممه معصومین علیه السلام ترتیب بود
و در باب اثبات امامت و خلافت ایشان روایات صحیح و اعداد
حریجه از طرق خاص و عام بسیار است چنانچه کتابهای مطول در این
نوشته اند مگر است **و نیز** کرده اند هر یک از امام سابق بر امام
لاحق چنانچه در احتجاجات و کتابهای دیگر با جمالی و تفصیلی
و چون این رساله کتبایش همه آنها را نهشت قدری از آنها ذکر کرد
و محاصل آن روایات مجمل است که در زمان هر اممه از امه اثنا عشر
صلوات الله علیهم که در آن زمان بود و چون وقت امامت ایشان
بنهایت میرسد فرزندان و خویشان و محبتان و اصحاب ایشان
خود را طلب میدهند چون میشدند بخضور ایشان نص میکرد

بر امامت انکسبی که بعد از او امام میشد و آنجا علت را بران نفس کواهی میکرد
پس بعد از او امام انکس بود که او نفس کرده بود و دیگر آنکه هر یک از
ایشان افضل و اعلم اهل زمان خود بودند و سابق برین مذکور شد
که امام باید که افضل و اعلم اهل زمان خود باشد پس امام دومی
و جانشین و خلیفه حضرت رسول رب العالمین ایشانند **و دیگر آنکه**
هر یک از ایشان که دعوی امامت کردند در طبق دعوی خود معجزه
نمودند چنانچه در کتاب معجزات آمده مذکور است و هر که دعوی امامت
کند و بر طبق دعوی خود معجزه نماید امام بحق است پس ایشان امام
 بحق باشند **و امامت اثنا عشر صلوات الله علیهم برین است**
که امام بحق و خلیفه و وصی مطلق حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
بلا و هبطه و بلا فصل علی ابن ابیطالب است و همچنین امام بحق و وصی
و جانشین حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین امام حسن و امام
حسین اند و بعد از امام حسین و وصی و امام و خلیفه امام حسین و فرزند

علی ابن ابیطالب

علی ابن ابیطالب است که ملقب است بزین العابدین **و بعد از امام زین العابدین**
وصی و جانشین و امام زمان پسر او محمد بن علی است که ملقب است باقر
و بعد از امام محمد باقر و وصی و خلیفه و پسر او جعفر بن محمد که ملقب است
بصادق و بعد از امام جعفر صادق و وصی و خلیفه او پسر او موسی بن
جعفر است که ملقب است بکاظم و بعد از امام موسی کاظم و وصی و جانشین او
امام زمان پسر او علی بن موسی است که ملقب است برضا و بعد از امام رضا
وصی و جانشین او پسر او محمد بن علی است که ملقب است بتقی و بعد از امام
محمد تقی امام دومی و وصی و خلیفه و پسر او علی بن محمد است که ملقب است
بتقی و بعد از امام علی تقی و وصی و خلیفه و جانشین او پسر او حسن بن علی است
که ملقب است بعسکری و بعد از امام حسن عسکری و وصی و خلیفه و جانشین
او پسر او محمد مهدی است که ملقب است بصاحب الزمان و خلیفه
الرحمان و حجه الله بر بندگان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و حضرت
صاحب الزمان باقی و زنده است و زنده خواهد تا یک مکلف در روی

زمین باقی است زیرا که وجود او لطف است و لطف بر خدا تعالی واجب است
چنانکه سابق برین مذکور شد **فصل ششم** در شناختن امام زمان که الهی
امام این زمان تادوز قیامت کیست **در اخبار صحیح** بطریق موثق
و مخالف مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود منی ماتت
و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة که کسی که
بمیرد و نشناسد امام زمان خود را می میرد مردن ارباب جهالت یعنی
کافر پس بنا برین واجب است بر هر کس که امام زمان خود را بشناسد
و بداند **بدانکه** بالفعل امام زمان و خلیفه حضرت رحمان بنا بر طین
آنکه معصومین صاحب الزمان است و جمعی که از دین بسین و رفته
آنکه معصومین صلوات الله علیهم بدر رفته و متابعت نموده و شده
و فرعون نموده اند میگویند که امامی که رسیدن باو کسی را ممکن نشد
و اخذ کردن مسائل و احکام دین از وی کس را میسر نبود و بحدوث
او چه فایده مترتب خواهد بود که کسی که بمیرد و شناخت او حاصل باشد

از دین بیکانه مرده باشد **جواب** ایشان آنست که فایده اینست
امام زمان خود که همین دیدن و فکر فتن مسائل احکام و سنت
بلکه نفس تصدیق بوجود او و اعتقاد کردن با آنکه او خلیفه خداست
در روی زمین امری است که فی ذاته مطلوب است و رکنی است از
ارکان اسلام و حال حضرت صاحب الامر در زمان غیبت
حال حضرت رسول خداست همچنانکه در هر عصر مفسر از پیغمبران
تصدیق بوجود آنحضرت و اعتقاد به نبوت از جمله ضروریات
دین ایشان بود و قطع نظر از دیدن آنحضرت و اخذ کردن مسائل
و احکام دین از او **روایت** شده است از جابر بن عبد الله
الضاری که در احوال حضرت امام محمد مهدی علیه السلام میگرداند
فرمودند ذلك الذي يفتح الله عز وجل علي يد يده
مشارق الارض و مغاربها يعصم عن اوليائه
غيبته لا يثبت فيها الا من امتحن الله قلبه

۳۸۱
 لایمان ابن محمد مهدی اوست آنکه فتح خواهد کرد خدا تعالی
 بردست او تمام روی زمین از مشرق تا مغرب را و غایت میشود
 از دوستان خود غایب شدنی ثابت نمی ماند بر تقدیر او مگر
 کسی که خدا تعالی امتحان کرده باشد دل او را با ایمان جا برگیرد
 کفتم ای رسول خدا آیا شیعه و دوستان او نافع خواهد بود
 از دو زمان غیبت او حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 فرمودند آری بان خدا قسم که مرا بقی درستی خلق کرده که ایشان
 یعنی شیعه و اولیای روشنی میگیرند نور او و نفع میبرند بدینجا
 در غیبت او همچنانکه نفع میبرند مردم از آفتاب و اگر چه در زیر
 پنهان باشد و **بکرمه القان** راه حق بران رفته اند که مراد از امام
 زمان در حدیث مذکور صاحبان شوکت اند از پادشاهان و
 و سلاطین دنیا بر کس که باشد خواه عالم باشد خواه جاهل
 عادل باشد و خواه ظالم **جواب میگوئیم** چه فایده مترتب شود

الرحمن

پیشناختن جاهل و فاسق با وجود عالم و عادل مثل حضرت امام
 حسین علیه السلام را نشاناختن با مامت و خلافت بر پیرانید را
 نشاناختن با مامت تا آنکه پیروز و اورش نشانخته باشند کافر و جامد
 و بیکانه از دین خدا و رسول مژده باشند و بعضی از علمای متفکرین
 از ایشان متعطل این معنی شده اند و بران رفته اند که مراد با امام
 زمان درین حدیث قرآن است **جواب ایشان** بنا بر تفسیر شما
 تخصیص امام بران آن شخص که از حدیث مذکور مفهوم می شود
 وجهی نداشته باشد تخصیص مذکور اشعار بان دارد که امام زمان
 غیر امام زمان دیگر باشد و قرآن در همه زمان یکی است و تغییر
 دران راه نمی یابد تا القراض عالم و **بکرمه القان** که شما از قرآن چه
 کرده اید اگر از قرآن اراده کرده اید معرفت قرآن را که اگر کسی
 حاصل نکرده باشد کافر مرده باشد یا اراده کرده اید بیان معرفت
 الفاظ و عبارات و دستن معانی آن چنانکه مخفی نیست بر سائر

از مردم مشکل میشود زیرا که مراد بان کسی را حاصل نباشد و علم بعضی
آن نداشته باشد و نتواند استنباط مسایل و احکام از آن نمود
چه فایده مترتب خواهد بود بوجود تصدیق آن که اگر کسی حاصل
نکرده باشد آن را چون قوت شود کافر مرده باشد پس ازین
تقریرات معلوم شد که گفته های ایشان همه باطل و بیفایده است
و مناسب این مقام است حکایتی که نقل کرده است سید زکریا
رضی الله عنہ بن طاووس رضی الله عنہ در بعضی از کتب خود که
روزی اجتماعی دست داد در بغداد با بعضی از فضلاء اینجا
و کشانیدیم سخن را با ایشان تا امام محمد مهدی که امامیه میکوشید که
او غایب است و در حیات است و بواسطه مصلحتی از نظر مردم است
اختیار کرده است تا وقتی که امر آبی بظهور او تعلق گیرد **در خطبه ایشان**
که طرف بحث بود در مقام تشیع و اعتراض شد بر کسی که تصدیق
بر وجود او کرده است و اعتقاد دارد که او درین مرتبه مدبر زنده است

و اخبار تاجی نموده او را **من باب گفتیم** میدانی که اگر امروز مردی حاضر
شود و دعوی کند که من بر روی آب راه میروم جمیع مردم
این شهر در مقام تعجب شده بدین ادب می آیند چون بر طبق
دعوی خود بجل آورد و رفتن او را بر روی آب همه مشاهده
کردند و تعجبات نمودند بعد از آن اگر روز دیگر شخصی آید و بمان
دعوی کند و جمعی برای تماشا می آورند و رفتن او را بر روی
آن مشاهده نمایند تعجب ایشان از روز اول کمتر خواهد بود و بعد
از آن اگر مرتبه ششم باز کسی آید و همین دعوی کند بسیار باشد که
کسی تماشا می آید و در مقام دیدن آن نشوند مگر جمعی
از مردم پس چون بجل مذکور قیام نماید و مرتبه دیگر رفتن او را
بآب بیند با کلبه وقع تعجب شده شود اگر باز کسی آید و این دعوی
نماید جمعی برو جمع شود و از رفتن او بر روی آب تعجب بسیار نمود
بنا بر این بیشتر از تجمعی که مرتبه اول و دوم و سیم نموده اند جمعی

آن شهر از تعجب ایشان متعجب خواهند شد و برایشان تمسخر خواهند
کرد و سخنان درشت بر روی ایشان خواهند گفت **بسم الله**
حال حضرت امام محمد مهدی علیه السلام و تعجب شما از اربعی
او باقی ماندن او تا امروز ازین قبیل است **روایت کرده** است
که ادریس علی بنیسا علیه السلام موجود است در آسمان و آورنده
از زمان خود تا حال و روایت کرده است که خضر علیه السلام میگوید
و در زمین آورنده است تا حال و روایت کرده است که عیسی علیه السلام
زنده است و موجود است در آسمان چهارم و چون مهدی ظاهر شود
بر زمین خواهد آمد و در غار باو اقتدا خواهد کرد پس این سه نفر از
آدمی زاد که عمر ایشان در از مرتبه از عمری که ما برای حضرت امام
محمد مهدی علیه السلام ثابت میکنیم و ثقات آن اذعان کرده اند و
تعجب میکنند که شخصی از ذریه پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله مشایخی
از ایشان باشد و انکار دارد این را که این معجزه باشد از جمله معجزات

اول خدا

رسول خدا صلی الله علیه و آله و اگر یکی از ذریه و حضرت آورنده بر آنچه
متعارف عمرهای این زمان است عمر نماید بعد از آن فاضل خاموش
گشت و دیگر چیزی نگفت **بر آنکه کسی** که امام حق و خلیفه مطلق و
و جانشین حضرت رسول خدا بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و بلا واسطه
و بلا فصل حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام را
میداند و از شیعه میخوانند **کسی** که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ابی بکر را خلیفه داند و در استی گویند و در سنیان آنست که حضرت
حضرت سرور عالم علیه السلام چهار اند و بعد از ایشان خلیفه نیست
تا خروج مهدی و در پیش ایشان آنست که مهدی موعود متولد خواهد
شد و بعد از آن ظاهر خواهد شد و **در کتب سنی** آنست که بعد از حضرت
رسالت پناه امیر المؤمنین علی امام است و بعد از او پیر او امام حسن
و بعد از او پیر او امام حسین و بعد از او محمد حنفیه و ایشان میگویند
او غایب است و ظاهر خواهد شد و مهدی آخر الزمان اوست **و در**

زیدیه است که ایشان میگویند امام بعد از رسول خدا امیر المؤمنین
علی است و بعد از او پسر او هر که از نسل حضرت فاطمه باشد و دعوی
کند و متصف بعلم و زهد باشد و در مذهب زیدیه شروط امامت
چیز نیست و در مذهب ایشان تعداد امام در یک زمان درست است
و مذهب نادر و کیه است که ایشان بعد از رسول خدا امام امیر المؤمنین
علی است و بعد از او پسر او امام حسن و حسین اند و بعد از او پسر او
امام زین العابدین و بعد از او پسر او امام محمد باقر و بعد از او پسر او
امام جعفر صادق و بعد از او پسر او اسعیل را امام میدانند و **و فقه**
تا امام موسی کاظم ترتیب همه را امام میدانند و باقی را نمیدانند
و **فقه** نیز تا امام جعفر صادق ترتیب همه را امام میدانند و بعد از او
پسر او عبد الله افضح را امام میدانند و این مذهب و توابع و لواحق
و عقاید ایشان همه باطل و فاسد است و مذهب حق مذهب ائمه
اثنا عشریه است که قابل اند با امامت و وارده امام ترتیب چنانکه

برین مذکور شد و این طایفه را شقیه اثنا عشریه گویند و فرقه ناجیه از
معتز و مشبه کرده که حضرت رسول خبر داده است ایشانند زیرا که
ایشان دست بر امن عروة الوثقی ولایت اهل بیت رسول
زده اند و دین مذهب خود را از امامان مذکور نکرده اند پس
البته بیشک و شبهه ناجی ایشانند بمقتضای حدیث نبوی
که فرمود مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركب
فيها نجي و من تخلف عنها غرق ترجمه این حدیث بالا
گذشت **فصل نهم** در تحقیق معنی آل و اهل **بدان** در میان آل
و اهل بحسب معنی فرق نیست چه اصل آل اهل بوده بای اهل را
جهت قرب محراب بمنزه بدل کردند و بمنزه را تلقین دادند آل شد
چنانکه میگویند هَيْتَاكَ وَاَيَاكَ وَهَيَات وَاِيْهَات و دلیل
اجماع جنات است بدانکه تصغیر آل اهل است و اهل خویش میگویند
که تصغیر شما باصل خود باید بود و بعضی فرق چنین کرده اند که در جارا

در اسرار مجهول که اصل گویند هیچی اصل نیست و اصل بعد از او در حیوانات است
معرفه آل گویند چنانکه آل رسول و آل اعیان و اعیان نام سپی بوده در
قدیم الایام و آل در لغت بچند معنی آمده است اول هر کسی که در محراب
آب دیده میشود آل میگویند و بعضی فرق کرده اند و گفته اند اگر قبل از ظهر
دیده شود آل گویند و اگر بعد از ظهر دیده شود سراب خوانند و بعضی بر عکس او
گفته اند و دیگر چوب خیزه را نیز آل گویند و دیگر سواد شخصی و هر شیئی را آل
گویند و دیگر خرینه و خوش سلطان را و دام ماهی گران را آل گویند و آل
محمد بنی هاشم و بنی مطلب اند و اگر کسی گوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده است که کل تقی آلی **جواب** که **بیم** که آل در وضع لغت بر سبیل
مقصود بقرب است چرا که معنی او رجوع است و آل ای رجوع و همچنین
عزت و له فاطمه را که آل گویند ازین جهت است اما بر سبیل مجاز و تمثال
بر سایر امتی که متابعت آنحضرت کرده باشند در است بهت بنا بر آنکه هر
ملت و دین کسی بود آل او باشد چنانکه الله تعالی در کلام مجید میفرماید آل

و آل فرعون پس کل تقی آلی از روی مجاز باشد نه بر سبیل حقیقت
و تحقیق این آنست که اگر کسی که وصیت کند که مال او را بآل رسول
و بعد فترتا حرف آن نکنند مگر کسی که صدقه بر ایشان حرام است
و ایشان بنی هاشم و بنی مطلب اند و بعضی از اصحاب حال و از بنا
کمال عبارت مولانا جلال الدین محمد و انی را که در شرح بسیار
تحقیق آنکه آل پیغمبر که صدقات بر ایشان روانست کیانند کلامی
ای را کرده است چون مناسب این مقام بود مبدا درت بان واقع
میشود و حاصل آن آنست که آل پیغمبر هر آنکسی است که با آنحضرت
ایل شود و رجوع با آنحضرت باشد و آن بر دو قسم اول جمعی که رجوع
ایشان بان بر و رجوع صد ری جسمانی است مثل اولاد آنحضرت
و جمعی که در مرتبه اولاد اند از اقرار بعبادت که در شریعت طاهره و کفر
برایشان حرام شده است دوم برخی که در رجوع با آنحضرت رجوع معنوی
روحانی است و ایشان اولاد روحانی از علما و اعلام که در علم رسو

تمام دارند و اولیا و کرام که به مرتبه کمال رسیده اند و حکمتی عالی تمام که
در حکمت الهی خوض تمام نموده اند و از شکوه انوار حضرت اقبالی
نور تحقیق نموده خواه در زمان بر آن حضرت سبقت یافته باشند و خواه
بعد از آن حضرت با و ملحق شده باشند و هیچ شک نیست که نسبت
طبقه دوم بیشتر و تمام تر است از نسبت طبقه اولی و اگر برود نسبت
در یک کس جمع شده باشد نور علی نور خواهد بود مثل ائمه معصومین
که نسبت ظاهر و باطن آن سرور و ایشان جمع است صلوات الله علیهم
پس همچنانکه بر اولاد صوری صدقه صوری حرام است چنانکه در وقت
بر اولاد معنوی نیز صدقه معنوی که عبارت آن تعلیم خیر است در ا
و معارف کسب و کمالات حرام است تا اینجا بود خلاصه کلام و الحق
نرا و اینست که این کلام بآب طلا و مرد مک دیده نوشته شد
بر اوراق کشیده **فصل و مسم** در تحقیق حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بدانکه حضرت در لغت عرب بچند معنی آمده است و صاحب بن عب

تغلب

تغلب و کتاب خود که نامیده است آن کتاب را کتاب یا قوت
گفت حدیث کرده مرا این اعرابی که **اول حضرت** قطعه مشک بزرگی
در ناف **و حضرت** یعنی مذکور امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب و ذریه حضرت
فاطمه زهر اصوات الله علیهم اند که دو دمان رسول خدایند زیرا که
ایشانند که نص کرده است حضرت عزت امامت را در ایشان بر بنا
پنجر خود و ایشان و وارده اند که اول ایشان علی ابن ابیطالب است
و آخر ایشان امام محمد مهدی صلوات الله علیهم و ایشان در میان
بنی هاشم و میان جمیع والد ابیطالب مثل آن قطعه مشک بزرگ که
در ناف است **و قدم** تصغیر عتره معتره است **و عتره** آب و هن شیرین
گویند پس میگوئیم ما که عتره باین معنی تیرا میفهمیم و این صلوات الله
علیهم اجمعین که علوم ایشان شیرین و خوش آیند است در ذیقه
فهم خداوندان و دانش درست و نبش تمام رسد **سیم** **الله** عتره و غ
باین معنی نیز میگوئیم و معصومین را میگویند که از نسل و بنیاد و

درخت باشد و گفته شود که عتره بمعنی مذکور نیز آمده بدی اند صلوات علیهم
که ایشان فرج آن درختی اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله اصل آن
چنانکه صاحب کتاب مصابح که از جمله محدثین اهل سنت است در
کتاب مذکور روایت کرده است **و روی** عن النبی صلی الله علیه
ان الله تعالی خلق الانبیاء من اشجار شئی و خلقت
علیاً من شجرة واحدة انا اصلها و علی فرعها و الحسن
و الحسين ثمارها و المحبون اغصانها فمن تعلق بغصن
من اغصانها نجوا و من یرغب عنها فقد هلك **و روایت**
کرده است عاکم در کتاب مستدرک که بر صحیحین است از عبد الرحمن بن یحیی
که گفت خلد و اعفی من قبل ان تشابک الاحادیث
بالباطیل سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول
انا الشجرة و فاطمة فرعها و علی لقائها لقاحها و الحسن
و الحسين ثمرتها و شیعتهما ورقها و اصل الشجرة فی جنة

عدن

عدن و سایر ذلك فی الجنة **و کتاب** فردوس الاخبار
از ابن عباس مرویت که گفت سمعت النبی صلی الله علیه
یا ذی و الاصلنا انا الشجرة و فاطمة حملها و علی لقاحها
و الحسن و الحسين ثمارها و محبونا اهل البیت و رقتنا
فی الجنة حقاً حقاً **نیز** حدیث اولی با بعضی از عبارت حدیث
دویم و سیم این است یعنی مرویت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که
برستی که حضرت خالق چون آفرید مریم را از درختهای بسیار
و آفرید مرا و علی را از نیک درخت تنها منم آن پنج درخت و علی است
شاخ آن درخت و در حدیث دوم اینست که فاطمه است شاخ آن
و علی است ماده شاخ آن و امام حسن و امام حسین میوه آن و میرزا
و دوستان ما شاخهای کوچک و برگهای آن پس کسی که در آن
بشاید از شاخهای آن نبات یافت و کسی که روی کرد اینده از شاخ
تجقق که هلاک شد و من آن درخت در بهشت عدن است و با

او در بهشت تهای دیگر را وی حدیث و دم گفت فرایید از من احادیث
رسول را پیش از آنکه آمیخته شود آن با کاذب مردمان و راوی
حدیث می گفت شنیدم من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
خود و الا که با داه بود و کوشم و باقی ترجمه نکور شد **چهارم** غزوة سکنه که
میگویند که فرامیگیرند سواران نزدیک خانه های خودشان و پناه
میگیرند بآن و بسبب آن سکن میدانند و خانه های خود را گشتی
که غزوة باین معنی نیز آمده اظهارند صلوات الله علیه بر آنکه بدایت
خلایق در دنیا و پناه ایشان در روز جزا علی مرتضی و اولاد طاهری آن
بواسطه آنکه خلایق بسبب ایشان بدایت می یابند و می برند پناه را
و پناه میبرند بایشان از غمهای الهی و مقوی قول است حدیث
شریفی که اخطیب خوارزمی در کتاب مناقب خود آورده که قال
ابن عباس کونوا مع علی و اصحابه قوله تعالی انما انت
منذر و لکل قوم هاد یعنی گفت پسر عباس که باشد ای گروه

امتنان محمد با علی یعنی همراه او و همراه اصحاب او و گفت فرموده است
الله تعالی که این است و جز این نیست ای پیغمبر که تو نیم کنده مردم را
و بدایت کنده است علی **حدیث جنبلی** روایت کند که چون این
آیت نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست بر سینه
خود نهاد و فرمود انا المنذر یعنی منم نیم دهنده انا المنذر
و علی الهادی یا علی تهتدی بک المهتدون من
بعدی یعنی ایما کرد رسول خدا بدست مبارک خود بطرف روشن
علی و فرمود که تو می بدایت کنده خلق و در بنمای ایشان ای
راه یافته کان بسبب تو راه یابند بعد از من و **بین سید** در کتاب
فردوس الاخباء چنین است که چون این آیه فرود آمد گفت رسول
انا المنذر و علی الهادی و بک یا علی تهتدی
المهتدون یعنی منم نیم دهنده و علی است یادی و بواسطه تو
ای علی هدایت یابند راه یافته کان و تقدیم کلمه یک در آخر

یعنی بواسطه توبه یا بند نباشد بواسطه غیر تو **مکان** مناقب ابن مردویه
این حدیث چنین است که وقتی که رسول خدا انعامت مندر را خواند
کرد بمرت مبارک خود بینه مبارک خود وقتی که و احل قوم هاد
خواند بمرت مبارک اشارت اعلی ابن ابیطالب کرد و گفت یک یقینی
المهند و ان من بعدی و این حدیث در کتاب مکرر بطریق معتد
آمده و اینجاست قدر اختصار رفت **چشم** عترت مهمل درختی را میگویند
که قطع کرده شد هت آن درخت و باز برید از اصل او و **میگویند**
یعنی که گویند از آنکه معصومین باشند زیرا که ایشانند که قلم کرده شده اند
کرده شدند و بریده شده اند از قوم عدا که آن قوم نابکار ظلم و جفا کار
باشان و پیوسته شدند با ایشان پس روئیدند ایشان از صلهای خود
شان و در کهای خوشان و هیچ ضرر نرسد به ایشان را بریدن کسی که
برید از ایشان و هیچ ضرر نرسد به ایشان را پشت دادن کسی که پشت
داد ایشان را چرا که بودن ایشان از قبل حضرت رحمان مخصوص

بر زبان حضرت پیر خزان **مکان** مناقب ابن مردویه
که فرمود لا فرغ ولا عثرة **ششم** عتره کشتن حیوان بکینه را گویند
بعوض حیوان دیگر میکشد تیز از اجمعی منقولست که گفته بود مردی در
جامعته که تیز میگردید کردنی بر اینکه برگاه برسد کوسفندان خود را در
ماه رجب ذیح میگردند کوسفندی پس بود آن مرد که غل میگردید
خود پس صید میکرد آهورا و بعوض کوسفند مندر آن آهورا نرود یک
بتهای خودشان ذیح میگرد یعنی میگردفت آهورا و بکینه غیر آهورا میگرد
و عتره به معنی نیز گفته اند که اما مان و بن اند صلوات الله علیهم که بر یک
از ایشان در عهد خود قلم کرده شده اند و بظلم شهید شده اند بچیزی که
بآن چیز حرم و کینه نکرده بودند و بیکانه آن ملاعن نابکار ایشان را
شهید کردند **هفتم** عتره درخت کوچکی را گویند که بری آید
از رویش و آن درخت در مکه میباشد **و میگویند** که عتره بمعنی مذکور
آنکه بداند صلوات الله علیهم ایشان اندک اند و منافع ایشان بسیار

زیرا که ایشان منبع علم الهی و سرچشمه فیض رحمت غیر متناهی و جمیع دنیا
که مردم را حاصل است از ایشان میزاید و بری آید **و مستح** همین است حدیث
شریفی که انا مدینه العلم و علی بابها **و حدیثی** که در کتاب حلیه الاولیاء
الاجبار ابن مسعود روایت شده است که فرمود رسول خدا اقم الحکمة
علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء والناس جزء
واحد **و مناقب خلیب** از ابن عباس روایت شده است که گفت
لقد اعطی علی ابن ابیطالب تسعة اعشار العلم واللّه شاهد
فی العشر العاشر **و بر روایت دیگر** از ابن عباس روایت که قال ابن
عباس العلم سبعة اسد اس لعلی من ذلك خمس اسد اس
و للناس سداس ولقد شارکنا فی السداس حتی لهما علم به
مثلاً و ترجمه احادیث در بالا گذشت **مشم** آنکه عتره ذکر را میگویند
و عتره باین معنی نیز آمده صلوات الله علیهم اند زیرا که بر مشایخ ائمه
نبوی و ولوی و تفسیر قرآنی هویدا و ظاهر است که مراد از ذکر که در او

دیویش

و حدیث است ایضا به اینند **مشم** آنکه عتره ریح است **میگویند** ماکه عتره
بمعنی مذکور نیز آمده اظهار صلوات الله علیهم اند بنا بر احادیث
مشهور که فرمود رسول صلی الله علیه و اله که الريح جسد الله اکبر و الله
اکبر ایشانند چنانچه در کتاب معانی الاخبار است مذکور که ریح عباد
بر قوی و رحمت است مرقوم دیگر در کتاب ملک اعلام نیز مثل آن
ریح است جانی که میفرماید در سوره نبی اسرئیل و تنزل من القرآن
ما هو شفاعة و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین
الا خساراً یعنی فر فرستیم هوای محمد از قرآن خبری را که بخیر
شفاست مرا مرض صوری و مغفوی را و بخشایش است مر مومنان
که بدان نفع میکند **و درین** و اصلاح نفسهای خود میکنند و می
قرآن مستحکاران را یعنی مشرکان را مکرز یا بخاری و هلاکتی و سوره
برات میفرماید و اذا ما انزلت سورۃ فمنهم من یقول
ایکم زادته طوره ایماناً فاما الذین امنوا فزادتهم ایماناً

وَهُمْ لَا يَتَذَكَّرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
فَوَإِذْ تُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِيَجْزِيَهمْ وَمَا تَوْأَمُّهُمْ كَافِرُونَ
یعنی وقتی که چون فرستاده سوره یا پاره از قرآن پس از منافقان
کسی هست که میگوید با منافقان دیگر با ما ضعیفای مؤمنان از
روی هسته او انکار که گفتم از شما که بنیزاید این سوره که دیدگان
پیچیده که ام است که این سوره را در یقین و ثبات در دین بنیزاید
حق تعالی در جواب ایشان میفرماید آنکه که دیده اند پس زیاده
این سوره ایشان را ایمان و زیاده عمل که حاصل میشود از تدریس
سوره و انضمام ایمان بآن و ایشان شاد میشوند بر آنکه بسبب این
کمال و انضمام و ارتفاع حال ایشان است و آنکه در دلهای ایشان
بیماری شک و نفاق و حقد و قرض بهلایم پس زیاده میکنند
سوره ایشان را کفر و نفاق ایشان یعنی در سوره های دیگر شک و
پس شک ایشان درین سوره بآن شک ختم شد و موجب زیادتی

کم

کفر و نفاق ایشان گشت و مروند یعنی این صفت است حکام یافت
در ایشان تا وقتی که مروند در حالتی که بودند ایشان کافر و منافقان
عظیم الله اظهار و بدایت و از شاد عباد راه است و اعتقاد در
و ایمان یقین زیرا که قرآن منروی است در ایشان از جنت انکه بشود
نعمت شایسته و توبیخات قرآنی را غیر از ایشان زیرا که رنجون در علم
ایشانند و اندک حضرت رسول فرموده در حدیث مشهور این
تَارِكُ فِكْمِ الثَّقَلَيْنِ تَأْخُذُ وَرَ حَدِيثِ عَلِيٍّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ
مَعَهُ که هر دو حدیث با ترجمه اش در بالا گذشت پس سبب معرفت
و محبت با ایشان و بسبب اقرار کردن بامامت و خلافت ایشان
میگرداند اندک تعالی معارف و حقایق مختصان ایشان را با ایشان
و بقدر شناخت ایشان عطا کرده میشوند بندگان بایمان از
جانب حضرت رحمان و بسبب انکار کردن بامامت و خلافت ایشان
زیاده میگرداند اندک تعالی نفاق و حقد و حسد ایشان تا بر تبه که گروید

و معقل میشوند کورند یعنی نمی بینند بزرگی و خارق عادت که ظاهر بود از
ایشان و گرنه یعنی گویا نمی شنوند احادیثی که خود در کتابهای خود از رسول خدا
در باره خلافت و امامت و بزرگی ایشان نقل کرده اند و معقل اند یعنی
فهمند و در نمی یابند آثار نورانی که در ایشان هویدا و ظاهر بود پس می مانند
اند تعالی ایشان را یعنی منکران و منافقان و عاصیان و جاهلین
خلافت و امامت را در حالتی که کافران پس ثابت شد که جند البکر
غذا نداد برای قومی و رحمت انداز برای قوم دیگر الله مخصوص معلوم است
الله علیهم اجمعین **و بهم گفته** عمره میزدید مثل هر بنحوش متفرق گفته
میشود که عمره باین معنی نیز از صیای رسول خداست که الله مخصوص است بچهار
الله علیهم اجمعین باشند زیرا که اصحاب با هر متفرق بنا بر معنی مذکور
که ظاهر می شد در هر عصری و هیچ عصری از ایشان خالی نبود و نخواهد
تا قیامت و این اصحاب با هر که از شرق تا مغرب متفرق اند از
برکات فیض مودت و محبت بایشان است **یا زو بهم** عمره عشرت

داوودی

که اقربای نزدیک اند و عمره باین معنی نیز از صیای رسول خداست
الله مخصوصین اند **و زو بهم** عمره و لکه مرد را گویند که از ذریه او که از
صلیب او باشد **و بر وای** همین معنی نامیده شده اند ذریه حضرت
رسول خدا را که از نسل حضرت علی و فاطمه زهراست عمره عمره معنی
صلی الله علیه و آله **و بهم گفته** اهل گفته اند که عمره ذریه و اولاد حضرت
فاطمه اند که هم عشرت و بهم اقربا نزدیک حضرت رسول خدا صلی الله
بدلیل صریح نسبت و بهم ذریه آن حضرت اند بدلیل نص جلی حضرت
جایی که میفرماید بحجت آل ابی اسیم و من ذریه داود و سلیمان
تا جایی که عیسی و الیاس کل من الصالحین چه مقرر است که حضرت
عیسی ذریه حضرت خلیل الرحمن بشود مگر از جهت مریم علیها السلام
و بدلیل **حدیثی** که صاحب کتاب فردوس الاخبار از جابر بن عبد الله
انصاری روایت کرده است که قال رسول الله صلی الله علیه
ان الله عز وجل جعل ذریته کل نبی فی صلیه و جعل

ذریته فی صلب علی گفت رسول خدا که بدستی که کرد اینست
حضرت عترة فرزندان هر پیغمبر را در پشت آن پیغمبر و گردانیده است فرزندان
مراد پشت علی چنانکه عروجل میفرماید ذریته بعضیها من فوق
بعضی یعنی بر گردید حضرت عترة بعضی ذریه را از بعض دیگر یعنی ذریه
علی را **و در کتاب دیگر** از عیون الخطاب مرویست که گفت شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود و کُلُّ قَوْمٍ قَصَبَتُهُمْ
لَا يَهْتَمُّ إِلَّا أَوْلَادَ فَاطِمَةٍ فَإِنِّي عَصَبْتُهُمْ وَأَنَا أَبَوَاهُمْ
عصبیه آن شخصی را گویند که در میراث هر گاه منفرد باشد هم مال
میت را مالک باشد و باقی را از اصحاب فروض بستاند یعنی هر
قومی که باشند عصبیه ایشان هر پدر ایشان است مگر اولاد فاطمه که
بدستی منم عصبیه ایشان و منم پدر ایشان **چهارم** عترة بعض
بلده و بعضه است و عترة باین معنی نیز علی ابن ابیطالب است بدلیل حدیث
شریفی که صاحب کتاب وسیده المتقین از ابوذر غفاری روایت کرده

گفت

گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله ان لا للملائكة صلت
علی و علی علی سبعة سنین من قبل ان یسلم بشر یعنی
بدستی که فرشته گان استغفار کردند برین و بر علی هفت سال پیش
از آنکه مسلمان شوند مردمان **و صاحب ابن عباس** تعجب از این
اعرابی پرسید که پس چه معنی دارد قول ابی بکر که در سقیفه بنی ساع
میگفت ما از عترة رسول خدا ایم ابن اعرابی گفت یعنی از بنده و بعضه
او ایم صاحب بن عباس گفت که عترة رسول خدا صلی الله علیه و آله
نیست مگر اولاد فاطمه **و دلیل بر رد قول** ابی بکر قول رسول خدا
که فرمود که امر کرده شدم من بدستی که برساند سوره برات را از من
بکند مگر آنکه من باشم یا مردی که از من باشد **و مسند امام حسین**
حدیثی مذکور است که ترجمه اش اینست که چون سوره برات فرو آمد
حضرت رسول خدا آن را کتاب فرمود و بدست ابوبکر داد و بطرف
کعبه فرستاد تا در مومسم حج آن سوره را بر کافران خواند مضمون آن

پنج کلمه است که بایشان رسانند **اقل** آنکه بعد ازین سال هیچ مشرک
نمکند **م** آنکه هیچ کس بر منته طواف خانه کعبه نکند **س** آنکه نکند
بر و مکرم مسلمانان **چ** آنکه کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد تا وقت
مبعوت چون آنوقت رسد با سلام بود یا شمشیر **خ** آنکه خدا و رسول
بیزند از مشرکان و چون ابوبکر سوره گرفته روانه شد بعد از آنست روز
جبرئیل فرود آمد که حق تعالی میفرماید که این سوره را بر کافران باید که
توبه خوانی یا کسی که از توبه باشد پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را
در عقب ابوبکر فرستاد تا او را باز گرداند و خود رفته معنی سوره را بکافران
رساند پس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بفرموده خدا و رسول
رفته و سوره را از ابوبکر گرفته او را باز گردانید پس اگر می بود ابوبکر از
عمره رسول بر آئینه محال بود که رفتن حضرت علی سوره برات را از او
و باز گردانیدن او پس معلوم شد که ای که ابوبکر میگفت باز حضرت رسول
خدا ایم کذب و افترا بود این بود معنی عمره که اهل لغت بعبادت مختلف

و ذکر کرده بودند اما قدما حدیث اهل بیت واقع شده که رئیس المحدثین ثقه
المؤیدین شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رحمه الله در کتاب معانی الاخبار
از بابی بصیر نقل کرده که ابی بصیر پرسید از امام حجتی ناطق جعفر بن محمد
الصادق صلوات الله علیه که گفتم که کیست آل محمد آنحضرت فرمود که
ذویت آنحضرت اند پس گفتم اهل بیت رسول خدا حضرت صادق
صلوات الله علیه فرمود اما بانی که او صیای او نیست پس گفتم
عمره رسول خدا حضرت صادق فرمود که اصحاب عباس گفتم
امت رسول خدا حضرت امام فرمود مؤمنونی اند که در هست و شدن
قول رسول خدا را بخیر می که آمده بود رسول خدا بان خیر از نزد خداست
و مؤمنون چنان زنند اندر ثقلین آن ثقلینی که امر کرده شده اند از رسول
بچنان زنن بان و و خیر نفس کرانمایه غیر که یکی کتاب الله و دیگر
عترت رسول که اهل بیت رسول خدا است که برده است و دور گردانیده است
الله تعالی از ان اهل بیت بلیدی را و پاک گردانیده است ایشان را

پاک کرد ایندی و آن بر دو یعنی کتاب الله و حرمت خلیفه رسول خدا
بر امت بعد از رسول خدا **و نیز در کتاب** مذکور از غیاث بن ابراهیم نقل است
که او از حضرت امام نجی ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام پرسید
قول رسول خدا که اتی محلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
گفت آنحضرت از پدر بزرگوار خود که او از پدر خود تا بحضرت امیرالمؤمنین
که از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شنیدم که شخصی از آنحضرت پرسید
که کیت عمره رسول خدا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود منم و امام
حسن و حسین و نه امام و دیگر که از ولد امام حسین اند بنشین ایشان مهدی
ایشان است مفارقت نمیکند ایشان کتاب الله را و مفارقت نمیکند
ایشان را کتاب الله تا برسند بر دو بر رسول خدا بر سر عرض کوش **و در کتاب**
از امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقول است که فرمود رسول خدا صلی الله
و آله اتی محلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انما
لن یفترقا حتی یردوا علی الحوض کها تین و ضم سباسبه که این

از

و عترت هرگز از یکدیگر جدا نمیشوند تا برسند این بر دو بمن در عرض کوش
همچنانکه این دو انگشت از یکدیگر جدا نمیشوند و چسبایند آنحضرت
بر دو سباسبه خود را و لفظ بر دو سباسبه باعتبار تعلیم است پس برکت
جابر بن عبد الله انصاری و گفت یا رسول الله کیت عترت تو گفت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که علی و امام حسن و امام حسین و امامی
که از ولد حسین اند تا روز قیامت **و در کتاب** منقول است که کوفت این
باویه که حدیث کرد مرا علی بن فضل بغدادی که گفت شنیدم از اباعمر
صاحب بن عباس تغلب که میگفت شخصی سوال کرد از منی قول
که اتی تارک فیکم الثقلین چرا نامیده اند این بر دو را ثقلین گفت
از برای آنکه چنگ درزدن بایشان ثقیل است یعنی کران است و وزن
اعتباری دارد **و بهیچ** محدث در کتاب تاج الاسامی در فصل لام و با
تمامه نقطه گفته و العرب یقول لكل شیء نفیس عزیز ثقل
و فی الحدیث اتی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی

سجما بذلک لان احد بهما والعقل بهما ثقیل واین ظاهر است که
بر خیزی عزیز نفیس که انما به با سانی بدست برنا اهل که قدر و منزلت او را
ندانند نمی آید و اگر احیاناً بدست او بیاید از دست او بدر میرود **فصل نهم**
در وجوب محبت و مودت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله **بر آنکه**
در تفسیر واحدی که از اعظم مفسرین اهل سنت است و نامیده است آن
تفسیر را با سبب نزول از ابن عباس روایت کرده است که چون آیه
قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودت فی القربی نازل شد
صحا پ گفتند یا رسول الله من هؤلاء الذین امرنا الله بینه
گفتند این گروه که امر کرده است الله تعالی ما را بمحبت و مودت ایشان
حضرت رسول فرمود که علی و فاطمه و ابناهما یعنی آنکسان علی و فاطمه
و هر دو پسران فاطمه است **بر آنکه** شرط دوست داشتن ایشان است
که از ته دل دوست دارند نه بزبان تنها زیرا که مودت مشتق از دوست
و دوست یعنی دوستی و نه نیر آمده است و دوست یعنی میخ زدن پس بودن و دوستی

و دوستی

و نه دلیل است که مودت آنست که دوست داشتن ایشان از دل
و جان باشد چرا که میخ را نمیگویند مگر بر زمین و این دلالت تمام دارد که
دوستی دل و جان شباتی عظیم و قرار ی فحیم دارد و لهذا حضرت ع
در آیت مذکور بلفظ مودت امر کرده و بلفظ محبت و شوق و عشق
و صدق و تصدیق و خلقت نموده اگر چه این هر شش لفظ نیز بمعنی
مودت اند که محل هر یک نیز در دل است و **بعضی** از علما فرق کرده اند
که محبت عام است و مودت خاص یعنی محبت میتواند که بهم بدل باشد
و بهم زبان و مودت آنست که همین بدل و جان است و این صحیح
پس محل مودت نیست مگر دل و جان و ازین تقریر معلوم و محقق
شد که واجب است دوست داشتن ایشان از دل و جان باشد
نه مجرد زبان و الله اعلم **و علامه غفر له** در کشف نوافیه مذکور همین
بعضیه نقل کرده **و در کتاب** نه امام محمد حنبلی **و در کتاب** و سید السعید
مستوفی است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله

عز وجل اجرني عليكم المودة في اهل بيتي واني سايلكم
غدا عنهم محجب بكم في المسئلة فرمود رسول خدا صلي الله عليه
وآله كبرستي كه حضرت باري تعالي اجر و مزد مرا بر شما بهمين دوستي شماراز
محبت و مودت ايشان خواهم پرسيد و مبالغه در سوال خواهم كرد
وقال رسول الله صلي الله عليه وآله ان الله فرض
فرايض فوضعها في حال وخفف في حال وفرض ولا
بيننا اهل البيت فلم يضعها في حال من الاحوال وقرئ
رسول خدا صلي الله عليه وآله بدرستي كه حضرت عزت فرض كرد
فرايضها پس كه شد آن فرايض را در حالي و تخفيف داد او را در حال
ديگر يعني واجبات و تكاليف شرعيه را بسبب عرضي تا عرضي اگر كود
عباد ساقط كرده است چون روزه داشتن در سفر و حج در كوه آزار
و بعضي كه تخفيف داده چون قصر نماز در سفر و امثال اينها و ولايت
و مودت ما را كه خاندان نبوتيم براهل اسلام فرض كرده و آن را

در همه جا

در همه جا احوال ايشان وضع و تخفيف فرمودند قال رسول الله
صلي الله عليه وآله ما احبنا اهل البيت احد فنزلت به
قدم و كنيت رسول خدا صلي الله عليه وآله كه دوست نهشت با اهل
بيت را بهيچ كس كه پاي او نغز و از طريق اعتدال دور افتد **در وقت**
تخليت نواز ربي **در كتاب** فرو و حسن الانجار از جابر بن عبد الله
مرويت كه رسول خدا صلي الله عليه وآله فرمود كه جاعلي جبرئيل
من عند الله عز وجل بورقة اس خضراء مكتوب فيها
بياض اني اقترضت محبت علي ابن ابي طالب علي خلقي به
قبل فتم ذلك عني كه بعد جبرئيل از نزد خداي جليل و آورده
برك مورد سبزي كه نوشته بود بران برگ سفيدى كه بدرستي كه
فرض كرد ايندم محبت علي را بر مخلوقات خود پس بايد كه برسانى به
ايشان اي محمد و اين سخن را از من **و حافظ ابو نعيم** در حلية الاوليا از
ابو هريره روايت كند كه رسول خدا صلي الله عليه وآله فرمود لما ايل

بی لیلۃ المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فوحی الله لی
سالمهم بالفتح بماذا یبغتم قالوا البعثنا علی الشهادة ان لا
اله الا الله والاقرار بنبوته والولاية علی ابن ابیطالب
که چون مرا باسمان بردن در شب معراج پس جمع شدند بر من انبیا
پس حضرت بوی من وحی فرستاد گفت ای محمد از انبیا پرس که
شما چه کار فرستاده شدید گفتند که فرستاده شدیم مابراظهار کلمه حید
و برقرار کردن نبوت تو و ولایت علی بن ابیطالب ^{خطیب} **در مقام**
خوارزمی از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که رسول خدا صلی الله
فرمود ان الله لما خلق السموات والارض دعاهن فاجنبه
فعرض علیهن نبوتی و ولایت علی بن ابیطالب
فقبلهما ثم خلق الخلق وفرض الینا من الدین فالتعید
من سعد بنا والشقی من سقی بنا نحن محملون بجلاله
و محزونون بحرامه که بدستی که الله تعالی چون آفرید ما

وزمین را خواند ایشان را پس ایشان اجابت حق کردند بیک
پس عرض کرد و حضرت غرت بر ایشان نبوت مرا و ولایت علی را
پس قبول کردند آن آسمان وزمین نبوت مرا و ولایت علی را
و بعد از آن حق تعالی آفرید مخلوقات را و سپرد جا کار دین و نبوت را
پس یکتا گفت اکس است که بسبب دوستی ما یکتا شد و بدیعت
اکس است که بسبب دشمنی ما بدیعت شد ما یم حلال کنند و حلال خدا
و حرام کنند و حرام خدا **در کتاب جامع الاخبار** مرویست که قال
رسول الله صلی الله علیه و آله حق علی علی المؤمنین
و المسلمین کحق الولد علی والده گفت رسول خدا صلی الله علیه
که حق علی بن ابیطالب بر مؤمنان و مسلمانان همچو حق پدر است
بر فرزند **در کتاب تنبیه و ترویج** مرویست قال رسول الله صلی الله علیه
مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا كَانَ طَاهِرًا لِأَصْلِ وَمَنْ
ابغضه ندّم يوم الفصل گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله

که کسی که دوست دارد علی را بهت آگس طاهر اصل یعنی حلال کرده
 و کسی که دشمن دارد علی را پشیمان میشود و روز قیامت **و نیز**
در کتاب فکور از امام بخت ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام
 که فرمود ان الله تعالی جعل علیاً علیاً بینة و بین خلقه
 فمن عرف کان مؤمناً و من انکره کان کافراً و من
 جهله کان ضالاً و من عدل بهینه و بین غیره
 کان مشرکاً و من جاء بولایتیه دخل الجنة و من
 جاء بعده اوتیه دخل النار **در سنی** که گردانیده است
 حضرت عزت علی را نشانه میان خود و میان خلق خود پس
 شناخت علی را بولایت و خلافت و نورانیت است آگس
 و کسی که منکر شود آنحضرت را بنورانیت و خلافت و امامت است
 او کافر و کسی که نادان شود آنحضرت را یعنی خود را بنادانی آورد که
 نمیدانم او را است او کمره و کسی که گشت از آنحضرت یعنی روگردان

از و یا شریک گرفت از برای او در امر خلافت و امامت یا برابر کرد
 او را در علم و فضل و علم با دیگری است آگس مشرک و کسی که
 آورد با آنحضرت و گردید با امامت و خلافت او را آمد آگس درخت
 و کسی که دشمن آورد با آنحضرت در آمد در دوزخ **در مناقب خطیب خوارزمی**
 از حسن بصری و از عبد الله بن عباس روایت کند که فرمود رسول
 اذا کان یوم القيمة یقعد علی ابن ابیطالب علی الفردوس
 و هو جمل قد علا علی الجنة و فوقه عرش رب العالمین
 و من سفحه یتفرجونها من الجنة و یتفرق فی الجنة
 و هو جالس علی الکرسی من نور تجری بین یدیه
 التسنیم لا یجوز احد من الصراط الا و معه بر
 بولایتیه و ولایة اهل بیتیه یشرف علی الجنة
 فتدخل محبیه الجنة و یدخل مبغضه فی النار **در سنی**
 باشد روز قیامت می نشیند علی ابن ابیطالب علیه السلام بر فردوس

و آن فردوس کوی است تحقیق که بلند شده است آن کوه بر جنت بالا
فردوس عرش پروردگار عالمیان است و از آن فردوس مراد
جویهای بهشت و پرانده میشود آن جوی در بهشت و حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام نشسته است بر کرسی از نور و روان میشود پیش آنحضرت چشمه ای
که از بالا فرو می آید و می نامند آن چشمه را تسنیم خوانند که در اهل ط
همچکس مگر لنگد با آن کس برای از ولایت علی ابن ابیطالب و ولایت
اهل بیت او باشد و بلند میشود آنحضرت بر بهشت و در می آورد دست
خود را در بهشت و دشمنان خود را در دوزخ **برهان** پاک طینت و عارفان
بصیرت و محققان با سر بریت مخفی نخواهند بود که لفظ احد در لای خود احد
نکره است و در سیاق کلام نفی افاده عموم میکند پس دلیل بود که کسی
از صحابه رسول بی برات و ولایت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
بر صراط عبور نتواند کرد هیچ باب پس بمفهوم منطوق احادیثی
که مذکور شد فرض و لازم است بر اهل سلام و ایمان که حضرت امیرالمؤمنین

بند از رسول خدا امام و خلیفه و وصی و جانشین و افضل و اعلم از جمیع
مردمان خواه صحابه و خواه غیر صحابه دانند تا پرده جمل و ضلالت و غیاب
قلب و غفلت نماند چرا که محبت و مودت و ولایت آنحضرت و اهل
بیت او بر جمیع خلائق و مخلوقات اهل ارض و سموات فرض عین است
بگفته بنا بر نص جلی قرآنی و حدیث نبوی که مذکور شد از قرینه کلام بحسب
ذوق و اقتضای مقام از حدیثی که مذکور می شود دلالت میکند بر آنکه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از بعضی اصحاب دشمنی و بغض
علی را منقول کرده جهت تنبیه و تخریب ایشان باین حدیث فرموده که
در وسيله المتقدين از ابو طفیل مرویست که چون رسول خدا ص
خارج صحیح گذارد و پشت بخراب داده بمردمان نظر کرده فرمود ما
لا اری علی ابن ابیطالب ثم قال ما فی السماء ولا فی
الارض مؤمن الا و یحب علیاً حبه فرض و بغضه
کفر که چیست مرا که علی را در میان شما نمی بینم بعد از آن فرمود

که در آسمان و زمین هیچ مؤمن نیست مگر آنکه علی را دوست میدارد و دوستی
علی فرض و واجب است و دشمنی او کفر و شرک است و احادیث درین باب
بطریق موافق و مخالف بسیار است و همین قدر اختصار رفت **فصل دوازدهم**
در فضل شیعه علی ابن ابیطالب و در شناخت ایشان که شیعه کبیر است
و چه کسانی **بسم الله** بهیچى محدث در تاج الانبیاء فی باب ششم و فصل ثانی
کلمه الشیعه جمع و یا از آن هر و کل قوم اجماعاً علی اعرفهم شیعه و در کتاب
در باب ناس منقوط و فصل عین مهله کلمه الشیعه پس جماعت مؤمنان
حقه که جمعیت کرده اند بر امر خلافت و امامت حضرت امیر المؤمنین در
آنکه معصومین صلوات الله علیه هم جمعین سایه آنحضرت اند و این سایه
که سایه از وی سایه جدا نمیشود پس آن مؤمنون حقه کویا اند آنحضرت
برگزیده نمیشوند **منتهی** این است حدیثی که صحیحی که منقولست از ابی
ثانی که گفت فرموده امام حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
و اما ستمو اشیهه لانهم خلقوا من شعاع نورنا این است

باز این را

و جز این نیست که نامیده شده است شیعه را شیعه برای آنکه افزوده
شده اند ایشان از روشنی نور ما و این نیز مقرر است که روشنی
نور از وی نور جدا نمیشود اگر چه در ظاهر جسم ایشان آنحضرت
نیست اما در باطن روح ایشان از ایشان است **سبب پنجم** حدیث
شریفی که صاحب کتاب جامع الاخبار از رئیس المحدثین و فقه المحدثین
شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی علیه الرحمة و الترضوان در کتاب مذکور
نقل کرده است قال قال الشيخ الفقيه ابو جعفر محمد بن علی
بن الحسین بن موسی بن بابویه القمي حدثنا الحسين بن احمد
بن ادریس رحمه الله قال ابی قال حدثنا احمد بن محمد بن
عیسی عن محمد بن ضحاک قال اخبرنا حریز بن عبد الحمید
عن اسمعیل بن طلحه عن کثیر بن عمیر عن جابر بن
عبد الله انصاری قال سمعت رسول الله صلى الله علیه
یقول ان الله خلقنی وخلق علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین

والأئمة من نور واحد فخص ذلك النور عصمة فخرج منه
شيعةنا فبفتحنا وقد سنا فقد سوا واهللنا فهللوا ومجدنا
فجدوا وواحدنا فوجدوا ثم خلق السموات والأرض وخلق
الملائكة مائة عام لا تعرف تسبيحا ولا تقديسا ولا تحمدا
فبفتحنا فبفتح شيعةنا فبفتح الملائكة لتسبيحنا وقد سنا
وقد ست شيعةنا وقد ست الملائكة لتقديسنا ومجدنا
ومجدت شيعةنا ومجدت الملائكة لتحميدنا ووجدنا
ووجدت شيعةنا فوجدت الملائكة لتوحيدنا وكانت
الملائكة لا تعرف تسبيحا ولا تقديسا ولا تحميدا من
قبل تسبيحنا وتسبيح شيعةنا فمن المستحسن حين تسبح غيرنا
ونحن الموحدون حيث لا موجد غيرنا وحقيق علي
الله تعالى كما اختصنا واختص شيعةنا ان ينزلنا في علي
عليين ان الله اصطفينا واصطفى شيعةنا من قبل ان

مكون اجساما فانا فاجبنا فقفلنا ولشيعةنا من
قبل ان تستغفر الله تعالى يقطع ترجمه ايند از جابر بن عبد الله
انصاري منقولست كه گفت شنيدم من از رسول خدا صلي الله عليه
وآله وسلم كه ميگفت بدستى كه خداي عز وجل آفرید مرا و آفرید علي بن ابي طالب
وحسن وحسين واما من صلوات الله عليهم را از نور واحد يعني از
يك نور تنها پس فشرعوا ان نور افشردني پس بيرون آمد از آن
فشرع شيعة ما پس ياد كرديم ما خدا را به يكاني و بعد از ما ياد كردند
شيعة ما خدا را به يكاني بعد از ان وصف كرديم ما خدا را بايك
پس وصف كردند شيعة ما خدا را بايك لا اله الا الله كفيتم
ما خدا را پس لا اله الا الله گفتند شيعة ما خدا را بعد از ان بزرگي
ياد كرديم ما خدا را پس بزرگي ياد كردند شيعة ما خدا را بعد از ان بزرگي
كفيتم ما خدا را پس بزرگي گفتند شيعة ما خدا را بعد از ان آفرید خداي
عز وجل آسمانها و زمين را و آفرید ملائكة را پس در يك كردند ملائكة

صد سال و درین مدت نبی داشتند تسبیح و تقدیس و توحید و تحمید
عزوجل را پس تسبیح گفتیم یا و تسبیح گفتند شیعه ما بعد از آن تسبیح گفتند
علامه مرتب تسبیح ما را و تقدیس گفتیم و تقدیس گفتند شیعه ما بعد از آن تقدیس
گفتند علامه مرتب تقدیس ما را و تحمید گفتیم و تحمید گفتند شیعه ما بعد از آن
تحمید گفتند علامه مرتب تحمید ما را و توحید گفتیم و توحید گفتند شیعه ما بعد از آن
توحید گفتند علامه مرتب توحید ما را و بود تسبیح ما که نبی شما خستند تسبیح و تقدیس
و تحمید را پیش از تسبیح ما و تسبیح شیعه ما پس بودیم ما تسبیح کننده و تحمید
تسبیح کننده بنمود غیر ما و بودیم ما توحید کننده و فقی که توحید کننده بنمود
غیر ما و واجب بود بر خدا تعالی همچنانکه خاص کرد ایند ما را و خاص کرد
شیعه ما را اینکه فروختند ما را و شیعه ما را در اعلیٰ علیین بدرستی که خدا
عزوجل برگزید ما را و برگزید شیعه ما را پیش از آنکه بوده باشد جسم ما
پس خواند حضرت عزت ما را و اجابت کردیم او را پس آمرزید تعالی
ما را و آمرزید شیعه ما را پیش از آنکه آمرزش بخواند از خدا و بدان

مقتوی اینست قول حضرت عزت که **المر ترکیت ضرب الله**
مثلاً کلمة طيبة کثيرة الشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها
في السماء توتی اكلها کل حین یا ذین ربها و یضرب
الله الامثال للناس لعلهم یتدکرون یعنی آینه
و ندانستی تو ای محمد اگر چه درین آینه کرمه فحاطب پیغمبر است اما مراد
اقتد است باین معنی که آینه ندیدند و ندانستند امت تو ای
محمد که چگونه زده است و گردانیده است حضرت عزت برای مؤمنان
مثلی را که کلمه پاک و پاکیزه که کلمه توحید است و در بعضی آثار است که کلمه
ایمان است و بعضی گفته اند که هر کلامی که حضرت عزت امر کرده است
و بادی تا مل معلوم می شود که مراد بر سر یکی است و مانند درخت
پاک و پاکیزه است و بعضی از مفسرین گفته اند شجره درخت خرمات
و در بعضی آثار است که مراد شجره طيبة مؤمن است و اصل آن کلمه که
ایمان است در زمین دل مؤمنان استوار و محکم است مانند بنج آن درخت

که درین ستوار و حکیم است و شاخ آن کلمه که اعمال صالحه می کشد است
در آسمان قرب آبی بقول حضرت عزت که **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ**
الطَّيِّبُ وَتَلْعَلُ الصَّالِحِينَ رُقْعَةً مانند شاخ آن درخت که کثرت است
بجانب آسمان و میوه بر میوه خود را آن کلمه طیبه که پادشاه اعمال است
در هر وقتی که اراده آفریننده بمیوه دادن آن تعلق گیرد مانند آنکه
میوه بر میوه خود را آن درخت هر وقتی که ملامت پرورش دهنده او بمیوه
دادن و میزند الله تعالی یعنی بیان میکند مثال را برای مردمان شاید که
ایشان دریابند و بیاد آورند که شیعیان علی از نور ایشان اند و از ایشان
جدا نیستند چنانچه از حدیث سابق معلوم شد و در تفسیر مجمع البیان
مرویت از ابن مقفعه عن ابی جعفر علیه السلام که الشجرة رسول الله
صلی الله علیه وآله و فرعها علی علیه السلام و عنصر الشجرة
فاطمة علیها السلام و ثمرتها اولادها و اغصانها و اوراقها
شیعیتنا که گفت از ابی جعفر علیه السلام شنیدم که می گفت برستی که

آن شجره

آن شجره رسول حضرت صلی الله علیه وآله و شاخ آن علی ابن ابیطالب
علیه السلام است و بنیاد و بنیت آن فاطمه زهراست صلوات الله علیها
و میوه آن اولاد و امجاد حضرت فاطمه علیها السلام و شاخهای کوچک
و بزرگهای او شیعه مانند ثم قال علیه السلام ان الریح من شیعتنا
لیموت فتیقظ من الشجرة و رزقه وان المولود من شیعتنا
لیولد فی ورق مکان تلك الورقة و ورقه یعنی پس گفت آن شجره
بدرستی که یکی از شیعیان مکه وقتی که میسر و پس می افتد از آن درخت
برگی و بدرستی که هرگاه میشود وقت مولود یکی از شیعیان که تولد یابد
پس برمی آید از آن درخت بجای آن برگ افتاده برگی دیگر و محمد بن
حسن الصفار قدس سره **در کتاب** بصائر الدرجات منافع از ابی جعفر
شمالی روایت کرده است که او پرسید از امام بحی ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام از قول خدا تعالی کثرت طیبه اصلها ثابت و فرعها
فی السماء فقال قال رسول الله صلی الله علیه وآله انا و علی

فرعها و الاثمة اعصانها و علاماتها و شيعتها و رفقها
يعني گفت امام مجتبی ناطق علیه السلام که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
که آن شجره طایفه منم و علی ابن ابیطالب شجره اوست و اما ما نشان شما
کوچک اوست و علماء ما میوه اوست و شیعۀ ما برگهای اوست و این
عبارت شیرین و مفرحت و مرتبه شیعیان و مؤمنان فقیه و می شود
کسی که بفهمد **و صاحب کتاب** جامع الاخبار در کتاب مذکور در باب آنکه
شیعه کیت حدیثی نقل کرده است و این است عبارت او **و روی عن**
سويد بن عن سويد بن غفله قال خرج امير المؤمنين عليه السلام
من باب المسجد في الكوفة فلقيت كوكب من الناس فقالوا
السلام عليكم يا امير المؤمنين فانكرهم فقالوا له انا من اصحابك
ومن شيعتك فقال مالي لا اري شيئا الشيعة فقالوا و ما
شيئا الشيعة فقال علي عليه السلام غس عيونهم من البكاء
فخص بطونهم من الطوي يمس شفاههم من الظماء مطوية

٢٩٠
تطهرهم من التجود و الطيبة افواههم من الذکر من لم
يكن كذلك ليس مني و انا منكم روايت شده است از سويد بن
پسر غفله که گفت آن سويد که بدست من که بیرون رفت حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام از در مسجد کوفه پس دیدند آنحضرت را که روی از مردمان پس
گفتند آن گروه که السلام علیکم یا امیرالمؤمنین پس حضرت انکار کردند
گروه را یعنی ناشناخت کردند پس گفتند آن گروه مر حضرت را که ما از
اصحاب تویم یعنی یار و منقاد تویم و کردن نهادیم بفرمان تو از شیعه
تویم بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت چیست و که
در میان شما نمی بینم نشانه شیعه را پس گفتند آن گروه که چیست نشانه
شیعه حضرت فرمود که نشانه شیعه آنست که فورق است چشمهای شما
از کبریه و باریک شده است شکمهای ایشان از زینب و خشک شده
لبهای ایشان از تشنگی و نمانده است پشتهای ایشان از سجود و خرو
شده است و منتهای ایشان از ذکر و کسی را که بنموده باشد این نشانهها

نیتند ایشان از من و من از ایشان بیزارم و موافق **ببین** حدیث
دیگر که در کتاب مذکور از مصنف منقول است که گفت حدیث کرد مرا
ابو عبد الله احمد بن محمد بن برادر مدینه طایفه علی ساکنان افضلها
من الصلوات و اکملها من التحیات در سال چهار صد و یک از بهجری
و من بودم پسر سبت و دو ساله بود آن مرد که شناخته میشد پسر
ده ساله گفت حدیث کرد مرا ابو الفضل محمد بن عبد الله شیبانی گفت
حدیث کرد مرا عبد الله بن موسی از محمد بن سنان از محمد بن فضال
موسی بن جعفر که گفت قال خرج امیر المؤمنین ذات یوم الی
الخینانة بالكوفة فیصلي هناك فتبعه قوم فالتفت الیهم
وقال لهم من انتم قالوا نحن شیعتک یا امیر المؤمنین فقال
علیه السلام مالی لا اری علیکم سیما الشیعة قالوا وما
سیما الشیعة قال صفوا وجوه من السهر غس العیون من
البكاء ذبل الشفاء من الدعاء خمس البطون من الصیام

صلی

حلب الطهور من الیقام علیهم غبرة الخاشعین که گفت برو
رفت امیر المؤمنین علیه السلام روزی از روزهای بسوی و شت کوفه
تا اینکه بگذارد آنحضرت در آن و شت غازی پس رفتن عقب آنحضرت
کردی از مردم بعد از آن حضرت که سبب بسوی ایشان و گفت من
کرده را که کیستید گفتند آن کرده ما شیعه تویم یا امیر المؤمنین پس
حضرت فرمود که چیست مرا که نمی بینم بر شما نشانه شیعه و گفتند آن کرد
که چیست نشانه شیعه آنحضرت فرمود زرد و تپیدن رویهای ایشان
از بخوابی فرمودند است چشمهای ایشان از گریه و پزیده شده است لبهای
ایشان از دعا و باریک شده است سینههای ایشان از گرسنگی روزه
و غیب دار شده است پشتهای ایشان از استادن یعنی از گردن بلند
بیا رخ شده است پشتهای ایشان و بر ایشان است غبرة خاشعین
یعنی نشانه ایشان است خواری و ذلت و فتنی کنندگان **و بعد**
ببین حدیث دیگر که بهین است و در کتاب مذکور از ابی جعفر

منقولست که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام اجبروا شیعتی بخصالین
فان کانتا فیهم ففهم شیعتی محافظهم علی اوقات الصلوة
ومواسا تم مع اخوانهم امیر المؤمنین بالمال وان لم یکنوا
فیهم فاغرب ثم اعرب که آزموده شده اند شیعیان بسبب
خصالت پس اگر بوده باشد این دو خصالت در ایشان پس ایشان
در شیعه من اندکی محافظت کردن ایشان و قهاری باز بر او
مدار کردن و پاس خاطر داشتن ایشان از برادران مؤمنین خود را بمال
و اگر نبوده باشد در ایشان این دو خصالت پس دور شوند و این عبارت
حضرت بکته ناگفته بار فرمودند و **محمد بن یعقوب** کلینی در اصول
در باب حق مؤمن بر مؤمن در حدیث نه نقل کرده که **عنه** عن عثمان بن
عیسی عن محمد بن عجلان قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام
فدخل رجل فسلم فساله کیف من خلفت من اخوانک
قال فاحسن النشاء و زکی و اطری فقال له کیف عبادک

اغنیاء

اغنیاء لهم علی فقر انهم فقال قلیده فقال کیف مشاهدة
اغنیاء لهم لفقر انهم قال قلیده ای العبادة قال کیف صلة
اغنیاء لهم فی ذات ایدیهם فقال انک لتذكر اخلاقا
قل ما یحیی فین عندنا قال فقال کیف یرزق هؤلاء انهم شیعة
یعنی ای محمد بن عجلان گفت که بودم من نزدیک امام بقی ناطق جعفر
صادق علیه السلام پس در آمد مردی و سلام کرد و آنحضرت بعد از
رد سلام او از او پرسیدند که چگونه اند کسائی که و انداختنی تو از برادران
خود یعنی چه حال دارند برادران تو که ایشان را گذرشته آمدی آن مرد
گفت بسیار خوب و نیکو و پاکیزه و نیکویی ایشان زیاده از حد است
یعنی تعریف بسیار کرد آن مرد بعد از آن حضرت فرمود آن مرد را که چگونه
پرسیدن اغنیاء ایشان بر فقر ایشان یعنی آنهایی که چیزی دارند فقیران
چیزی میدهند پس آن مرد گفت کم می پرسند بعد از آن حضرت فرمود
پس چگونه هست دیدن و حاضر شدن اغنیاء ایشان بر فقیران ایشان

آن مرد گفت کم می بینند و حاضر میشوند پیش فقیران حضرت گفت پس
چگونه است هدیه و عطا دادن پیوند و خویشی کردن اغنیاء ایشان
مربی خیران ایشان را در چیزی که در دستهای ایشان است گفت
آن مرد که بدستی که تو یا امام هر آئینه یاد میکنی اخلاق چندی که کم
آن در میان کسانی که نزدیک مانند راوی گوید که بعد از آن حضرت بود
پس چگونه مکان میرزا ایشان که بدستی که آنها شیعه اند **ابو علی** اشوبی
عن محمد بن سالم عن احمد بن النضر عن ابي اسمعيل قال قلت لابي جعفر
عليه السلام جعلت فداك ان شيعة عندنا كثير فقال هل
يعطف الغني على الفقير وهل يتجاوز المحسن عن المسي ويتواضع
فقلت لا فقال ليس هؤلاء شيعة الشيعة من يفعل هذا **ابن اسمعيل**
گفت بگویم بانی جعفر علیه السلام که فدای تو شوم بدستی که شیعه شما نزدیک
بیارند پس آنحضرت گفت که آیا مهربانی میکند خداوندان مال بر بخیران
و در میکند زانند نیکوکاران را از بدکاران و یاری ایشان میکند **اسمعيل** گفت که

پس من گفتم نه پیش حضرت آنجا است شیعه نیستند و شیعه گروهی که
میکند آنها را **بعد از ذکر کردن** آثار و علامات شیعه شروع **شروع**
در فضل و بزرگی ایشان **روی انس بن مالک** قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله ان الله تعالى بعث يوم القيمة عبدا
يتمل وجوههم نورا عن عین العرش وعن شماله بمنزلة
الانبياء وليسوا بانبياء و بمنزلة الشهداء وليسوا بالشهداء
فقال ابو بكر فقال انا منهم يا بني الله فقال لا فقام عمر
فقال انا منهم يا بني الله فقال لا فقام قاسم فقال انا منهم
يا بني الله فقال لا فقام سهل فقال انا منهم يا بني الله فقال
لا فوضع يده على راس علي فقال هذا و شیعه روست
گروه است انس بن مالک که گفت که فرمود رسول خدا صلوات الله علیه
بدستی که برمی انبیراند الله تعالی روز قیامت قومی را در حالی که گشته
در رخساره است روی ایشان نور از ظرف دست راست عرش او

طرف دست چپ عرش و آن قوم بمنزله انبیاء و نیتند ایشان نبیا
 و بمنزله شهدا پس ابو بکر برخواست و گفت منم از ایشان ای رسول
 پس حضرت فرمودند پس عمر برخواست و گفت منم از ایشان ای رسول
 پس حضرت فرمودند پس قاسم برخواست و گفت منم از ایشان حضرت
 فرمودند پس سهل برخواست و گفت منم از ایشان ای رسول خدا
 حضرت فرمودند پس گذشت حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله
 دست مبارک خود بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و فرمود است
 و بشیعه او است **و نیز در کتاب جامع الاخبار است که قال رسول الله**
علیه و آله یا علی بشر شیعتک و انصارک انجصال عشر اولها
طلب المولود و ثانیها حسن ایمانهم و ثالثها حب الله عزوجل
و رابع الفقه فی القبر و خامسها نور علی الصراطین عینهم
و سادسها تنوع الفقہ عن عینهم و عن قلوبهم و سابعها
المقت من الله عزوجل لاعدائهم و ثامنهم الامن

من الجذام

من الجذام و تاسعها الخطا الذنوب و السیئات عنهم
 و عاشرها معی فی الجنة و انا معهم که گفت رسول خدا
 ای علی مرده و بشیعه خود را بسبب ده خلعت **اول** اینکه پاک
 زادن ایشان یعنی حلال زاده اند **دوم** اینکه نیکوست ایمان ایشان
سیم اینکه دوست داشته است خدا تعالی ایشان را **چهارم** اینکه
 کشاوه میشود کور ایشان **پنجم** اینکه روشن است برپل صراطین
 چشمهای ایشان **ششم** اینکه باز داشته و بر کشیده است فقر و نیاز
 از چشمهای ایشان و دلهای ایشان **هفتم** اینکه غضب و دشمنی نیست
 مردشمنان ایشان **هشتم** اینکه ایمن اند ایشان از مرض جذام **نهم**
 اینکه نیک و وفادارند است حضرت عزت کنان و بدیهایی
 ایشان **دهم** اینکه ایشان با من اند در بهشت و من با ایشانم **و هم**
در کتاب مذکور از سریر القیر فی متقولات که گفت قال سمعت ابا
 عبد الله علیه السلام یقول شیعتنا کلهم فی الجنة محسنهم

وهمسئهم و هم يتفاضلون فيها بعد ذلك بالاعمال شيعه
از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله عليه که میفرمود
شيعه ما همه ایشان در بهشت اند و نیکو کردار ایشان و بد کردار ایشان
و شیعیان ایشان در بهشت افزونی دارند از یکدیگر بدرجه بسبب اعمال
و مقول اینست این حدیث شریف که سئل الصادق علیه السلام
مال حال شیعتم یوم القيمة فقال والله لا یدخل من ههنا
الفا و الامامه و لا عشر و لا واحده قبل و لم یاب رسول
الله قال لان استحقاق النار ما بحق لنا والله اول للفقیران
کان لنا عفوناه و ان کان الله شفعا و طولا یرد عتقا
و ان کان للغير عوضناه و ارضیناه یعنی پرسید شیعیه از امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام چگونه است حال شیعیان
بد کردار شما در روز قیامت ایا داخل آتش دوزخ میشوند یا نه پس
آنحضرت در جواب او فرمود بخدا قسم که داخل آتش دوزخ نمیشوند

از کتب معتبره

از کتب معتبره ان شیعیه ما هزار و نه صد و نه و نه یکی بعضی از آنحضرت
پرسید که ای فرزند رسول خدا با وجود بد کرداری چرا داخل نمیشوند
آنحضرت در جواب او گفت برای اینکه مرا دار بودن مرا تشنه را
از سده حال بزود نیست یا از برای حق ماست که نافرمانی مادر بعضی
یا احوال کرده اند یا برای حق است که نافرمانی حضرت عترة کرده
در احوال و اعمال یا برای حق غیرت که مرا و حق حق الناس باشند مثل
خوردن مال مردمان بغیر اذن و غصب اموال ایشان و مانند
ایشان آن پس اگر باشند مرا دار بودن او مرا تشنه را برای حق امامان
او را می بخشیم و اگر باشد برای حق الله ما را برای او شفاعت میکنیم
عترة را شفاعت مادر حق ما میکند و اگر باشد برای حق انبیا
عوض میدهم صاحب او را و ارضی میکنیم او را از شیعیه خود **در کتاب**
منقولست از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که قال رسول الله
لا تستخفوا الشیعته علی و ان الرجل لیشفع بعد دونه

و میفرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که سبک مگردانید شمای که
امت مرشیده علی را بدستی که یک مرد از ایشان بر آئینه شفاعت خوا
کرد در روز قیامت بعد و قوم ربیع و قوم مصر کنایت از بسیاری مردم
یعنی قرب و منزلت شیعیان علی بدرگاه عزت باین مرتبه است که یکی
از ایشان شفاعت خواهد کرد بعد و قبیله ربیع و مضر که هر دو نام خود
کلان اند در عرب و نیز در کتاب مذکور منقولست که **قال النبی ص**
لا تستخفوا بفقراء شیعة علی و عترته من بعد فان الرجل
منهم لیشفع فی الربیعة و مضر که گفت پیغمبر خدا ص سبک مگردانید
مگردانید شمای که گروه امت بسبب ناداری و پیغمبری شیعه علی را و شیعه
ذریه علی را بعد از وفات که بدستی که بر آئینه شفاعت خواهند کرد
از ایشان در روز قیامت بعد و قبیله ربیع و مضر و همین حدیث مذکور
کتاب بشارت المصطفی بی تفاوت لفظ منقولست در کتاب بشارت
المصطفی شیعه المرتضی که تصنیف شیخ الفقیه ابو جعفر محمد بن علی الطبر

و آن شیخ نیز گوارد کتاب مذکور نقل کرده است احادیث را که گفته
آن احادیث و سند او از شیخ کبار و ثقة اخبار رسیده است آورده
و بقطع رسانیده منقولست از شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رحمه الله
که او از علی ابن الحسین روایت کرده است **عن علی ابن الحسین علیه السلام**
قال قال سلمان الفارسی رضی الله عنه كنت ذامت يوماً
جالساً عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذا قيل علي بن
ابیطالب فقال رسول الله صلی الله علیه و آله **الا اسرك قال بلى يا رسول الله**
قال هذا احسن جبرئیل یخبر فی عن الله تعالی انه قد
اعطی محبیک و شیعتک سبع خصال الرقن عند الموت
و الا نس عند الوحشة و النور عند الظلمة و الا من عند
الفرع و القسط عند الميزان و الجواز علی القراط و دخول
الجنة قبل سائر الناس بنامین عاماً که فرمود امام زین العابدین
علیه السلام که گفت سلمان که بودم من روزی از روزی که نشسته بودم

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آن وقتی که آمد علی مرتضی علیه السلام پیش
پیغمبر خدا پس فرمود رسول خدا که ای آیا میخواهی که آشکار کنم من ترا به چنانجا
از پنهانها حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که آری ای رسول
پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که این دوست من جبرئیل
خبر میدهد مرا از خدا تعالی بدستی که بخشیده است الله تعالی مردی که
ترا بهشت خصلت **اول** آنکه قبض روح ایشان با سانی خواهد شد **دوم**
آنکه رام اند و الفت میکنند خوش حال میشوند نزدیک و جنت یعنی در وقت
اندوه و غم و تنهایی **سوم** آنکه تابان و درخشان اند ایشان نزد دیگران
یعنی تنگنای و ظلمت قبر روشن است ایشان را **چهارم** آنکه ایمن و
برترند از ایشان نزد رسیدن و فریاد کردن خلایق یعنی روز محشر
پنجم آنکه زهت و درستی نامر اعمال ایشان نزدیک وزن کردن
اعمال در روز قیامت **ششم** آنکه میکنند ایشان از پل صراط **هفتم**
آنکه داخل میشوند ایشان در بهشت پیش از مردمان بهشت تا دسال

در کتاب بقطع است از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
عن علی علیه السلام قال اذا كان يوم القيمة يدع الناس
باسماءهم الا شیع و محبی فانهم يدعون باسماء آبائهم
لطیب موالیدهم که فرمود آنحضرت وقتی که قیامت قائم شود
میخوانند ایشان را بنامهای پدر ایشان از برای پاک موالید ایشان
با این معنی که خلایق شده است جای زاد نگاه ایشان را یعنی حلال زاده
و از لطف پر خوند **و مناسب این مقام** حکایتی که قاضی شهاب الدین
عمر دولت آبادی که از جمله علماء اعلام اهل سنت است در کتاب خود
مسی است تجمة السعد و نقل کرده است چنانکه مرافان عیار زر را
از سنگ می شناسند همچنان حلال زاده و حرام زاده را از محبت خدا
مصطفی و عداوت ایشان می شناسد **چنانکه** مرویت که پیش
ازین مد زمان پیغمبر خدا در دیوار مکة معظمه زاد الله شرفا دو مار بود و
غرب محک الولد میکنند و آن دو مار چنان بود که هر فرزندی که در مکة

تولد میشد بعد از آنکه آن فرزند را در اندرون کعبه می آوردند و میگذاشتند
و آن هر دو مادر که محکم الولد نام داشتند از دیوار بیرون می آمدند اگر آن
فرزند حلال زاده می بود بوسه میکردند و دو مادر میرفتند پدر و مادر آن فرزند
میزانها میکردند مردمان را و خوشوقت و خوشحال میشدند و اگر فرزند
نوام زاده می بود آن دو مادر قتل میکردند آن فرزند ساعتی بهیوش میشد
مادر پدر را و سرش میزدند و حکم میکردند که این ولد حرام زاده است
و چون حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب در اندرون کعبه تولد
شد آن هر دو مادر فرو آمدند خاستند تا حضرت را بوی کشید حضرت
شاه مردان شیر نوزاد آن هر دو مادر را بگرفت و دوباره کرد و نیز
اهل مکة معظمه چنان دیدند در فرخند و در کریمه و اندوه شدند
و پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتند و گفتند محکم را کشت
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که عینک مشوید که خدا
علم علی ابن ابیطالب و فرزندان علی را گردانیده است و در یک محل

در یک محل

و محکم نباشد هر که علی و فرزندان علی ابن ابیطالب را ناروایت
دوست دارد حلال زاده است و هر که دشمن است تواند بود که حرام
باشد تا اینجا بود عبارت او میگوید و میگوید خفیه فقیر که تواند بود که
حرامی باشد **بیت** شمت احمد بمنور ان بوجلی مکو عزت حیدر
برود و ان مروانی محو نقش حب خندان بر لوح دل باید زون
مهر مهر حیدری بر دل چو ما باید زون دم قرن بهر که او بیکانه شد از
کرفض خواهی زون باش تا باید زون هر درختی کوندار دیموه
حب علی اصل و فرخش را ز سر تا پا قلم باید زون نادیده کی نشند
خورشید را خبر خود کوزه که چه داند یا قوت را بهادر **در کتاب** مذکور
منقول است که در خزانه جلالت در باب نوح آورده است که شخصی
رسول الله پسر کی خورد بخدمت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آورد
گفت یا رسول الله من و پدر من و مادر من و جد من پدر و جد من هم
سفید پوست و هیچ کس از ما سیاه نبود و این پنج سیاه است آیا راست

یا نه رسول علیه السلام مستظرومی شدند و پیش از وی امام حسن علیه السلام
آمد و در کنار رسول علیه السلام نشست آن پسرک پای امام حسن گرفته
و بوسید و خبر بیل علیه السلام در حال بیامد و سلام و درود حضرت رسانید
و گفت یا رسول الله این پسرک از نسل همین مرد است و هیچ ولد از نسا
پای فرزند تو نبوسید بعد از آن آن شخص بحضرت رسالت عرض داشت
که یا رسول الله بگویم و می تحقیق شده که این پسرک از نسل من است قیامت
نیز معلوم شود که چه سبب سیاه است باز خبر بیل علیه السلام بحضرت
رفت و باز آمد و گفت یا رسول الله این شخص با ما در این کچه در حالت حیض
نزدیکی کرده است چون حیض بآب منی خلط شده است در رحم درآمده
ازین سبب سیاه است و می آورد که مردی پیش مصطفی صلی الله علیه و آله
بیامد و همراه خود پسری آورد چون امام حسن و امام حسین علیهما السلام
همه مجلس برخاستند آن پسرک برخاست پیشش گفت چرا برخاستی گفت
چرا چنین کردی پس امام حسین علیه السلام نشست و آن پسرک پیشش

امام حسن بر تائب گردید چون مصطفی این نوع معاینه کرد روی سویی
آن مرد کرد و گفت تو نیکبخت و حلال زاده در مادر این پسرک شکست
و در پسر تو خلاف رفتی برو و تحقیق کن و کنه هیچ حلال زاده حق و محرم
روی من نگذار و پس آن مرد رفت و شخص کرد آن زن با قرار آمد که پسر
از آن تو نیست از فلان حجام است پس آمد آن مرد بحضرت رسول خبر کرد
از گفتار آن زن تا اینجا بود عبارت او و الله اعلم البیرون از روی حلال زاده که
و دینداری و نیکوکاری بر همه مؤمنان نیک بخت و امتان خوب خلق
که بخلعت استی بنای و اما ابوهم مخصوص اند و خطاب الی کل مؤمن نیا
مخصوص واجب و لازم است که چهره نسب با ما خود را که خیر آلا با و فضل
انبیا است بر نور فضایل جلوه دهند و شمع خاندان مصطفی و چراغ دودمان
معرضی را بر و غن مناقب و مناقج و مبدع مدد نمایند زیرا که این نوع شکار
از شعار دین و و ثار است از دار راه یقین و نشانه است از نشانه حلال
اگر نه هر خلق که با وجود خلعت فرزندی در ماست و دشمنی اولاد و پناه

پدر خود زده میل در خاطر کند از و دینداری و ملال زادی دشوار باشد چنانچه
حدیث نبوی مشاهد این حال است که **قال رسول الله صلى الله عليه وآله**
لا يفيض أولادي إلا ولد الزنا بیت هر کس که زنده طغنه با و لا
نبی عیبتش ز پدر دان که مادر بیگ است **آمین** مقرر است که بکر
عاق بیناک و حرام زاده ناپاک از ضلالت بهدایت رجوع نماید
همین است قول حضرت عزت سواء علیهم اذ نذر تهدام لم یند
لا یؤمنون یعنی یکسان است بر ایشان اگر بگویند و ترسانی ایشان را
از عذاب یا آنکه نه ترسانی ایشان را یعنی ایشان را اگر ترسانی و اگر نه
ایمان نیارند زیرا که آیات و معجزات تو نظر نمیکند از غایت عنادی که
دارند و بجهت آن تصدیق نمیکند به پیغمبری تو و نمیکردند بقرآن پس
نظر کردن در معجزات ظاهر از تو غایت رسوخ کفر در ایشان بر تبه
رسیده است و بنهایت انجامیده که **آیه حَمَّ اللَّهُ عَلَي قُلُوبِهِمْ وَعَلَى**
أَبْصَارِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ عِشَاءً وَكُفُّوا عَذَابَ عَظِيمٍ ایشان

ناله ناله

ناله شده است یعنی مهر نماده است خدا تعالی بر دلهای ایشان و
کوشهای ایشان و بر دیده های ایشان پوششی است یعنی چون فایده
دل که دریافتن حق است و فایده کوشش که شنیدن آیات است
و فایده دیدن که دیدن معجزات است از آن حاصل نمیشود و گویا
این سه عضو را با ایشان نداده گویند مراد ختم است در آفرین یعنی
در آفرین حق تعالی ایشان را که و کور و بی عقل حشر خواهد کرد یا مراد
بختم علامت است که حق تعالی برین سه عضو کافران نبوت و جلال
خلافت کرده تا فرشتگان ایشان را باین علامت شناخته لغت
کنند و نمی توانند بود که مراد آیت مهر نماد حق باشد برین سه عضو
از روی تحقیق تا بجهت آن ایمان نیارند زیرا که حق تعالی قائل شریف
اگرچه خالق شریست چنان قبیح است و حق از قبح منزّه است پس حاصل
آیه آنست که چون کفار از روی عناد و وجود صلا التفات بمعجزات
نمیکردند تا بهر تبه رسیده اند که مطلوب ایشان مسلوب است و دریا

حق و امانی حق بجز که کسی اند که هر برین سده عضو او نهاده باشند و در
کافران نبوت و جاحدان خلافت رست عذاب بزرگ پس همچنین
منکران خلافت و امامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که
هر چند مناقب علی مرتضی و ائمه هدی از حضرت رسول خدا صلوات
بیشتر می شنیدند و نهایت مهر بانی حضرت رسول خدا را نسبت بایشان
میدادند انکار ایشان بامیر المؤمنین و اولاد طاهرين او زیاده میکردند تا
که غضب حق ایشان کردند و فرزند رسول خدا شهید کردند و باین
دعوی ایمان کردند و هر چند مؤمنان حقه ایشان را نپند و موعظه دادند
پند و موعظه در ایشان اثر نکرد پس عناد و انکار ایشان بر توبه
که گویا فراموش کردند و شنیدند و گریه بودند آنچه بفرموده خدا در باره علی مرتضی
و اولاد نجباء بایشان گفته بود و گویا گریه بودند و نمیدادند مهر بانی حضرت
رسول خدا را بحضرت علی و فاطمه و حسن و حسین و نظر نمیکردند
مبغضاتی که از حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین

ائمه میدادند و گویا عقل ایشان بر توبه دور شده بود که در نمی یافتند شرف بزرگ
قدر و منزلت و رتبه امیر المؤمنین و ائمه طاهرين را که در احادیث نبوی
مذکور است و ایشان هر چند فضل و بزرگی حضرت علی و فرزندان او را
از رسول خدا زیاده میدادند یا از حدیث آن می شنیدند انکار و جحد
ایشان زیاده میشد و بسبب باین حق تعالی وعده داده است باینکه
و جاحدان را بعد از بزرگ پس معلوم شد که این جماعت منکران
و جاحدان و تابعان ایشان حرام زاده بودند و دوستی رسول خدا
و علی مرتضی و اولاد طاهرين ایشان مطلقاً نه اشتند و ندارند بلکه آنچه
این فقیر خادم سادات این محمد صالح محمد معصوم و ماوندی درین دنیا
بند بانشان و دیده که اگر بشنوند که کسی که آنحضرت و اولاد او دوست میداد
و از جمله دوستان و محبان ایشان است بقدر وسع امکان در کشتن
محبان و دوستان پیغمبر آخر الزمان سعی بلیغ می نماید و بسبب و کرامات
و اعادیش که در فضل و بزرگی اهل بیت که در کتابهای ایشان است

بدو و مان اهل بیت نیاورند و مشرف بشرف ایمان نشوند و پیشوایان
زیرا که عای قلب برایشان ثابت و صادق است بسبب عنادی که ایشان
نسبت بدو و مان اهل بیت اظهارست **و نیز در کتاب بشارت المصطفی**
از ابن عباس منقولست که عن عباس قال قال رسول الله ص
لعلی شیعتک هم الفایضون یوم القيمة فمن اهان و جهلک
منهم اهانک فقد اهاننی ادخله الله نار جهنم خالدا
فیها و یبئ المصیر یا علی انت متی و انا منک و روحک من
روحی و طینتک و شیعتک خلقوا من فضل طینت من
اجلهم فقد احبنا و من ابغضهم فقد ابغضنا و من عادهم
فقد عادنا و من ودعهم فقد ودنا یا علی ان شیعتک هم
للمر علی ما کان منهم من ذنوب و عیوب یا علی شیعتک
شیعة الله و انصارک انصار الله و اولیاءک اولیاء الله
و حزبک حزب الله سعد من تولاک و شقی من عاداک

المؤمن

که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین و یعسوب
المسلمین و امام المتقین و سید المومنین اهد الله الغالب ابن عم
رسول علی ابن ابیطالب علیه السلام که **ای علی** بدرستی شیعه تو در روز
قیامت ایشان فایض در ستارند پس کسی که خوار کند یکی از شیعه را
تحقیق که ترا خوار کرده است و کسی که ترا خوار کرده است تحقیق که ترا خوار کرده
و کسی که ترا خوار کند در آرد حضرت عزت ائمه را در آتش و درج که
همیشه باشد ائمه در آن آتش **ای علی** تو از منی و من از توام روح تو
از روح من است و خاک تو از خاک من است و شیعه تو آفریده شده اند
از زبانی خاک مالس کسی که دوست ایشان را تحقیق که دوست ایشان است
و اگر کسی که دشمن داشته ایشان را تحقیق که دشمن داشته مارا و کسی که
دشمن ورزد با ایشان تحقیق که دشمنی در زبیده است با ما و کسی که دوست دارد
ایشان را از دل و جان تحقیق که دوست داشته است ما را بیدل و جان
و قید دل و جان بسبب لفظ و دلت که و جش ذکر کرده شده است

ای علی بدستی که شیعه تو آمرزیده شده است مرا ایشان را چری که بوده است
در ایشان از کنایان و عیبها **ای علی** شیعه تو شیعه خدایت و یاری کننده
تو یاری کننده خدایت دوستان تو دوستان خدا بد کرده تو بد کرده
خدایت بیک بخت شد کسی که دوستی ورزید با تو و بد بخت شد کسی که دشمنی
ورزید با تو **و نیز در کتاب** مذکور بقطع سپاهیند از ابن عباس منقول است
که عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول
ان الله عود امن یا قوت حمره مشبکه یقوام الامراض لایا لها
الا علی و شیعه که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
میگفت بدستی که حضرت عزت راستونی است از با قوت سرخ که شکست
بقوام ارض نمیرسد بآن است آن کسی مگر علی و شیعه او و عهد آمدن
نظام الدین بنیاری است که از اکابر اهل سنت است در کتاب مناقب خود
حدیثی نقل کرده و این است عبارت او با سنداده قال رسول الله ص
یا علی ان الله قد عفر لك ولا ھلك و شیعتك و محبتی

محبتی شیعتك یعنی پسندای که گذشت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
که ای علی بدستی که عزت آمرزیده است ترا و فرزندان ترا و آمرزیده است
مرا شیعه ترا و مرد دوست شیعه ترا و لفظ شیعه در احادیث بطور مطلق
و مخالف بسیار است و این رد است بقول کسی که میگوید لفظ شیعه
احادیث نیست و بهین قدر انکار رفت **فصل سیزدهم** در بیان شروط
چندی که لازم است که امت رسول خدا متصف بآن باشند و آن
از شروط است **شروط اول** آنکه اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیازند
زیرا که ایشان محبوب حضرت رسول خدایند و حضرت رسول دوست
شماست و هیچ دوستی محبوب دوست را نرنجانید برای آنکه رنجانیدن
اولاد رسول رنجانیدن رسول است بنا بر قول آنحضرت که فرمود که
من اذی ولدی فقد اذی فی **شروط دوم** آنکه از جور و جفا اولاد
رسول روی نگردانید و اگر جور و جفا و ایشان باشد که شما را آنحضرت
رسول خدا و علی مرتضی بخشید زیرا که حضرت رسول خدا فرمود که اگر از

اولاد من جو و جفا بینید بخشید و به دیگر آنکه محبت آنست که جو و جفا
کم نکرد و بخشش و عطا زیاده شود چنانکه بیل شیر از گوید **بیت** سعید
بجفا ترک محبت نتوان کرد بر دشمن اگر از خانه برانند **و مناسب این مقام**
حکایتی که در کشف المحجوب مذکور است آنست که روزی شبلی جاری بود جمعی برای
پرسیدن او آمدند و شیخ فرمود که من آنم کیستید شما گفتند اجابا و ک
دوستان تو ایم شبلی چه بدشت و بر ایشان اندخت ایشان یکی که گفتند
شبلی فرمود لو کنتم احببائی لم فز دغم یعنی اگر شما دوستان من میبود
چرا از جفا و من که نیتید یعنی دوست آنست که از جو و جفا و محبوب روی
نکرد اند و نرنگاند چنانچه شاعر گفته **بیت** من ز عشقت بر نکردم ارتقا
ای نگار **بیت** عذر است آنکه زنج از جفای یار خویش و جود خویش
بیل شیر از **بیت** سعید اگر هستی داری منال از جو یار تا جهان بوده و جفا
یار بر با آمده است **بیت** حاصل کلام آنکه اگر تحمل جو و جفا اولاد رسول خدا
و عزت علی مرتضی دو دمان فاطمه زهرا کنید و قاعده دوستی بجا آرید تا

در زمره مجتبان صادق العقیده ایشان باشید و اگر تحمل نکنید و از جو و جفا
اولاد ایشان نباشید و احسان خود را از ایشان باز نگذارید با بلایی باشد
که نماز میکند و کسی او را دشنام داد نماز را که پشت و او را جواب
داد و از کرده جفا و مخلوق عبادۀ خالق را که پشت و نه پشت که این فعل
او را زبان دارد **و شرط سیم** آنکه فرمانبردار ایشان باشید زیرا که دوست
صادق کسی است که فرمانبردار محبوب باشد **و شرط چهارم** شرط وفایان
بدون اندر عاشقی دانی که چسبست **بیت** همچو همیمل در سر پیش فرمان دشتن
و شرط چهارم آنکه از دیدن خطا و شنیدن عیب ایشان کور و کر باشد
چنانچه در حدیث آمده است که قال علیه السلام جُبِّلَكَ فِي شَيْءٍ
يَعْنِي وَيَعْمُ یعنی دوستی تو در چیزی کور کند ترا از دیدن عیب دوست
و کور کند ترا از شنیدن خطا و محبوب **و شرط پنجم** آنکه سادات که دود
رسول خدا و جگر گوشه فاطمه زهرا و نو دیده مرتضی اند از نفس خود
غریز تر دانند و از زن و فرزند و مادر و پدر و از زبان خود دوست تر داند **و شرط**

منقول است که فرمود که چهار کس اند که من ایشان را شفاعت کنم بی شک
و شبه اگر چه آمده باشد یا که یا ان الی زمین **اول** تعظیم کنند فرزند
من **دوم** رفا کنند حاجتهای ایشان **سیم** گوشش کنند در کارها
ایشان **چهارم** دوست دارند ایشان از اول و جان و زبان باشند
شرط هشتم آنکه بادوستان ایشان یار و دوست باشند و بادشمنان
ایشان دشمن و برار زیرا که دوست کسی باشد که بادوست دوست یار
و بادشمن دوست نیز از باشد **بیت** بادوستان دوست ترا دوستی
روست بادشمنان دوست ترا دوستی خطاست **و شرط نهم** یقین
دانند که دوست داشتن در پی رسول خدا و عزت علی مرتضی و دود
فاطمه زهرا موقوف بقید صلاح و تقوی و سداد نیست چنانکه مذکور شود
زیر که فضل آباء مورث انبیاست بغیر اعتبار قید صلاح و تقوی و ان
بدلالت نص قرآنی و حدیث نبوی و آثار و قیاس و عمل ادیان **اما**
دلائل نص قرآنی مثل قوله تعالی قل ان كان للرحمن ولد

فانا اول الفاندين و این آیت رویت بقول کسی که ملائکه را
اولاد خدا میدانند و می پرستند یعنی بگوای محمد که اگر می بود خدا ای
عز و جل را فرزندی از جلال و عظمت او آن فرزند نیز لایق عبادت
پس اول از عبادت کنند در عبادت و خدمت او من میبودم
کشاف و مدارک و سایر تفاسیر دیگرند که رویت که این تعلیق بفرض
محال است و **میگوئیم** اگر چه تعلیق بفرض محال است و اما ازین آیت و خبر
ثابت شده است یکی ملازمت میان فضل کسی که واجب تعظیم
و بزم سرایت فضل و تعظیم والد بولد و این حکم شرعاً و عقلاً و دنیا
و حسناً ثابت است و حکمی آدمی برین متفق اند و جمله ادیان نیز متفق
بی قیل و قال و بی شبهه و اعتراض محال و لهذا نمی بینند که فرزند پادشاه
رعیت چگونه تعظیم میکنند و فرزند پیرامید چگونه حرمت میدارند و فرزند
استاد را شاگرد و فرزند ملک را مملوک چگونه بنفس خود برتری گیرند حال
کلام آنکه هرگز که دیده ظاهر و باطن او نور بهلام و ایمان منور شده باشد

بیقین میداند که فضل و بزرگی سادات مطلق است و مقید بقید صلاح و تقوی
نست از جهت معانی بسیار یکی از آنجمله آنکه سادات فرزندان حضرت رسول
خداوند و ذریه علی مرتضی اند افضل اند از جمیع خلائق و رعایت و حرمت
ایشان فرض و لازم است زیرا که سادات آل حضرت خلیل الرحمن برایم
و آل حضرت ذبیح الله همگی اند و فریضی و ماشی اند که این هر دو قبیلگی از
زوسا و قبایل عرب بوده اند و اولاد حضرت محمد مصطفی اند که عامه دنیا
و از ذریه علی مرتضی اند که والی ولایت ماسوی است و دودمان
فاطمه زهرا که سید النساء العالمین است و پادشاهی و حکم و فرمانروایی
دنیا و آخرت بایشان است پس بر کسی که فی الجمله عقلی دارد پوشیده نیست
که رعایت خاطر و دشت سادات و حرمت و مودت و ادب ایشان
داشتن نژاد و تربیت از رعایات فرزندان پادشاهان ظاهری که در جهان
منصب جده ایشان اند زیرا که سادات بحسب و نسب کمتر ازین پادشاهان
نیستند چنانکه گفته آمد پس کسی که ترک رعایت و حرمت و مودت و ادب

خاطر و دشت سادات کنند بحسب فسق و فجوری که در ایشان است
که از جمله گروه مسلمانان و از اهل ایمان نخواهد بود و خودای قیامت
با کفره و منافقان محشور خواهد بود زیرا که رعایت قول رسول خداوند
و رد قول آنحضرت کرده که فرموده بود **أَوْ كَلِمَاتِي الصَّالِحِينَ**
لِللَّهِ وَ الطَّالِحُونَ لی یعنی گرامی دارید و حرمت کنید و رعایت
و مودت آن نیکو کردار را برای خدا و گرامی دارید و رعایت و حرمت
کنید و محبت و مودت و رزید آن فاسق و بد کردار را خاصه از برای خاطر
من پس ای گروه مسلمانان سادات که اولاد مصطفی و ذریه مرتضی
و نور دیده فاطمه زهرا اند و از جمیع خلائق فاضل اند شما نیز ایشان را افضل
از خود دانید زیرا که فضل و بزرگی سادات موقوف بعلم و صلاح و تقوی
نست برای آنکه جز از کل و فرع از صل بیرون نیست و پر کاله زرزشت
اگر چه خورده شده باس آنجه لیکن بهم سنگ مس نباشد و چه گمان
شمار که فرزند سر حق بیعت استغفار دارد و آن فرع ایمان است نژاد و تربیت

در رعایت باشد پس سادات که فرزندان صاحب شریعت و ملت اند
و ایمان و اسلام موقوف است بر گردیدن و بیعت کردن حضرت محمد ^{صلی الله علیه و آله}
و علی مرتضی فرزندان ایشان سزاوار حرمت و رعایت نباشند و دیگر
آنکه فرزندان سادات که معلم شریعت است تعظیم و حرمت سزاوار باشد و فرزندان
رسول خدا و علی مرتضی که ایشان معلم شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت
سزاوار تعظیم و حرمت نباشند و دیگر آنکه فرزندان کسی که او ایمان فریده باشد
آزاد کرده باشد سزاوار رعایت و حرمت باشد سادات که فرزندان
خدا و علی مرتضی اند که ایشان شمار مستحق و تمیید و ابراست گردانیده اند
و از دوزخ آزاد کرده اند و شمار را با خدا نزدیک گردانیده اند سزاوار حرمت
و لایق تعظیم نباشند چه اگر در ایشان صلاح و تقوی نیت بدان حال ^{بموجب}
جماعت که اینقدر جاهل و کور و واهمن و کور و اند و نمیدانند که تعظیم
و حرمت و رعایت خاطر دشت سادات موقوف بصلاح و علم نیت
زیرا که ایشان را الله تعالی فضل داده است و امر کرده است بمودت و دوستی

ایشان در آن امر آتی هیچ قید صلاح و تقوی نیت بلکه مطلق است یعنی
صلاح و طایع سادات را دوست دارید از برای آنکه بسبب فضل پدر پیر
فاضل است و اگر چه فاسق یا کافر باشد **آورد** ^{نمک} که روزی سید علوی است
شده بود و در خانقاه شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی در آمد و حاجت
در اینجا حاضر بودند شیخ بمجد آمدن سید در حال برپای برخاست بکبیت تعظیم
و حرمت او باران شیخ گفتند ای محمد و ما این سید علوی فاسق است شیخ
فرمود اما از طافا مثل است اینچنین بگویند گفتند بچه بسبب فاضل است شیخ فرمود
بسبب آنکه ایشان رافق تعالی فضل داده است و امر کرده است بمودت ایشان
و دیگر آنکه عرونی قرانی فاضل دوده است اگر چه در آن اکثر آیات قه و محبت
و قرآن فاضل است اگر چه در او نام ای بسبب و فرعون و ابلیس باشد و از
حکایت فرعون و ابولهب و ابلیس قبح در فضیلت و حرمت و رعایت
نمکنند ازین حدیث که کلام خداست و رعایت و حرمت داشتن آن فرض
پس اینچنین سادات اگر چه در ذمه ایشان فسق و فجور باشد قدیمی در

و حرمت در رعایت خاطر داشت ایشان نمیکند ازین حیثیت که سادات
فرزندان رسول خدا و ذریه علی مرتضی و جگر گوشه فاطمه زهرا اند فاضل
از جمیع خلایق و رعایت و مودت سادات فرض و لازم است بر جمیع
بیت که خدا را دوست داری مصطفی را دوست دار. و در محبت طایفه
آل او را دوست دار. از سر صدق و صفا چون فرقه پوشیده. نسبت فرقه
بمان آل عبارت از دوست دارد **در کتاب** تمهید که تصنیف یکی از علمای اعظم
اهل سنت است مذکور است که اگر کسی گوید که من که در او دوست نمیدارم کافر کافر
چرا که دوست داشته رسول را دوست نداشته است پس برینید
عارفان و طالبان را و حق که رعایت خواطر داشت حضرت رسول خدا
بچه مرتبه است که که وی که از جمله بنات است در رسول خدا و ابا الطاهر است
داشته اگر کسی رعایت و محبت دوستی او نکند کافر میشود پس ازین
کنید که سادات که جسم و جلد و گوشت و استخوان و خون و روح ایشان
همه از رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهراست و بر کاله صلیبی و اصلی ایشان

اگر کسی تعظیم و تکریم خود را مخصوص ایشان ندارد و رعایت و حمایت ایشان
نکند از جبهه فسق و فجور ایشان با وجود حدیث صحیح مذکور که اگر موالا و اولاد
تا آخر کس بطریق اولی کافر خواهند بود پس هر که که اسلام و ایمان او بر
محمد مصطفی و علی مرتضی از روی یقین بوده باشد از روی تقلید باشد
آنکس رعایت و حرمت و مودت سادات نسبت با و با تقف شد
مال او بسبب سادات ترک رعایت و حرمت و مودت ایشان نمیکند
و این نشان پاک طینتی و حلال زاده کی است و اینچنین کسی است میوه
شجره طیبه و عکس این نشان ناپاکی ذات و حرام زادگی است همین است
میوه شجره خبیثه ملعونه که در قرآن عظیم مذکور است و مسطور **فصل چهارم**
در آنکه دوست داشتن علی ابن ابیطالب و اولاد طاهرين از نتیجه و ثمر
او باعث دخول بجهان و ربائی از نیران و مرغی حضرت رحمان
و در رسیدن نرد پیغمبر آخر الزمان یافتن سعادت و جهان است مذکور
میشود **در کتاب** نزول السایرین از عمر بن الخطاب علیه السالت که رسول خدا

فرمود که حب علی براته من النار دوستی علی براتی است از دوزخ
در کتاب مذکور و در سید القادری ابن عباس مرویت که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که حب علی ابن ابی طالب باکل الذنوب کما یا کل النار
الخطیب دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام کنهان صاحب فرما
میخورد پنجاه کوزه آتش بهرزم را میخورد **در کتاب** فردوس الاخبار از زبیر
عبد الله انصاری مرویت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله عوان
صحیفة المؤمن حب علی ابن ابیطالب که مرزومه اعمال مؤمن دوستی
علی ابن ابیطالب است **در کتاب** مناقب خطیب از انس بن مالک **در**
فردوس الاخبار از ابن معاذ مرویت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
که حب علی ابن ابیطالب حسنة لا تضر معها سيئة ولا تنفعها حسنة دوستی علی ابن ابیطالب نیکی عظیم است که
هیچ بدی بآن زیان ندارد و دشمنی با آن حضرت بدی عظیم است که با وجود
آن بدی هیچ نیکی سود ندارد **در مناقب** خطیب خوارزمی **در نزول**

از امیر المؤمنین علیه السلام مرویت که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که یا علی لو ان عبد الله عز وجل مثل ما قام
نوح فی قومه وکان له مثل أحد ذهباً فانفقته فی سبیل الله
ومد فی عمره حتی حج الف علی قد مده ثم قتل بین الصغى
والمرورة مظلوماً ثم لم یوالد یأ علی لم یثم راحة الجنة
ولم یدخلها ودر روایت نزول سایرین جمیع لغظاً تابع النعل بال
مکرر عبارت مد فی عمره حتی حج الف که در کتاب مذکور باین عبارت
واقع شده است که حتی بحج الف عام یعنی تا اینکه حج که از دهر ازل
تر جمده اول حدیث این است که **یا علی** اگر فرض کنیم که بنده کی از بندگان
بندگی خدا کند مثل بنده کی که نوح کرده بود در میان قوم خود یعنی هزار
و او را بمقدار که او احد زر سنج باشد و آن در راه خدا صرف کند و عمر او
در از کرد و تا هزار حج پیاده کند و بعد از آن در میان صفا و مروه بظلم
کشته شود و با وجود این همه نیکیها پس اگر آنکس از جمله موالی و محبت

بنام شایسته این چنین پس بوی جنت بهشام دوام آورند و در جنت
داخل نشود و در **سنة** المتعبدین و در **سنة** امام احمد بن حنبل است که اخذ
النبي صلى الله عليه وآله بن الحسن والحسين وقال ما اجبتي
واحب هذين واحب اياها واما هما كان معي في درجتي
يوم القيمة و در روایت مسند چنین است که ان رسول الله ص
اخذ بيد الحسن والحسين وقال اجبتي واحب هذين الي
آخره حديث يعني حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله گرفت دست
امام حسن و امام حسين را و فرمود که کسی که دوست دارد مرا دوست دارد
این هر دو را یعنی امام حسن و امام حسين را علیهما السلام و دوست دارد
پیر این هر دو را یعنی حضرت امیر المؤمنین را و دوست دارد هر دو را یعنی حضرت
فاطمه را می باشد آنکس با من در روز قیامت یعنی در مرتبه درجه **در**
غلب از عبد الله بن مسعود روایت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از خانه نرفت بحضرت عائشة رضی الله عنها رفت و هر دو در محرم مصطفی

بودند هنوز حضرت رسول صلی الله علیه و آله خوشبخت بود که حضرت
در خانه را آهسته زد امیر سلمه رضی الله عنها گوید در کشادم حضرت ع
هر دو مصراع در را چندان گرفت که من در پس در پرده شدم و مصراع
در دو طبقه را میگویند و چون علی بن عبد السلام صدای پای من شنید بخانه
در آمد بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای امیر سلمه
مرد را می شناسی گفت بلای علی ابن ابیطالب است رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که طواغی سجده و طحله و دمه من دمی و هو
عبد علی اسمعی و اشهدی هو قاتل الناکثین و القاطن
و المارقین من بعدی اسمعی و اشهدی و الله محیی ستنی
اسمعی و اشهدی لو ان عبد الله الف عام من بعد
الف عام بین الزکین و المقام ثم لقي الله مبعضا لعلی
کتبه الله علی منفریه فی نار جهنم **و این** حدیث در
المتعبدین بدین عبارت آمده است که هذا اخي لحمد من لمحي و

من دخی و هو عسده علي و طي سننني بقابل النالكين والفاطين
والمارقين من بعدني اسمي واشهدي يا امه سلمه لوان جلا
عبد الله الف عام بين الركن المقام ثم لقيد وهو مبعوض عليا
وعترته كيد الله في النار علي امر اسد فرمود رسول خدا ص الله
که این مرد یعنی ابن ابیطالب علیه السلام برادر من است خوی و طبع او خوی
و طبع من است و گوشت او از گوشت من است و خون او از خون من است و آن
علي ابن ابیطالب علیه السلام بیا کجا و علم من است بشنو و گواه شوای ام
که او بعد از من گشته بهیئت شکنان و ظالمان و از دین بیرون شده گشته
و گواه شوای سلمه بخدا سو کند که او زنده گشته سنت من است و بشنو
و گواه شوای ام سلمه که بدستی که اگر فرض کنیم که بنده از بند کاین
کند خدا ایتعالی را هزار سال و بعد از هزار سال میان رکن کعبه و مقام
ابراهیم و بعد از آن ملاقی شود خدای خود را در حالی که آنکس و شمی کرد
باشد یا علي می اندازد حضرت عزت بر منی آنکس در میان از آنکس

دقی کند

و می افکند او را بر مکنون در جهنم **و این مرد** در مناقب خود از ابو سعید
خدری روایت کند که گفت یک روزی قصد زیارت حضرت رسول خدا
کردم آنحضرت فرمود که ای ابو سعید گفت لبیک یا رسول الله فرمود آن
الله عموداً تحت العرش یضی لاهل الجنة کما تضي الشمس لاهل
الدنيا لا یناله الاعلی و محبوه بدستی که حضرت عزت راست
زیر عرش که روشنایی می بخشد یا همل جنت چنانچه روشنایی می بخشد
آفتاب یا همل دنیا نیز بد آن آستان مگر علي ابن ابیطالب و دوستان
و در کتاب وسیله المتقین از عمر بن الحنفی مرویت که گفت یا رسول
نشته بودم که حضرت فرمود یا عمر و ایجب ارا ملک عمود الجنة
که ای عمر آیا دوست میداری که بتو نایم ستون بهشت را گفت بلی یا رسول
بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علي ع در گذر آمد حضرت رسول خدا
فرمود هذا او اهل الجنة بیته عمود الجنة یعنی این علي و
او ستون بهشت **این معاذنی** مالکی در کتاب مناقب خود از ابو هریره

روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح گذارد بعد از آن
فرمود اِنَّ تَرَوْنَ بِمَاءِ هَذِهِ جَبْرِئِيلَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اِنَّ اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ قَضَىٰ فِي الْجَنَّةِ ثَلَاثَةَ مِائَاتٍ يَأْكُوتُ خُمُرًا وَثَلَاثَةَ
مِائَةٍ زَبْرَجَدٍ وَثَلَاثَةَ مِائَةٍ لَوْ لَوْ رَطْبَةٍ حَرَبٍ
عَلَيْهَا طَائِفَاتٌ جَعَلَ بَيْنَ الطَّائِفَاتِ عُرُفًا وَجَعَلَ فِي كُلِّ
عُرْفَةٍ شَجْرَةً جَعَلَ حَمَلَهَا خَوْرًا لِّلْعَيْنِ وَاجْرِي عَلَيْهِ عَيْنُ
السَّلَامِ ثُمَّ اسْتَلَّ فَوَثَبَ رَجُلٌ مِّنَ الْقَوْمِ فَقَالَ يَا رَسُولَ
اللَّهِ لِمَن ذَٰلِكَ الْقَضِيْبُ فَقَالَ مَن أَحَبَّ أَن يَتَمَسَّكَ بِذَٰلِكَ الْقَضِيْبِ
فَلْيَتَمَسَّكَ بِحَبِّ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ كَمَا يَأْكُلُ جِيرَسٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَمَرَهُ هُوَ بَارِ حَضْرَتِ رَسَالَتِ پَنَاهِي خُود فَرَمُودَ كَمَا مَسِيدَانِدَ كَرِجَلِ
فَرُود آمد و گفت ای محمد بدستی که حضرت عزت نشانیده است بکشته
درختی در بهشت که سه یک آن از یاقوت سرخ است و سه یک آن از زبرجد
سبز است و سه یک آن از عروارید تازه و سه یک آن از بلای طاقا زده است

در میان طاقا غرقه آفریده است و در هر غرقه درختی افشا کرده و کرده اند
باد آن درخت را حور عین و روان کرده است بر آن شاخ آب چشمه
سلام را بعد از ذکر حدیث رسول خدا خاموش گشت پس یک مردی
از آن گروه که حاضر بودند از جای برخاست و گفت ای رسول خدا از برای
کبیر آن شاخ درخت پس حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله فرمود
که هر که دوست میدارد که بان شاخ چنگ درزند باید که چنگ درزند
و مودت علی ابن ابیطالب و تقوی این حدیث است قول حضرت
عزت که یا ایها الذین آمنوا اهل اذکم علی تجارة تبخیکم
مِن عَذَابِ الْاِیمِ یعنی ای گروه گرویده گان آیا دلائل کنم شمارا از
غایم بر بازگانی که نجات دهد و بر نماند شمارا از عذاب دردناک که آتش
دور است مفسران اهل بیت رسول خدا میگویند که آن تجارت
ایمان بوجه دایمت خدا و نبوت محمد مصطفی و ولایت علی مرتضی است
تَوْمُنُوتَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ پس حضرت عزت خود بیان عجات

مخبر از درکات منکد میکند میفرماید بگوید خدا و رسول خدا پس کسی که
گوید رسول خدا البته میگوید و بحضرت علی مرتضی و اولاد طاهرين او
صلوات الله عليهم اجمعين زیرا که ایمان بخدا و رسول و قتی ثابت است
که ایمان بولایت و محبت امیرالمومنین علی و اولاد طاهرين او باشد
چنانچه از احادیث و آیات که در بحث امامت مذکور شد ظاهر است
و تَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاذا رَأَيْتُمُ الْكُفْرَانَ كَرِهَ اللَّهُ
بِإِيمَانٍ وَجَهَادٍ دَرِیْهِ خُذُوا عِدَائِي دِينَ بِأَمْرِ اللَّهِ وَانْفُسَكُمْ
ذَلِكُمْ أَنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ بِاللَّهِ خُذُوا عِدَائِي دِينَ بِأَمْرِ اللَّهِ وَانْفُسَكُمْ
کنید بنفسمای که متعرض قتل و حرب شوند از دمناطی قتل است که
اصحاب رسول صلی الله علیه و آله بحضرت رسول خدا گفتند ما کلام
عمل بجا آوریم که ما را از عقوبات آتش دوزخ برساند و برونده جان
روح در میان رساند حضرت عثرت این آیه فرستاد یا ایها الذین
آمَنُوا اِلٰی آوِا اَیْمَةً مِّمَّنْ یَاکُفِّرُ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ وَیُؤْتِکُمُ الدِّیْنَ

پس

آنچه می جسته نازل شد یعنی علی که بنده را از سختی بچین رهایی بخشد
و یا علای علی بن فرود آورد ایمان بوجده انیت خدا و نبوت من
و بولایت علی و جهاد است و آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد بهرست
مرشمار از معاطات اگر هستید که داند طریق تجارت حقیقی را یعنی اگر
عالم شوید بخیرای ایمان و جهاد معتقد شوید باینکه آن سودیت برنج
و ای می و نفع مردمی که فوز ثواب و نجات از عقاب است و تجارت
اموال برنج فانی است هر آینه اجاوب گشت کنید و آنرا بر سایر ارباب
مقدم دارید پس اگر ایمان آرید بخدا و جهاد کنید در راه او یعنی
لَحْمَهُ دُونَ بَعْضِهِ وَیَدَهُ خِلْفَهُ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ بِمَا رَزَقَهُ الْإِيزَارِی شاکنایان گذشته شمارا و در آرد
شمارا در آخرت بدستانهای که میزد و از زیر آن آنها را عروجهای
و مَسَاكِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
و در آرد شمارا بحسکتهای پاکیزه در بوستانهای با امامت که هرگز از آنجا

میرودن نیاید و آنچه مذکور شد از مغفرت و در آمدن در بهشت رسیده ای
بزرگ است از آنچه مردمان آنرا فوز می شمرند از طول بقا و حکمت و نیا
و در تفسیر علمای اهل بیت آمده که مسکن طیب بهمانست که در حدیث
سابق مذکور شد **و در حدیث آمده** که جنات عدن کوشکی است که در
اندک و در آن کوشک هفتاد هزار سر است از باقوت و در هر سرای هفتاد
هزار خانه است از زعفران و در هر خانه هفتاد هزار سریر و در هر سریر هفتاد
فرش از ابرو و در هر فرش هفتاد هزار سرشته و در هر خانه از آن هفتاد
ماید و در هر مایه هفتاد و یک طعام و در هر یک از آن خانه یاغلا می
باشد و خدا تعالی مؤمنان را چندان قوت دهد که با همه زمان خلوت
کند و با هر یک با نداد طعام بخورد و این نعمتی است عظیم در عقاب مشیقا
و مجتبان علی مرتضی و اولاد نجاب او را **در کتاب و سینه المتعبدین از پیغمبر**
مرویت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مَنْ أَحَبَّ أَنْ
يُحْيِيَ حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَوْتِي وَيَمْسَكَ بِالْعَقِيبِ الْيَاقُو

الَّذِي خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلْيَمْسَكَ أَوْ فليَتَوَلَّى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ
بَعْدِي هَرَكَةً دُونَ ذَلِكَ مَنْ كُنْتُ مِثْلَ مَنْ كُنْتُ مِنْ وَمِنْ
مِثْلَ مَنْ كُنْتُ مِنْ وَخَوَّاهُ كَيْفَ كُنْتُ دُونَ بَنِي شَاخٍ يَاقُوْتِي كَيْفَ كُنْتُ
عَزَّتْ أَوْ أَوْفَرِيهِ هَتَّ بِسْ بَايْدَ كَيْفَ كُنْتُ دُونَ بَايْدَ سِتِي وَزَرْدِي
ابن ابیطالب بعد از من و درین ترویج عبارت احتمال دارد که
راوی باشد و الله اعلم **و در کتاب خطیب خوارزمی از انس بن مالک**
مرویت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خَلَقَ اللَّهُ مِنْ
نُورٍ وَجْهَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ لَهُمْ
لَيْسَ تَغْفِرُونَ لَهُ وَالْمَحَبَّةُ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَفَرِيهِ هَتَّ
از نوروی علی ابن ابیطالب هفتاد هزار سرشته که استغفار میکنند
برای حضرت علی و برای دوستان او تا روز قیامت **و مصدق**
همین است قول حضرت عزت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا يَعْنِي بَرِيَّتِي كَيْفَ كُنْتُ

ایمان آوردند و عمل صالح کردند و زود باشد که الله تعالی از برای ایشان
بیا فرزند دوستی **خطیب** خوارزمی در مناقب خود از ابن عباس روایت
کنند که گفت نزلت علی ابن ابیطالب جعل الله له و ذی القلوب
المؤمنین این آیت مذکور در شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل
شد گردانیده است از برای او مودت و محبتی در دلهای ایشان
مؤمنان **ابن مرویه** در کتاب خود از برای بن عارب نقل کرده
که قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلي ابن ابیطالب
يا علي قل اللهم اجعل لي عندك عهدا واجعل لي عهدك
و ذی واجعل لي في صدور المؤمنين مودة فنزلت که گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
ای علی بگو ای بار خدا من بیا فرین برای من نزدیک خودیانی
و بیا فرین برای من نزدیک خود دوستی و بیا فرین برای من در میان
مؤمنان محبتی و دوستی پس این آیت مذکوره فرموده **صحیح این است**

قل فبذلک

قول خدا تعالی وقفوا انهم مسئولون یعنی در روز قیامت
از جانب حضرت عزت این ندا آید که خلائق را ایستاده کنید بدستی که
از ایشان پرسیده خواهد شد از دوستی علی و اولاد **ابن مرویه** در کتاب
خود از ابن عباس روایت کنند که انهم مسئولون عن ولایت
علی ابن ابیطالب که گفت ابن عباس که بدستی که آن خلافتی پر
خواهند شد از ولایت علی ابن ابیطالب و **محمد بن حنفیه** در کتاب خود
گفته که قال ابو سعید الخدری مسئولون عن ولایت علی ابن
ابطالب **ابن مرویه** در کتاب فردوس الاخبار از ابن عباس روایت
خدری هر دو روایت کنند که گفتند قال رسول الله صلی الله علیه و آله
في قوله تعالی وقفوا انهم مسئولون يسألون عن الامر
یولایة علی ابن ابیطالب که فرمود رسول خدا از قول خدای تعالی
که وقفوا تا از من پرسیده میشود از امر کردن بولایت علی
ابطالب و **مبین** همین قول حضرت عزت ان الذين آمنوا و عملوا

الصلوات اولئك هم خير البرية **ابن مرويه واخطب** خواری
هر یک در کتاب مناقب خود از **ابن شریح** انصاری که کاتب حضرت
امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود روایت کنند که گفت شنیدم که حضرت
مرتضی علی علیه السلام میفرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله با من گفت
در حالتی که آنحضرت را بر سینه خود نیکه و میل داده بودم که ای علی
أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ أَنْتَ وَشِيعَتِكَ
وَمَوْعِدِي وَمَوْعِدُكَ الْخَوْضُ إِذَا حُبَّتِ الْأُمَمُ لِلْحَسَابِ
تَدْعُونَ غَيْرَ الْمَجْلِسِ أَبَانِ شَيْدِي أَي عَلِي قَوْلَ خدای تعالی را
که فرمود برستی که انسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کرده اند ایشان
بهترین مخلوقات آن کرده توئی و شیعتوست و وعده گاه من و شما
در خوض کوثر است هرگاه همه امتها برای حساب دادن بزاوردند ^{خوانند}
میشوند و حال آنکه پیشانی و چهار دست و پای شما سفید و نورانی باشد

واخطب خواری در کتاب خود روایت دیگر نیز نقل کرده از جابر
بن عبد الله انصاری که گفت گفتم عند النبی فاقبل علی ابن
ابطالب فقال رسول الله صلی الله علیه و آله قد آتاكم
اخی ثم التفت الی الکعبه وضر بها بیده ثم قال
وَالَّذِي لَفْسِي بِيَدِهِ ان هذا وشیعته هم الفائزون
یوم القيمة ثم قال انه اولکم ایمانا واولکم بعهد
الله واولکم کبریا موالله واعد لکم فی الرعیة
واقسمکم بالتسوية واعظمکم عند الله مرتبة قال ووز
عنه و الا یز آن الذین آمنوا وعلو الصالحات اولئک
هم خیر البریة قالی وکان اصحاب محمد صلی الله علیه
اذا قبل علی علیه السلام قالوا قد جاء خیر البریة کربوکم
ما ندیک پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که حضرت علی علیه السلام
آمد پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که برستی که برادر من

شما آمد و بعد از آن التفات بسوی خانه و کعبه را بدست خود زد و فرمود
اگر جان من بدست قدرت اوست بدستی این کس یعنی علی و شیعه او
ایشان در ستمکار در روز قیامت و بعد ازین فرمود بدستی که او اول
از شما در ایمان آوردن بخدا و بیشترین است در وفا کردن بقصد و پیمان خدا
و بهترین شماست در قیام نمودن بفرمان خدا و عادل ترین شماست در
رعیت و نیکوترین شماست در قیمت کردن بر کسی و سبیه و عظیم ترین
شماست نزدیکی حق تعالی از روی افزونی و مراتب جابر گوید فرمود
این آیه که **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بَعْدَ مَا نَفَخْنَا فِي نُفُسِهِم مِّنَ الرُّوحِ**
می آمدند حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام میگفتند بهترین مخلوقات
وَقَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ
عند مبلین مقعد بر بدستی که بر بهترین کاران در بهشت و جوی روان
و در شبنم صدق نزدیک پادشاه بسیار قدرت **خطیب** خوارزمی و
مردویه هر یک در مناقب خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده

و روایت خطیب این است که قال رسول الله صلى الله عليه وآله
لِعَلِيٍّ مِّنْ أَحِبَّتِكَ وَقَوْلَاكَ أَسْكَنَهُ اللَّهُ مَعَنَا ثُمَّ تَلَا رَسُولُ
اللَّهِ صِرَاطَ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ إِلَى آخِرِهِ رَسُولُ اللَّهِ
مرامیر المؤمنین علی علیه السلام را که کسی دوست داشت ترا و تو را کرد
فرو داد و حضرت انیس را با ما و منزل با بعد از آن حضرت رسول آیه
تلاوت کردند و در روایت ابن مردویه اینست که گفت رسول الله
صلى الله عليه وآله قد اكرأ أصحاب الجنة فقال صلى الله عليه وآله
إِنِّي أَقُولُ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَخَوْلَا إِلَيْهَا عَلِيٌّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَقَالَ ابُودِجَانَةَ الْأَنْصَارِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبَرْتَنَا أَنَّ الْجَنَّةَ
مَحْرَمَةٌ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى تَدْخُلَهَا وَمَحْرَمَةٌ عَلَى الْأُمَّمِ
حَتَّى تَدْخُلَهَا أَمَّا تَنْكَ قَالَ بَلَى يَا أَبَا دِجَانَةَ مَا عَمِلْتَ إِنَّ
اللَّهَ لَوَاعٍ مِّنْ نُّومٍ وَمِنْ عَمُودٍ مِّنْ يَّاقُوتٍ مَّكَتُوبٍ عَلَى ذَلِكَ الْقَوْلِ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ آلُ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ صَلَاتُ

لوا امام القیمة و حزب بیده الی علی ابن ابیطالب قال
 فیشر رسول الله صلی الله علیه و آله بذلك علیاً فقال الحمد
 لله الذی کرمنا و شرّفنا فیک قال له ابشر یا علی ما من عبد
 یتخل مودّتك الا یبعثه الله سمعت يوم القیمة ثم قرأ رسول الله
 صلی الله علیه و آله فی مقعد صدق عند ملک مقدر
 که گفت جابر که بودیم ما نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله پس احباب
 آنحضرت یاد جنت میکردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در
 اول کسی که از اهل بهشت در می آید و داخل می شود در بهشت علی ابن
 ابیطالب است پس ابو جانه انصاری گفت یا رسول الله تو بما خبر دادی
 که بهشت بر انبیا حرام است تا وقتی که تو بهشت داخل نشوی و حرام است
 بر جمیع امتها تا وقتی که امت تو داخل نشود حضرت فرمود بلی ابو جانه
 نمیدانی که هر حضرت عزّت را علم بزرگ است از نور و ستونی است از بنا و
 نوشته است بر آن علم نور که نیست خدای مکرزات پاک الله تعالی و محمد

و نکرده

فرستاده شدت و آل محمد بهترین مخلوقات اند و صاحب آن علم بزرگ
 که از نور انام و پیشوای اهل قیامت است و درین هنگام حضرت رسول صلی الله
 برت مبارک خود لبوی علی ابن ابیطالب اشارت کرد جابر گوید که رسول
 امیر المؤمنین علی را باین بشارت داد پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام
 که سپاس و ستایش آن خدای را که ما را بوطه تو مکرم و مشرف کرد پس
 آنحضرت با جمیع المؤمنین فرمود که بشارت باد ترا ای علی که نبوت از
 بنده گمان خدا کسی که دوستی ترا بر خود بند و مکر آنکه بر آنکه خدا تعالی بفرستد
 قیامت آن بنده را همراه ما بعد از آن حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 آیه مذکور را خواند **قوله تعالی** ان الذین لا یؤمنون بالآخره عن
 الضراط لیساکفون یعنی بدستی که آنکه ایمان قیامت نیاوردند
 و نمی آید از راه رست بر کن راه اند **محمدت حبیبی** گفت که ازین صراط
 محمد و آل محمد مراد است **و این مراد** از علی مرتضی علیه السلام روایت کند
 که قال علی مرتضی علیه السلام بر کن راه از ولایت ما است که در قرآن

عظیم واقع شده است **وقوله تعالی** مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ
 أَمْثَلِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا قَالَ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ جُنُبًا بِالسَّيِّئَةِ يَعْنِي مَرَادًا زَسَنَهُ دُوسْتِي مَاهِتْ وَمَرَادًا
 دُشْمَنِي مَاهِتْ يَعْنِي هَرَكِ رُزْقِيَامَتِ ائِدْمِيكْ نِيكُوِي اَوْرَاوَهْ چندان ثواب
 خواهد بود و آن کسانی که روز قیامت ائِدْمِيکْ بیدی پس جزا و عذاب نیمی یا
 کم مثل آن بری **وقوله تعالی** وَجَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَحِلْمٌ
 مِنْ قَرْعٍ يَوْمَئِذٍ اجْنُوتْ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَهُ خَيْرٌ
 فِي النَّارِ يَعْنِي کَسِي که آمد روز قیامت بر نیکوئی پس او را بهتر از آن است
 و اما که بدین صفت اند از ترس آن روز ایمان اند و کسی که آمد روز قیامت
 بر تَشْ دوزخ بروی در افتد **ومرویت** الذی علی بن ابیطالب که فرمود
 الْحَسَنَةُ جُنُبًا وَالسَّيِّئَةُ بَعْضُهَا مَنْ جَاءَ بِهَا لَقِبَهُ اللَّهُ
 عَلِيًّا وَجَهَهُ فِي النَّارِ که مراد از حسنه که نیکوئی است دوستی
 و زیدین است با ما که اهل بیت رسول خدا ایم و مراد از سیئه که بدی است

دشمنی

دشمنی و زیدین است با ما و هر که در روز قیامت بدشمنی آمد حق تعالی او را
 در تَشْ دوزخ بروی در افتد **وقوله تعالی** الْقِيَامَةُ فِي جَهَنَّمَ كُلُّ كَفَّارٍ عَنِيدٌ
 يَعْنِي نَفْسُكَ در دوزخ هر ناکرده و ستیزه کننده امر حق را یعنی امر حق
 که در باره خلافت و ولایت و مودت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
 علیه السلام و اولاد طاهیرین او صلوات الله علیهم صادر شده مناجات
 و بسیار کشیده اند مر نیکوئی را یعنی باز دارند و اند مال خود را از حقوق و احب
 او یا باز دارند و اند مردمان را و منع کنند و اند ایشان را از ولایت و خلافت
 و مودت اهل بیت معتقد مرنیب و کذا رانیده اند از حد و الهی
 معاودت نمایند و اند با اهل آن یعنی که شستن مودت و خلافت امیر المؤمنین
 علی علیه السلام و اهل بیت طاهیرین او را و دشمنی کردند با حجاب و دوزخ
 ایشان و بسیار شک آورده اند در وحدانیت خدا و در جزایا بیا
 آورده اند در یکی و شستن محمد مصطفی و علی مرتضی که ایشان یک نورند
 بی زیاده و کم و این معنی که ایشان یک نورند مخصوص است از قول حضرت

رسالت بنامی که در کتب احادیث عامه و خاصه مکرر التواتر است از انجمله
حدیث ثریانی که در کتاب نزول السائرین و در کتاب مناقب خلیف
خوارزمی از سلمان فارسی روایت شده که گفت سمعت جیبی المصطفی
صلی الله علیه وآله يقول كنت انا وعلي نور واحد بين
يدي الله عز وجل مطبقا ليسبح الله ذلك النور ويقدمه
قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم
ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شيء واحد حتى افرقنا
في صلب عبد المطلب فجاءنا وجزء علي ابن ابي طالب **مشهور**
والملي در کتاب فردوس الاخبار بروایت سلمان فارسی از رسول خدا
صلی الله علیه وآله الاطهار نقل کرده قال قال رسول الله ﷺ
خلقت انا وعلي من نور واحد قبل ان يخلق الله آدم
عشر عام فلما خلق آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل
في شيء واحد افرقنا في صلب عبد المطلب ففي النبوة **در کتاب**

ابن معاذ بن مالكی بروایت سلمان رضی الله عنه منقولست که میگوید
كنت انا وعلي نور واحد بين يدي الله عز وجل
ليسبح الله ذلك النور ويقدمه قبل ان يخلق الله آدم
بالف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور في صلبه
فلم يزل في شيء واحد حتى افرقنا في صلب عبد المطلب ففي
النبوة في علي خلافة **در کتاب** مذکور بروایت ابی ذر رضی الله عنه
مرویت که گفت سمعت رسول الله ﷺ يقول كنت انا وعلي
نور من بين العرش ليسبح الله ذلك النور ويقدمه قبل
ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلم يزل لنا وعلي في شيء
واحد حتى افرقنا في صلب عبد المطلب **در کتاب** بروایت
جابر بن عبد الله مرویت که گفت عن النبي ﷺ قال ان الله انزل
قطعة من نور فاسكنها في صلب آدم فساء فيها حتى قسمها
جزئين في صلب عبد الله وجزءي في صلب ابي طالب فاجري

نبیاً و اخرج علیاً ولیاً **ترجمہ** اول حدیث با بعضی از عبارات دیگر خدا
 مذکور سلمان گفت کہ شنیدم از محبوب خود محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ
 کہ میفرمود من و علی با ہم دیگر یک نور بودیم در پیش خدای عزوجل کہ تسبیح
 و تقدیس میکرد آن نور واحد خدای را پیش از آفریدن آدم بپارده ہزار سال
 الوہیت کہ ہر روز آن پناہ ہزار سال این جهان است چون خالق چون آدم را
 آفرید آن نور را در پشت او ترکیب کردہ و مادہ حیات او گردانید پس ہمیشہ
 و علی در یک جا میبودیم و از ہمدیگر جدا نمیشدیم تا در پشت عبدالمطلب
 و در پشت عبدالمطلب از یکدیگر جدا شدیم جزوی بہ پشت عبدالمطلب کرد
 و گردانید حضرت عزت علی را ولی و خلیفہ **و در حق خطیب** خوارزمی بہنا
 دیگر از حضرت امام حسین علیہ السلام مرویت کہ گفت قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ کنت انا و علی من نور واحد بین یدی
 اللہ عزوجل من قبل ان یخلق آدم بامر بقرۃ عشر الف سنۃ فلما
 خلق اللہ آدم سلك ذلك النور فی صلبہ فلم یزل اللہ یبقلہ

من صلب الی صلب حتی افرہ فی صلب عبدالمطلب ثم
 اخرجہ من صلب عبدالمطلب فتحدہ قسمین قسماً فی صلب
 عبد اللہ و قسماً فی صلب ابی طالب فعلی منی و انا منہ لمحہ
 لحي و دمه دمی فن احبہ فیحبی احبہ و من ابغضہ فیبغضہ
 ابغضہ یعنی گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ کہ من و علی از یک
 نور بودیم و نزد خدای عزوجل پیش از آفریدن آدم بپارده ہزار سال
 الوہیت و چون حضرت عزت آدم را آفرید آن نور در پشت او را آورد
 پس ہمیشہ من و علی آن نور را در پشتی بہ پشتی نقل میکرد تا آنجا کہ او را
 در پشت عبدالمطلب قرار داد بعد از آن او را از پشت عبدالمطلب
 آورد و بہ وقسمت کرد قسمی در پشت عبد اللہ نهاد و قسمی در پشت ابی طالب
 پس علی از من است و من از ویم و ہمین فقرہ را شاہ نعمت اللہ بنظر آورد
 کہ **بیت** مصطفیٰ را مرتضیٰ دان مرتضیٰ را مصطفیٰ : خاک بر چشم
 و و بنیان دعا باید زد و : و گوشت او گوشت من است پس ہر کہ او را

دوست دشت یقین که بسبب دوستی من اورا دوست دشت و هر که
دشمن دشت یقین که بسبب دشمنی اورا دشمن دشت بر خداوندان دان
درست مخفی نیست که چون در احادیث گذشته لفظ جزو واقع بوده و لفظ
جزو قلیل و کثیر مطلق واقع میشود بنا برین درین حدیث شریف بلفظ
ادا فرموده تا دلیل صریح باشد بر سویت آن نور واحد که نبوت و ولایت
منقسم شده است و اسلام و ایمان عبارت است از گردیدن امت بر
و ایشان چنانکه مولانا جلال الدین محمد دوانی فرماید **سیت** خورشید کمال است
نبی مادی - اسلام محمد است ایمان علی - که بنده برین سخن میطلبی بگو که
زینیات همانست جلی و **مقوی همین** حدیث صحیح شریفی که در کتاب خطیب
خوارزمی و در کتاب نزول السامری و در کتاب فردوس الاخبار بر روایت
ابن عباس از رسول قهار صلی الله علیه و آله الاطهار روایت که فرمود علی
مبتی راسی من بدنی و **در کتاب** وسیلة المتعبدین از ابن عارب روایت
که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و آله علی مبتی بمنزلة راسی

من جسدی بر عالمان پاک طینت و عارفان صاحب بصیرت پوشیده
نیست جمیع حواس و آلات و جوارح و عضوها و بدن و جسد تابع سر است
و او در بدن بمنزله امیر و سرآمد همه آنهاست و ازینجا است که عرفا نامیده اند
مجموع شخص محمدی صلوات علیه و آله را عالم و امیر و مقتدای و پیشوا و ائمه
عالم جناب ولایت مآب امیر المؤمنین و امام المقتدین علی ابن ابیطالب
و بعد از آن فرزندان بزرگوار و صلوات علیهم با آن علم عالم باقی **فقیه**
بر جسد از قبیل شرافت روح است بدن و ازین حدیث نیز مستفاد گردید که
محمد و علی الیک نورند که یکی مظهر نبوت شده و دیگری مظهر ولایت و ولایت
اوشده چنانکه که از او یاد یافت و بر همین معنی است کلام حجة الاسلام
محمد غزالی که در احیای علوم کفیه **الولاية افضل من النبوة لان**
الولاية صفة الخالق والنبوة صفة المخلوق ولان الولاية
امر باطنی والنبوة امر ظاهری ولان الولاية لا نهاية
لها انتهى كما قال صلى الله عليه وآله لانني بعدني زيرك

مراد ازین ولایت ولایت نبی است بخوبی که از ماضیه دهنه شده پس از
 مضامین احادیث گذشته معلوم میتوان کرد سر حدیث توحید که پس
 المحدثین و ثقه الموقدین شیخ صدوق مخبرین بابو یقینی در کتاب معانی
 الاخبار نقل کرده است بقطع بنادر کتاب مذکور از امیر المؤمنین علیه السلام
 مرویست که گفت قال رسول الله صلى الله عليه وآله التوحيد
 ظاهره في باطنه وباطنه في ظاهره وظاهره موصوف
 لا يرى وباطنه موجود لا يخفى وطلب مكان ولم يخل
 منه مكان طرفه عين حاضر غيب محدود وغايب عين
 مفقود يعني ان توحيد معروفی که ارباب عرفان بسبب آن از بعد
 و دوری خدا بجات می بایند و بقرب نزدیکی او می رسند که بهشت و
 روحانی عبارت ازین است یکی گفتن و یکی دانستن نور حضرت عزت
 که تجلی کرده و جلوه نموده و مقسم بدو قسم شده قسمی از آن آثار نبوت و رسالت
 مطلقه کلیه شده که مظهر آن حضرت ختمی پناه محمدی است که نبوت و رسالت

جمیع پیغمبران بسبب نور نبوت و رسالت اوست صلی الله علیه و آله و نبی
 از آن آثار ولایت و خلافت مطلقه کلیه شده که مظهر او علی مرتضی است
 که خلافت و ولایت جمیع خلفا و اولیا که پیش از زمان آنحضرت بوده اند
 و بعد از آن خواهند بود بسبب نور ولایت و خلافت آنحضرت است پس
 این هر دو مظهر یکی اند از نور الهی چنانکه از حدیث سابق معلوم شد پس
 برای اثبات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله فرمود **التوحید**
ظاهره في باطنه یعنی یکی گفتن و یکی دانستن آن نور که منقسم شده است که
 ظاهر آن یکی در باطن آن قسم دیگر است باین معنی که آنچه از احکام و غیر
 که در ظاهر امر نبوت است آن در باطن امر ولایت است یعنی آنچه من حکم
 میکنم از جانب خدا در ظاهر پیش از حکم کردن در باطن بر علی ولی است
 و میداند و لیکن او مأمور از جانب حضرت عزت نیست باظهار آن مکرر
 باینانی و خواص خود و **باطنه في ظاهره** یعنی آنچه در باطن امر نبوت است از
 اسرار در ظاهر امر ولایت مطلقه کلیه است که مظهر آن اسرار علی ولی است بنفیس

آنچه از اسرار آبی که در باطن من بود و من مأمور نبودم بگفتن و کردن
آن اسرار آن در ظاهر علی است که او از جانب حضرت غوث مأمور است
بگفتن و کردن آن **و ظاهر موصوفی الایری** یعنی ظاهر آن نور که صنف
کرده شده است یکی گفتن و یکی دانستن امر نبوت و امر ولایت و دیده شود
باین معنی که کسی را نمی بینیم که ما را چنانچه حق یکی گفتن و یکی دانستن من
و برادر من علی است بدانند و بگویند **و باطن موجود لا یخفی** یعنی باطن
آن نور منقسم شده است بدو قسم موجود است و پوشیده نیست باین معنی
که آن ولایت مطلقه کلیه که در باطن امر نبوت بود در ظاهر امر ولایت است
و این معنی پوشیده و پنهان نیست زیرا که اسرار چند ی که از حضرت ولایت
پناه امیر المؤمنین علیه السلام که پیش از زمان حضرت رسالت پناه محمدی
و در زمان آنحضرت و بعد از زمان آنحضرت ملاحظه کرده و دیده شده عقل
کامل در می یابد و تصدیق میکند که اینچنین اسرار را که از حضرت ولایت پناه
علی مرتضی دیده بودند و میدیدند و خواهند دید مثل بطن هر دو دست

و نور و در زمان طوفان نوح و مثل وعده دادن آنحضرت در ماه مبارک
رمضان بچند کس در یک روز حاضر شدن آنحضرت در یک وقت در شب
بنده آنها و مثل حاضر شدن آنحضرت در وقت نطفه لبستن اطفال در رحم
و حاضر شدن آنحضرت در وقت موت هر مؤمن و کافر بر آنچه صورت
خواهد یافت مانند اینها که در کتب احادیث وارد شده از پیغمبر یک از نبی
صه و آن ممکن نیست مگر از آنحضرت و از اولاد و طاهرين او صلوات الله
و ازین قبیل است خبر دادن مرتبه آنحضرت است زیرا که آفتاب که از جمله
مخلوقات آن نور و هدایت یکی است که از مشرق تا مغرب در هر شهری
و بلادی که دیده میشود پس آنحضرت که بی شبهه و هم خیال و در وقت
نفس الامر که نور حضرت این دو متعال است و اینکه مقرر است که نور انوری
نور جدا نیست و غیر از نور نیست پس آنحضرت در همه جا حاضر است و
از آنحضرت خالی نیست و آنحضرت رسالت پناه فرمود **یطلب**
بکل مکان و لم یخل منه مکان یعنی آن نور وحدانی حقیقی که اولاد

بالذات در مطهرین مذکورین بر سبیل جامعیت و تمامیت و اتمیت متعارف
شده است تا مایه و بالتبع از سبب ایشان در سایر مظاهر بحسب اختلافات
استعدادات ظهور نموده بسته میشود یعنی طالبان و سالکان شاه
حقیقت او را میجویند بر هر مکانی و حال آنکه از ایشان غایبی نیست هیچ
مکانی در هر چشم زوئی یعنی پیوسته است و جدا نیست از آن مکانی بسته
میشود در هر مکانی و خالی نیست هیچ مکانی از آن **نور حاضر غیر محدود**
و حاضر است آن نور واحد و محدود و سجد نیست و غایب غیر مفقود غایب است
آن نور واحدانی حقیقی از نظر کوردلان کمره و مفقود نیست از نظر مخلصان
هو خواه پس ازین کلمات سعادت سمات توحید حقیقی که عبارت است از
نور وحدانی حقیقی است صورت ظهوری یابد و سالکان شاه راه حقیقت
که مجانب با خلاص اهل بیت نبوت اند از آن بهره مند و محظوظ میگردند
و از بویده بصیرت می بینند و بدانش درستی یابند که علت غایی
از خلق عالم ظاهر و باطن ایشان اند و نور ایشان از ناصیه هر ذره از ایشان

موجودات و اعیان کاینات تابان و نمایان است و از نظر کوردلان کمره
و احققان دل سیاه که بیکانه اهل توحید اند پوشیده و پنهان است و درین
وقت گفته میشود و بر هر ذی شعوری پوشیده نیست که اسلام و ایمان
موقوف است بر گردیدن و فرمانبرداری حضرت مهتر عالم محمد مصطفی
و برگزیده خالق اعظم علی مرتضی است زیرا که گردیدن و فرمانبرداری و اعتقاد
کردن بنورانیت و خلافت علی مرتضی گردیدن و فرمانبرداری و اعتقاد
کردن بنورانیت و نبوت محمد مصطفی است و گردیدن و فرمانبرداری و اعتقاد
کردن بنورانیت و نبوت محمد مصطفی گردیدن و فرمانبرداری و اعتقاد
کردن بتوحید خدا تعالی است **بیت** ایمان تو لا اله الا الله است و این
تو محمد رسول است میدان یقین که دین و ایمان ترا غر و شرف از
علی ولی الله است و مناسب این مقام است رباعی مولانا ربوئی که فرمود
بیت الله بود یک الف و با و دو دلام عاجز بود از درک کلماتش اتمام
از بنیه الف علی را بطلب در بار او دو دلام جو محمد را نام **و مطابق بهین**

حدیث است شریفی که صاحب کتاب فردوس الاخبار در کتاب مذکور
از رسول مختار صلی الله علیه و آله الاطهار روایت کرده است که قال
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِثْلُ عَلِيٍّ فِي النَّاسِ مِثْلُ
قُلِّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فِي الْقُرْآنِ يَعْنِي فَرَمَوْهُ رَسُولَ خَدَايَا عَالَمِيَّةً
مِثْلُ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ فِي فَضْلِ وَبِرِّهِ وَاخْلَاصِ أَوْجِنَا النَّبِيِّ
وَمَعْرِفَةِ تَوْحِيدِهِ وَبِدَرْكَاةِ احْدِيثِ وَقَرَبِ صَوْلِ وَبِجَهْرِ حَقِيقَتِ
دَرْمِيَانِ ابْنِ اِمْتِ مَا دَرْمِيَانِ مَرْدَمَانِ مِثْلِ قُلِّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ هُست در
فَضْلِ وَبِرِّهِ وَدَرْمِيَانِ سُورَةُ قُرْآنِي وَانْخَفَرَتْ نَاطِقِ هُست بَرْبَانِ جَالِ
خود چيزي را که بآن ناطقِ هُست قُلِّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بَرْبَانِ الْفَاعِلِ وَابْنِ قَضِي هُست
که زبان خال افصح هُست و بيان اولي هُست از زبان الْفَاعِلِ وَابْنِ جَبَةِ
جناب ولايت پناه مرتضوي فرمودن که قرآن کتاب صامت هُست و من
کتاب ناطقِ **و در کتاب** فردوس الاخبار از رسول مختار صلی الله علیه و آله
الاطهار روایت که قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَسْأَلُ

السموات السبع والأرضون علي قل هو الله أحد يعني بنا
نهاد شده است اسمائها و هفت گانه وز مینها بر قل هُوَ الله أَحَدٌ
يعني بر شناخت توحيد حضرت عزت پس درین گفته میشود که مقصود
حضرت از بنای دین بلکه از بنای وجود که عالم علوي و مغلي در قرآن است
بر شناخت علي ابن ابیطالب است **بیت** در مذهب ما کلام حق
ناد علي هُست طاعت که قبول حق بود یا د علي هُست از جمله افرین
کون و مکان مقصود خدا علي و اولاد علي هُست **و اما نام قرآن**
تفسیر کبر گفته که سوره اخلاص مرقآن را همچو حدقه هُست قرآنسان را و
قرآن صریف هُست و در آن صدف قل هُوَ الله أَحَدٌ هُست پس درین حکام
گفته میشود جمیع عوالم علوي و مغلي بمنزله شخص واحد هُست و علي ابن ابیطالب
حدقه و بنیائی هُست و درو مناسب این هُست رباعي که شیخ ابو علي فرمود
رباعي بر صفحه چهره ات یدلم نری معکوس نوشته هُست نام د علي
و ویای و وعین متصل گشته دو لام مار حاجب وعین و انف با خط

جلی و همه آیات و علامات عالم غیب و شهادت بمنزله صدف و درین
صدف علی ابن ابیطالب است **سلطان سرور تخت لولای است**
خورشید جهان فروز لولاک علی است **آن در که وجود کایناتش مرتبت**
آن در یتیم و کوه پر پاک علی است **و در کتاب آملی شیخ صدوق محمد باب و غنی**
رحمة الله علیه یقطع اسانید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرتبت
که یقول لعلی علیه السلام مثلك فی امتی مثل قل هو الله
احد من قراها مرة فقد قراها ثلث القرآن ومن قراها
مرتين فقد قراها ثلثی القرآن ومن قراها ثلثا فقد ختم
القرآن فمن احبک بلسانه فقد مکمل له ثلث الایمان ومن
احبک بلسانه وقلبه و نصرك بیده فقد استكمل له الایمان
والذی یعشی بالحق لا یحبک اهل الارض کحجة اهل السماء
لک لما علی احدب النار یعنی میگفت رسول خدا بعلی مرتضی صلوته
الله علیها مثل تو در میان امت در منزلت فضل و بزرگی مانند قل هو الله

۴۴
احد است در قرآن کسی که یک مرتبه بخواند سوره توحید را تحقیق که خوانده
سه یک از قرآن را و کسی که تلاوت کند سوره اخلاص را دو مرتبه پس
تحقیق که خوانده است دو حصه از قرآن را و کسی که تلاوت نماید سوره قل
هو الله احد را سه بار تحقیق که خوانده است تمام قرآن را پس کسی که
دوست دارد در برابران تحقیق که تمام شده است مراد است یک از یک
ایمان و کسی که دوست دارد در برابران و دل خود پس تحقیق که تمام
شده است مراد است دو حصه از ایمان و کسی که دوست دارد در برابران
و دل یاری کند تو بهر دو دوست خود پس تحقیق که تمام شده مراد است
کامل قسم بان خدائی که برانگیز نیست مرا برستی که ای علی اگر دوست
میداشتند ترا اهل زمین همجو دوست داشتند اهل آسمان مرزا الهی
عذاب کرده نمیشدند یکی از ایشان بان شس پس ازین حدیث بفر
معلوم شد که ایمان حقیقی علی ابن ابیطالب است و او سوره اخلاص را
توحید است و در کتاب عالم و کتاب عقل مبین است که مشایخ و بزرگان

وجود اسرار آیات الهی که منافع آن نزد حضرت رحمان است و میسر آن
منافع را بهندگان مخلص خود بر که خواهد فلک فضل الله یوتیه من یشاء
و در احادیث نبوی و ولوی رموز و اشارات چندی هست که دریا
نمی شود آنها مگر نور محبت و مودت اطاعت ایشان که نور آنی و سرچشمه
و رحمت غیر قابل انحصار است و صاحبان وحی و الهام اند که می اندازند
و القا می کنند در دل مجتبان خاص و مطیعان باخلاص نوری که بسبب آن
نور روشن می گردد آینه دل مجتبان خاص و زودده میگرد و در ملک قلب
مطیعان باخلاص که بقدر شناخت و مودت ایشان و بقدر اطاعت
و اخلاص ایشان بصاحبان وحی و الهام ظاهر می شود سر رموز و اشارات
احادیث ایشان بر و چنانکه از کلام معجز نظام بهترین انام مستفاد شود
که وَمَا الْفَضْلُ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَا الْفَوْزُ إِلَّا بِإِتِّبَاعِ رَسُولِ
اللَّهِ وَالتَّمَسُّكُ بِأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
یعنی نیت فضل و برتری کسی را در دنیا و عقبی مگر بوفیق و باری خدا

و نیت فروزی و رستگاری مگر بسبب اطاعت و فرمانبرداری رسول خدا
و چنانکه زدن بدامان مودت ائمه این صلوات الله علیهم همین
و **وَلَوْ بَدِیْنِیَ بَیْنَهُ وَبَیْنَهُ** که خطیب خوارزمی بقطع اسانید در کتاب خود
روایت کرده است که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَاظِلَةٌ بَهْجَةٍ قَلْبِي
وَأَبْنَاهَا عَمْرُو بْنُ قُوَادِيٍّ وَبَعْلَاهَا نَوْرٌ بَصْرِيٌّ وَكَأَنَّهَا مِنْ
وَلَدِهَا أَمْنَاءُ بَنِي جَبَلٍ مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ مِنْ
اعْتَقَمَ بِهِ نَجَا وَمِنْ تَحَلَّفَ عَنْهُ هَوِيٌّ يَعْنِي كَقَوْلِ رَسُولِ
که قاطع شادی و خوشوقتی دل من است و شوهر او روشنی چشم من
و فرزندان او میوه دل من و باقی ائمه از ولده او امینان پروردگار
من الله و ایشان همگی رسیان الله کشیده میان خلق خدا و کسی که
دست اطاعت بدامن محبت و مودت ایشان زدن جهم نرا
بعد و ناشناسی نجات یافت و بد بهشت و قرب شناسی رسید
و کسی که دست از دامن اطاعت و محبت و شناسایی ایشان برداشت

فرود رفت بجهنم بعد و ناسناسی و گرفتار شد عذاب الهی پس کسی که
شناخت حضرت امیر المؤمنین و اولاد طاهرين اورا بنورانيت و عطا
و ولايت و دیده ظاهر و باطن او منور بنور اطاعت و مودت ایشان
شده باشد از نظر بصيرت بی بیند و از دانش درست میخواند سوره
اخلاص و سوره توحید را در کتاب عالم وجود یقین میداند که ایشان
پرورش دهنده و مربی عالم ظاهر و باطن و عالم غیب و شهادت اند
و بغیر از ایشان مربی و پرورش دهنده نیست و هستند ایشان در
قرب الوصول حضرت احدیت هر یک واحد کاملی نیست با ایشان
در آن مرتبه قرب شریکی و نظیری و مثلی و مانندی و بودن ایشان
چنینی دلیل است قاطع و بر تانی ساطع بر نبوت مظهر عالم و بر وحدت ذاتی
حقیقی پس از مضامین احادیث مذکوره و ادله مزبوره مستفاد می شود
میکرد که کسی شک آورد در امر خلافت و امامت علی مرتضی و ائمه هدی
و نشاند ایشان را بنورانيت تحقیق که شک آورده در امر رسالت و نبوت

در تحقیق

محمد مصطفی و نشاند ایشان را بنورانيت و کسی که شک آورده است
در امر رسالت و نبوت محمد مصطفی و نشاند ایشان را بنورانيت
تحقیق که شک آورده است توحید خدای عزوجل و همچنین منکر و مشکک
هر یک از ائمه معصومین منکر و مشکک همه ایشان است بقول امام
بکن ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام علیه المنکر لا خیرنا
کالمنکر لا ولینا فالقیاه فی العذاب الشدید یعنی در فکند
شما ای محمد و علی المنکر را یعنی مشکک و منکر را در عذاب سخت از محمد
تیمم الوسطی روایت است که تریک بن عبدالله گفت که من عباد
سلیمان اعیش رفقه بودم و در مرض الموت او ناگاه ابو حنیفه و ابوی
و ابن شریبه در آن مجلس حاضر شدند و با اعیش گفتند که یا ابا محمد تو
بآخرت نزدیک شدی باید که استغفار کنی و از ذنوبت بشیانی
و از اکاذیب و اقاویل باطله که نقل آن بودی باز گردی و از ان شیانی
شوی بعد از آن گفتند که تو علی بن ابیطالب را بلند نمودی و در

بنده روشن راي که اندر ابي در راه علي برون نرود و از فرمان او سر نه
و مطيع و منقاد او باشد و و ابي بران بد بخت شقي که با او مخالفت
کند و کينه او در دل خود راه دهد و طريق مخالفت او سلوک نمايد و با او
و ايندای او مشغول شود و يا بن عكس بدان و آگاه باش که در روز
قيامت منافق جنت و نار در دست علي بن ابي طالب باشد پس اهل
باهر او در بهشت دايه و جاهل دوزخ با او معاقب و معتذب شوند
تفسير اهل بيت صلوات الله عليهم نه آمده که فرداي قيامت محمد و
بر صراط باشند و تعقيم مردمان نمایند پس از قبول خدا صلي الله
کار امت با امير المؤمنين علي عليه السلام تفويض کنند تا او دوزخ را گوید
هذه الي و هذا لك خذ بك فانه من اعدائي و ذريته
فانه من احبابي اين را بگير که از دشمنان من است و اين را بگذارد که
از دوستان من است و **و از کلمات النعمه** علي بن ابي طالب که در است که
حارث بهداني که از جمله مجتبان و يکت جهان امير المؤمنين بود با صبح

بن بنامه و جمعي شيعة بن ديگر نزد آنحضرت آمده و بجهت شدت
بجاري و پيري و در حالت سستي عصا را در دست گرفته خود را بر زمین
ميکشيده آنحضرت چون او را بان حالت بد يفرمود ابي حارث
خود را چگونه چي يايي گفت يا امير المؤمنين باین حالت رسيدم و احلم
نزدیک آمده و مع ذلک مخالفت اخضام اصحاب در با محبت
و زيرين و عداوت کردن با تو در پايد است که بعضي مبغض قايي اند
و بعضي منفرط و جماعتي متروک و مشکل در آنکه در محبت اقدام نمایند
يا از ان باز ايستاده ميل بعد اوت کنند آنحضرت فرمود که ابي حارث
کلام اهل اخضام را قبول کن و آنچه من تو ميگويم فراگير و بدان عمل کن
بدانکه بهترين شيعه من کسانی اند که بر خدا و رسوله و علي پايه خود را
از پايه خود را فرط محبت پائين ننهد و از مرتبه افراط تنزل ننوده باشند
راجع شود و قايي از عداوت در گذشت و بر مفاات محبت متقاعد
خود را با ایشان برساند **حارث** گفت به ازین کشف اين معني فرمود

سنگ و زینت از قلوب ما بر دایمانا را بصیرتی درین امر حاصل شود و شایسته
بسیاس دفع گردد **آنحضرت** فرمود که ای حارث بدان و آگاه باش که در
حق بر جایی که شناخته نشود آیه حق و علامات او معلوم نگردد پس حق را
بشناس تا بجل شود و حجتی شوی سخن حق حسن کلام است و منظر آن
کننده در راه حق ملک عظام و من ترا بحق ارشاد میکند و راه است و در
تو می نمایم پس او را نیک در باب صاحب خود که عقول زکیه دارند
ازین خبر ده **پیران** من بنده خدایم و برادر رسول خدا و صدیق او و من
تصدیق رسول او کردم در جینی که هنوز روح بحسب آدم در نیامده بودند
از بعثت آنحضرت نیز اول کسی که تصدیق او نمودن بود پس اولی ام
باین اعتبار که اول حال که آدم از گم عدم قدم بصحای وجود نهاد
بود مصداق حق تعالی خاتم نمودم و تصدیق او کردم و آنرا باین وجه
در آنکار که او معیشت گشت پیش از آنکه کس با او ایمان آورد و من
فضل او کردم و من اخص خواص اویم و خلص خلصای او و ولی او

و بعد

و صاحب بخوی و سرا و بمن داد و فهم کتاب و فضل خطاب و علم قرآن
و حساب و هزار باب علوم در خاطر من بود و نیت نهاده اند که در هر
کلیدی از آن در هزار باب علم بود و در هر بابی مقتضی هزار هزار
مؤید شدیم با دراک لیلۃ القدر و بآن دانگشته و قدر آنرا دریافته
و این صفات پسندیده مخصوص بمن است و در بیت طاهره من مادم
که لیس و نه بار باقی باشد و فلک و دوا بر برادر خود جاری باشد
و اشارت میدهم ترا ای حارث که من شناسنده دوست و دشمن خودم
در مواضع معینه که نزد ما هست و نزد مرا طو و نزد مقاسم **حارث** پرسیده
با امیر المؤمنین مقاسمه چه چیز است **فرمود** عبارت است از تقسیم کردن
از برای بهشت و دوزخ پس در روز قیامت بعضی مردمان را یقین
تعیین خواهیم کرد که این را تعرض هر سان که دوست من است و این را
بیکر که دشمن من است **پس دست حارث** گرفت و گفت ای حارث
من دوست ترا گرفته ام بر آن طریقی که رسول خدا دوست من گرفته بود و در

شکایت خاسدان و قریبش و منافقان با و میکردم پس او میفرمود ای علی
چون روز قیامت باشد من معصم شوم بعروة الوثقی و جبل المتین
حق تعالی دست اعتصام در دامن کبریا آورم و تو اعتصام نمایی
جبل المتین من و ذریمت مطهر متمسک شوی بجبل المتین تو و شیعه
شما نیز متمسک نمایند بجبل المتین شما پس هر افغامی و تفصیلی که حق تعالی
بانبی خود کرامت کرده بنی بهمان طریق در حق و صبی خود بجا آورد و در حق
نیز بهین نهج و در باره اهل بیت خود سلوک کرده و اهل بیت نیز بهین
باشیعیان خود عمل نمایند پس ای حارث آن سخنان را نیک حفظ
نمایی که قطره ایست از بحار روانگی است از لب یار پس حضرت امیر این خطاب
بجنت ناکید است بارنگار فرمود که با کسی خواهی بود که او را دوست داشته باشی
و مر ترا خواهد بود آنچه طلب آن کنی از حق جل و علا از اجر جبریل و ثواب
عظیم حارث بعد از اجتماع این مقام شادان و خندان گشت و از
نزد آنحضرت برخاست گفت هیچ باک ندارم که من بزرگ رسم بامر کنی

و انزل

و پیغمبر که از اصحاب کبار امام کنی ناطق بوده است قول حضرت را
تکلم کرده و آن ابن است شعر قول علی الحارث عجیب کم
له من عجب و بجهلا یا حارث همدان من بیت یر فی
من مؤمن او منافق قلا یعرفنی طرفه و اعرفه
بعینه و اسمه و ما علا و انت عند الصراط تعرفنی
فلا تحف عثرة و لا زللا اسیقک من بارد علی
ظماء تخاله فی الخلاوت العسلا اقول للناظرین
توقف للعرض علی جسر هارثی الرجل ذریه لا یقر به
ان له جبلا بجبل الوصی متصلا و مضمون این ابیات
اینست که قول امیر المؤمنین علیه السلام که امری غریب و عجیب
خطاب بحارث همدان کرده و گفت ای حارث همدان هر که میمیرد
مرا می بیند خواه مؤمن باشد و خواه کافر او مرا می شناسد و من او را
می شناسم بصفت و رسم و آنچه کرده و تو نزد صراط مرا می شناسی پس

مترس از فرزند و برآمدن تر آب سرد در حالی که نشسته باشد
خیال کنی که شربت غسل میخوری و میگویم من بدو زخ در وقتی که ترا
باز دارند در موقف حساب که واکه اراد را و اصلانزدیک او مگرد
جبل متین او بجبل متین وصی رسول خدا متصل است پس علامت
جلال زاده و کامل عقل آنست که بعد از تامل در اخبار صحیح و احوال
موثقه دیده اعتقاد خود را بکمال الحاح و ولای محبت و مودت اهل بیت
مکمل سازد و دست اعتصام در دامن جبل متین ایشان زند تا
بسیب مودت و دوستی ایشان بدرجه اعلا جنان و رحمت افر
روضه رضوان رسد و از ورطات محو و ممالک افرویه خلا
شود اللهم ارزقنا شفاعتهم و زدنا محبتهم و خیرنا
معهم و اهدنا اتباعهم و اجعلنا من مخلصینهم و احبنا
علی ملتهم و امتنا علی طریقتهم و نور قلوبنا بموکلهم
اللهم و ال من و الهم و عاد من عاد اهل انک علی

وای

کُل شئی قدیر و بالا جابته جدید بر حجتک یا ارحم الراحمین
مباحثه در بیان مبدا **به** که چون معرفت معاد موقوف بر معرفت مبدا
ذکر مبدا درین مقام بر سبیل تفضل اقتضا کرد لهذا احادیث نبوی
و کلمات ولویه و اشارات و رموزاتی که از حکما و اسلام و عرفای عالم
در باب مبدا و ورود یافته بود آنها را بقدر احتیاج مذکور میسازد و بعد
شروع در معاد که اصل این باب است می نماید بعون الله و توفیق
به که مبدا هم مکان است از باب فتح یفتح یفتح عین در ماضی و مستقبل
و مصدر او بدو است و بدو در لغت ابتدا کردن است مبدا و جای
کردن و در اصطلاح محققین علما مبدا عبارتست از فطره اولی که
الذریه است شدند وجود از نور محمدی یافته اند و **مصدق همین است**
آنچه صاحب کتاب جوهر الاسرار از حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله
روایت کرده است که آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی **اول** چیزی که
آفرید نور من است و چون نور مرا بآفرید و دوازده هزار سال در مقام خود بود

و در جوار حضرت کبریا ای او تسبیح و تهلیل و تقدیس میکردم و پیش از آن کسی
تسبیح و تهلیل و تقدیس نکرده بود و حضرت عزت را **بعد از آن** حضرت
خالق چون آن نور را بچهار قسم کرد **از قسم اول** عرش را **از قسم دوم** حمله
عرش را **از قسم سیم** خزانه کرسی را **بیا فرید** **از قسم چهارم** دوازده
هزار سال در مقام محبت بدیشت **بعد از آن** آنرا نیز منقسم بچهار قسم کرد
قسم اول لوح را **قسم دوم** قلم را **قسم سیم** جنت را **بیا فرید** **و**
قسم چهارم را نیز پادشاه بی زوال دوازده هزار سال در مقام خوف
بدیشت **بعد از آن** آن نور را نیز منقسم بچهار قسم کرد **قسم اول** ملائکه را
قسم دوم که اکبر را **قسم سیم** آسمانها و زمین را **آفرید** **و بعد از آن** **قسم چهارم**
باز دوازده هزار سال در مقام رجا بدیشت **بعد از آن** بچهار قسم منقسم شد
قسم اول عقل را **قسم دوم** علم و حلم را **قسم سیم** عصمت و توقی را
آفرید **و قسم چهارم** باز دوازده هزار سال در مقام جهاد بدیشت **و بعد از آن**
بر آن نور نظر انداخت و آن نور در غرق شد و قطرات از غرق آن منترشح شد

و از آن

و از هر قطره روح پیغمبر و اولوالعزمی بیا فرید و از آن نفس روح ایشان روح
اولیا و شهدا و اوصیا و ائمه و اهل ایمان و در باب طاعت و عبادت
و ارواح ملائکه سفلی و دیو و پری و ارواح حیوانات و نفوس و نباتات
و معاون و مرکبات و مفزوات و مرکبات و مفزوات عناصر بیا فرید
آنچه الله تعالی آفرید از نور من است **و مصحح** این حدیث است حدیث
شریفی که از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده است که گفت از
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمین پرسیدم که **اول** خبری که
خالق چون آفرید و خلقت خلقت پوشانید چه چیز بود و فرمود که **اول**
ما خلق الله نورانی و بر و ابی نیز آمده **اول** ما خلق الله نورانی
و بر و ابی آمده که **اول** ما خلق الله القلم **و بر و ابی** آمده
که **اول** ما خلق الله العقل **و نیز بر و ابی** واقع شده که **اول**
ما خلق الله الروح **و نیز بر و ابی** آمده که **اول** ما خلق الله اللوح
و بر تقدیر علما این حدیث را تا ویلات کرده اند و نیکوترین تا ویلات

این خاک را در ویشان آشت که بخدا الله التیمی در نادر و المعانی آورده که
 ازین عبارات مختلف مراد یک جوهر است که آن جوهر جوهر خود ظاهر است
 و مظهر غیر آن حضرت تعیر از او در کرده اند و چون فیضان کمالات بر ذات مقدس
 بنوی از مبدع چون توسط او واقع شده آنرا اضافه بنفس فرموده و درین
 گفته و باعث آنکه نفاس علوم است از لوح محفوظ بر صفات نفوس بقیم
 گشته و از این جهت که ذات خود و مخرج ذات خود و سایر اشیاء را تعقل نمود
 موسوم بعقل شد و در این نقطه آنکه محل نفوس اعیان ثابت است و حرکت
 و از این جهت که حی بذات و حی غیر است روحش خوانده اند و این معانی از اجلا
 بر بیات است که تعدد اسما موجب اختلاف مسی نیست و در کتاب بحر الانوار
 مذکور است که آن جوهری که حضرت عزت از نور سید المرسلین صلوات الله
 اجمعین بوجود آورده بود از فیض آن جوهر جوهر دیگر بافرید نسبت بجوهر اول
 کمتر و جوهر اول را آدم معنی گویند و جوهر دوم را حوا معنی گویند و جوهر ثانی عقلی
 و نفسی پیدا شد و از آن عقل نفس فلک اول بوجود آمد که اهل شیخ آنرا

فلک

خوانند و اهل حکمت فلک اول و فلک اطلس و فلک اعظم و فلک الافلاک
 جسم بزرگویند و اهل نجوم فلک نهم گویند و از این جهت فلک الافلاک اول است
 هم عقلی و نفسی و فلک دیگر بوجود آمد که اهل شیخ آنرا کرمی خوانند و اهل
 آقا فلک ثوابت گویند و اهل نجوم فلک ششم و فلک البروج نیز گویند و
 همین فلک دوم عقلی و نفسی و فلک دیگر بوجود آمد که متجان فلک هفتم
 گویند و فلک رطل نیز گویند و در هر فلک هفتم عقلی و نفسی دیگر است
 و اینست تا عقل نفس ظاهر ظاهر میشود و درین طریق نه فلک را اثبات نمایند
 و شیخ شهاب الدین سهروردی در کتاب حکمت اشراق آورده که حکما
 برین اعتقاد اند که حق غرور علما آنچه اول آفرید عقل بود و از عقل اول عقل
 دوم و فلک اول و فلک اعظم که متجان فلک نهم گویند آفرید چنانکه گفته آمد
 و از عقل دوم فلک دوم و عقل سیم آفرید همچنین تا عقل دهم و فلک نهم
 که متجان فلک قمر و فلک اول گویند آفرید و شیخ محمود شبستری در مرآت
 المحققین خود آورده که عقل را سه مرتبه است اول معرفت خود دوم معرفت

حق **سیم** معرفت احتیاج او بخت و از هر یک از این سه معرفت **اول** چنان
که در وجود آمده از معرفت خود نفسی و از معرفت حق عقلی و از معرفت امتیاز
او بخت جسمی پیدا شده و از معرفت بخت بدین طریق عقلی دیگر و نفسی دیگر و جسم
دیگر پیدا شده تا هر یک نه عقل و نه جسم و نه نفس پیدا شده و از آن نه جسم
اجسام فلک و از آن نه نفس نفوس افلاک و از آن نه عقل عقول
افلاک پس هر فلکی را نفسی و جسمی و عقلی باشد و فلک **اول** را عرض
خوانند **فلک دوم** را که سی فلک **سیم** را فلک زحل چنانکه مذکور شد
افلاک در جوف یکدیگر اند **چنانچه** فلک ثوابت که منجمان فلک هشتم
گویند در جوف فلک نهم است و فلک **زحل** که فلک نهم است در جوف فلک
هشتم است و فلک **ششم** که تعلق به شتری دارد در جوف فلک زحل و فلک
مربع در جوف فلک مشتری است و همچنین تا فلک اول که فلک هفتم
و هر یکی را عقلی و نفسی و جسمی است **عقل** فلک قمر را عقل فعال گویند
و **نفس** او را و هب القصور خوانند و بعد از فلک قمر عناصر را به است

کلیاتی

که آن آتش و باد و آب و خاک است و عناصر در جوف افلاک است و فلک
از فلک اول در جوف یکدیگر اند تا فلک نهم و گردش این هشت فلک
از فلک نهم است که در شب از نوری از مشرق تا مغرب یکدور میکنند و **کواکب**
ثوابت در فلک هشتم اند اما گردش فلک هشتم مخالف آن است
که در جوف اوست و هر فلکی از افلاک سبعة یک کوب از کواکب سیاره
در و بیش نیست و هر فلکی از افلاک سبعة حرکت خاصی دارند بر خلاف
یکدیگر چنانکه در علم نجوم متقرر است و در **الحقیقین** مذکور است که حق تعالی
هر چیزی را ماده افزینش خبری دیگر است **چنانچه** اول امر خداست
از و عقل آفریده شده افلاک آفریده شده و از افلاک و **اول** نفس آفریده
و **الفن** طبایع و هیولای پدید آمد و از طبایع ارکان و عناصر پیدا شده و در **کواکب**
نجم **الانساب** مذکور است که چون افلاک و انجم حرکت در آمده اند از این
یکبیتی و حواری ظاهر شده تا آن حرارت و گرمی تا محسوس بود و از این طبیف
میکنند و چون گرمی زیاده شده و بخاری از او برخاست و شعله زد و در جوف

مرئی و محسوس شد جسم گفته و آن را عنصر ناری نامیدند و از گرمی و خشکی
آتش هوا ظاهر گردید و از هوا آب پیدا شد و از آب خاک پس چون
عنصر چارگانه حاصل شد هر یکی خواستند تا بر طبیعت دیگری تصرف
نمایند و بر آن غلبه کنند تا باز طبیعت خود آردند چنانچه سردی خواست
تا گرمی را بکشد و گرمی خواست تا سردی را دفع کند و تری خواست تا بر
خشکی غالب آید و خشکی خواست که ضد تری شود و همچنین هر یک طبیعت
دیگری را تصرف و تاثیر نمودند تا امری را یافتند و شرح نمود
در مراتب المحققین آورده که بعد از امتزاج افلاک و انجم و اعتدال طبایع و
آبایی سبعة و اتمات اربعه اند که موانع ثلاث بوجود آمدند چنانچه افلاک
و انجم کرد ارکان میگردند و فیض خود با ارکان و ایشان قبول میگردند
و طبایع و ارکان نیز فیض یکدیگر میگیرند و پس بعضی فاعل و بعضی مفعول
شدند تا از میان آتش و باد و آب و خاک اجزای چند از تا نیز بر یکدیگر
بهم پیوست و صورت دیگر پیدا شد که هم بشکل و هم بطبع خلاف آن اشکال

و طبایع چارگانه که جوهر آن هم اتمات ارکان یعنی گرمی و خشکی و سردی
و تری و تری و درشتی و لطافت و غشونت و ذریت و پذیرایی در آن
حاصل شده بود و آن اجساد سبعة است یعنی زرد و زعفرانی و مس و آهن
و قلعی و سربست و سیاه و این معادن اول موانع است و این
هفت جوهر را یکی از برای مصالح این عالم است و بسی خاصیت دارد
پس همچنانکه فلک کرد عناصر و موانع میگردید و باین معادن
کمال فیض می یافت تا برود و دور طبیعت معادن اعتدال یافت
و قوتی در آن ظاهر شد که آنرا قوه نامیده بنامند و ازین قوت
در زمین گیاه رست و از آن بیج و شلخ و برکت برآمد و انواع اشجار برگی
بحسب وفق مصالح اهل دنیا پدید آمد چون درختان سرد سبزی و گرم
و ابله و گوشتی و غیره هر چند در کار زیاد و میشتند تا اعتدال این قوه بنام
زیاده میشتند تا جایی که در بعضی هوا قوه و یکدیگر پدید آمد و از قوت جوهر
کوینند و معتدل ترین هوا را معتدال و ابل حکمت هوای هند و سیستان

خصوصاً جزیره سراندریب که اکنون ببلان مشهور است چرا که ترکیب آن
آدمی که از بهشت بیرون آمد در آن زمین تربیت یافت و از این قوت
جوانی نیز چهار چیز پیدا شد که موجب حیوانیت و مناسب همان عنصر
چهارگانه و آن را اخلاط اربعه گویند چون صفرا و خون و بلغم و سودا
صفرا گرم است و خشک بنزاج آتش و خون گرم و تر بنزاج هوا
و بلغم سرد است و تر بنزاج آب و سودا سرد است و خشک بنزاج خاک است
و یکبارگی این اخلاط چهارگانه با هم یکدیگر آمیخته شدند و از آن موادی که
پیدا شد یعنی استخوان پیدا آمد بمشابه معدن و رگها و پیه با و عضلات
و گوشت پیدا آمد بمشابه نباتات و دیگر ارواح و حرکت پیدا آمد بمشابه قوه
جوانی چون این قوه تمام شد حیوانی متحرک جنبه خورنده پیدا آمد پس
بر و ایام قوت جوانی بحد کمال رسید و اعتدال یافت بعدی که استعد
قوت انسانی در او پیدا شد و آخرین صورت از حیوانات که استعداد یافت
قوت انسانی داشت صورت و ترکیب بزرگ بود اما هنوز قوت فطری

نفس **نفس** در ذکر آفرینش آدم **در کتاب مراتب المحققین** مذکور است
حضرت عزت هر چه آفرید از دیو و پری و حیوانات و ملائکه این همه را
بمقتضای حکمت بالغه آفرید و اینها هر یک بنیادی و آغازی باشند
طیور و موجودات را پس حکیم علی الاطلاق بجلالت کامله و قدرت باطنیه
خود مجرب آفرید که حقیقت جلالت معانی و صور باشد از افرات خلق و عقل
و نفس و افلاک و انجم و ارکان و طبایع و عناصر و موالیده و قوای و ارکان
و غلبت و نور و لیسنت و دشونت و مطاوعت و کشتی این همه که مذکور شد
داخل در آن مجموعه است پس آدمی بعینه هم صورت و هم معنی است و هم
در و داخل است و هم مرکبات هم یعنی عقل و نفس است و هم بصورت افلاک
و انجم و عناصر و موالیده و ازین جهت حکما آنرا عالم کبیر گویند و دیگر گفته
آدمی اول موجودات است که همه موجودات با و منتهی میشود و بنحی که
قدرت بیخوده منتهی میشود و او اول چیز بهمانست که نهایت کمال آن چیز است
و فضیلت آدمی را و جود بهیمار است از آنجه که علم کلیات و جزئیات

اورا حاصل است و جمیع موجودات در او مندرج اند بر وجهی که از کمال او جامع
مراتب وجود است بهم روحانی و بهم جسمانی **والله اعلم** حضرت امیرالمؤمنین
المستقین و یعسوب المسلمین و سید الموحدين و وصی رسول رب العالمین
الغالب علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه فرموده است **وَتَرَى أَنَّكَ**
جَزْمٌ صَغِيرٌ و فیک انظوی العالم الاکبر یعنی کمان میری و میدانی
تو این بدن کوچکی و حال آنکه در تو چیده شده این عالم بزرگ پس هر که
که بوی انسانی است بمشام عقل او رسیده باشد چون نظر در ترکیب آدمی کند
و شکل و طبع و خوی او کند میداند که میوه خلاصه آفرینش آدمی است
زیرا که از یک طرف ملک و از یک روی دیگر آب و هر چند در شرف و بزرگی
و اختصاص آدمی بحث کرده شود جای آن دارد چو آنکه بهیچ معانی عالم
آفرینش ملک و ملکوت است **نظم** آدمی چیست بر رخ جامع صورت
خلق و حق در دو واقع صورت نیک و بد نوشته در او سیرت و یو
و در سرشته در او نیکه محل است مضمونش ذات حق و صفات پخش

پس ترکیب آدمی مرکب است از دو عالم یکی عالم صورت و دو عالم
معنی عالم صورت که عبارت از گوشت و پوست و موی و استخوان و
و عالم معنی که عبارت از ارواح و عقول و نفوس است و عالم صورت
پنج است و عالم معنی چهار پیچیده باشد بنحایت نه طبقه افلاک پس آنچه
در افلاک و آفاق است نمونه آن در گفته های ایشان است چنانکه
حضرت عزت میفرماید در کتاب کریم خود **سُبْحَانَكَ يَا تَنَافُي**
الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَقِّيْقَاتٌ لِّسَمَاءِ اللَّهِ الْحَقِّ وَ جَمْعِي از
مفسرون ضمیر هم را عاید بآدمیان گرفته اند یعنی تمام مردمان ما را
دلایل آفاقی که بهم بنیان است و انفسی که عیال ابدان است
یا در آفاقی آفاق اختلاف از منزه و امکانه و نفس تفاوت کلی در احوال
و امر به **یا در آفاقی** محاسب مصنوعات از آسمان و زمین و ستاره کان
و اشیا را در آنها را و آثار و جز آن و در انفسی بدایع حکمت و خواص
که در نفسهای انسان موقوف است یعنی زود باشد که بنمایم مردمان

و دلایل توحید و قدرت خود را که در آفاق عالم و اقطار آسمان از شمس
و نباتات و اشجار و اثمار و جبال است و زود باشد که بنمایم در نفسی
آبشار از لطایف صنعت و بدایع حکمت حسن و صورت و احکام
بناقص و بر باطیات و عروق و یکا و عروق ظاهره و باطنه تا ظاهر
مرا نشان را که خالق آفاق و انفس معبود و بختی است و در الوهیت یک است
و در علم و قدرت بی انتها و این قول عطا بن زید است **و در آیه** تحقیق
آفاقی عالم کبر و انفسیه عالم صغیر و هیچ شک و شبه نیست که آنچه از
دلایل قدرت که در عالم کبر است نمودار آن در عالم صغیر است از آنجه
استحاطه **اربعه** که از آیات انفسیه است نمونه فصول **اربعه** است که از آیات
آفاقی است و برین قیاس **عروق** **اربعه** که اکمل و قیال و با سبب الطبیع
مانند آنها را **اربعه** است که سیحون و حیوان و منی و فرات است و **حشمت**
مشکل ابر است که گاهی بریان است مثل باران و گاهی نه و همچنین در
آفاق شمس و قمر است **و در آیه** حس و فکر و آفاق کوکب است و نجوم

و در آیه عجایب است و علوم و در آفاق سحاب است و غنوم و **و در آیه**
و از آب بهوم است و در آفاق برق خاطره است **و در آیه** عروق را **اربعه**
و در آفاق شامی است **و در آیه** آفاق را **اربعه** است و در آفاق عیون مایه
و در آیه عیون را **اربعه** است و در آفاق جواهر و معاون است **و در آیه** ظاهر
و بواسطه است و آنچه مفصل در عالم است محل در انسان مندرج است برای همین
میفرمود حضرت عزت میفرماید و فی انفسکم اخلاق تبصرونها یعنی در انفسهای
شما نیز نشانهاست که دلالت میکند بر یک ارکان نشانها بر نهایت علم
و کمال قدرت صانع زیرا که در عالم هیچ آیتی نیست مگر آنکه در انسان نظیر آن
است چنانکه مذکور شد و با وجود این منفرده است بنبیات حسن و منکر
بهیبه و ترکیبات عجیبه و ممکن بر افعال غریبه و استنباط صانع مختلفه
و استنباح کلمات متنوعه بوسایط عقول و ترکیه و افهام صافیه پس با
آنکه نمیکند شما **استقام** و در اینجا بجهت امر است یعنی نظر کنید بعیون
ناظره و افهام و افاده در صنایع و بدایع آفاق و انفس تا بوسیله آن

عالم شوند بر وجود صانع و بر وحدت او و بر علم و حکمت و قدرت و
 او چه بر که این آیتها در نفس خود بینند و در محیفة وجود خود آثار قدرت
 کامله و حکمت بالغه را مطالعه نمایند از زندگانی خود محفوظ نمیشود و از جمله
 گروه حیوانات و کور و لالان خواهد بود و در نشأ آخرت کار او بند است
 و حشرت کشد **و معنی** همین است کلام بلاغت انجام حضرت امیر المومنین
 و امام المتقین و یعسوب المسلمین و وصی رسول رب العالمین و مکیب
 و غایب غر الخلیفین و حج الله علی الخلق اجمعین اسد الله الغالب علی الباطل
 صلوات الله علیه که فرمود من عرف نفسه فقد عرف ربه
و بعضی عالم معنی نفوس و عقول و ارواح را دانسته اند و خویش را قوام
 نفوس گفته اند **تفسیر** بدانکه اول چیزی که در وقت حیوانی پدید
 روح بود و روح بر سه قسم است **و بعضی** برانند که بر چهار قسم است
 روح طبیعی است و موضع در جگر است و قوای شهوانی تابع اوست و خوا
 او و قوای شهوانی تواله و تناسل و باییدن بدن و غذا خواستن و دانستن

بنک

بنک از بهر وجود اسرار حق لطیف از کسب و دفع کردن فضلات و بر
 لاین آدمی نباشد منع کردن و بدن را صحیح داشتن و طالب ناز و نعیم
 بودن و تعطیل در کار نمودن و کاپی و صبور و بردباری و محنت
 و شستن راز با غاصه از قوای روح طبیعی است و این همه فعل از
 تأثیر قوت بیشتر است **آقا** قوی شهوانی که تابع اوست اگر عاقل
 شود لطیفه قوای روحانی را بتخیل برد و چون شهوت در غیر امر مشروع
 واقع شود انواع غصیان و فضلات که از او متولد شود و آن سبب طعوت
 روح و روحانی شود چون این قوت شهوانی از وجود ساقط گردد او
 غلبه خواهند و بسا انواع نقصانها که او را حاصل شود و اگر این قوای شهوانی
 با اعتدال بود و از تصرف امر مشروع کند این کماثر از باقی صفات الهیه
 باشد **و هم** روح حیوانی است و چون روح حیوانی سلطان وجود است
 در میر قلوب حیای گرفته و موضع او در دل است و دل در بدن آدمی
 مانند عرش است در آسمان و مانند آتش بنوی آمده که قلب المؤمن

عرش الله و تابع اوست قوت غضبي و خاصه قوت غیرت در دین
و دنیا است مثل امر معروف و نهی منکر با بر خود واجب دانسته و از مردم
بر خود دفع کردن دشمنان را و اگر ناحق را ببندد مثل شیر او را از تنم بدرد
و حق را در هر کز خود قرار دهد و اما چون این قوت غضبی در وجود انسان
بافراط باشد مبتدل گردد و بظلم و جبر و تعدي و شدة و تسلط و تمیز قوت
از میان بر خیزد و تابع نفس اماره شود چنانکه مذکور خواهد شد **و اگر این**
قوة در وجود انسانی بتفریط باشد بغیرتی در دین و وقاحت و بی شرمی
در او واقع شود و صفة الحاد و زندقه و قباح و باقی نامشروعات از او
متولد شود و خاصیت روح حیوانی زندگانی است و قدرت بر افعال
و ادراک هشیماست و کار این روح خشم و قهر و غضب و بغض و کینه و
طمع حرص و تقوی جستن و بزرگی است و قوت این روح از تاثیر نفس
بشکرت مریخ **سیستم** روح نفسانی و محل او دماغ است و خاصیت او
آنست که متصرف است در عالم عقول و ادراک معقولات و اسرار که

آدمی از او غافل است و این روح بقوت عقل ادراک آنها کند و این
عقل از تاثیر زحل است بشکرت عطارد **چهارم** روح انسانی است و آنرا
روح قدسی و نفس نامند که گویند و آن روحی است از عالم غیب و خبر مهم
و در آدمی این روح مانند عالم حیوان است و این روح منزله است
از مکان و احساس و در حقیقت این روح علما منشایا و مکرده اند
بلکه گفته اند این قوتی است از عالم قدرت مایل بعالم ملکوت و این روح
مبدا ادراک نطق است و آدمی را از مرتبه حیوانی متمایز میکند و کسی را
که حضرت عزت دیده ظاهر و باطن او را بنور کمال الجواهر یقین منور کرد
باشد میداند و بی باید که حقیقت این ارواح از پر نور روح محمدی که منشأ
از روح آبی است و لهذا حضرت عزت این روح را بخود اصنافه کرده
فرموده و نفخت من روحی و قل الروح من امر ربي و کار
این روح علم و ادب و حکمت و نبات از ضلالت و طلب سیرت کمال
از عالم طبیعت و سعادت جستن آخرت و معاد است مومنی این روح

با اعتقاد حکما عطار دهرت بزرگت مشتری **و کما** میگویند که ارواح را
خادمانی چند هست که شب و روز هر یک بجای منسوب و مشغول اند
لحظه از آن خافل نیستند **بجز** آن خادمان را علامت گویند **و کما** آنها را
قوتهای نفوس خوانند **چنانکه** روح طبیعی قوتی هست چند در کمال بعضی
از آن بمقتضای پیوسته و آن را قوت جاذبه گویند **و روح** حیوانی را قوتی چند
زیاده از قوتهای دیگر و جماعت که بدان معرفت آفرید کار و مصداق
حاصل میکنند **و روح** انسانی را نیز قوتی چند هست که آنرا قوت و فهم
و کرامات و معجزات و خارق عادات گویند **و ترجمه** اصغیر آدم علی
و علیه السلام مذکور است که چون ایزد چون تعالی و تقدس ارواح جمیع
جانوران را بنیافرید ارواح انسان را از آن جمله برگزید و در خطایر و قدس که
اکنون مقام مصلی ارواح هست بدشت و در آنجا قوت و موت و شام
و کدائی و غارت و خواری و خوردن و آشامیدن نیماشد اگر چه معرفت
خالق در آنجا ارواح را حاصل نموده است اما معرفت ایشان بی اتصال قاف

حاصل نمیشود پس از آنجا ارواح را با اتصال قالب بدنیا آورده اند تا
خدای را چنانچه باید بشناسد و فراخور سعی و قوت طامعی علم و معرفت
حاصل نماید و صلاح و فساد شریعت و عبادت و ثواب و عقاب و ملائکه
و انبیاء و بهشت و دوزخ را بداند و عارف گردد و باینها و ازین عالم غیبی
همیش بدین ترتیب بدان عالم علوی باز میگردد تا روز قیامت
تبصره در ذکر عقل **بدانکه** عقل بر دو قسم است **اول** عقل علی است
و آنرا عقل فعال گویند و عقل معاش آدمی از دست **بعضی** گفته اند
که این عقل در آدمی یکایک ملائکه است و بسبب این عقل نیک از بد
و ظلم از عدل شناسد و بسبب او صلاح کار خود دانند که او را کدام کار
بهتر است از امور دنیاوی و با هر کس چگونه سلوک باید کرد و چون
از نفسی زنده گانی باید نمود پس کسی را این عقل او بحال باشد که زنده
او و خلاق او بهتر باشد و این عقل منسوب بقبر است و چون این عقل
وزیر روح است در دماغ جا گرفته است و ادراک که حاجب مخزن خبر

اوست در پیشانی و ماخ مکان یا فیه قوت **و دوم** عقل نظیری است و این
 عقل استفا و گویند و باین عقل ذات و صفات ایند متعال شش
 شود و بجای اینها با اعتقاد حکما و معقولان باور رسیده شود و قوتی
 میان حد و ث و قدم باین عقل کرده شود و این عقل منسوب بافتاب است
و یعنی عقل را بر سه قسم میدانند و میگویند یکی عقل معاش است و دیگری
 عقل فعال و سیم عقل مستفاد و در نزد محققان عقل فعال و عقل معاش
 یکی است چنانکه مذکور شد **تنبيه** در ذکر نفس حکما گویند که روح بر جسد
 پیوندد آن را نفس گویند و نفس بر چهار قسم است **اول** نفس مطمئنه است
 و این نفسی است مخبر از عالم جبروت و این نفس چون روح انسانی است
 مایل بخیر و مانع از شر است و صاحب همین نفس است که موجب قرب
 وصال ابد ایند متعال است که عبارت از بهشت روحانی است **قل الله**
تعالی یا ایها النفس المطمئنه ان رجی الی ربک را ضیة
مَرْضِیة فَاَدْخِلْ فِی عِبَادِی وَ دَخِلْ جَنَّتِی مَفْرُونَ جَنِّی

تفسیر کرده اند ای نفس آرام گرفته و بزرگ من و فارغ از غیر من که شاکر
 بودی در نعمت من و صابر بودی در بلیت من و ایمان آورده بودی
 بوحدت من از سر اطمینان و یقین بدون اصلاح خلجان و ریبین
 بودی از خوف حزن با کز و بسوی موعود پروردگار خود یعنی در مقام
 قرب و وصال در حالتی که پسند کننده باشی آنچه بود دهند یا شاکر
 و صابر بودی در دنیا آنچه بتو رسیده بود یا خوشنودی با فعالی که
 ثواب آن میکنی که پسندیده است نزد خدای تعالی بعملی که کرده ای
 در زمره بنده گان شایسته من و مستقیم شود در سلک ایشان و در آن
 در بهشت قربت من با کرده مقربان **و مروریست** که چون بنده مؤمن
 بر موت شود حضرت عزت دو فرشته را میفرستند تا از برای او تحفه
 از بهشت بیاورند با و بگویند ای نفس آرامیده ابروون ای راضی و مرضی
 با روح در جهان پس کیف شود بر آنچه طیب که برایت از وی مشک
 خوشنوی تر باشد و چون آن را بچراغ فرشتگان آسمان بکشوند با خود

که نفس آرمیده بنده مومن می آوردند در پای آسمان بر روی او بکشید
و بر او صلوات فرستند و او را نزد عرش خدا برند و چون فرشتگان
که قابض روح او باشند با بخار رسند خدای را سجده کنند و گویند یا
یا تو عالمی که این بنده موحّد است و همیشه ترا پرستیده و در همه لحظه و گوی
با تو انبازی مکرّمه حضرت عزّت با میکائیل خطاب کند که این نفس را
نزد یک نفسهای مؤمنان برد بفرما تا قبر او را در طول و عرض بمقدار کمر
فراخ سازند و از روح و ریحان جنت مطّیب گردانند پس او را بر قبر
خود جهان خواب کند که عروس بر بالای جامه های الوان و در وقت
که از خوابگاه خود برخیزد هیچ کسی باشد که ببرد خود خواب کرده باشد
و دوم نفس آماره است و این ضد مطّیب است آنقدر که در آن جنت
درین شریعت زیرا که چون نفس غصّی وقت شنوایی در وجود انسان
غالب شود همگی زایم او متولد شود مثل حرص و حسد و امل و بخل و ریا
و کذب و افتراء و عجب و تکبر و طلب جاه و مال و اغراض دیگر پس

در وقت

در وقت آن نفس شیطانی است مرا انسان را در وقت ارتفاع روح
از بدن این صفتهای روح را با سطل السّافین بگرداند و آن شخص آسایش
گرفتار اعمال خود گردد و روح او تابع نفس آماره باشد بلکه خود نفس آماره
قال الله تعالی و ما ابرئى نفسی ان النفس لامارة بالسوء
الا ما رحم ربی یعنی مرا نمیکند نفس خود را یعنی نمیکویم که نفس
بطبعه از میل و از زوایا متبر او معرّت بدرستی که نفس خدا را فرمانده است
بیدی و بالطبع بابل است بشهوت پس قصد معاصی میکند و قوی و جوارح
بآن بدی میفرماید در جمیع اوقات مگر نفسی را که پروردگار من رحمت
و توفیق و لطف و عصمت خود را شامل حال نفس کند و این نفس آماره نفس
کافران توحید و منکران رسالت و جاحدان خلافت است و در وقت که
چون کافران را موت در رسد حق سبحانه و تعالی دو فرشته را بفرستد
با و گویند یا ایها النفس الخبیثة ارجعی الی الحیم و العذاب
الا لیم یعنی ای نفس خبیثه باز گرد بسوی دوزخ و آماره باش عذاب در وقت

سیم نفس لوآمه است و این نفس میانه مطمنه و آفاره است که آدمی را
بکار بآید و او را در ویشیا ن شود کما قال الله تعالی وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ
اللَّوَّامَةِ یعنی هرگز نگویم یا در میگویم نفس ملامت کننده و این
گفته اند که مراد نفس معصیه است که در روز قیامت نفس مقصرا ملامت کند
بر تقصیر طاعت یا نفس مطمئنه است که ملامت کند نفس آفاره را و نفس
آلست که هرگاه روح و تن بفرمان عقل اتفاق نمایند و بدان عمل کنند
آن شخص را نیک نفس گویند و اگر از فرمان عقل تجاوز نماید او را شریر و بد
خوانند **چهارم** نفس مله است و مله آنست که با الهام الهی نیک از بد و عفت
از مصیبت حسن از قبح فهم میکند کما قال الله تعالی وَتَقْسِمْ لَكُمْ
فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا یعنی قسم نفس آدمی یا مطلق نفس
که حکیم غالبه الحکمه توبه فرموده اعضایی او را و او را در است خلقت کرده
پس التمام داده و اتمام نموده آن نفس را بدروع و ناپایگی و پریشانی
و نیکوکاری و فرمانبرداری یعنی اعلامش کرده که فخر و مصیبت و انواع

قیح است و تقوی و طاعت و اصناف فعل خیر حسن است و ممکن نفس داده
در اختیار کردن هر که ام از آنها قد افلح من زکیها بدستی که بر کار
شد هر که پاکیزه گردانید نفس خود را از و ناپس در ذایل کفر و مصیبت نشو
نماد او را به معرفت و طاعت و قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا
و بدستی که بی بهره ماند و هر که کم کرد نفس خود را بجهالت کفر و ضلالت
یا کم کرد و این قدر و مرتبه در البس و مصیبت **ابن عباس** از پیغمبر
روایت کرده که آنحضرت در وقت تلاوت این آیه فرمودی که کبریه
نفس موجب تصفیه اوست هرگاه نفس از ثواب هوا مرگاشود
فی الحال او از لوث تعلق با سوسی مصیبتی گردد و همگی خواطر خود را
مصرف دارد بر تاید شکر گذاری و بالکلیه مستغرق شود بمطالعه
جمال پروردگار و بعضی دیگر نفس بدین طریق کرده اند که چون تابت
انسان را خالق چون از آتش و آب و خاک و باد آفرید پس هر
خواهی دیگر کرامت کرده است **آتش** کرم و خشک است و باد کرم و تر

و آب بر دو مرتبه است **و خاک** سرد و خشک است و این چهار عناصر را موجد
 چهار نفس تشبیه کرده اند و خاصیت هر یک را بنوع دیگر ذکر کرده اند
اول آتش را نسبت بنفس اماره کرده اند که پادشاهان جابر و ظالم
 او کافران توحید و مکران رسالت و جاهلان خلافت مظهر نفس اماره اند
 زیرا که جمیع افعال و اقوال و احوال ایشان بر بدیت که مطلقا خیر و شر
 نیست و مراتب نفس اماره است **اول** جل **دوم** ششم **سیم** بنفس **چهارم**
 قهر **پنجم** کبر **ششم** کینه **هفتم** بخل **هشتم** حسد **نهم** کفر **دهم** نفاق **دوم**
یاد است که او را نسبت بنفس لوآمه داده که وزرا و کلا و مانند اینها
 مظهر نفس لوآمه اند که تعلق اند بباد که هم لطافت دارند و کسافت و
 نفس لوآمه نیز زده است **اول** زهد **دوم** تقوی **سیم** ورع **چهارم**
 نیکی **پنجم** حج **ششم** عمره است **هفتم** نماز **هشتم** روزه **نهم** زکوة
دهم جهاد و باین نفس نیکی و بدی هر دو دست و این جمله که مذکور شد
 فعلهای نام است نیک نفس لوآمه بود و ضد آنها بدی او است **سیم مرتبه**

که نسبت داده اند بنفس مله که او الهام پذیر است که حکما و علما و زهاد
 و عباد و صلی مظهر نفس مله اند و مراتب نفس مله نیز ده است **اول**
 عقل **دوم** حکمت **سیم** فهم **چهارم** وحی **پنجم** الهام **ششم** خیر **هفتم**
 کمال **هشتم** فضل **نهم** احسان **دهم** سخاوت **چهارم خاک** که او
 نسبت بنفس مطهنه کرده اند که انبیاء و اوصیاء و اولیاء و مومنان و تابعان
 ایشان مظهر نفس مطهنه اند و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و
 مقام مومنان را و احسانا شباهت و احسانا آرد و احسانا
 یعنی روح های ماجرهای ماست و جسمهای مازوهای ماست و صاحب
 این نفس مستجمع جمیع صفات و کمالات مجزیه صوری و معنوی است
 و متعلق است باخلاق الله تعالی و منزله است از جمیع صفات و ذمیمه
 و نقایص رذیله زیرا که بهشت قرب در تحت تصرف صاحب این است
 کما قال الله تعالی یا ایها النفس المطمئنة الی آخر آیه پس از این
 روشن گشت که بغیر از انبیاء و اوصیاء و اولیاء و مخلصان با خلاص گشتن کس

منظر این نفس شستند زیرا که یکی کمالات از لا و ابد اظاهر و باطن در ایشان
و از ایشان ظاهر میشود و مراتب این نفس نبرده است **اول** فقر اختیار
دوم صبر **سیم** عدل **چهارم** انصاف **پنجم** رضا **ششم** علم **هفتم** تحقیق
هشتم یقین **نهم** حمد **دهم** وفا و این مراتب تا که مذکور شد از خاک ظاهر
میشود و لهذا حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین و
الموحّدین و وصی بلا فصل رسول رب العالمین اسد الله الغالب
ابن عم رسول علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه را پدر خلک میگویند
و سید ابرار و رسول مختار صلی الله علیه و آله او را ابو تراب نامیده
و مفسر این است حدیث صحیح شریفی که موافق و مخالف در کتابهای خود
آورده اند که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی
اقا و انت ابوهن و الائمة فرمود رسول خدا که ای علی من و
پدران این امتی هم از آنکه است دعوت باشد یا امت اجابت زانکه
فیض و تشریف کافه خلافت از نون نبوت و او ولایت و رای رسالت

اجازت

که عبارت از نور و حدانی حقیقی باشد که حضرت سید ابرار و رسول فخر
صلوات الله علیه و والدائمة ابرار و برگزیده حضرت پروردگار مظهر
این نور آمد پس پدران این امت باشند بلکه پدران عالم و عالمیان
زیرا که نور نبی و ولی یکی است پس نبوت و ولایت باعتبار نور یکی
باشد زیرا که ولایت باطن نبوت است و نبوت ظاهر ولایت چنانکه
دسته شد **تبصره** در ذکر جلوس بر آنکه بعضی گویند که حوس از قوتها
نفس است و جمعی دیگر بر آنند که حوس از قوتهای روح نفسانی است
العم عند الله و حوس بر دو قسم است ظاهر و باطن و هر یک ازین دو
منقسم است بر پنج قسم که مجموع ده قسم باشد پنج ظاهر و پنج باطن **پنج ظاهر**
اول با صفت و آن قوت شنوایی است معروض در معاک گوش
جایی گرفته او خبر روح است بواسطه وصول هوا با او و مری او و حلت
بشرکت مشتری **دوم با صفت** و آن قوت بینایی است که دیده بان روح
و در صدقه هر دو چشم بجای گرفته و این قوه باعتبار اطباء بواسطه روح لطیفی

که در عصب خوف است که بسبب رطوبت جلیدی که از آن باد میرسد
 ادراک اشغال و الوان میکند و مری او شش بشرکت **قریم شامیه**
 و آن قوت بویائی است که مراف روح است و با اعتقاد اطفال آن قوتی است
 که بواسطه روح جاری میشود و در عصب که از مقدم دماغ رسته جای گرفته
 و مری او زهره است بشرکت مریخ **چهارم فایقه** و او قوت دریافتن
 لذات است و با اعتقاد اطفال آن قوتی است که از روح بواسطه عصبی که در زبان
 مفروش و معاونت لغاب ادراک مطعومات و مشروبات میکند
 و مری او عطارد است بشرکت **قریم لامیه** و آن قوت است از
 روح که نرم از درشت و سبک از سبکین و گرمی از سردی و تری از خشکی
 کند و باین عبارات ادراک تمیز و قاضی حق و باطل گفته اند و این قوت در
 اعضا سرایت کرده و منتشر شده است و بیشتر در سرانگشتان جای گرفته
 و مری او قمر است بشرکت زحل و **اما آن پنج باطن اول** بشرکت
 عبارت از قوتی است که هر چه بخواس ظاهر دریافت شود با داده شود

جای او مقدم بطن او وسط دماغ است و او را برای دو معنی حس مشترک
 گویند **اول آنکه** چون چیزی بدو چشم دیده شود صورت آن چیز در حس مشترک
 یک چیز نماید و اگر کسی را در حس مشترکش خللی شده باشد آن یک چیز را
 دو چیز بیند مثل احوال و دلیل برین آنکه مثلاً یک چیز را بیک چشم
 احساس توان کرد و بچشم دیگر نیز با اندازه احساس توان نمود پس
 حس مشترک این دو صورت را بیک جامع کنند همه کس یک چیز را
 دو چیز بیند **دوم آنکه** حس مشترک در آخر همه حواس ظاهر است و در اول
 حواس باطن و هر چیز که بخواس ظاهر معلوم شود اول بدو رسد بعد از آن
 بخواس دیگر از باطن و همچنین هر چیزی که بخواس باطن بظاهر رسد
 اول بدو رسد بعد از آن بدو بخواس ظاهر پس ازین جهت آن قوت
 حس مشترک گویند و بنا بر معنی دوم هرگاه خلل بدو رسد موجب نیست
 شیئی واحد متعدد نخواهد بود بلکه درینوقت میگوئیم که دو عصب خوف است
 در بالای هر دو چشم سوای قوه مذکوره که اگر دروخل واقع شود ادیمی

احول میشود پس آنکه هرگاه با اختیار کسی چشم خود را بکند بچشمی که
مذکور نیز منحرف شود البته یک چیز در نظر او چند مینماید و بعضی حس باطن را
حس مشترک گویند و دماغ را سه قسم قرار داده اند و میگویند جزو مقدم
دماغ جای حس مشترک است و جزو اوسط دماغ جای وهم و خیال و
مؤخر دماغ محل قوه حافظه و ذاکره است پس هر چه جزو مقدم دماغ
دریابد بتصرف جزو اوسط دماغ که جای قوه وهم و خیال دهد و قوه
وهم و خیال بعد از تصرف خود بتصرف جزو مؤخر دماغ که محل قوه حافظه
و ذاکره دهد و حافظه نگاهدارد تا هرگاه که حکایت گذشته از حافظه خواهد
ذاکره بیادش آورد و مرتبی او عطار دهن **دوم خیال است** و او را فرنیه
حس مشترک گویند زیرا که حس مشترک هر چه دریا بد و سپارد تا نگاهدارد
و تمخیز و تصرف نیز گویند باعتبار آنکه چون تصرف میکند در صور محسوس
که در خیال موجود است و تصرف میکند در معانی که وایمه او را درک کرده است
زیرا که گاه چیزی که بوسط طلت حواس ظاهر میشود بعد از آن خیال آن چیز را

فی یمن بدون احساس حواس ظاهر مثل آنکه شخصی کسی را دید و بعد
از آن از آن کس مفارقت نمود پس هرگاه خواسته باشد آنکس را
بدون آنکه چشم احساس او کند بخیال در می آورد و این نیز بسبب فیض
روح است پس کار خیال آنست که ادراک معانی کند از صورتها
و ممکن باید که یکی از حواس ظاهر آن صورت را ادراک کرده باشد
چون تمخیز از اعمال روح است در فوق اعلاهی دماغ مکان فیه
و مرتبی او مرغ است **سیم وایمه است** که تیرنی خاطر است و آن قوی است
از روح که ادراک معانی جزئی میکند و آن بعالم محسوسات تعلل دارد
مثل صداقت و عداوت و موافقت و مخالفت و راستی و دروغ
و دیده و نادیده در آن قوت وایمه نقش بندد خواه آن چیز را در خارج
صورتی باشد و خواه نه تحقیق آن گفته اند که قوت وایمه در غیر انسان
در سایر حیوانات بجای عقل ایشان است که بسبب آن احساسات
از بند میکنند و چون اولیبت بان چهار قوی دیگر محرم است در میان قوی

زند ان خانه سپرز متعبد گردیده و مرتی او شتری است **چهارم فکر**
و فکر عبارت از قوتی است که اگر آن قوه در فرمان عقل باشد او را
ذاکره و متفکره گویند ذاکره برای آنکه چون در قدر و دیوان عملی
روح است در دفتر خانه ضمیر ساکن شده و ضمیر در تحت قلوب انسانی
که محل حیات حسی است جای گرفته و متفکره برای آنکه چون تدبیر
عقل است و تصرف میکند در معقولات در بطن اوسط و دماغ باری
باقیه و اگر آن فکر در فرمان و بیم باشد او را قوت متخیله نامند چنانکه
و کار او آنست که هر چه بخواهد ظاهر و باطن معلوم گردد در قوه حافظه
بند و آنچه را مشاهده نماید پس فکر در حقیقت مثل مرد خواننده باشد که
لوحی در پیش نهاده و آنچه در آن لوحی مخطوط و مسطور باشد بخواند و مرتی
او زهره است **پنجم حافظه** و حافظه عبارت از قوتی است که معانی که
یا متفکره آن را درک کرده باشد نگاه دارد و او را متذکره نیز گویند عینا
آنکه خبر یا فراموش شده باز یاد آورد زیرا که هر چه معلوم گردد بخواهد ظاهر و

در او نقش شده و او اینکه مردم یکبار چیزی را که دیده اند چون باز بار دیگر
او را به بینه می شناسند و جهش اینست که در دیدن اول صورت را
در قوه حافظه نقش بسته است و در دیدن ثانی نیز نفس می بندد پس
نقش اول را با نقش ثانی چون تطبیق دهد می بیند که هر دو یک نقش است
پس میداند که این چیز را بیشتر دیده است و چون او خازن خواند هر
روح است در پس سر جای گرفته و مرتی او اصل است **ششم** بد آنکه قدرت
خالق چون در بدن انسان بقدرت کامله و حکمت بالغه خود قوت چند
خلق کرده که اهل او را قوت طبیعی گویند و قوت طبیعی با اصطلاح ایشان
عبارت از قوتی است که تصرف کند در غذا برای شخص یا بقای نوع و مرتی
قوت طبیعی روح روح حیوانی است و آن قوه مرد و قوت است مخدومه و غاده
خادمه عبارت از قوتی است که متصرف است برای بقای شخص و آن
نیز مرد و قوت است غافیه و نامیه و محل او جگر است و بواسطه او رده جمیع قطرات
بدن میرساند تا از آن تغذیه و تنمیه حاصل شود **غذا** نیز قوتی است که در غذا

تصرف کند که مشایخ جوهر بدن گردانند و متصل و ملحق با اعضا کنند و نامیده
قوتی است که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده باشد در اقطار بدن بر وضع و بنا
طبیعی صرف کند تا بحال طبیعی مقداری و غایت غائی که نوع و مزاج مقتضی
آنست برسد اما **مخبره** قوتی است که تصرف است برای بقای نوع او نیز
فتم است مولده و مصوره و مولده آنست که از خوردن صالح و در طوبی
تحصیل منی کند و آنرا مستعد قبول صورت انسان کند و موضع او را نشین
و مصوره آنست که باذن خالق چون اعضای انسان را مشتمل و مصور
و تجویف و مفاصل آن پیدا کند و قوتهای خادمه چهارند **اول** جاذبه
و آن عبارت از قوتی که در اعضا موجود است تا آنچه مناسب و مفید بد
باشد جذب کند و چون او پیک مطلع وجود است بخلقوم بجمع آوردن غذا
مشغول است **دوم** ماسکه است و ماسکه عبارت از قوتی است که آنچه مناسب
باشد نگاه میدارد تا نامنه در او عمل کند و چون اوقافض افعال و اخلاط
وجود است در کرده قیام نموده **سیم** باضمه است و باضمه عبارت از قوتی

که مخدومه را تسخیل و میسازد که تا غاذیه آنرا صرف کند و چون او طباخ وجود
و ابدان است در معده بطبخ غاذیه و اثر به مشغول شده **چهارم** و اخفه است
و اخفه عبارت از قوتی است که آنچه از غاذیه بدن زیاد شده و صلاحیت
بدن نداشته باشد من دفع گرداند و چون او خورش حضرت وجود است
در روده تا بفرشی قیام نموده و بعضی گفته قوتهای خادمه پنج است **پنجم**
قابلیت که خادمه نجات و جود است و در جگر با قیام طعام مشغول شده
و کیفیتات اربعه خادم این خادم اند **که اول حرارت است** و حرارت با لانت
بهره را خادم است زیرا که افعال ایشان بهیجی بکرات است و حرکات بی
حرارت صورت نمیدهند **دوم برودت** و برودت بالوض خادم ماسکه است
جهت ستمساک او و خادم و اخفه نیز باشد جهت منع تحلل ریحی که
معد دفع بود **سیم** پیوست و پیوست بالوض خادم ماسکه است جهت
قبض و خادم جاذبه و اخفه است جهت تقویت روح که حامل قوت است
چهارم رطوبت است و رطوبت بالوض خادم باضمه است جهت تسلی و احاطه

غذا و چون قوی مبدا و افعال است و افعال نیز بحسب قوی تقسیم شود
حیوانی و طبیعی و انسانی و افعال اگر بیک قوت واحد تمام شود همچو
جذب و دفع و دفع آنرا مفرد گویند و اگر بدو قوت تمام شود آنرا مرکب
گویند همچو قوت از دراد که بدو قوت تمام میشود یکی قوت طبیعی که
آن قوت جاذبه معده است و دیگری قوت ارادی که در لیف عضلی
از دراد است و مانند جوع که از قوت جاذبه و قوت حساسه صادر میگردد
و مانند دافعه و دافعه خادم جاذبه اند و نامیده خادم مولده و الله تعالی
اعلم بخاین خلقه **تنبيه** بدانکه حضرت امیر متعال از قدرت کامل و حکمت
بالغه خود در بدن انسانی قوت چند آفرید و آنها را نه داخل جسم و قوی جسمانی
توان گفت و نه داخل روح و روحانی بلکه آنرا قوت انسانی گویند **اول**
اول خواب و خاصیت خواب آنست که چون با اعتدال در وجود واقع شود
بدن بسبب او راحت یابد زیرا که حرکاتی که از وجود ظاهر میشود در خواب معلوم
نمیگردد که احوالات نفس و روح و عقل و قوی وجود هر یک بدیگری

آید یا نه و چگونگی هر یک چیست بجهت آنکه محققین گفته اند که خواب در
عالم غیب است و اهل ارشاد فرموده اند که چون حال مغیبات از خواب
معلوم شود بمعالجات نفس و روح و باقی قوی بدنی توان گواشید
چون خواب بمنزله انسانی با قیاس باشد دلیل است بر آنکه گشت
نفس و فساد قلب و کدورت و غفلت و غلبت در آن شخص غالب است
و اگر خواب بمنزله انسانی بتقریظ باشد دلیل است بر آنکه بدن آن شخص را
ضعف غلبه کرده و دماغش خشک شده و غفلش مهبوت شده است
دوم کریمیت و کریم متوجه بودن بخارج کلی وجود است بدل و چون دل
مآب او نباشد باشد دماغ فرستد و از دماغ چشم و بینی بیرون آید
و خاصیت او آنست که چون با اعتدال واقع شود دل از آن بخارج
شسته گردد و نرم شود و چون کریم غالب شود دل سست و ضعیف
و دماغ نحیف و چشم تاریک شود و چون کریم از وجود بر طرف شود
صفت و دماغ تیره و چشم خیره و بی رحم شود **سیم خنده** و خنده است

برعکس گریه نیست همچنانکه قوی گریه از کل وجود متوجه مرکز دل میشود
الکون قوت خنده لطیفه دل را بجهت وجود رساند و تن از در حسیته باید
چون خنده باعث اعتدال واقع شود روح بسبب او بفرج و تن بر جبهه باشد
و چون خنده بسیار واقع شود دل بی قوت و فکر ضعیف گردد و از کمالات
اخروی بازماند **و چون** خنده از وجود ساقط و بر طرف شود دل تنگ
و روح ریمیده و تن در عذاب و دماغ خشک گردد **و چهارم** قوه محرکه
و قوه محرکه بر دو قسم است باعته و فاعله و باعته نیز بر دو قسم است
و غرضی و **شهوایی** آنست که باعث شود بر تحریک بخت لفعی و **غرضی**
آنست که باعث شود بر تحریک بخت دفع مضرتی و این منفعت مضرت
اعم از آنست که فی الواقع باشد یا بحسب ظن بود **و فاعله** قوتی است که در
نفوذ کند تا بواسطه او عضل تشنج شود و سترخی گردد بقبض و ببطآن
متحرک شود و فاعله مطیع و تابع باعته است و قوه متحرکه جمیع اعضا بوسیله
باشد و چون این قوه در وجود انسانی باعث اعتدال باشد آنکس نقاش و کاتب

خوب تواند بود **و چون** با فراط باشد آنکس سازنده و کوبنده و در قیاس
باشد و او را کسب علوم نباشد و ناقص دین باشد **و چون** بتفریط باشد
جمع بخار و در طوبه نازتن آنکس تحلیل رود و او دایم گرفتار اهرمن
باشد **پنجم** قوه ناطقه است و اصل او از شش مکانست حنجره و زبان
و کام و بینی و دندان و لب و چون این قوه در وجود انسانی باعث اعتدال
باشد زبان آنکس فصیح و بلیغ و سخنان او سنجیده بموقع باشد و اگر با فراط
باشد کم خرد و کذاب و بیوده گوی و سخنان آنکس بی توجیه باشد
بتفریط باشد آنکس حیوان باشد نه انسان **ششم** اندک از غلظه
اعتدال وجود انسانی علم است که حضرت علام الغیوب بآدم کرمت
کرده است و علم قوتی است که هیچ خبر او را حجاب نشود و او را از هر چه
و تصور کنی سر بر سر اسیر باشد و اینک بعضی را قوی ایشان باعث اعتدال است
مردم ایشان را عالم میدانند و عالم این را تصور خارج است بلی ایشان را
برکونی تواند بود که این نیز گواهی نقص علم ایشان است پس هر کس آن

صفتها که مذکور شد در وجود خود با عتدالی بیند آنکس در زمان حیات دنیا
ازین عالم سفلی عروج بعالم علوی کند و اگر این صفتها در وجود خود با و
بیند از وفلی چند بظهور رسد که مثل افعال شیطان باشد بلکه خود شیطان
بصورت انسان پس باید که بطایع او مشغول شود تا حشر آن دنیا و
بیاوردی نماید و اگر این صفتها در وجود خود بتفریط بیند وجود او و
انسان نباشد بلکه حیوان باشد بصورت انسان او لک
کالا یفا و بل هم اصل مصداق همین است **تبصره** بدانکه حضرت
عزیز علم را در عقل و اراده در سر و دل جای داده و حیات بشری را
در شش متوطن گردانیده و قوی توانائی را بر مرد حرکت در آورده
و در آنکه را در جگر و حیوة حسی را در حواری و غریزی و حرارت غریزی را
در خون صاف الطیف و خون صاف لطیف را در قلب منصوبی شکل
جای داده **انصاف ملکی** که غیر ازین صفات مذکوره است با جمیع
این صفات همتراک داده است و صفات ملکی و غیره همگی در شش

وجود انسان در محلی خاص با غمال خود مشغول گردانیده است و آنچه در
مع نظام الهی در باب آفرینش آدم مذکور است اینست **قال الله تعالی**
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِینٍ بدینست که فرمود
آدم را از خاک و نقاوه و میرون کشیده شده از گل مراد حضرت آدم
که ابو البشر است زیرا که همه آدمیان مخلوق شده اند از سلالتی که نطفه شده
چون نطفه از نباتات حاصل شده است بیواسطه یا بواسطه چون لحوم حیوانات
و گوشت مراد بطین آدم است زیرا که از طین مخلوق گشته و سلاله نطفه
یعنی با ویدیم آدمیان را از زمین که میرون آمده از گل که آدم است ثم
جعلناه فی قرار مکین پس گردانیدیم نسل آدم را از نطفه یعنی
ذریه او را از آب منی یا گردانیدیم سلاله را بنطفه بنا بر تفسیر ثانی در اثر
در قرارگاه استوار یعنی رحم که محفوظ است از ضعف ماسکه حاصل کلام که
میفرماید که نطفه را در رحم جای دادیم تا چهل روز در آنجا نگاه داشتیم
جعلنا النطفة علقه پس گردانیدیم آن نطفه سفید را پاره خون

سرخ بسته چهل روز دیگر خلقنا العلقه مضغه پس گردانیدیم آن بطن
 بسته را آنقدر که کوشی که یکبار و بنمایند چهل روز دیگر خلقنا المضغه
 عظاما پس ساختیم آن گوشت را استخوان تا آنکه حکم گردانیدیم آن را
 بعد از سه اربعین فکسونا العظام لحما پس پوشانیدیم آن استخوان را
 گوشت یعنی کوشی بر آن استخوان برویاندیم بعد از رشتن عروق و عصب
 ثم انشأناه خلقا آخر پس بیاوریدیم او را افریدن دیگر در شکم مادر یعنی
 در روح و میدیم تا زنده شود بعد از آنکه جماد بود یا صورت انسانی بر او ظاهر
 گردانیدیم و ما بعد از خروج از شکم او را دندان و موی دادیم از مقام شیرازی
 بتدریج ترتیب نمودیم غذای کوناگون و بر مراتب حیوانی و در موی
 و پری رسانیدیم و تشریح ابتدا نطفه تا بجهل و لوج روح و تفصیل آن در کتب
 طبیعی مذکور است **بدانکه** مخلوقات بر سه قسم است یا همه روحانی محض اند یا
 جسمانی محض یا مرکب از جسمانی و روحانی آنها که روحانی محض اند ملائکه
 محض نوزده مرتبه و معراج از صفات شهود و غیب و غیر آن از صفاتی که

لازم جسمیه است و آنها که جسمانی محض اند مانند نباتات و معادن
 و قسم سیم که مرکب از جسمانی و روحانی اند بر دو قسم اند اگر روحانی
 غالب است بر جسمانی جنیاتند و اگر جسمانی غالب است بر روحانی آدمیان
 جا بمل کلام آنکه خالق بچون آدمی را از صفت مرتبه یکد انسانیست
 اول سلاله دوم نطفه سیم علقه چهارم مضغه پنجم عظام ششم لحم و این بر
 نقلی یکصد دارد و مرتبه هفتم ابلج روح است و در آن جسد قبارک
 الله احسن الخالقین پس بزرگ است بندگی و شان و عظمت
 و حکمت خدای که نیکوترین آفریننده کائنات و اندازه نمایند چه نسبت
 از ملائکه که انسان رسانیدن و ترکیب دادن میان جسم و روح از
 عجیب ترین امور غریبه و غریب ترین اشیا عجیب است و این مرتبه
 که روح نورانی و علوی است و جسم ظلمانی و سفلی است و روح لطیف
 و جمع کشف پس ترکیب میان این دو ضد از جمله محالات عقل است
 پس صد و در این ترکیب دلیل ظاهر است بر کمال قدرت و جلال عظمت

صانع چون و انداخت حضرت عزت بعد از بیان خلق عرش و کرمی لوح
و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین ذات مقدس خود را این
نوع ثنائی و ستایشی نفرمودن و بعد از آفرینش انسان این
ستایش و ستایش ذکر کردن و ازین کلام تفضل و تکریم ایشان بر ایشان
میستوان کرد و از حضرت سید ابرار و رسول مختار و برگزیده پروردگار
منقولست که نطفه که در رحم در آمد صانع عالم آنرا تا چهل روز بحالت نطفه
میکند و بعد از آن علقه میگرداند تا چهل روز بر آن وضع می باشد
پس آنرا مضغه میسازند تا چهل روز و بعد از آن فرشته میفرستند
تا نفع روح میکند در آن پس میفرماید تا میسوزیند روزی او را و در
آخر او را سعادت یا شقاوت او را و این مشغولست بر آنکه تمامیه
اعضای آن در وی شده شدن روح در آن و ولوج روح در آن بعد
که ششین سکه اربعین است که عبارت از چهار ماه باشد و از وقت چهار
ماهه ای که وقت تولد اکثریت غذای آن طفل در شکم خون باشد از
راه

ناف بدو میرسد پس از آن بقدرت کامله و حکمت بالغه چهار پیش دارد
و با او مقفول کند **اول** نفس طبعی و آن عبارت از قوتی است که
مکدر او که اجزای جسم از یکدیگر متلاشی شوند **دوم** نفس نباتی است و آن
عبارت از قوتی است که بکشد جسم را در طول و عرض و عمق **سوم** قوه
جاذبه که جذب میکند و ماسکه نگاه میدارد و قوه که عبارت از قوت
که کشیف را از لطیف جدا میکند **و دهم** که کشیف را از راه امعاء دفع میکند
و لطیف را بر چیزی را بصنوی لایق میفرستد و این حالت در معده
تجلی باشد **و هفتم** که هر جزوی را از کثیف همان عضو صورت میدهد که
مواقی باشد و در حالت تصویر نیز همان قوهای مذکوره همان عمل
و دیگر باره کشیف را از لطیف جدا کنند پس آنچه کشیف باشد بدل
ما تحلل شود و آنچه لطیف باشد **قوه موله** آنرا بصلب جذب کند
یعنی گردد و در وقت معین هر جم نقل کند تا با نطفه زن جمع شود
قوه تمسک نطفه را در معده و در این پشت قوه با نفس طبعی خادمان

نفس نباتی اند **سیم** نفس حیوانی است و آن عبارت از قوتی است که
 مایه الاشتراک است میان انسان و سایر حیوان در اکل و شرب و غیره
 و نفس طبعی و نفس نباتی با خادمان خود خادم نفس حیوانی اند و او را
 بغیر ازین دو نفس و قوی مذکوره دو ازده خادم دیگر است که ده خواص
 و باطن و دو قوت شهوت و غضب چنانکه مذکور شد **چهارم** نفس
 انسانی است که آن عبارت از قوتی است که سبب امتیاز انسان
 از سایر حیوانات بطنق و عدم لظن میکند و آن هر سه نفس با خادمان
 خود خادم نفس انسانی اند و او را دو خادم دیگر است سواي این خادمان
اول عقل نظریست و آن عبارت از قوتی است که انسان او را نظرد
 بنای خانه کند مثل آنکه چون خواهد شد و چند طاق و دروازه خواهد ساخت
دوم عقل عملی است و آن عبارت از قوتی است که آنچه را عقل نظری
 کرده و تصور نموده از قوه بفعل آورد و این عقل عملی خادم عقل نظری است
 و او با خادم خود نفس انسانی است و الله اعلم **اما عقلی** که در شریعت مقرر

معتبره و از دست اینست که العقل ما عبد واجه الرحمن و الکتاب
 به الجنان یعنی عقل قوی است در انسان که عبادت کرده میشود و بسبب آن
 عقل رحمن و کسب کرده میشود بسبب آن عقل بهشت پس بنابرین
 عقل عبارت است از اتباع حق نه باطل و تحصیلش ممکن و مقدور است
 از برای انسان **اما تحقیق** و تفصیل این مقام است که عقل حالیه است
 آنچنان حالیه که تحقیقش در انسان میباشد مناط از برای تکلیف و تقاضا
 میکند که محبتش تابع حق باشد نه باطل پس از برای عقل حیثیتی
 و مقابل مقصود است **اول** جهل که محبتش با دیکست و مقابل بود
 بحسب تقاضا است چرا که تقاضا میکند این قسم از مقابل مکر اتباع طلب
 یعنی ممکن است که شخص واحد متصف بتقابلین بدین معنی باشد
 عقل بمعنی مناط تکلیف و دیگر جهل بمعنی اتباع حق **دوم** جنون که
 مقابل بودنش نظیر مناط تکلیف است و محبتش مثل خودش مقابل
 یعنی ممکن نیست که شخص واحد متصف بتقابلین بدین معنی باشد

عقل معنی مناط تکلیف دوم جنون پس محل جنون غیر محل عقل خواهد بود
و تعریف عقل بنا بر اعتبار اول که ما عید به الرحمن و الکسب به الجنان
تخصیل او مقدر است از برای عباد و بنا بر اعتبار ثانی که بعضی مناط
تکلیف است تخصیصش غیر مقدر است از برای عباد پس نفی عقل از بعضی
که تابع باطل اند چنانچه از بعضی اخبار و آثار مستفاد است باعتبار
اول است و اثبات عقل از برای ایشان چنانچه در بعضی احادیث
دیگر وارد است باعتبار ثانی **بر آنکه** محل تخریر و قسیم است بسبب و مرکب
بجمله سبط آنست که نفس را فضیلت علی نباشد و لیکن بجهل خود متوقف
باشد و داند که نادان است و این مذموم نیست مادم که در طلب علم و فضیلت
کمال سعی باشد **بجمله مرکب** آنست که نفس از فضیلت علی عاری
باشد و خود را عالم داند و این قسم جهل مذموم است چنانچه در کتاب مشهور
کاظمین مرویت که از حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و عیسوی
المسلمین و سید الموحدين و وصی بلا فضل رسول رب العالمین الله

القالب

القالب ابن عمر رسول علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه که قال
امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام الناس ثلاث
رجال رجل یدری و یدری الله یدری فهو عالم
فانتهوه و رجل یدری و لا یدری و الله یدری فهو
نایم فانهوه و رجل لا یدری و یدری الله لا یدری
فهو طالب فانه تعلم فعلوه او طالب فارشد و و رجل
لا یدری و لا یدری الله لا یدری فهو جاهل فطوحي
فاجتنبوه که گفت که مردمان بر چهار نوع اند **اول** مردیست که
میداند و میداند آنکه بدست است که میداند پس آنرا چنین داناست
حال پس اطاعت او کنید **دوم** مردیست که میداند و نمیداند
بدستی که او میداند پس شخصی چنین همیشه در غایت غفلت است پس
بیدار کنید او را بموعظه و پند **سیم** مردیست که نمیداند و نمیداند
آنکه بدستی که نمیداند پس کسی چنین تعلیم گیرند است بیا موزید او را

با طلب کننده حق است پس بنماید او را راه حق **چهارم** مردیست که
نمیداند و نمیداند اینکه بدستی که نمیداند و مردی نیست که باطل
پس دوری کند از **و امام فخر رازی** مضمون حدیث را بطول آورده است
انفس که بداند و بداند که بداند **بپ** طرب از کیند کردن جهانند
و انفس که نداند و بداند که نداند **او** خوشتر از کفر و جهالت برآید
و انفس که بداند و نداند که بداند **بیدار** کنش زود که در خواب غافلند
و انفس که نداند و نداند که نداند **تو** مرده شمارش که گمش زنده شود
اینک بعراق اندر شهر است **مخظم** کورا همه دان خوانی و او هیچ نداند
بقره بدانکه بدن انسان مرتب شده است بر هفت طبقه موقوف
هفت افلاک **طبقه اول** مغز است در استخوانها برای قیام استخوانها
طبقه دوم استخوانهاست برای هستی بدن **طبقه سیم** عصبهاست که
در روی استخوانها درآمده برای قوه استخوانها **طبقه چهارم** گوشت است
که در روی همه آنها درآمده تا امکان حرکت خون در او باشد برای قیام

حیوة **طبقه پنجم** پیه است که بر روی گوشت درآمده تا گوشت را تازه
دارد و برای حرکت خون **طبقه ششم** پوست است که بر روی پیه است
کشیده شده است برای محافظت ایشان **طبقه هفتم** موی است
که در زیر پوست روئیده شده برای دفع عفونت از بدن و نسیم
معادن آن در وجود موثر تواند شد و دل باین واسطه متوجه
روح گردد **پس بدان** ای طالب راه حق که جمیع آن چیزها که از بدن
میداد تا اینجا مذکور شد اینها همه باراده و قدرت و حکمت حضرت
عزت در وجود انسان مختر شده و انسان بسبب آنکه آنها
همه از حکمت کامله و قدرت بالغه است درو جمع است مکرم که دیده
و بواسطه این جامعیت حضرت عزت امر پرستیدن خود را بر
واجب گردانیده که تا چون از روی خلاص پرستش او نمایند
ابواب فتوحات خود را بر روی ایشان بکشاید تا درین مقام
جهانی موقوف خدشناسی نبوی که در عالم وحدانی نورانی ایشان را

حاصل شده بود حاصل شود کما قال الله تعالی و ما خلقت الجن
 و الا نسا الا لیعبدونی ای یعرفون **بدان ای طالب** که
 که راه حق کسی که عسای خود توکل را کند و ردای خود تقوی را داند
 و دلیل خود ائمه معصومین را شناخت و کوه معرفت شناسی ایشان را
 برست آورد و در حقیقتین و اخلاص بگذارد و بنجام مهر خاتم النبیین
 کند و نهدارد و باطمینان خاطر این راه هولناک را طی کند البته بر
 اهلی خود که عبارت از خدمت شناسی و خدا پرستی است رسید پس ازین
 تحقیقات مشخص معلوم شده که مبداء ایشان از کجاست و خالق
 چون ایشان را از کجا بگمارسانیده و چون این معلوم شد باید
 که بدن آدمی مرکب است از عناصر لایحه که کبر و قدر این چهار ارکان
 مختلف التبايع جمع آمده و این اجزای بالطبع هر فردی دایما حاصل
 مایل اند و جهت کرسکی نیست که چون بعضی اجزا بطرف اصل خود روان
 شود جسم ضعیف گردد پس باید چیزی غذا داد تا بدل مایع حاصل شود و چه

تجلیل رفته همان قدر از عناصر رابعه باز آید پس تحقیق که آن اجزای
 که بدن ما را در پنج ساسکی بود جمله تجلیل رفته و این اجزای که در ساسکی
 داریم خیر آن اجزای آثار روح ما همان روح است و اجزای اصلی همان
 و مثل این مثل شخصی است که خرگامی زند که چوبهای آن سرخ باشد
 و هر پنج روز چوب سرخی را از آن خرگاه برآورده چوب زردی بجایش
 بگذارد پس هر روز آیم چون نظری بنمان خرگاه بر پا باشد ولیکن چوبها
 خرگاه دیگر باشد و بدن مانیرا چه مانند چوب خرگاه بنظر میسر
 اما بعضی بدل مایع گردیده و این حالتها در حین تعلق روح است بدن
و تعلق روح بدن از قبیل تعلق عاشق بمحشوق و سبک مضطرب
 باهمین است نه از قبیل اختلاط و امتزاجی است چنانکه میان آردنک
 زیرا که جوهر روح در غایت لطافت است و بدن در غایت کثافت
 و تعلق و ارتباط در میان ایشان بغیر از محبت و هویت امری نیست
 تر و عقل و لهذا حضرت خالق چون در بدن انسان از غلطی که آفریده بود

بخار لطیفی آفرید که اطلاق آن را روح حیوانی گویند و آنرا بروق و شرین
سازي و جاري ساخت و ارتباط و محبتی در میان ایشان بهم رسانید
تا روح انسانی بواسطه آن رابط و محبت تعلق بسبدن گیرد و در همه بدن
متصرف شود کما لایق که منظور روح است و آن موقوف است بر تصرف
کردن او بسبدن حاصل کننده پس تعلق و تصرف روح از قبیل تعلق
مذکور است اگر چه در بدن نیست چون تعلق و تصرف مقناطیس که
در آهن است و او را بجانب خود میکشد اگر چه در آهن نیست و مراد از
ترکیب روح با جسد و تعلق او با و همین است که گفته شد و چون نطفه
در رحم استعداد و قابلیت و لوح روح بهم رسانید بامر حضرت چون
ملایک روح او را از مبداء ارواح که عبارت از روح محمدی است بهر یک
از آن صورت استعداد و ماده قابله متعلق و مربوط میگرداند علی تفاوت
مراتب مواد تا بتایین طبقات استعداد آنها پس ارواح پیش
از تعلق گرفتن ایشان با بدن ارواح محمدی خلق شده چنانکه فی

برین گفته آمد و بموجب حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که خلق
الارواح قبل الاجساد بالقی عام شرف تقدم دارد و خلقت
ایشان بعد از خلقت جساد است که عبارت از نشاء دیگر است چنانکه
آیه وافی به این است ثم انشاه خلقا آخر مشربان است و الله تعالی اعلم
بجمله خلقه و لطیف صنعه **بدانکه** چون معرفت احوال مبداء بقدری که
بعبارت درمی آید نگاشته شد شروع کرده میشود در معاد **صل پنجم**
در معاد است و معاد اسم مکان است از باب افعال مصدر او اعاذ است
و اعاده در لغت عرب باز گردانیدن چیزیست و معاد جایی باز گردان
و در مطلق علمای ظاهر باز گردانیدن روح است بقلب خودش در قبر
و در قیامت و در مطلق محققین علما و عرفا و از باب ذوق بازگشت
روح است بملکان اصلی خودش و این رکن مهمی است بر پنج فصل **فصل اول**
در واقع شدن موت و دوست داشتن مؤمنان او را و مکروه داشتن
کافران او چنانکه حدیث صحیح شریف که بطریق خاص و عام از رسول خدا

روایت شده است که آنحضرت فرمود من احب لقاء الله احب
 الله لقاءه ومن كره لقاء الله كره الله لقاءه قيل يا رسول
 الله ان النكر الموت فقال ليس ذلك ولكن المؤمن
 اذا حضره الموت لبشيرة من الله وكرامته فليس شي
 احب اليه مما امانه فاحب لقاء الله واحب الله
 لقاءه وانت الكافر اذا حضره الموت لبشيرة بعد الله
 فليس شي اكره اليه مما امانه كره لقاء الله فكره
 الله لقاءه يعني كسي که دوست دارد لقاءي حضرت عزت را حق تعالی
 دوست میدارد لقاءي او را کسی که ناخوش دارد لقاءي باری تعالی را
 حضرت عزت ناخوش میدارد لقاءي او را گفت شخصی که ای رسول خدا
 بدستی که ما همه ناخوش میداریم موت را و بان رجبت نمیداریم پس
 حال ما چون خواهد بود حضرت سرور عالم و شفیع امم فرمودند که مراد تو
 نیست ولیکن مؤمن را چون وقت احتضار و حال نزع بروج درسد

بشارت

بشارت داده میشود او را برضای حضرت عزت و نوازش حق تعالی
 او را به بساط قرب و آمرزش گناهان و داخل شدن به بهشت پس
 او را در آن حال هیچ چیز دوست تر از آنچه در پیش اوست نخواهد بود
 پس دوست خواهد داشت لقاءي خدای را و حضرت عزت دوست
 میدارد لقاءي او را **به کمال** دوست داشتن حضرت عزت مبرندگان
 خود را آنست که پرده حجاب بیکامی را از پیش دل او بردارد و او را
 ممکن و در بر بساط قرب و شنائی و راه نماید او را بسوی خود **عزت**
 دوستی حضرت عزت مبرندگان را آنست که توفیق دهد او را که قطع
 تعلقات از دار غور نماید و بعالم نور که عبارت از عالم انس و جن است
 اوست عروج کند و از آنچه خیر اوست بالکلیه بریده با و متوصل شود به
 جمیع فکرها و خیالات او بیکمی با و باشد پس در نیوقت بعد و دوری از
 او و خدا بر داشته شود و چون کافران را وقت احتضار در رسد خبر داد
 میشود او را بعد از آنکه از برای او مهتاب آماده شده است پس هیچ چیز

نزد او دشمن تر نخواهد بود از آنچه در پیش اوست پس ناخوش میدارد
لقای حضرت عزت را و حق تعالی ناخوش میدارد لقای او را **مسرح**
این حدیث است حدیث دیگر بطریق موافق و مخالف وارد است که
حضرت عزت در وقت احتضار بنده مؤمن ظاهر میاید و بر او آرام
و نوازش خود و بشارت بدخول بهشت و اشغال آن آنقدر که گزاف است
موت از طبیعت او بر طرف شود او را رجعت تمام با تعالی ازین عالم فانی
بعالم باقی بهم رسد پس کم میشود که بسبب آن لطف و بشارت اید
او از الم موت و چنان میشود که او را نهایت رضا برون بهم میرسد و در
تمام آن حاصل میشود و این حدیث دلالت تمام دارد بر آنکه مؤمن
ناخوشی از مردن نمیدارد بلکه همیشه نهایت رغبت و میل بآن میدارد
و بواسطه رجعت و و پس کسی که بملقای حق تعالی دارد میداند که آن بدو
مردن حاصل نمیشود **بدانکه** کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین و امام
المؤمنین و یعقوب المسلمین و سید الموحدين و ابن عم سید المرسلین و وصی

بناقص

بناقص رسول رب العالمین اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب
شاید اینست که فرمود آن ابن ابیطالب آنس بالموت من
الطفل بشدی امیه یعنی بدستی که پسر ابوطالب را مراد است
بموت بیشتر از مراد است و الفت طفل بپستان مادر خود **مصدق**
این است کلام دیگر آنحضرت که در وقتی که ابن ملجم علیه اللعنه و العذاب
ضربت زده که فرمود فرست و رب الکعبه یعنی فیروزی یافتیم و پیغمبر
رسیدم پروردگار کعبه قسم **فصل دوم** بصورت مثالی در آمدن
مال و فرزندان و اعمال میت در حال احتضار و سوال کردن او از ایشان
و جواب دادن ایشان او را بخوبی که در حدیث وارد است در کتاب
اربعین شیخ العالم الکامل الفاضل العارف بهاء الله و الدین در
سی و نهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد
بن یعقوب کلینی از علی ابن ابراهیم از پدر او ابراهیم از عمر بن
عثمان و بعضی از اصحاب ما از سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی نصر

وحسن بن علي الزابي جليله مفصل بن صالح ازجا بر از عبد الاعلى و علي
ابن ابراهيم از محمد بن عيسى از يونس از ابراهيم عبد الاعلى از سويد بن
كه كفت فرموده هست امير المؤمنين علي عليه السلام ان ابن آدم اذا
كان في آخر يوم من ايام الدنيا واول يوم من ايام
الآخرة مثل كه وولده وعمله فيلقى الى ماله فيقول
والله اني كنت لكم محبا اني كنت عليك حريصا
شجيا فما لي عندك فيقول خذ مني كفاك قال فيلقى
الي ولده فيقول والله اني كنت لكم محبا واني كنت
عليكم محاربا فما لي عندكم فيقولون نوديك المحضر
فواريك فيما قال فيلقى الى عمله فيقول والله ان كنت
فيك لراحم وان كنت علي لثقيلا فما لي عندك فيقول ان
قرينك في قبرك ويوم كثرك حتى اعرض انا وانت علي
ربك قال فان كان لله وليا انا اطيب الناس ريحا

واستم منظر واخسنهم ريشا فقال ايثر مروح وريحان
وحته نعم ومقدمك خير مقدم فيقول له من انت فيقول
انا ملك الصالح ارحل من الدنيا الى الجنة وانه يعرف
غاسله ويناشده حامله ان يجعله فاذا دخل قبره اناه
ملكاء القبر يحترسها ويحذون الارض باقدامها
اصواتها كالرعد القاصف والبصارها كالبرق الخاطف
فيقولان له من ربك وما دينك ومن نبيك فيقول
الله ربي وديني الاسلام ونبي محمد صلى الله عليه وآله
فيقول لان له ثبك الله فما يحب ويرضى وهو قول الله
عز وجل ثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت في
الحياة الدنيا وفي الآخرة ثم يقسمان له في قبره مد
نصره ثم يقسمان له بابا الى الجنة ثم يقولان له ثم قبر
العين نوم الشاب الناعم فان الله عز وجل يقول ان

أَصْحَابِ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مُقِيلًا قَالَ وَإِذَا
كَانَ لِرَبِّهِ عَذَابًا وَأَفَاتَهُ يَا بَنِي آدَمَ اقْبِضُوا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ زِينًا
وَأَنْتُمْ رَاجِعُونَ يَقُولُ الْبَشَرُ نَزَلَ مِنْ جِجَمٍ وَتَصْلِيهِ جِجَمٍ
وَأَنَّهُ لَيَعْرِفُ غَاسِلُهُ وَيَنَاشِدُ حَمَلَتَهُ أَنْ يَحْسِبُوهُ
فَإِذَا دَخَلَ الْقَبْرَانَاةَ مُتَخَيِّفًا الْقَبْرَ فَالْقَبْرُ الْكَافَّةُ ثُمَّ يَقُولَانِ
لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ وَمَنْ يَنْتَبِذُكَ يَقُولُ لَا أُدْرِي
فَيَقُولَانِ لَا كَذِبْتَ وَلَا هَدَيْتَ فَيَضْرِبَانِ يَأْفُوحُهُ
بِمَرْزِيَةٍ مَعَهُمَا خِزْيَةٌ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ
ذَابَةٍ إِلَّا تَدْعُرُهُمَا مَا خَلَا الثَّقَلَيْنِ ثُمَّ يَفْتَحَانِ لَهُ بَابًا
إِلَى النَّارِ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ ثُمَّ بَشَرُ خَالٍ وَلَيْسَ لَكَ عَلَيْهِ
حَيَاتُ الْأَرْضِ وَعَقَارُهَا وَهَوَاهُ فَتَهْتَشُّ حَتَّى يَبْعَثَهُ
اللَّهُ مِنْ قَبْرِهِ يَعْنِي بَرَكَةِ كَيْفَ فَرَزْنَا أَدَمَ رَاجِعًا بِرِسْدِ رُوزِي كَيْفَ
أَخْرَيْنَ رُوزًا وَبَاشَدَ أَزْدِيْنَا وَأَوَّلِينَ رُوزًا وَبَاشَدَ أَزْدِيْنَا وَرُوزَ عَقْبِي مَثَلُ شَيْءٍ

بِفَرْزِهِ

یعنی بصورت مثالی درآورده میشود در نظر اموال او و فرزندان او
و عملی که در ایام از او واقع شده بود پس میل میکند بطرف مال خود
و میگوید بخدا قسم که بتو رغبت تمام داشتم و بواسطه حصول حرص
و بخل بسیاری در زبدم درینوقت مرا بر تو چسبیت و چه مدتی ترا
رساند پس مال گوید باد که بگیر از من کفن خود را که ترا زیاده ازین من
چیزی نیست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بعد از آن کجا
کنند بجانب فرزندان خود و بگوید بخدا قسم که من شمارا دوست میداشتم
و همیشه حامی شما بودم و رفع ایذا و آزار شما می نمودم درینوقت مرا
بر شما چه چیز است و چه مدد از شما بمن میتواند رسید ایشان در جواب
او بگویند که میرسانیم ترا بقره و نهان میکنیم ترا در آن که در باره تو
می آید همین است حضرت امیر صلوات الله علیه فرمودند پس رو
بجانب عمل خود و بگوید که بخدا قسم که من بتو بی رغبت بودم و با آنکه
بر من کران بودی بتو قیام می نمودم اکنون مرا بر تو چسبیت و از تو

بمن چه میشود رسید عمل در جواب او گوید که من قرین و مصاحب تو ام
در قبر تو و روز بر آمدن تو از قبر با تو خواهیم بود تا من و تو در عرض پرورد
تو در ایام حضرت امیر المؤمنین ^ع فرمودند پس اگر باشد حضرت عثمان
دوست در برابر او فی آید آن صورت بر وجهی که بهترین مردم باشد کسبوی
خوش و خوش آینده ترین ایشان باشد بحسب صورت و حسن منظر و کوی
ایشان باشد بحسب لباس فاخر و رخت خوب و میگوید بشارت باد
براحت ابدی و روزی نیکو و بهشت پر نعمت بر آئینه مقدم تو بهترین است
و آمدن تو نیکوترین آمدنها پس بگوید بآن صورت که تو گیت که این بشارت
میدهدی و باین عنایت در مقام خیر خواهی خاطر ما حیرت زدگان در می آید
او در مقابل او گوید من عمل صالح تو ام که باین صورت در آمده ام **و این**
بشارت در کلینی در ضمن حدیث دیگر از امام جعفر بن محمد الصادق
برین روایت شده است فیقول رأیك الحسن الذی كنت علیه
وعملك الصالح الذی كنت تعمله یعنی من رای نیکو و عتقاد حق

تو ام که در دنیا بران بودی و عمل صالح تو که بعمل می آوردی آن را
و این کلام صریح است در آنکه چنانکه عمل در انشا بصورت جسم در می آید
اعتقاد نیز در انشا بحسب بصورت میشود پس عمل صالح و اعتقاد
حق او گوید بآن بشارت رحلت کن از دوز دنیا بسوی بهشت غیر
پس او از دوز دنیا رحلت نماید و قبض روح او شود در حالتی که او
می شناخته باشد غسل و منتهه خود را و سوگند میدهد باشد بر
وارندگان خود را که او را بشارت می برده باشد پس چون بقرارداد
در آیند بنزد او فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر در حالتی که میکشیده باشند
از دنبال خود همو بهاء خود را از تنایت درازی و می شکافته باشند
زمین را از شدت زدن پایهای خود را بران او از ایشان مثل
رعد غرغنده باشد و چشمهای ایشان مانند برق درخشند پس بگویند
باو که گیت پروردگار تو و چیست دینی که تو اختیار کرده و گیت
پیغمبری که باو ایمان آورده **بدانکه** در بسیاری از احادیث صحیح

بطریق امامیه اثنی عشریه صلوات الله علیه وارضاهت ملکین از امام
زمان او نیز سوال میکنند چنانکه در کتاب کافی و در اعتقادات شیخ صدوق
محمد بن بابویه بسند صحیح مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در
دفن فاطمه بنت اسد که والده حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
فرموده مران فاطمه را اینک اینک و آخر روایت چنین است قال یوم
وَأَنْتِ كَبِيتَ عَلَيْهَا فَلَقْنَاهَا مَا يُسْأَلُ عَنْهُ وَإِنَّمَا سَأَلْتُ عَنْ
رَبِّهَا فَقَالَتْ وَسَأَلْتُ نَبِيَّهَا فَأَجَابَتْ وَسَأَلْتُ وَلِيَّهَا
وَأَمَّا مَا فَارَجَ عَلَيْهَا فَقُلْتُ لَهَا إِنَّكَ ابْنُكَ فَرَمَوْهُ رَوَى
و بر روی خوا بایندم فاطمه بنت اسد را در و کردم بر او پس فهمیدم
او را چیزی که سوال کرده شده بود و آن چیز و این است و جز این نیست
که او سوال کرده شده بود از پروردگار پس گفت خدا پروردگار من است
و سوال کرده شده بود از پیغمبر او پس جواب داد که محمد بن عبد الله پیغمبر
منست و سوال کرده شده بود از ولی او و امام او پس بسته شد زبان او

و ان الله

بر آن که در جواب ایشان چه گوید پس من در آنوقت بیاد آوردم و گفتم
باو که بگو پس من یعنی بگو که امام من پس من علی ابن ابیطالب است و اینکه
در سوال کردن منیت از امام دین حدیث مذکور است چند احتمال دارد
اول آنکه ذکر کردن آنحضرت بنا بر شهرت آنست که شهرت بر منیت
که چنینج بدکر نیست **دوم** بواسطه رعایت کفر نفس اقدس خود صلوات
سیم آنکه آنحضرت فرموده ذکر و آن از خاطر راوی رفته باشد **یا آنکه**
راوی در وقت روایت کردن از حظه جمعی که غیر مشرب او بوده است
نموده از روی تقیه ذکر نکرده و الله اعلم او در جواب گوید که خدای که
مرا و پرستش است پروردگار منست و اسلام دین منست و پیغمبر من
محمد بن عبد الله صلوات الله است پس دعا کنند فرشتگان مرا و
و بگویند برقرار دارد خدای تعالی مرا و آنچه دوست میدارد آنرا
و رضای او بآن مقرون است و این قول مأخوذ است از قول آبی
که در کلام مجید فرمود که يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ

الثَّابِتُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ يَعْنِي ثَابِتٌ وَبَرَقَارٌ
 میدارد حضرت عزت آمانی را که ایمان آوردند بقول ثابت و زندگانی
 دنیا در آخرت بعد از آن وسیع میسازند از برای او قبر او را آنقدر که نظر
 او کار کند پس میکشایند بواسطه راحت او در برای او قبر او بسوی
 بهشت و میگویند بخواب آسایش درای بادیده حنک و خواب کن
 مثل جوانان بنوت برورده شده که حضرت عزت در کلام مجید فرموده است
 إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَجْنَحًا
 مُقِيلًا یعنی مجاوران بهشت آنروز بهترند از روی جای و مکان
 و نیکوترند بجا بحسب جای استراحت و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 فرمودند که اگر بوده باشد هر خدای عزوجل را دشمن بدستی که خواند
 علی او بصورتی که بدترین صورتهای که خدا تعالی آفریده است آنرا
 بحسب بیات و زشت ترین ایشان بحسب بوی ناخوش پس بگوید
 بآن از روی سخاوت و استهزا که بشارت باد ترا بشرای که از جهنم

بگویند

و به سوزندگی آتش که عبارت از نار جهنم است و در کلینی در ضمن حدیث
 دیگر که از امام محمد باقر ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت شده است
 عبارت او باین نحو است که فَيَقُولُ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَنْ أَنْتَ فَمَا
رَأَيْتَ شَيْئًا أَفْجَ مِنْكَ فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ السَّيِّئُ الَّذِي كُنْتَ
تَعْمَلُهُ وَرَأَيْتَ الْخَبِيثَ یعنی میگوید بآن صورت که ای بنده خدا تو
 کیستی که من ناخوشترا از تو گویی ندیده ام او در جواب میگوید که من علی
 توام که بآن اقام نموده و عقیده زشت توام که بران بوده پس آنس
 در احوال می شناخته باشد غسل دهنده خود را و سوگند میداده باشد
 بر دارندگان خود را که او را نگاه دارند و بشتاب نمی برده باشد و چون بآن
 در آید بیامیند نزد او آرایش کنندگان قبر یعنی منکر و میگویند از او
 کفن او را بگویند باو که کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست
 پیغمبر تو پس او عتراف بجهل خود نموده در جواب ایشان بگوید نمیدانم
 پس ایشان در مقام تعزین او در آمده گویند هرگز ندانی و هرگز راه ندانی

آن نیایی بعد از آن بر نند بر سر او عصای آهنی که با ایشان است ز دینی
که بنا فیه باشد حضرت عزت حیوانی مگر آنکه بفرغ و مضطرب آید
از شنیدن آواز آن سوی جن و انس که حکمت الهی مقتضی شنیدن ایشان
نیست بعد از آن بکشایند از برای زیادتی عذاب او در پی از قبر او بجا
دورخ و بگویند بخواب بر شت ترین حال و تسلط دهد حضرت عزت
مارها و سایر عقربها و سایر کرمه کان زمین را که او را میگزیند بشند
تا وقتی که بر آنکس دحق تعالی او را از قبر او **در کتاب کافی** از امام بحق
ناظم جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت شده است که إِنْ اللَّهَ
يَسْلُطُ عَلَيْهِ تِسْعَةٌ وَتِسْعِينَ ثَنِيًّا لَوْ أَنَّ ثَنِيًّا وَاحِدًا أَصْنَفًا
تُفْعَلُ عَلَى الْأَرْضِ مَا أَثْبَتَ شَيْءٌ وَاحِدٌ يَعْنِي بَدْرَسْتِي که حضرت عزت
مسلط میسازد بر او یعنی بر کافران و جاحدان نود و نه مار بزرگ که اگر
یکی از آنها نفس و مند بر زمین دیگر هرگز از زمین کینه نرودید **و بعضی از اصحاب**
عرفان و ارباب ایقان گفته اند باید که تعجب نکند در تخصیص ماران

باین عدد خاص چه بسیار باشد که عدد ماران مذکور بقدر عدد صفات
و صمیمه انگش باشد مثل کبریا و حسد و حقد و سایر اخلاق زشت و صفا
نایسندیده زیرا که آن با نواع بسیار میگرد پس میتواند بود که عدد آن
در واقع نود و نه باشد و هر یک از آن بعینه و نشا و بدل باری شود
فصل سیم در پریدن روح از بدن و در او نچینن او بدین مثالی و باقی بود
او در بدین مثالی تا قیام شدن قیامت کبری **بدا کنه** روح انسانی جوهر است
از صفاتی که لازم جمعیت است بر پی و از خواصش ما وید عاری و او در نقل
بدن نیست باین معنی که جزو بدن باشد یا در بدن حلول کرده باشد
و اشاره نتوان کرد با و بلفظ هوا یا نیا یا بلفظی که مرادف اینها باشد از
اسماء اشارات بروجهی که دلالت کند بر یقین که اشارت کننده غیر اشارت
کرده شده است آن اشارت کننده روح است که در حقیقت آدمی عبارت
از دست پس او غیر جزو بدن باشد چه ظاهر است که این بدن از تنم پاید
میشود متغیر میگردد و در روح اصلاح تغیر تبدیل راه نمی یابد و نقلی و تصرف

۴۵۰
او بعد از این تعاقب تدبیر و تصرف است پس چنانکه دانسته شد و این قول
فخرا را عظم حکمای الهی و پسندیده اکابر صوفی و اشراقی است حتی رای
اکثر متکلمین امامیه اثنی عشریه قدس الله ارواحهم بر آن وارد گرفته مثل
شیخ نعمت و خواجہ نصیر الدین محمد طوسی و علامہ شیخ جمال الدین سمرقانی
و از متکلمین اشاعره نیز جمعی در اختیار این قول با ایشان موافق اند مثل
راغب اصفهانی و محمد غزالی و فخر رازی و این مذہبی است بفاصلت پذیر
و روایتی است شایسته **و شیخ صدوق** محمد بن بابویه قی قدس روحه در کتاب
خود تصریح کرده بر باقی بودن روح و مدتی روایت کرده است از رسول خدا
که فرمود ما خلقتم للنساء بل خلقتم للبقاء و انما تنقلون من دایم
الی دایم و انتهای فی الارض غریبه و فی الابد ان مسجونه
یعنی آفریده نشده اند ارواح از برای بر طرف شدن بلکه آفریده شدند
ایشان از برای باقی ماندن و اینست و برای نیت که فعل میکنند آن
ارواح ازین خانه بخانه دیگر و بدستی که آن ارواح در زمین غریب اند

۴۵۱
در بدن آنها در زند نیستند **و در کتاب جامع** از امام کبیر ناطق جعفر بن محمد الصادق
مرویت که آنحضرت یونس بن طریان فرمود ما یقول الناس
فی ارواح المؤمنین یعنی میگویند مردمان در باب روح مؤمنان
و حقیقت حال آن بعد از مفارقت بدن یونس گفت میگویند در جنبه
مرفان سبز غایب بود در میان قندیلهای که از زیر عرش آویخته است پس
حضرت فرمودند سبحان الله المؤمنین اکر مر علی الله من
ذلك ان يجعل روحه فی حوصلة الطائر اخضر یا یونس
اذا قبض الله تعالی صیتر روحه فی طائر کالبه فی
الدنیا فیما کلون و یشربون فاذا قدیم علیهم القادیم و
عرفوه بملك الصویرة التي فی الدنیا یعنی یاد میکنم باینکه
از جمیع نقصان با حضرت عزت را بدستی که مؤمن بزرگوار تر است نزد خدا
از آنکه روح او را در جنبه دان مرغ سبز جای دهد ای یونس مؤمن را
چون قبض روح شود میگرداند حضرت عزت روح او را در قالبی مانند

قالبی که در دوزخ در آن جایی داشت پس در آن قالب با میوزند و می بینند
و چون روحی از بدن مفارقت کرده برایشان وارد شود او را می بینند
بهمان صورتی که در دنیا با آن صورت بود و مطابق اینست قول حضرت
وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْ هُمْ أَمْواتٌ بَلْ هُمْ أَحْيَاءُ عِنْدَ
رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ فَرَحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَليست بشيء
بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَتَخَوَفُ عَلَيْهِمْ وَلَا تُمْحِقُونَ
یعنی پسندارای محمد آنان را که بصدق نیت کشته شده اند و راه خدا مرده
بلکه ایشان زنده گانند نزدیک پروردگار خود و روزی داده میشوند از
میوه های بهشت در حالتی که شادمانند با آنچه عطا کرده است خدا تعالی
ایشان را از فضل خود که آن رضا و خوشنودی حضرت عزت بالا و بزرگوار است
و مسرور میشوند و فرحناک میگردند بآنکه هنوز نرسیده اند بایشان پس
ایشان یعنی خوشحال اند به بشارت دادن ملائکه ایشان باینکه برادر
دینی ایشان بدرجه شهادت رسند و با ایشان ملحق گردند و با خوشنودی

باینکه میدانند که دوستان ایشان در پس ایشان ثابت قدم در آن
عزم باشند و بیکت اعتقاد حقه و عبادت و مجاهد نفس بایشان
رسند و همه مسرور گردند بمرزوه دادن ایشان را باینکه هیچ خونی نیست
برایشان بر فوت این نعمت عظیم و نباشد که اندویش میکنند بر مفارقت
لذا ان نعمت زیر که نعمت افرت هرگز بر طرف شدنی نیست و یقین
که هیچ تیری برایشان از آنچه بر پیش ایشان خواهد آمد و یا نخواهد بود که
اند و مناک شوند بر مفارقت دنیا و آنچه در دست و در جایی دیگر فرمود
وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءُ
وَلَيَحْيِيَنَّ اللَّهُ لَكُمْ شُرُوفَهُمْ وَكَوَيْدُكُمْ كَفَى رَأً
مردگانند **مرویت** که صحابه بعد از حربه بدر ذکر شدند امیر وند و ایشان
دوازده تن بودند شش تن از مهاجران و شش تن از انصار یعنی بریل
تسخیر میکنند بچاره فلانی که در روز بدر جان شیرین بداد و از لذت
فیعم دنیا محروم شد لهذا حضرت عزت فرمود که ایشان را مرده نخوانند

بلکه ایشان زنده گانند و نزد ما ولیکن شما نمیدانید کیفیت آن را
زیر که دریافتن آن بعقل ممکن نیست **و از این باب** روایت است که شهیدان
زنده اند نزد حضرت پروردگار با ارواح واجساد و با مداد و شبانگاه
روزی ایشان میرسد و ایشان خرم و شادمانند با آنچه حضرت بایشان
میدهد و این مقرر است که بدن کشتن و اجزای بدن ایشان از تن
و استخوان و دماغ و مانند آن زنده نیست و اینها همه از هم پیوسته شده
میشود پس آن زنده کی روح است که بدن شمع مثالی تعلق گرفته است
از جهت ادراک لذات و الم **در کتاب جامع** از ابی بصیر روایت که
گفت سئلت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
عن ارواح المؤمنین فقال فی الجنة علی صومرا ابدانهم کما
رأيت لقلت فلان سوال کردم از امام بقی ناطق جعفر بن محمد الصادق
از ارواح مؤمنان پس گفت آنحضرت که ارواح مؤمنان در بهشت اند
بصورت بدنهای ایشان که اگر به بینی ایشان را هر آینه خواهی شناخت

و خواهی گفت این فلان است **در کافی** از کتاب جناب جناب از امام بقی ناطق
جعفر بن محمد الصادق که فرمود ان الارواح فی صفة الاجساد
فی شجرة فی الجنة تتعارف و تسأل فاذا قدمت الروح
علی تلك الامة و اح تقول دعوه فانها قد اقلت من
هول عظیم ثم یسألون ما فعل فلان و ما فعل فلان فان
قالت لهم تركت حیاتا رجوه وان قالت لهم قد هلك
قالوا قد هوی هوی هوی برستی که روحهای ایشان بصفت
ایشان در درختی اند در بهشت یکدیگر را می شناسند و از یکدیگر خبرها
می پرسند پس چون روحی از بدنی مفارقت کرده بر ایشان وارد
شود میگوید یکی از ایشان که لم یکنذا یرید او را که دل با خود آورد و چرا که از
هول عظیم خلاصی یافته روی با آورده است بعد از آن از وی پرسند
که فلانی چه کرد و فلانی بچه عمل اقام نموده پس اگر در جواب ایشان
گوید او را زنده گد نشیتیم اتمید بآدم او می بندند و اگر گوید بپلاک شد

میگویند هوی هوی یعنی فرورفت فرورفت کنایه از آنکه بدو رخ رفت
چرا که از اهل بهشت میبود باطلی نمیشد و نیز در کافی از آنحضرت روایت
شده است که ان ارواح المؤمنین فی حجرات فی الجنة
یا کلون من طعامها و لیثبون من شرابها و یقولون
ربنا اقم لنا الساعة و اخرج لنا ما وعدتنا و الحق اخونا
با و لنا یعنی بدستی که روحهای مؤمنان در حجرهای بهشت اند
از طعامهای بهشت و می آشامند از شرابها و بهشت و میگویند پروردگار
قیم ساز برای ما قیامت را و وفا کند بوعده ما خود که با کرده و باطلی
آخر ما را بآورد **در باب ارواح کافران** برخلاف این روایت شده است
که آنها در حجره های دوزخ خواهند بود و خویش ایشان طعام و شراب
دوزخ خواهد بود **بدانکه** از این احادیث مذکوره و و امر مستفاد میشود
یکی باقی ماندن روح که نفس ناطقه عبارت ازوست بعد از قربانی و از
پاشیدن بدن **دیگر آنکه** بعد از مفارقت از بدن تعلق میگیرد و به جسمانی

مثالی

مثالی که در هیات و صورت مشابه بدنهای اصلی باشد چنانکه
صوفیه و حکمای اشراقی نیز بر آن رفته **اما در بعضی** احادیث دیگر که
اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم مرویت مستفاد میگرد
که تعلق با شباح مذکور در عالم برزخ که مابین موت و قیامت است
خواهد بود و در صورت شباح مذکور تنعم خواهند داشت و احساس
لذت و الم خواهند نمود تا قیام شدن قیامت کبری بعد از آن است
مذکور بدنهای اصلی خود خود خواهند کرد چنانکه در دنیا بوده اند و جلوه
خواهند شد بجهت حساب دادن و سوال کردن و گذشتن از صراط
و مانند آن **تسلیین** در دفع شبهه جمعی که اعتقاد ندارند بآنکه روح
بعد از مفارقت بدن بدنهای مثالی متعلق اند چنانکه احادیث مذکور
اشعار بر آن دارد و توهم کرده اند که این تناقض است **بدانکه** آن توحیدی
بیجا و خیالی است باطل چه تناقضی که جمیع فرق اسلام بر باطل بودن آن
اتفاق کرده اند تعلق گرفتن ارواح است بعد از مفارقت از بدنهای اصلی

باجساد دیگر در همین عالم کون و فساد چنانکه بعضی از حکما معتقد کرده اند
که روح بعد از مفارقت بدنهای اصلی متعلق میشود باجسام غضری که
ترکیب یافته باشد از خاک و آب و باد و آتش و قسمت کرده اند
آنها را بر پنج قسم و پنج درج برین وجه که اگر انتقال مذکور باز بین
انسانی است **نسخ** است و اگر بدن حیوان و دیگر است از بهایم و سباع
منسج است و اگر بقالب نباتات است مثل ریاحین و اشجار **منسج** است
و اگر بصورت جمادات است مثل اجار و مانند آن **منسج** است و تفصیل آنها
در کتب کلامی مذکور است و **یا** متعلق است باجرام فلکی که عبارت
از افلاک است یا آنچه در دست از کواکب و امثال آن ابتدا بعد از آنکه
ببعضی اجسام غضری تعلق گرفته باشد بنا بر اختلاف مذاهب و آرای
باطله ایشان که در محل خود بتفصیل یافته **اما** قایل شدن باینکه روح
عالم غیر ایشان که عبارت از عالم برزخ که از وقت مردن تا قیام شدن
قیامت تعلق بدنهایی مثالی میگیرند و بعد از آن پروردگار قیام می
نمایند

و بعد از آن باز بدنهایی اول بقدرت الهی خود میکنند برین وجه
که اجزای بدن اصلی که از هم متفرق شده اند و از هم پاشیده اند
جمع مینمایند و بهم ترکیب **بدانکه** اینک ارباب تنازع در موضوع انتقال
اصحاب حق اند و محققین و ملت احدی بهمی حکم بکفر ایشان کرده اند
بواسطه آنست که ایشان قایل شده اند باینکه روح از بدن اصلی بدن
و کبر نقل میکنند و الا لازم می آید که معاد جسمانی که متفق علیه السلام است
تنازع باشد بلکه بواسطه آنست که ایشان نفوس ناطقه انسانی را قیام
میدانند و میکنند روح در همین عالم کون و فساد و از بدن بدنهایی
و دیگر غضری یا فلکی انتقال می نمایند و بمعاد جسمانی آخرت که از ضرورت
دین است و غیر صادق بآن خبر داده قایل نیستند **تنسیب** بدانکه آنچه در بعضی
احادیث که بطریق اهل بیت علیه السلام وارد است که شجرهایی که نفوس
ناطقه بعد از مفارقت بدنهای مثالی مادام که در عالم برزخ
متعلق اند اجسام نیستند و بصورت بدنهای غضری که گذشته اند

حلقه حلقه می نشینند و با یکدیگر سخن میگویند و از اکل و شرب لذت می برند
 و بسیار است که در هوا می باشند میان آسمان و زمین و در روی هوا
 با یکدیگر ملاقات می نمایند و یکدیگر را می شناسند و امثال این هر
 که دلالت دارد بر نفی جمیت از ایشان **اما** اثبات لوازم جمیت
 از برای ایشان بنا بر حدیثی است که در کتاب کافی و غیر آن از حضرت
 امیر المؤمنین و اولاد طاهرين از صلوات الله علیه جمیع روایت
 شده و به نبوت پیوسته است و توفیق میان این دو حدیث آنکه شباهت
 مذکور از کثافت جسمانیات در گذشته اند و بطافت موجودات نبوده
 بلکه ایشان ذو جبهتین اند و واسطه اند میان جسمانیات و مجردات
 والله اعلم بحقایق الموجودات **فصل چهارم** در زنده گردانیدن میت
 در قبر بجهت سوال در روز قیامت کبری بجهت پادشاهت خراججویی که
 آیات قرآنی و احادیث نبوی ناطق است بر آن **بدانکه** زنده شدن میت
 در قبر برای سوال منکر و نکیر با جمیع ملت اسلام است و هیچکس را

خلاف و نزاع نکرده اند و در اخبار صحیح و وارد است که میت او از نعین
 مردمان که از سر قبر او میگذرند می شنوند و بصحت رسیده است که
 چون میت را در قبر نهند حق تعالی روح او را ببدن او در آورد تا
 سینه زنده شود و همه جوایس را با او و بر بعد از آن منکر و نکیر او را
 از خدا و رسول خدا و دین و کتاب و امام سوال کنند اگر از غمده آن
 بیرون آید گویند بخواب خوابیدن عروس در خوابگاه ناز پس فرشته
 پرواز کند و قبر او فراخ شود و در روزی از بهشت بروی او کشانند که زینت
 بر او آید و اگر از جواب ایشان عاقل شود که زینتین بر او زند که قبر او پر از
 آتش شود و در روزی از دوزخ بروی بکشانند و لهذا حضرت سرور عالم
 فرمود که القبر روضة من ریاض الجنة و حفرة من حفرة
 النيران یعنی قبر روضه است از روضه های بهشت و گویت از گویای
 دوزخ و در کتاب کافی در ضمن حدیث طویل از امام حق ناطق جعفر بن محمد
 عبید السلام روایت شده است فیتد خل علیه فی قبر ملکاء القبر منکر

فيلقيا ن فيه الروح الي حقويه يعني درمي آيند بران ميت در قبر او
 قبر يعني مسكونه پس اهلنده در بدن ميت روح را تا نهي گاه او **بدن** چون
 اين حكم نسبت بجمع اموات عموم دارد بعضي استبعاد کرده اند و در رد
 تعلق روح را به نفي كه طعمه حيوانات و زنده شده باشد يا سوخته و گشتن
 بيا درفته باشد و حق آنست كه نتيجه استبعاد دي ندارد نظر بقدرت الهی كرده
 گذارد كه اجزاي اصليه منوبه بدن از هم بپاشد و متفرق شود باز از آنكه بعد از
 هم پاشيدن و متفرق شدن امر كند كه فراهم آيند و روح بآن تعلق يرد
چنانچه از اهل بيت عصمت اسد صلوات عليهم اعاذيت بسيار درين باب
 وارد است از جمله حديثي است كه محمد بن يعقوب كليني در كتاب كافي از
 امام جعفر بن محمد الصادق عليه السلام روايت كرده است كه از آن
 سوال كردند از حال ميت در قبر آيا جسد از هم ميباشد حضرت فرموده
 نَمَ حَتَّى لَا يَبْقَى لَهُ لَحْمٌ وَلَا عَظْمٌ إِلَّا طِينَةُ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا
 فَإِنَّهَا لَا تَبْقَى بَلْ يَبْقَى فِي الْقَبْرِ مُسْتَدِيدٌ حَتَّى يَخْلُقَ

مِنْهَا كَمَا خُلِقَ أَوَّلَ مَرَّةٍ عِنِّي عَنِ اَنْهَم ميباشد و چنان ميشود
 كه گشتي باقي ماند و نه استخواني كه طينيت و برشت او يعني اجزاي اصليه
 از آن آفريده شده بود كه ان از هم بپاشيده شده نميشود بلكه باقي ماند
 در قبر او كرده شده تا وقتي كه حضرت عزت آن جسد را باز از آن
 بيازيند چنانكه اول بقدرت آفريده شده بود **مقوي** اين حديث است
 قول حضرت عزت در جاي كه فرموده كَيْفَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكَيْفَ
 آمَنُوا أَنَا فَاحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
 يعني چگونه كافر ميشود و بخدا و بچه سبب ايمان نبي آوريد بزرگوار شدن
 در قبر و روز جزا را از حال آگاه بوديد شما مردگان يعني جوهائي كه آن را
 حيات نبود چون عناصر اربعه و اغذيه و اخلاط و نطفه و مضغه **عيس**
 گفته مراد با حركات معدومات اند يعني معدوم صرف بودن پس زنده
 كرد ايند شمار ابرار آوردن روح در بدنهاي شما پس ميميراند شمارا
 نزديك اجلهاي شما پس زنده ميكرد ايند شمارا در قبر بخت سوال مسكونه

یازنده میکردند شمارا در وقت جشرو نشربس از حشر و نشر بسوی او
بارگشت شما **و مؤید** این است آیت دیگر که حضرت فرموده **الذی**
ارسل الیاح فتشریحاً فاستقنا الی بلد میت فاحینا
به الارض بعد موتها کذلک النشور و خدای بخت آن خدا است
که فرستاده باد و را یعنی شمال و جنوب و دپور و سبار پس برانگیزند
آن باد را بر راپس برانندیم ابر از بر زمین مرده نسرده پس زنده
کردیم بآی که از آن ابر نازل شده بود زمین را بعد از مردگی و نسرودی او
و مانند زنده کردانیدن زمین است برانگیزند اموات در قبر در صحت مقدمه
یعنی هر دو یکسانند نزد قدرت کامله در کیفیت احیای پس همچنانکه ارسال است
میکنند از ابر بآن سبب زمین زنده میگرد و همچنین انزال آب رحمت از
تحت عرش که مانند زمین است و بآن سبب اجساد خلق در قبر زنده میگرد
خلاصه معنی آنکه همچنانکه در ظاهر میگرد زنده شدن زمین نیستند بعد از مردگی
و نسرودی او میگرد زنده شدن اجساد نیز میباشند در قبر و حشر و حجت عدم قیامت

میانه آنند نزد قدرت کامله **و معتمدی آن** روایت است قول حضرت
عزت که ربنا امتنا اثنتین و اخیبتنا اثنتین فاعترفنا
بن نوبنا الی خروج من سبیل یعنی ای پروردگار ما بمیزانند
ما را دو نوبت اول نزد یک رسیدن اجلهای ما و نوبت دوم
در قبر بعد از زنده کردانیدن برای سوال و زنده کردانیدی ما را دو نوبت
اول در قبور دوم در بعثت و نشر شیخ ابو علی طبری در تفسیر جامع
آورده که ازاده کرده است حضرت عزت بدو میزانیدن آفریدن ایشان
در اول فطرت و جسمانی حیات و میزانیدن ایشان را بعد از منقطفه
شدن اجلهای ایشان و بدو زنده کردانیدن زنده کردانیدن ایشان را
در دین و دنیا و زنده کردانیدن قیامت را و **بمعنی** گفته اند که دو میزانیدن
عبارت از میزانیدن در دنیا است بعد از حیات و میزانیدن که در قبر
میباشد پیش از قیام شدن قیامت کبری و بعثت اموات و زنده
کردانیدن عبارت از زنده کردانیدن در قبر است و سطره سوال منکر و غیر

۴۷۱
وزنده گردانیدن در وقت بعث بواسطه ثواب و عقاب و باین
منقول است از اهل بیت صلوات الله علیه پس دال است بر سوال
برو است این عکاس مردن اول در پشتهای پدران است وقتی که نطفه
بودن و مردن دوم در دنیا وزنده شدن اول در دنیا برای تکلیف
وزنده شدن دوم در قیامت برای ثواب و عقاب حاصل کلام
آنکه بعد از مشاهده عقوبت تصدیق کنند آنجا عت با آنچه در دنیا منکر
آن بودند از سوال قبر و بعث و نشور و کونید پس عتراف کردیم ما بکنایه
خود که از جمله آن مکذیب گفت و نشور و سوال در قبر بود پس آیا بسوی پروردگار
آمدن از دوزخ هیچ راهی است یعنی چون بدو نوب خود هستیم هیچ طریقه
که بآن سلوک کنیم تا از دوزخ خلاص شویم و به بهشت رسیدیم مراد ایشان
ازین قول قبول ایمان و توبه است و الله اعلم **برو** است که ابی بن خلف
در مجلس سرور عالم صلوات الله علیه آمد و در آن مجلس بعضی از ضیاع
قریش حاضر بودند که او استخوان پوشیده را بدست میآلید تا خوب فروشنده بود

۴۷۲
داد و از روی انکار گفت کسیت این اجرایی متفرقه را جمع رخت
دیگر باره زنده گرداند حضرت مهتر عالم علیه السلام فرمود که آفریدگار
در روز قیامت این اجزاء متفرقه را جمع کند و زنده گرداند و ترانده
گردانیده بدوزخ برود و در آثباتی این حال این آیه آمد که اَو كُنْ
بِرَآلْإِنْسَانِ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ
مُبِينٌ آیا ندیده و ندانست ابی بن خلف الله ما آفریدیم او را از
آب مینی باین وجه که او را علقه ساختیم و از علقه بمضغه رسانیدیم
و استخوان در او رویانیدیم تا مرتبه مستعد صورت انسانی گردد
روح را در آن دمیدیم و بعد از آن در شکم مادر ترتیب داده میروند
آوردیم و در طغولیت بتدریج پرورش دادیم و او را بحد عقل رسانیدیم
پس درین هنگام او در باب بعث جدال کننده است آشکارا یا الله
درین باب هر که اندک تأملی میکند میداند که کسی که قادر باشد بر
آفریدن چنینی البته قادر خواهد بود بر عاده و این نیز از وسع قدرت او است

اول خواهد بود و ابی بن خلف بجهت عناد و مکاره میگزین شده با
رسول در امر بعثت مجادله آغاز کرد و ضرب لثاماً و لثامی
خلفه قال من یحیی العظام و هی ریمیم و بر د برای ما مثلی که آن
خود کردن استخوان پوسیده است و بر باد دادن و بان نفی قدرت ما
کرده است بر زنده گردانیدن مردگان و تعجب نموده است که قایل اوقاف
بعث در روز بعثت و فراموشی کرد یعنی نظر نکرد در آفریدن ما و ارا از
روی عناد و ستمی گفت کیت که زنده کند استخوان را و حال
آنکه پوسیده و ریخته شده باشد و پست و کورشت و عروق و عصب
از رفته حضرت عزت را و قول او کرده فرمود قل یحییها الذی
انشأها اول مره و هو یحیی کل شیء علیم بگو ای محمد مرا
که منکر معاد است زنده گرداند استخوانها و آنکسی که در قدرت کامله
یا فرید او را اول بار و از عدم بوجود آورده بود و او بر همه آفریده
و داناست یعنی بعلم خود تفصیل مخلوقات و کیفیات آفریدن آن را

پیدا اندیش عالم است با خدای شهنش معینه با وصول و فروع آن قادر
بر ضم یعنی از آن بعضی و بر اعاده آن بر نهی که قبل ازین بوده و بعد
از آن بجهت زیادتی بیان قدرت خود از عجزیه و غریبه خبر داده میگوید
که خدا تعالی قادر است بر اعاده اجسام الذی جعل لکم من
الشجر الاخشیر نارا فاذا انتم منه توقدون آن خداست
که بقدرت کامله خود آفرید و پیدا کرد برای شما از درخت سبزه آتشی را پس
وقتی که شما از آن درخت می آفرید آتش را در اکثر مواضع بادیه
عرب و درخت است که یکی را مرغ گویند و دیگری را افعار هرگاه
که شاخ از درخت مرغ و افعار بایکدیگر میمانند از آن آتش میروند
می آید با وجود آنکه تر و تازه است کلینی که از جمله مفیدین است گوید
که جمیع درختها آتش دارند الا درخت غناب پس کسی که قادر باشد
بر بیرون آوردن آتش از درختی که در غایت رطوبتی و سبزی
باشد البته قادر خواهد بود بر اعاده اجساد و دیگر بجهت سرشت

ایشان میفرماید اولیسی الذی خلق السموات و الارض بقادر
 علی ان یخلق مثلهم علی و هو الخلاق العظیم آیا نیست آنکه
 آفریده است آسمان و زمین را به بزرگی جرم آن توانا بر آنکه آفریند مانند
 ایشان را آری توانا نیست بر اعاده آدمیان و اوست بسیار آفریننده
 مخلوقات و توانا بر کیفیات احوال موجودات و آفریدن آنها اینها
 امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون جز این نیست که
 نشان که امر او سبحانه و تعالی وقتی که خواهد آفرید چیزی را آنست که
 گوید مرا بنحیر را که باش بحکم من پس باشد آنچه مرا دانست که هرگاه
 قدرت او را ایجاد چیزی این مرتبه باشد فسبحان الذی بید
 ملکوت کل شیء و الید یرجعون پس منزله و پاک است از
 نفی قدرت مرا عاده مخلوقات آنکسی که بی شبهه و هم و خیال است
 قدرت اوست پادشاهی همه چیز را چه هر کس که قادر باشد بر خلق
 جمیع اشیا قدرت خواهد داشت بر اعاده و زنده گردانیدن تنهائی

پوسیده

پوسیده و ریزه شده بعد از آن حضرت عزت مقرومکرا
 وعید داده میگوید و بسوی حق سبحانه باز گردانیده خواهد شد
 یعنی شما در محکمه قیامت بمکافات گردار خود خواهید رسید
 و عاصی بعذاب و عقاب مقروم مطیع ثواب و حسن مآب
 همین است که بر کس بخوار خود خواهد رسید قول حضرت و کل
 انسان الزمناه طائره فی غفقه و ینجی له یوم القیامه
 کتباً باللقاء منشوراً یعنی هر آدمی خواه مؤمن و خواه کافر خواه مطیع
 و خواه عاصی لازم گردیم او را در کردن او یعنی عمل بنده لازم اوست
 و از وجود انبشود چنانکه طوق لازم کردن است تا وقتی که حساب او
 کرده شود و گویند که طایر کنایت از صحیفه اعمال است که روز قیامت
 پران پران بدست می آید و معنی فی غفقه آنست که عهده او در کردن
 اوست و بیرون آوریم برای هر آدمی در روز سنجیده نوشته که صحیفه
 عمل اوست به بنده آنکس کتاب خود را باز کند ده آورده اند که چون در

حیات باشند نامۀ او گشاده باشد و بران اعمال او را ثبت میکرد
باشند چون در سکرات افند آرد در هم پیچیده در کردن او بپند
و چون مبعوث شود باز گشاده بدست او دهند و گویند اقرا
كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا بخوان نامه کردار
نوشته خود را بس است برای نفس تو امروز تو حساب و شمار کننده
یعنی خود بین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی و قوله تعالی
وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ حتی
اذا ما جاؤا لها شهد عليهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم
بما كانوا يعملون و امروز که حشر کرده شوند دشمنان خدا بسوی
آتش دوزخ پس ایشان باز داشته شوند یعنی آنهایی که پیش
رفته اند نگاه دارند تا آنهایی که از پس می آیند بایشان رسند
نگاه ایشان همیشه مجموعی روان کنند تا آنکه چون بیایند بآتش
دوزخ گواهی دهد بر ایشان بآتش دوزخ گواهی دهد بر ایشان گواهی

ایشان از آنچه شنیده باشند از دعوت حق و ارکان اعراض نموده
و دیده های ایشان با آنچه دیده باشند از آیات الهی و ایمان به آنها
نیاده و پوشسته های ایشان یعنی جوارح ایشان با آنچه مبارک
شده باشند از اعمال قبیح **در حدیث آمده** که اول عضوی که تکلم
کند ران چپ و درست بود و جمعی از مفسرین گفته اند که مراد بجلود
فروج ایشان است که برایشان گواهی دهند آنچه بودند که عمل کردند
در دنیا و شهادت جوارح باین وجه است که حق تعالی در میان و برین
و کلام در ایشان ایجاد فرماید و بعد از آن ایشان را گویا سازد بآفرین
نمودن و گواهی دادن بر صاحب خود یا ایجاد کلام کند در ایشان
مانند ایجاد کلام در درخت و یا ظاهر سازد در آنها علامات که دلالت
کند بر آنچه کرده اند و قالوا الجلود هم لیس شهداءم علینا
قالوا انطقنا الله الذي انطق كل شيء و هو خلقكم
اول مرة و اليه ترجعون و گویند مکران و عاصیان

مراعضای خود را که گواهی برایشان داده باشد از برای چه گواهی داده
بر ما و حال آنکه ما در دنیا آفات را از شما دفع میکردیم و الحال در صدد آن
بودیم که عذاب را از شما بازداریم گویند اعضای ایشان که ما را عذاب
نکنید که با اختیار خود ناطق نشده ایم بلکه سخن در آورده را آن خدائی که قدرت
کامله سخن در آورده است هر چیزی را که از ایشان او بکلم باشد و او بفرمان
شما را اول بار از عدم بوجود آورده و بسوی او باز گردانیده شدید و اگر
پاداشت یعنی از قدرت خدائی که قادر است بر آفریدن مردمان و بر
آفریدن شما اول بار و بر اعاده و ارجاع شما بسوی خیر العجیب و غریب
که ما را بطن آورده **فصل پنجم** در موقوفه نای روز قیامت بدانکه از امام کنی
ناطق امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که روز قیامت را پنجاه موقوفه است
که بنده گان را در هر موقوفی باز میدارند از جهت حساب هر علی هزار
سال پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر کسی را در سوره معارج واقع است
تلاوت فرموده که **قوله تعالی تعرج الملائیکه والروح الیه**

۴۸۰
فی قوم کان مقداره خمسمین الف سنه قاضیه ضرباً
جمله یعنی بالا میروند و فرشتگان و جبرئیل با قومی که اعظم اند از ملائکه
پسوی امر حضرت عترت یعنی در موضعی که الله تعالی فرموده در روز
اندازه او پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی اگر یکی از بنی آدم
که سیر کند از دنیا تا آنجا که محل امر ملائکه است هزار سال تواند رفت و
ملائک یک روز **و این پنجاه** فرموده که هر روز قیامت است که یکبار
در از خوابید شد و گفته اند که در عرصه کاه قیامت پنجاه موقوفه
خواهد بود و ملائک را در هر موقوفی هزار سال باز میدارند و مقداری
قیامت پنجاه هزار سال است بحساب سال شما **و منقول است** از عبد الله
بن مسعود که روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
نشسته بودم و عبد الله بن عباس با جمعی دیگر از اصحاب سید المرسلین
نیز در دور آنحضرت بودند پس آنحضرت گفت که حضرت سید المرسلین
و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله فرموده که در قیامت پنجاه موقوفه است

هر موقی هزار سال **موقف اول** و قیامت که تمام خلایق عالم و جمیع افراد
 بنی آدم همه از قبر بیرون آیند و بر در قبرهای خود بایستند سر برهنه
 و پایی برهنه کمر سینه و تشنه بادی بایستی گریان و دلهای بریان پس
 هر کسی که از قبر بیرون آید و ایمان بخدای و رسول خدا و ائمه هدی یقین
 داشته باشند و ایمان به بهشت و دوزخ و بعثت و قیامت داشته باشند
 و بقضا و قدر از خیر و شر که حق تعالی را میداند و نفع و بلا را همه از دست
 یا همیشه او است بحسب مصالح خود کان اعتقاد کرده باشند و عقاید
 داشته باشند که هر چه را که پیغمبر آخر الزمان آورده و فرموده همه حق است
 و از جانب خداست و حق تعالی او را فرموده است نجات می یابد و بهشت
 و نعم آن میرسد و سعادت مند است و اگر کسی سنگ داشته در مہول دین
 یا در یکی از این اعتقادات که مذکور شد هزار سال در کسب و تشنگی و غم
 و الم می نماید تا حکم الهی چه باشد و حق تعالی چه فرماید و هر که کافر مطلق باشد
 او را یک رست بجهنم میرساند و **جمعی** که در سنگ و ریب مانده باشند در بعضی

از اعتقادات ایشان را از این مقام میرانند بعضی محشر در سر آمده با
 آتش باز میگردانند و آفتاب تابان بر بالای سر ایشان تافته و تشنه
 چهار اطراف ایشان را فرا گرفته باشد از دست رست و چپ و پشت
 و پیش روی و در آن روز آفتاب بر سر همه کس خواهد بود و هیچ سایه ای
 نباشد مگر سایه عرش مجید **اما اگر کسی** حضرت عزت را بیکانگی اعتقاد
 داشته باشد و اعتقاد بجمع پیغمبران خصوصاً پیغمبر آخر الزمان صلوات
 داشته باشد و با حضرت عزت شکر فروریزیده باشد و اعتقاد بنیان
 و امثال آن از کواکب و عناصر نداشته باشد و در نبوت کسی را شریک
 پیغمبر خود نکرده و کسی دیگر را نیز شریک امامت دوازده امام نساخته
 و در دل او نفاق ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نباشد
 و شک و ریب نکرده باشد در چیزی که پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
 خبر داده است از احوال روز قیامت و قبر و بهشت و دوزخ و عقاید
 کرده در احکام و اخباری که خدا و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم

خبر داده اند و سحر و جادو نکرده باشد و خون ناحق نریخته باشد و با خدا
و خلق بعدل و انصاف سر کرده باشد و حق گفته و حق کرده باشد آنچه
بخود روا نهشته بدیگران نیز روا نهشته باشد و هر چه برای خود نخوسته
همان را برای مؤمنان نخوسته باشد و فرمانبرداری ایشان کرده و در
آستین او پنهان و دوستی کرده باشد با دوستان خدا و تعالی آن بنده را
در سایه عرش الهی جا میدهند و از غم و الم و محنت روز قیامت چنان
میشود **اما اگر کسی** که از راه حق تعالی بدر رفته و بزبان اقرار بخدا و رسول خدا
و ائمه بری نکرده باشد اگر چه اعتقاد به هدایت داشته است زیرا که پنجاه عقاب
بدلی می یابد اقرار بزبان نیز واجب است و سحر و جادو کرده و با خونی بنا
ریخته باشد و یا اظهار اطاعت خدا و رسول خدا و ائمه نکرده باشد
یا سخنی لغو نسبت با ایشان از وصاف شده باشد یا در دل خود تغییری در
اعتقاد حق کرده باشد یا شک در چیزی از احکام دین حق کرده باشد
بزار سال میماند در خوف و هراس غم و الم و عذاب و عقاب تا حق تعالی

هر چه خواهد حکم فرماید **بعد از آن** خلائق را میزنند بصحرای نور و ظلمت ایشانرا
در ظلمت باز میدارند بزار سال **اما اگر کسی** شرک نیاورده بخدای و رسول خدا
و ائمه بری و در دلش نفاق ایشان نباشد و شک نکرده در حقیقت و
مبین حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و اظهار مذمت حق
بجانب امکان کرده باشد و با خلائق در مقام انصاف بوده باشد و هر چه
از جهت خود نخوسته و از جهت ایشان نیز نخوسته باشد و آنچه بخود روا نهشته
باشد بدیگران روا نهشته و اطاعت خدا و رسول خدا و پنهان کرده باشد
و راستی بوده بقضای الهی و قانع بوده بداده الهی از صحرای ظلمت نجات
یافته با روی سفید بصحرای نور میرود و در یک چشم زدن و نجات می یابد
از همه عذاب و الم **اما اگر کسی** برخلاف اینها عمل نموده باشد بزار سال
در غم و حسرت و ندامت میماند پس از آن صحرای نور می آید با روی
ناحق تعالی با او چه کند آنگاه خلائق را از آن جا میزنند بسرا برده های
حساب و آن ده سرا برده است **در سر برده اول** بزار سال میدارند

۴۹۵
و انجا سوال میکنند از محرمات آبی مانند شراب و زنا و لواط پس اگر این اعمال
قبیه نکرده است از انجا گذشته **بسیار پرده دهم** میزند و انجا سوال میکنند از هوا
نفسانی مانند عاشقی کردن با پسران و زنان مسلمانان و امثال آن اگر
بخواهد نفسانی دور گردیده بعمل نیآورده باشد نجات یافته **بسیار پرده نهم**
میزند و انجا سوال میکنند از مخالفت و حقوق پدر و مادر و انداختن ایشان
و اگر نکرده نجات می یابد **بسیار پرده چهارم** میزند و در انجا سوال میکنند از حقوق
فرزندان بر ایشان که تعلیم قرآن کرده است و احکام دین بفرزندان یاد داده
و تادیب و تربیت ایشان نموده است اگر اینها را کرده است از انجا نجات یافته
بسیار پرده پنجم میزند و در انجا سوال میکنند از حقوق بنده گان و غلامان
که با ایشان نیکوئی کرده باین وجه که آزار و مشقت و ریاضت نفرموده
و ایشان را محبت بر جای نهاده و از عبادت الهی باز نداشته است از انجا
نجات یافته **بسیار پرده ششم** میزند و از حقوق خویشاوندان و اقربا سوال
میکند پس اگر حقوق ایشان را رعایت نموده است و ایشان را از خود

و نژاد

خوشنود و رنجی گردانیده است نجات یافته **بسیار پرده هفتم** میزند و در انجا
سوال میکنند از صد رحم و موهبت با ایشان اگر و صلت کرده با
احسان نموده است از انجا گذشته **بسیار پرده هشتم** میزند و در انجا سوال
میکند از حسد و حسود اگر حسود نبوده و در شک بر مؤمنان نبرده است
نجات یافته **بسیار پرده نهم** میزند و در انجا سوال میکنند از کفر و حیل
اگر با مؤمنان مکاری و حیله کرمی نکرده است از انجا گذشته **بسیار پرده دهم**
میزند و در انجا سوال میکنند از خدعه و فریب بمانان اگر مؤمنی
کول و فریب نداده از انجا نجات یافته رستگار میشود و او را در سایه
عرش رحمت الهی جامیده بند با چشم روشن و دل شادان و دانه
خندان و اگر یکی ازین دو خصلت با او بوده باشد در انجا هزار سال
وقوف میکنند کمرسته و تشنه گریان و عریان و غمناک و اندوهناک
با حسرت بسیار و ندمت بشمار و هیچ فایده نمیکند شفاعت شفیعان
پس از ان خلایق را محسور میگرداند در حالتی که نامه اعمال ایشان را

باز کرده بدست ایشان میدهند تا بخواند و اینجا باز زده موقوف است **توقف**
اول سوال میکنند از زکوة مال و فطر رمضان و خمس سادات و غیر
ایشان از مالهای که حضرت عترت بر بندگان خود واجب گردانیده است
پس اگر همه را داده است تمام و کمال از اینجا میکند رو باستانی و **توقف**
میرسد در اینجا سوال از رنجن حق و عفو نمودن حرام پس کسی که از خدای
عفو نموده بدیهایی که ایشان نسبت با و کرده اند حق تعالی تیرا و عفو نموده
و **توقف** **سیم** میرسد در اینجا سوال میکنند از امر موقوف پس اگر مؤمنان
از امر حق بنیاد کرده و ایشان را بموقوفه الهی و نصیب حضرت رسالت
الگایی داده است از اینجا نجات یافته **توقف** **چهارم** میرسد در اینجا سوال
میکند از نبی از مکر پس اگر اعمال بدر که دیده است نبی میکرده و باز
میداشته است از اینجا گذشته **توقف** **پنجم** میرسد در اینجا سوال میکنند از
خلق نیکو اگر خوش خلق بوده است یا مؤمنان با اخلاق حمیده و اوصاف
پسندیده اوقات گذرانیده از اینجا نجات یافته **توقف** **ششم** میرسد در اینجا

سوال میکنند از حب فی الله و البغض فی الله اگر با دوستان خدا
دوست بوده است و با دشمنان خدا دشمن از اینجا گذشته **توقف** **هفتم**
میرسد در اینجا سوال میکنند از مال حرام پس اگر در حرام تصرف نکرده است
و از محرمات اجتناب نموده است نجات یافته **توقف** **هشتم** میرسد در اینجا
سوال میکنند از شرب خمر و مسکرات از حرامات و مایعات اگر اصلا
شراب نخورده است از اینجا گذشته **توقف** **نهم** میرسد در اینجا سوال
میکند از فحش حرام مانند زنا و غلام و لواط پس اگر نکرده است از اینجا
نجات یافته **توقف** **دهم** میرسد در اینجا سوال میکنند از زنا و زانیان
و غیبا و سر و کار زبان بختان باطل و بهیوده نمشوده و گوش به تمام
غنا و سرور بجای نمانده از اینجا نجات یافته **توقف** **یازدهم** میرسد
در اینجا سوال میکنند از قسمهای دروغ گفتن پس اگر قسمهای دروغ
گفتن پس اگر قسمهای دروغ نگفته است نجات یافته **توقف** **دوازدهم**
میرسد در اینجا سوال میکنند از خوردن ربا و سود و رز خوردن و زیاده دینی

جشن بخش گرفتن پس اگر سود نخورده است و زیاده بی جنبش بخش
از آنجا گذشته **بموقف دوم** و در آنجا سوال میکنند از بخش گرفتن و نسبت
زنا و لواط بمؤمنان و مؤمنات دادن و اقترای بایشان بستن پس
اگر اینها را نکرده است از آنجا بجات یافته **بموقف چهارم** میرسد و در آنجا
سوال میکنند اگر گواهی ناحق دادن یا کتمان شهادت دادن پس اگر
گواهی ناحق نداده است و کتمان شهادت نکرده است از آنجا گذشته
بموقف پنجم میرسد و در آنجا سوال میکنند از نهم بستن و غیبت
مؤمنان کردن پس اگر غیبت مؤمنان نکرده و نهمت و بهتان بایشان
نکرده است از آنجا بجات می یابد و او را در می آورند در زیر علم محمدا
علیش را بدست راست می بندند و از غم و الم و هول و ترس و غم
میشود و او را حساب بآسانی میکنند و اگر عیاق باشد یکی ازین اعمال
نکرده کرده است و بی توبه از دنیا رفته است در هر موقعی که تقصیر نموده
مدت هزار سال میماند با هول بسیار و خوف بیشمار و با اندوه و همتا

و اگر نه

و برهنه کی و کرسنه کی و تشنگی تا حضرت عزت در باره او چه حکم
فرماید پس بواسطه خواندن نامه اعمال هزار سال در موقوفش میدارند
پس اگر خفاوت نموده است مال خود و از پیش فرستاده است بجهت
روز فقر و احتیاج نامه علی او را زود و آسانی میبخشند و در آنوقت جامه از آنجا
بهشت بر او می پوشانند و او را در زیر سایه عرش مجیدی نشاندند با غزال تمام
و این از مخوفات و اگر **بموقف** و زین و مال خود را بجهت آن سرافرازند
نامه اعمالش را بدست چپ او میدهند و لباس آتش در روی او پوشانند
و او را در جایی می نشاندند تا خلاق محشر او را برهنند باین حال هزار سال بکشد
و تشنگی با غم و الم بدیداشد و اندوه و بینوائی و رسوائی میکشد تا حضرت
باری عز اسمه حکم کند بر چه خواهد **پس انگاه** خلاق را تر و ترازی اعمالش
هزار سال باز میدارند چون کردار ایشان بسنجند و اگر حسانتش زیاده بر
سیئاتش باشد رسالت او ناجی میشود و خلاص میشود و در یک چشم برنگردد
و کسی که گفته ترازی سیئاتش کند بر حسانت و مدت هزار سال در آنجا

بماند باغم و ملال و الم و کمال کرسنه و نشسته تا حضرت عزت در باره او چه حکم کند
بدانکه در میان اسلام اختلاف است در آنکه بمنزله آن در آوردن اعمال و کشیدن
آن در آن نشان که قرآن و حدیث بآن مطلق است بر چه پنج است آیا کثرت از آن
بجای آوردن است از روی عدل و انصاف که کدام رجحان دارد بر دیگری و
طریق مجاز تغییر از آن کشیدن در ترازی شده است یا آنکه در واقع عین اعمال
در کشش درمی آورند و به ترازی حقیقی می کشند بطریق سایر جناس یعنی
شق و اوستا اختیار کرده اند و مذاهب خود ساخته بنا بر آنکه اعمال از متواله
و عرض است و عرض قابل کشیدن به ترازی نیست و جمهور اهل اسلام بر
احتمال ثانی رفته اند و کلام را بر حقیقت حمل کرده اند بواسطه آنکه در قرآن و حدیث
وصف آن به سبکی و سنگینی واقع شده و حمل سبکی و سنگینی بر رجحان
و عدم رجحان بحسب کثرت و قلت عمل بسیار دور است و بعضی از ایشان بر آن
رفته اند که صحایف کردار و نامه اعمالش کشش در خواهد آمد و بعضی گفته اند
که نفس اعمال در آن نشاء بصورت جسم در خواهد آمد و کشیده خواهد شد و حق

آنچه در آن نشاء کشش در می آید نفیس اعمال است نه صحایف اعمال
چنانکه مذکور شد و آنچه بعضی در او در آن اند که مذکور شد که اعمال عرض اند
و بوزن در آمدن اعراض در موضع مقبول عقل در نمی آید کلامی است عالم
پسند که بحسب ظاهر صورتی یافته **و آنچه** واقعی است تحقیق بر آن رفته اند
آنست که اصل اشیا حقیقت آن امر است متغایر صورتی که در نظر ظاهر
ظاهری بآن صورت جلوه کر میشود و در موضع دریافت مدارک ظنی
بآن لباس در می آید و گاه هست که آن صورت بحسب اختلاف مظهر
و تبدل مکان و تغییر جایی یا به و بصورت دیگر میگردد و آن اصل کمال
وجود است که در هر مکانی بلباسی جلوه کر است و در نیشاء بصورتی
بر راه نماید چنانکه گفته اند لون الماء لون انواعه یعنی رنگ آب
تابع رنگ ظرفی است که در دست و یک آب بسبب اختلاف الوان
ظروف متغیّر ده بالوان مختلفه در می آید اما حقیقت مذکور که بعضی از آن
تعبیر باصل میکنند و بعضی وجهش می نمایند و بعضی روشن میکنند

امریست که غیر غلام الغوب کسی بی نزدیکی پس در آمدن آنچه درین
نشاء بصورت عرض است در آن نشاء و دیگر بصورت جوهر یا جسم
باشد و در مروض استبعاد نباشد نه مشابه می شود که آنچه در جسم
بخش بصردیده میشود چون در مروض ادا که حس شکر در می آید
از بعضی لوازم جسمیت که لازم دیدن بآن نخوت مثل بودن بهیات
خاص و وضع و نسبتی که بواسطه دوری و نزدیکی بیا صوره دارد و مثال
دور می شود و از آن عار لیت و آنچه در بیداری بصورت علم مشاهد
میشود که از مقوله عرض است کما بهرست که در عالم خواب بصورت غیر
و ازین جهت که از باب تعبیر شیر را که بتازی لبن گویند چون در خواب
دیده میشود بعلم تعبیر میکنند و ظاهر است که در هر دو نشاء اصل آن
یک چیز است که بواسطه اختلاف موطن و باعتبار منایرت نشاء
بصورت مختلفه جلوه کرده است و بلباس یا غیر مکرر در آمده
و نامهای مختلف پیدا کرده است و در موطنی لباس عرضیت را اختیار

کرده بآن اعتبار عرضش میکنند و در موطنی یک نوبت جوهر است در آمدن
و همان نسبت تعبیر از آن جوهر میکنند پس از آن خلایق را میگویند از
جهت ایستادن نزد مجتہای حضرت عزت یعنی نزد انبیا و اوصیا
که ایشان در حقیقت میزان عدالت اند چنانکه در باب است دانسته شد
و نیز دوازده موقف است که در هر موقفی مدت هزار سال می ایستند **موقف**
اول سوال میکنند از بنده آزاد کردن اگر مشغول الذمه باشد سبب
کفاره و نذر و عین یا عام از آنکه پس اگر بنده آزاد کرده است حضرت عزت
او را از تنش دوزخ آزاد میکند و از آنجا که نشسته **بموقف دوم** میرسد و اینجا
سوال میکنند ایشان را از حقوق کتاب حق تعالی پس اگر حق قرآن را
آورد و تعظیم و تکریم نموده در تلاوت و قرائت و عمل بآن کوتاهی نکرد
از آنجا که نشسته **بموقف سیم** میرسد و در اینجا سوال میکنند از جبار در آید
خدا پس اگر جبار کرده است در ظاهر و با کفار و مشرکین در باطن نفس
و شیاطین خالصه لوجه الله از آنجا که نشسته **بموقف چهارم** میرسد و اینجا

سوال میکنند از غیبت و خیانت با مؤمنان پس اگر نگذرد است از انجا
نجات یافته **بموقف پنجم** میرسد و در انجا سوال میکنند از سخن چینی کردن
پس اگر سخن چینی نگذرد است از انجا نجات یافته **بموقف ششم** میرسد
و در انجا سوال میکنند از طلب علم پس اگر طالب علوم ربانی بوده و علم
عمل کرده از انجا نجات یافته **بموقف هفتم** میرسد و در انجا سوال میکنند
از ریا کردن که شرک خفی است اگر در اعمال و افعال و طاعات و عبادات
ریا کار نموده و خالصانه نگذرد از انجا گذشته **بموقف هشتم** میرسد و در انجا
سوال میکنند از عجب و خود بینی و اعمال خود را خوب دانستن و شکفتن
پس اگر عجب و خود بینی نگذرد است نه در دین و نه در دنیا و نه در اعمال از انجا
گذشته **بموقف نهم** میرسد و در انجا سوال میکنند از تکبر و خود را از مؤمنان
بزرگ دانستن و با ایشان بزرگی کردن و اگر تکبر نگذرد است و خود را
بزرگ ندانسته از انجا گذشته **بموقف دهم** میرسد و در انجا سوال میکنند
از نا امید ی از رحمت الهی پس اگر امیدوار بر رحمت الهی بوده و تمسید

نموده است

بنموده است از انجا گذشته **بموقف یازدهم** میرسد و در انجا سوال
میکند از یمن بودن از عذاب الهی پس اگر یمن بنموده و یمن
نرسان و بر اسان بوده از انجا گذشته **بموقف دوازدهم** میرسد و در انجا
سوال میکنند از حق همسایگان پس اگر رعایت حقوق همسایگان
کرده است او را باز نمیدارند نزد حضرت عزت با چشم روشن و دل
خوشحال و روی سفید و جامه نایب و شسته پوشیده و خندان و
پس از جانب حضرت تعالی ندا میرسد که مرخص بنده من خوش
آمدی بشارت باد ترا که من از تو خوشنودم چون این خطاب بخواهد
بشود او را چنان خوشحالی و سرور حضور حاصل شود که کسی و صفاتی
نخواهد کرد مگر الله تعالی و اما اگر یکی از این اعمال را کرده است و بی
توبه از دنیا برون رفته باشد بسبب هر عملی از این اعمال که مذکور شد
در مدت هزار سال در آن موقف بماند با غم و اندوه و گرسنه و تشنه
و گریان و نالان و پشیمان تا حضرت بخواند بلفظ و کرم چه فرماید

بعد از آن امر آبی میرسد که خلائق را نزد صراط بر نه و آن بی است که
بر روی دوزخ کشیده اند از نمودن بار یکبار و از ششتر نیز تر و از آتش کمتر
و چهل ساله راه در میان آتش فرودفته باشد و زبانه آتش در هر
طرف آن شعله کشد و بران راه خاری آتشین باشد و از آتشین
که بر نه را پاره پاره کند و بل صراط را بهشت عقبه باشد در عقبه
سه هزار سال راه است و بر خلائق بالا رفتن و هزار سال در میان
سال شیب و خوشنمان زبانی و غیر ایشان را باز داشته اند
سوال کنند خلائق را از نعمت عقبه و قوله تعالی ان ربک
المیضاد یعنی پروردگار تو در آن بل صراط مغرب می آید بدان را
و نجات میزند به یکسان **در عقبه اول** سوال میکنند از ایمان بخدا
و رسول خدا و ایمان و با ممان اثنا عشریه و سایر اصول دین که مذکور
پس اگر اعتقادش صحیح بوده از اینجا گذشته **بعقبه دوم** میرسد
و در اینجا سوال میکنند از نماز و شرایط آن پس اگر نماز را شرایط و

از کمال بجا آورده از اینجا باستانی گذشته **بعقبه سوم** میرسد و در اینجا
سوال میکنند از زکوة و محض سادات پس اگر زکوة مال بفقرا و خمس آن
بال رسول تمام داده است باستانی از اینجا گذشته **بعقبه چهارم** میرسد
و در اینجا سوال میکنند از روزه واجب پس اگر روزه های واجب را
بجا آورده باشد بر روی از اینجا گذشته **بعقبه پنجم** میرسد و در اینجا
سوال از حجه الاسلام پس اگر حج بیت الله الحرام را با شرایط تمام بجا
آورده از اینجا باستانی گذشته **بعقبه ششم** میرسد و در اینجا سوال
از وضو و غسل و طهارت و جامه و یدن پس اگر آنها را تمامی آنها
بجا آورده باشد از اینجا باستانی گذشته **بعقبه هفتم** میرسد و در اینجا
سوال میکنند از ظلم کردن بر بندگان خدا تعالی پس اگر هیچکس از
بندها را ظلم نکرده است از اینجا نجات یافته در بهشت غیر شرف
میرود و اگر یکی از این عقبات تقصیری کرده باشد هزار سال در آن
عقبه می ماند با محنت و ریاضت و حسرت و زحمت خصوصاً در ظلم

خلاق **تنبیه** قبل ازین بدلائل عقل ثابت شد که بر حضرت غوث
 واجب شد که داد مظلوم از ظلم بستاند یعنی است که دین عالم کون
 و فساد بسیاری از ظلم با واقع شده و میشود که در همین نشأ و انتقام
 مظلوم از آن ظالم کشیده نشده و بجای خود نیافته اند چنانکه جبار بر
 کفار بسیاری از انبیا و اوصیا و منصومین را انواع ایند کرده اند و
 شمشیر کرده اند و درین نشأ و دنیا اصلا مکافات آن نیافته اند پس
 معلوم شد که حضرت غوث نشأ و دیگر از برای آدمی تعیین فرموده که
 در آن نشأ و مکافات و پاداشت خواهد داد **دیگر آنکه** حضرت غوث
 بندگان را تکلیف نموده بایمان و طاعات و عبادات و وعده داده
 مؤمنان و مطیعان و عابدون را بهشت و مستلزمات بهشتی
 حور و قصور و فواکه و این برین است که اینها درین عالم کون و فساد
 ایمان و عبادات نمیرسد زیرا که تکلیف ایشان تا برون بر طرف
 پس می باید که حق سبحانه و تعالی غیر ازین عالم عالم دیگر باشد که پیر

وعدده داده است بایشان رساند و آن عالم آخرت است و اگر نه
 خلف وعده و ظلم لازم آید و حال آنکه خدا تعالی عادل و حکیم است ظلم
 و خلف وعده نمیکند و اگر کسی مسکرم معاصی و تابع آن که مثل قبل
 سوال در قبر و میزان و حساب و صراط و پریدن نامه های اعمال و
 و دوزخ و موافقت و عقاب که از ضروریات دین محسوب شده باشد
 بروی از وجوه مثل جماعت و هیره و ملاصده آنکس از ملت احمدی
 بیرون است و در سنگ کافران محصور **خاتمه** در ذکر احوال مردمان
 در آخرت بدانکه هر مکلفی که از دنیا بیرون رود و بوده باشد او کافر
 یا فاسق یا عاصی و **درب** حق آنست که اگر بوده باشد آن مکلف کافر
 او در عذاب دوزخ محکوم است و هرگز از دوزخ بیرون نمی آید و بر
 حکم اجماع کرده اند اهل اسلام و اگر بوده باشد آن مکلف مؤمن صاحب
 کبیره احم از آنکه فاسق باشد یا عاصی و در حین حیات خود توبه نموده
 تا در روز قیامت او را شفیع شفاعت کند و حق تعالی از روی فضل کند

الْأَنْهَارَ يُؤْمَرُ لَا يُجْزِي اللَّهَ النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ
 قَوْمَهُمْ كَسْبِي بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَيَأْمَنُ بِهِمْ يَقُولُونَ نَبَا
 اتِّخَذَ لَنَا نُورًا وَاعْفُ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَعْنِي
 ای کسانی که گرویده اید باز گردید از معاصی و رغبت نمائید بطاعت
 و لفظ توبه آنمی است مشترک میان بنده و حضرت عزت و قتی که
 وصف کرده شود بنده بتوبه معنی او آنست که بازگشت بنده از
 عذاب بسوی رحمت پروردگار خود زیرا که هر عاصی که بیزان است
 از امر پروردگار پس و قتی که توبه کرد باز میگردد از کفر بخت بسوی
 پروردگار خود و قتی که وصف کرده شود حضرت عزت بتوبه است
 معنی او بازگشت حضرت عزت بسوی بنده بر رحمت خود یعنی میگردد
 از گناهان بنده عطا میکند بایشان رحمت خود را و حقیقت توبه
 از پشیمانی بنده از گناهان گذشته و غم و جرم برنگردن آن
 در زمان آینده و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرویت که

توبه نضوح آنست که توبه کند و باز عود نکند بمعصیت و همچنانکه شیر
 بدستان عود نمیکند و از کلینی منقولست که توبه نضوح استغفار است
 بزبان و پشیمانی است بدل و نگاه داشتن بدست از گناهان و
 گفته اند که نضوح ما خود است از نضوح نضوح یعنی عین در ماضی و مستقبل
 و بمعنی او جامه دوختن است یعنی توبه که محکم و استوار سازد طاعت را
 همچنانکه استاد در روزی پاره ثانی جامه را بهم متصل میسازد و محکم
 یا بمعنی خودش باشد که نصیحت کردن است یعنی نصیحت کند نفس خود را
 و مردمان و بمعنی ثانی از سدی مرویست که توبه صحیح نیت مکرر نصیحت
 کردن نفس خود و سایر مؤمنان را بر ترک گناهان زیرا که هر که توبه او
 صحیح است دوست میدهد که مردمان مثل او باشند از جابر بن عبد الله
 انصاری روایت شده است که اعرابی در مسجد رسول آمد و در کعبه
 نماز کرد و گفت اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ حضرت امیر
 فرمود ای اعرابی سرعت زبان برستغفار توبه مکن بان است ازین روایت

توبه توبه کن پس اعرابی گفت یا امیر المؤمنین توبه بچه معنی است یا گفت
فرمود که توبه پنج شش چیز است اول ندمت بر گناهان گذشته دوم
اعاده ذرایع فوت شده زیرا که ندمت بران کافی نیست بلکه باید
قصایر باید کرد سیم رتبه یا نشان یعنی اگر آن معصیت ضلال مرد
باشد از ان پشیمان شود و آنس را که همراه کرده باز گرداند و اگر کسی
و هدایت نماید او را براه حق و اگر کتابی نوشته باشد بران عقوبت
که او بود و آن کتاب در میان مردم شایع شده باشد و باعث ضلال
گردیده اعلام نماید مردمان را بدین نوع که کتاب ذکر در اثبات حق
و باطل بودن آنچه در آن کتاب است بنویسد و تصریح نماید که آن اعتقاد
که اول نوشته ضلال و گمراه است چهارم طلب حلیت از خصمان یعنی
اگر از معصیت غیبت و تهمت و قاطبی افرشت باید که در حق کسی که
نسبت با او کرده و گفته است پشیمان و نادم بوده طلب حلیت از
نماید که بحدوث پشیمانی کافی نیست و اگر از غضب یا دردی یا مانند آن

باشد باید که پشیمان شود و آنچه در دیده و غضب کرده بخداوند نشاند
و از ایشان طلب حلیت خواهد و اگر از قتل ناحق و فرج باشد از او
عذر باید که توبه کند و خود را بخون خواه تسکین کند و خوشنوا و صاحب
خیر است که قصاص کند یا دیست بگیرد یا عفو کند و بعضی گفته که با وجود
در آخرت آن گشته را نیز عوض باید داد و اگر از ادای حق الناس که
که مذکور شد عاجز باشد بران قدرت نهشته باشد با وجود پشیمانی
همیشه قصد باید داشت که هرگاه ممکن باشد ادای آنها کند یا حلیت
حاصل کند و بعضی گفته اند که اگر اصلاً در دنیا ادای آنها نمیشود آفت
عوض باید داد و اگر این معصیت او را دشنام دادن و فحش گفتن است
باید با وجود پشیمانی از او انکسائی که او را دشنام و فحش گفته حلیت
حاصل نماید چه عزم بر نکردن کنائیان در زمان آینده ششم گفتن
نفس در طاعات و عبادات همچو پروردن او در معصیت و حق
تجنی طاعا با و همچو پشیمانیدن شرعی معاصی بآن و کریم کردن برای دل

از جهت خنده که از او صادر شده و هیچ شبهه نیست که اینها که مذکور شد از
جمله شروط کمال توبه است و اگر نه حقیقت توبه همان پشیمانیست بر ما
گذشته و عزم جزم بر نکردن آن در زمان آینده است چنانکه دانسته شد و از
ابن مسعود مرویست که توبه نصوح میپوشاند هر بدی را که از توبه کننده
صادر شده باشد و بعد از آن گفته اند که من گفتم در قرآنست و این آیه است
تِلَاوَتِ كُرْدِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا
تا آخر آیه ترجمه اش اینست ای کسانی که گرویده اید باز گروید از محرمی
بطاعت خدا باز گشتی خالص و برگردان گذشتۀ پشیمان شوید و از
شوید در اینکه باز سر آن گناه نروید شاید که پروردگار شما پوشتان دهد و گذران
گناهان و در آورد شمارا در بوستانهای که پیوسته میرود از زیر درختها
آب شکر و انگبین در روزی که رسوا سازد حضرت عزت بنعمه خود
بعذاب عدم شفاعت در حق هست بلکه اغرار و اکرام فرماید با دخال
جنت و قبول شفاعت او در باره عاصیان امت ذکر عیسی بر طرفی

عادت مشعر است بر آنکه پوشانیدن در گذر نهیدن گناه کنایه بکاران را
و در آوردن ایشان را بر بهشت فضل اوست سبحانه و تعالی
بنده باید که در میان خوف و رجاء باشد و الذین آمنوا مع عفت
بر بنی یعنی روزی که رسوا سازد پیغمبر خود را و کسانی که ایمان آورده
و گرویده اند به پیغمبر چه ایشان را نیز در جنت جای دهند و در جنت
آن مؤمنان در باره یاران و خویشان قبول کنند و بعضی گفته اند
و الذین آمنوا استند او خبر آن نور هم یعنی کسانی که ایمان آورده
با پیغمبر نور ایشان که خدا تعالی بایشان عطا کرده است بجهت طاعت
می شناسد و میرود پیش ایشان بجانب رست ایشان وقتی که
پل صراط گذرند و از حضرت امام بنی ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
روایت است که پیشوایان اهل ایمان که ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم
روز قیامت در پیش ایشان و بجانب رست ایشان میروند و ایشانرا
همراه خود میبرند تا آنکه آنها را فرود آورند در بهشت داشته باشند

و از این عباس نقل است که در محل گذشتن بر پل صراط نور منافقان فرو
میرود و مؤمنان ترسان شوند از آنکه میاید و نور ایشان نیز فرو نشیند تا کم
شود زبان بدعا کشوده گویند پروردگار ما تمام کردان برای ما روشنی
و از آن کم کردن تا آنکه از پل صراط بگذریم و روایت است
که نور بای ایشان بحسب اعمال ایشان متفاوت است تا آنکه بعضی باشند
که نور ایشان از زیر قدم ایشان درگذرد و بحسب عمل پس گویند بار خدایا
بفضل عظیم خود نور ایمان ما را تمام کردان و گفته اند که سابقان مانند برق
خاطف بر پل صراط گذشته به بهشت روند و بعضی مانند باد میکنند
و بعضی دیگر افتان و خیزان و پای کشان روند چون بطایفه بودند
رسید گویند بار خدایا نور ما را تمام کردان تا بایشان ملحق شویم و بار خدایا
ما را از ظلمت کنایان ما پاک کن بدرستی که تو بر همه چیز قادر و تمام
مؤمنان و مغفرت کنایان ایشان و خاموش گردانیدن نور منافقان
توانایی و چون بنده مؤمن کنه کار توبه کردار کنایان گذشته خودم

و جزم کرد بر نکردن کنایان در زمان آینده حضرت عزت توبه ادا
قبول میکنند و از کنایان میکنند و چنانکه در کلام مجید و فرقان حمید خود
خبر داده است اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْلَمُونَ السُّوءَ
بِجَهْلَالِهِ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا یعنی اینست و جز این نیست
که قبول توبه بر خداست یعنی است بحسب مقتضای وعده او یعنی قبول
کردن توبه از بندگان بر حضرت عزت واجب است بنا بر وعده
که نمایان را فرموده چه خلف وعده از وجایز نیست با جماع علما
پس قبول کردن توبه بر حضرت عزت واجب باشد برای کسی که
میکند کنایه را بنادانی و از روی سفاهت نفس و در جمع البیان
از این عباس و عطاء و مجاهد و قفاوه روایت شده که هر محصیتی که
بنده میکند بر سبیل نادانی است و اگر چه از روی دلتگی از وضو
شده باشد زیرا که نادانی او باعث او شده بر جرأت کردن بر

کناه و آن در نظر او نیکو آید است و از حضرت امام بنی ناطق جعفرین و کلاه
که گفت که هر کناهی که بنده کند اگر چه دهنسته باشد ولیکن در حقیقت
ناوان است زیرا که نفس خود را بواسطه پروردگار در فحاشی افکنده
و حضرت حکایت کرده از قول یوسف علیه السلام که گفت برادران مرا
در چاه انداختند و پدر را رنجانیدند بجهت آنکه جا بیل بوده اند و خود
بغیر نفس شیطان بوده اند و از زجاج نقل است که ذکر نادانی درین آیه
برای آنست که اختیار لذت نفس کرده اند بنده کان بحض نادانی
پس کسی بجهت لذت فانیه مرتکب گناه بشود البته نادان باشد حاصل
کلام آنکه خدا تعالی قبول توبه میکند برای کسانی که بروجهی از خود گناه
کنند پس از آن بازگشت نمایند بجناب رب الارباب از زمان نزدیک
یعنی پیش مرگ چه مدت زندگانی دنیا نسبت بزندگانیا آخرت
و بعضی گفته اند که مراد از نزدیک پیش از بیماری است یا پیش از آنکه
دل رسوخ بهم رسد و قول صحیح آنست که زمان نزدیک پیش از مرگ است

و اگر چه بمقدار فراق ناله باشد و از حضرت امیر المومنین علی ابن
ابطالب علیه السلام پرسیدند که اگر توبه کند باز بمعصیت برگردد
و باز توبه کند توبه او مقبول است حضرت فرمود که بفرماند یحیی
او را بسیار مزد و باز با حضرت گفتند تا کی حق تعالی توبه او را قبول
کند آنحضرت فرمود تا وقتی که شیطان از او کناره نکند و این معنی است
که شیطان تا زمان مرگ از بنده کان جدا نمیشود و مؤید همین است
حدیثی ثعلبی بسناد خود از حسن نقل کرده که حضرت رسول خدا
فرمود که شیطان لعین بجهت پروردگار خود خطاب کرد
که بغیرت و عظمت تو سوگند که من از فرزندان آدم جدا نشوم تا
آنکه روح از تن او جدا شود و حضرت رؤف رحیم در جواب آن
لعین فرموده که بغیرت و عظمت خود سوگند میخورم که بازند
قبول توبه از بنده کان خود تا اینکه روح او بغیر غرت رسد و این آیه
در کتاب من لا یحضر الغیبه خود آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

در خطبه آخرین فرموده که یکسال بسیار است که هر که توبه نکند بیکماه پیش
از مرگ حق تعالی توبه او را قبول فرماید بعد از آن نیز فرموده که یکماه
نیز بسیار است هر که توبه نکند پیش از مرگ بیکروز حق تعالی توبه او را
قبول کند و بعد از آن نیز فرموده یکروز بسیار است هر که توبه نکند پیش
پیش از مرگ حق تعالی آن توبه را قبول کند و باز فرمود یکساعت
بسیار است هر که توبه نکند یکساعت در حالتی که نفس او نزدیک باشد
بر رسیدن بخلق حق تعالی قبول کند توبه او را و ثعلبی نیز این حدیث را
نقل کرده و در آفران گفته بغیر غرغره یعنی حق تعالی قبول میکند توبه بنده را
مادام که جان او در کلوی گردیده نشده باشد و در حدیث وارد شده که
توبه نکند پیش از آنکه مرکب را معاینه بیند حق تعالی قبول میکند او را پس
از این حدیث معلوم شد که توبه کنایه کاران در همه حال مقبول است اگرچه
در مرض الموت باشد و بعد از آن طر دشت یعنی رده است و علامات
آن آنکه روح بحد غرغره رسد یعنی کعبه در کتاب عین المعانی آورده که

توبه نکند

توبه نکند چون بیک نفس پیش از مرگ توبه نکند ملائکه بطریق
استحسان و خوشحال با او گویند که زود آندی و خوش مسارعت
نمودی بدرگاه بار خست کبریا پس آنکه زود که در توفیق از
حضرت یافته از گناه توبه کرده باشند قبول کند خدا تعالی توبه
ایشان را و باز گرداند در مغفرت برایشان این بود قبول توبه که
حضرت عتبرت بر خود واجب گردانیده بود بسبب وعده که گرد
بود بر کنایه کاران و مسمت الله تعالی دانا با خلاص توبه نکند کان
در توبه و ثواب کار است یعنی توبه نکند کان را عقوبت نکند و نیز در
دیگر فرمود و هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفو
عن السيئات و یعلم ما تفعلون و او انکس است که مخض
فصل قبول میکند توبه را از بندگان خود یعنی هرگاه بنده باطل
با و باز گردد و از گناه گذشته پشیمان شود و غم خرم کند بر نکردن
گناه در زمان آینده حضرت عتبرت از وی پذیرد و میکند را از بدیها

اگر چه گناه کبیره باشد یعنی از توبه جمع گناهان او را در میگذرد و صغیره
و خواه کبیره میداند آنچه میکند بندگان از نیکی و بدی یعنی خدا بخواهد
میداند آنچه شما میکنید از گناه و ثواب پس هر یک را بنما و بفرما
خود میرساند و در حدیث بنوی آمده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله
التائب مکن لا ذنب له یعنی فرمود خاتم پیغمبر صلوات الله علیه که
توبه کننده از گناه مثل کسی است که او گناه نکرده است دوم از آن
است امری که باعث نجات مؤمن گناهکار است و شفاعت است
و بدرستی که شفاعت از برای کسانی است که حضرت خورشید
باشد دین ایشان را یعنی مذهب در راه و روش ایشان را
و فرمانبرداری ایشان پیغمبر و امامان را و انکشان از جده کنه کار
کبیره و صغیره باشد کسانی که توبه کرده اند از گناهان در حیات
خود پس از ایشان محتاج نیستند بسوی شفاعت بنا بر حدیثی
که رسول علیه السلام فرموده که قال علیه السلام لا شفیع الا

من التوبه یعنی نیست خواهش کبری و منفعت خواهند از برای گناهکاران
خواهش کبری و منفعت خواهند و حاجت روا را از توبه **قال النبي** صلی الله علیه و آله
فمن لم يؤمن بشفاعتي فلا انا له الله شفاعتي یعنی فرمود خاتم پیغمبر ان الله
پس کسیکه ایمان نیاورد و شفاعت من نمیرساند الله تعالی انکس را شفاعت
من و شفاعت کند گناهان پیغمبران و وصیان ایشان و اولیا ایشان
و مؤمنان و ملائکه اند **وقال** رسول الله صلی الله علیه و آله و خورشید شفاعتی
لا اله الا الله من امتی یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و خورشید
من شفاعت خود را برای اهل کبایری که از امت من اند در میان
مؤمنان مؤمنی است که فردای قیامت شفاعت میکند برادران
گناهکاران خود را مثل قبیلہ ربیعہ و مصر و کمترین مؤمنان از روی
شفاعت کسی است که شفاعت میکند از برای سی هزار برادر مؤمنان
گناهکار خود قوله تعالی و لیسجد الذین آمنوا و عملوا
الصالحات و یزیدهم من فضله و الکافر و

لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ اجابت کند و غای آنکه کرده اند و خود
 باشند علمای ستوده و زیاده کرده اند حضرت عزت کرده و دیده کان را
 در سؤل ایشان از فضل عوم خود و تا کرده و دیده کان را در ایشان است
 عذاب سخت که دوام آست در کبیت و کیفیت برل آنچه بر مؤمنان
 عطا کرده باشد از ثواب و فضل ابدی از این عباس منقولست که من
 آیه آست که حق تعالی شفاعت میدهد مؤمنان را در حق برادران مؤمن
 دیگر و زیاده میکند از ایشان را از فضل خود که باین نوع که قبول شفاعت
 ایشان میکنند در حق برادران از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویت که
 مراد زیاده حق قبول قبول شفاعت مؤمن است در حق شخصی که منسوب باشد
 در دنیا در حق شفع خود احسان نموده باشد و شفاعت برای کسی که
 واجب شده باشد برای ایشان آتش دوزخ **سیم** امری که باعث
 نجات بنده است فضل و احسان الهی است نسبت به هر که خواهد آن الله
 لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ وَ يُغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ بستی

خدا تعالی نمی آمرزد کسانی که شرک آورده اند یعنی شریک گرفته در عبادت
 زیرا که حکم حضرت عزت نافذ گشته بر آنکه اهل شرک در دوزخ محمل باشند
 گاهی که بر صفت شرک مرده باشند و میا مرزد بغیر از شرک هر گناهی که
 باشد خواه بکبره و خواه صغیره برای کسیکه میخواهد از وی فضل و احسان
 خود در احادیث اهل بیت صلوات الله علیه آمده است که اگر مؤمنی
 بیرون رود از دنیا و باشد بران مؤمن مثل گناگان اهل زمین هر گناهی که
 مرکب گناه از برای آن گناگان پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
 کسی که بگوید لا اله الا الله را با خلاص و برادر باشد از شرک و بیرون رود
 از دنیا و شریک نساخته چیزی را با خدا تعالی درمی آید در بهشت پس حضرت
 سرور عالم آیه مذکور را تلاوة فرموده و گفت من شیعتک و محبک یا علی
 این آیه از برای شیعیان و محبان است ای علی و قال النبی صلی الله علیه و آله
 مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هَدَيْتُ عَنْهُ أَرْبَعَةَ أَلْفٍ وَ ثَمَانِينَ
 الْكَفَّارَةَ یعنی گفت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله کسی بگوید لا اله الا

رنجته میشود از چهار هزار گناه از گناهان کبیره و این بابویه در کتاب
 ثواب الاعمال روایت کرده است از امام ثامن ضامن امام رضا
 علیه التحية والثناء که آن حضرت روایت کرده از ابا بزرگوار خود که
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من شنیدم که میگفت من
 از حضرت عزت شنیدم که میفرمود لا اله الا الله حصار منست پس
 در اینده حصار من اینست از عذاب من و حضرت امام علیه السلام فرمود
 که اگر بر تو طاعتی کسی که لا اله الا الله بگوید با شروط آن داخل میشود در آن
 حصار و من از جمله آن شروطم و نیز در کتاب کورانی سعید خدای عز و جل
 گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی نشسته و نزدیک او بودند مردان
 صحابه و در میان ایشان بود علی ابن ابیطالب علیه السلام و در آن روز گفت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله که کسی که بگوید لا اله الا الله درمی یابد بهشت را
 پس گفت بحضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله دو مرد از جمله صحابه که پیش او بودند
 لا اله الا الله بعد از آن گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله اینست و بر این

بنت

بنت که قبول میکند حضرت عزت کو اهی دادن اینکه نیست نه آن
 مکر ذات پاک الله ازین مرد یعنی از علی و از شیعۀ او از شیعان که
 فرافتنده ایشان آن کو اهی را از آن حضرت در روز میثاق پس
 گفتند آن مرد که ما نیز میگوئیم لا اله الا الله بعد از آن حضرت رسول
 که نشسته دست خود را بر سر علی و گفت علامت آن اینست که او
 نمکند شما هر دو چیز که اولی است و نه نشیند شما هر دو جایی که او نمی
 یعنی بجای امامت و خلافت او نه نشیند و حکم نمکند چیزی که
 او حکم کرده است و دروغ گو نمکند شما هر دو حدیث او را و شهادت
 و فضل نمکند از برای اهل شک و شرک و نه از برای اهل کفر و جود
 بلکه این شفاعت و فضل از برای کتابکارانی است که اهل توحید
 باشند و ها انا اختم الکلام خاتم الله علی توفیق
 الا تمار و مصلیا علی رسولہ سید الانام و الالباب
 الحرام و مسلما و مستغفر بقولی اللهم اختم امالنا

بِمَوَالِدِ سَادَتَنَا وَائْتِنَا الْمُعْصُومِينَ بِالْخَيْرِ وَالسَّعَادَةِ
وَالْكَرَامَةِ وَوَقْتِنَا وَامْرَحَتِهِمْ وَطَاعَتِهِمْ
وَأَمْتِنَا أَوْامِرِهِمُ وَالْخَلْقَ بِأَخْلَاقِهِمْ وَاجْعَلْ قُلُوبَنَا
مُطَهَّرَةً عَنِ الشُّبُهَةِ وَالشُّكُوكِ وَنُفُوسَنَا مُطَهَّرَةً عَلَى
أَذْنَانِ الْجَهْلَانِ وَأَرْوَاحَنَا صَافِيَةً عَنْ كُدُورَاتِ
الْهَوَاجِسِ الشَّيْطَانِيَّةِ بِحَرَمَةِ حَبِيبِكَ وَصَفِيكَ
وَرَحْمَتِكَ مُحَمَّدٍ سَيِّدٍ وَلِيٍّ أَدَمٍ وَأَخِيهِ وَصَفِيهِ
وَعَيْنِيهِ وَعَلِيٍّ وَنُورِ عَيْنِيهِ وَمِفْتَاحِ الْمَشْكَلَاتِ وَمَرْجِ
الْمُعْضَلَاتِ عَلَيَّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَأَوْلَادِهِ الْأَبْرَارِ الْأَخْيَارِ
بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ مَصْنُوعٌ

تمام شد کتاب فی خیرة العارفين بحسب فرموده

عالی حضرت غفر له فرشته طینت ستوده بمرت

مرتب و ملاذ طوبی و مظلومان میرزا سهراب علی

بی دفتر سرای خطاط محمد رضا قزوینی

م م م

هو العزير

گفت یا علی هر که صحت دارد مرا پس
در چرخ نخ را از آتش مرز خدای امید میشود و هر کس شمشیر
مرخاید پس از بهشت نا امید میشود و قال رسول صاعقه فرموده
آن خدای حسین و حسین میران منی علی و علی میر و جگر و حیر
و جبک چیر و لک تفسیر فانام علی نمک شمریم انکار نمک
نمک حرامست حلو نمک مشرک است این بختی تو عینی غایت

三

کهنه اینک در شمع و نسیم طننا

ای تازه شود از کسار بی

دی غوغا نشسته ز بستان بی

اخر بنویس گلشن روی چمن

پیش بستر نو زاده و افان بی

۱۷۹۲

و

سلام میکنم ای شاه و شاهزاده
این شاهنشاهی تو به دارم و تو به دارم

ای شاه و شاهزاده ای که در
بافت ای دست خفته بر جاد و خفته

